

نام‌ها و نوابین انجمن در زبان فارسی

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء^(س)

درجه مجله به موجب نامه شماره ۲/۵۰۲۲ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی - پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می‌باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء^(س)

مدیر مسئول: دکتر اسماعیل حسن‌زاده

سرمدیر: دکتر علیمحمد ولوی

مدیر داخلی: دکتر جمشید نوروزی

ویراستار فارسی: ملیحه سرخی کوهی خیلی

ویراستار چکیده‌های انگلیسی: زینب میرزایی مهرآبادی

ویراستار منابع انگلیسی: زینب میرزایی مهرآبادی

دبیر اجرایی: رویا مشمولی پیلهرود

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد بازنشسته، گروه تاریخ دانشگاه الزهراء^(س)

دکتر نزهت احمدی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

دکتر محمدتقی امامی‌خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر محمدتقی ایمان‌پور، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

دکتر سهیلا ترابی فارسانی، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه نجف‌آباد

دکتر اسماعیل حسن‌زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء^(س)

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمدتقی راشد‌محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد بازنشسته، عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء^(س)

دکتر محمدرضا علم، استاد گروه تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء^(س)

اعضای هیات تحریریه بین‌المللی

خوزه فرانسیسکو کوتیاس فرر، عضو گروه ایران‌شناسی دانشگاه الکانت اسپانیا

اعضای مشورتی هیات تحریریه

محمدرضا بارانی، استادیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء^(س)

صفحه‌آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات مهرآب/ ۶۶۹۷۳۸۲۲/ ۰۲۱-

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (hii.alzahra.ac.ir) مراجعه فرمایید.



این مجله با همکاری «انجمن ایرانی تاریخ» منتشر می‌شود.

معاونت پژوهشی دانشگاه

کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء^(س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء^(س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶ / تلفن: ۸۵۶۹۲۲۴۱

شاپای چاپی: ۲۰۰۸-۸۸۵X

شاپای الکترونیکی: ۲۵۳۸-۳۴۹۳

راهنمای نویسندگان

شیوه‌نامه نشریه

الف: نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حک و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات براساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله بر عهده نویسنده مسئول است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ب: ضوابط مربوط به مقالات

- از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم مقالات رعایت کنند:
۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (hii.alzahra.ac.ir) ارسال شود.
 ۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد).
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
 ۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی / عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود.
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
 ۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
 ۵. مقاله حداکثر در ۷۰۰۰ واژه بدون در نظر گرفتن فهرست منابع در محیط word باشد.
 ۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
 ۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی) در فایل جداگانه (نه در فایل مقاله) ارسال شود.

۸. براساس مصوبه هیئت تحریریه، نویسندگان موظفند فرم تعهدنامه را تکمیل و همزمان با مقاله، بارگذاری نمایند. پس از تکمیل فرم آن را به عنوان «نامه به سردبیر (تعهدنامه)» در بخش اضافه کردن فایل‌ها بارگذاری نمایید. در غیر این صورت مقاله به داوری ارسال نخواهد شد.

۹. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
الف. نویسنده غیرفارسی زبان باشد.

ب. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند. (تشخیص این امر به عهده هیئت تحریریه است).
مقالات پس از تصویب باید شامل موارد زیر باشند.

۱. به منظور تلاش برای ثبت در نامه فهرست‌های خارجی، مقالات مصوب باید دارای خلاصه مفصل به زبان انگلیسی بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ کلمه باشند. خلاصه مفصل جایگزین چکیده کوتاه نخواهد شد. بلکه در کنار آن خواهد بود. خلاصه مفصل تمام شاخص‌های مقاله را باید داشته باشد. مانند عنوان، مساله، روش، پرسش‌ها، فرضیه، متن و نتیجه

۲. لازم است نویسندگان محترم به مقالات زبان‌های خارجی منتشر شده در نمایه بین‌المللی مانند ISI و Scopus و... باشند، بنابر ضرورت‌های پژوهشی ارجاع دهند. مقالاتی که ارجاع به مقالات نمایه شده بین‌المللی نداشته باشند در اولویت چاپ قرار نخواهند داشت.

۳. لازم است به مقالات مرتبط با عنوان مقاله که در مجلات داخلی به ویژه مقالات دانشگاه الزهراء (س) چاپ شده است، ارجاع داده شود.

۴. نقد و بررسی مقالات و کتاب‌های چاپ شده به زبان‌های مختلف در پیشینه ضرورت دارد.

پ: محرمانه بودن اطلاعات

اطلاعات شخصی نویسندگان مقالات برای تمامی افرادی که به آن دسترسی دارند مانند سردبیر، اعضای هیات تحریریه و مدیر داخلی و اجرایی نشریه و سایر عوامل فعال (غیر از نویسنده مربوطه) مانند داوران، مشاوران، ویراستار و ناشر امانت‌دار می‌بایست کاملاً محرمانه بوده و در هر زمانی از آن محافظت شود.

ت: داوری مخفی (دو طرفه)

نشریه از فرایند داوری مخفی دو طرفی برای ارزیابی همه مقالات استفاده می‌کند.

ث: سرقت ادبی

برای تشخیص شباهت بین مقالات ارسال شده و سایر مقالات چاپ شده، از نرم‌افزار سرقت ادبی (نرم‌افزار مشابهت‌یاب سمیم نور) استفاده می‌شود.

شایان ذکر است پس از طرح مقاله در جلسه هیئت تحریریه و موافقت اعضا برای ارسال کار

به داوری، درگاه اینترنتی سامانه با ارسال ایمیل پرداخت هزینه داوری به نویسنده مسئول، فعال می‌شود.

همچنین در صورت پرداخت هزینه به صورت بانکی، لطفا تصویر فیش واریزی را به ایمیل مجله به آدرس historyislamiran@alzahra.ac.ir ارسال نمایید.

فصلنامه تاریخ اسلام و ایران در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود:

https://doaj.org	فهرست مجلات دسترسی آزاد (دعاج)
http://Citefactor.com	سایت فکتور
https://scholar.google.com	گوگل اسکالر
https://ecc.isc.gov.ir	پایگاه استنادی علوم جهان اسلام
https://www.noormags.ir	پایگاه مجلات تخصصی نور
https://www.civilica.com	مرجع دانش (سیویلکا)
https://iranjournals.nlai.ir	آرشیو ملی دیجیتال نشریات علمی
https://www.sid.ir	پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی
https://www.magiran.com	بانک اطلاعات نشریات کشور

منشور اخلاقی فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران

مقدمه

از کلیه اعضای هیئت علمی، پژوهشگران و دانشجویان مقاطع تکمیلی که مقالاتشان را از طریق سامانه فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران ارسال می‌کنند، درخواست می‌شود با دقت تمام دستورالعمل اخلاقی زیر را مطالعه و پس از اطمینان از تأمین کلیه شرایط مذکور در این منشور اقدام به ارسال مقاله کنند. بدیهی است بی‌توجهی به هریک از مواد این دستورالعمل می‌تواند پی‌گیری‌های متناسب قانونی داشته باشد.

ماده ۱

هیئت تحریریه فصلنامه حساسیت فراوانی نسبت به مقالات انتحالی^۱ دارد. بنابراین اگر فرد یا افرادی اقدام به ارسال مقاله‌ای کنند که بتوان آن را ذیل «انتحال» قرار داد، سردبیر مجاز است هرگونه اقدام قانونی لازم را انجام دهد. مرجع تشخیص‌دهنده انتحال، هیئت تحریریه است.

ماده ۲

مقالات برگرفته از پایان‌نامه‌های تحصیلی باید با هماهنگی و مجوز کتبی استاد راهنما ارسال شود. تبصره: در صورت درخواست کتبی استاد راهنما مبنی بر انصراف از ذکر نام در مقاله، دانشجوی می‌تواند مستقلاً مقاله را به دفتر مجله ارسال کند.

ماده ۳

در مورد مقالات مأخوذ از پایان‌نامه‌های تحصیلی،^۲ در هر صورت نویسنده مسئول استاد راهنما خواهد بود؛ مگر آنکه به استناد تبصره ماده ۲ کتباً اعلام عدم مسئولیت کرده باشد. تبصره: در مورد پایان‌نامه‌های تحصیلی، دانشجوی در هیچ شرایطی مجاز به ارسال مقاله بدون اخذ مجوز کتبی از استاد راهنما نیست.

۱. الف) مقاله انتحالی به مقاله‌ای گفته می‌شود که تمام یا بخشی از آن - کم یا زیاد - برگرفته از اثر علمی دیگری باشد و مستندات با توجه ضوابط علمی ارائه نشده باشد. این رفتار به مثابه «سرقت علمی» تلقی شده پس از اثبات (با شکایت صاحب اثر یا حتی بدون شکایت او) می‌تواند زمینه‌ساز برخورد قانونی با فرد (افراد) متخلف باشد.
ب) انتحال از خود: به سرقت علمی گفته می‌شود که نویسنده مقاله، تمام یا بخشی (حداقل ۳۰٪) از نوشته جدید را از مقالات پیشین خود بدون ارائه مشخصات مقاله یا کتاب چاپ شده نقل قول نماید.
پ) ترجمه یا اقتباس آزاد از مقالاتی که به زبان‌های دیگر نوشته شده است، در صورتی که به عنوان مقاله تولیدی - بدون قید ترجمه یا اقتباس با عناوینی از این قبیل - ارسال شود در حکم انتحال می‌باشد.
۲. مقاله مأخوذ از پایان‌نامه به مقاله‌ای اطلاق می‌شود که حداقل ۵۰٪ محتوای آن با مباحث پایان‌نامه تطبیق کند.

ماده ۴

استفاده از اسامی اشخاص غیرمرتبط با پایان نامه (به غیر از استادان راهنما و مشاور) در مقالات مأخوذ از پایان نامه تخلف محسوب شده و مشمول پی گیری های قانونی است.

ماده ۵

فردی که به هر دلیل نامش در کنار تولیدکنندگان یک مقاله علمی قید شده است، در قبال آن مقاله مسئول است. اعلام بی خبری و تبری از فرایندی که منجر به تولید مقاله شده است در هر حال و به هر شکلی غیرقابل قبول خواهد بود.

ماده ۶

ارسال همزمان یک مقاله به دو یا چند مجله تخلف محسوب شده و هیئت تحریریه می تواند در صورت احراز تخلف، به جز حذف مقاله از دستور کار، متناسب با هزینه های انجام شده، متخلف را جریمه مالی کرده و یا تا مدتی که صلاح بداند (حداکثر ۳ سال) هیچ مقاله ای از نویسنده (نویسندگان) متخلف دریافت نکند.

ماده ۷

هر مقاله باید حداقل توسط دو داور بررسی شود. اما در هر حال هیئت تحریریه در پذیرش یا رد مقالات (با توجه به مجموعه شرایط و مصالح مجله) آزاد است. تبصره: در موارد خاص می توان اظهار نظر هیئت تحریریه یا سردبیر را به منزله یکی از داورها تلقی کرد.

ماده ۸

در صورتی که هیئت تحریریه - به هر دلیل - نتواند طی حداکثر شش ماه مقاله ای را تعیین تکلیف کند، نویسنده (نویسندگان) مجاز است با درخواست کتبی اعلام انصراف کرده و مقاله را به مجله دیگری ارسال کند.

ماده ۹

نویسنده (نویسندگان) موظف است مطابق دستورالعمل ابلاغی مجله نسبت به تأمین بخشی از هزینه های داوری و چاپ احتمالی مقاله اقدام کند. این هزینه ها در حال حاضر برای داوری یک میلیون و پانصد هزار ریال و برای ویراستاری، حروف چینی، صفحه آرایی و چاپ یک میلیون و پانصد هزار ریال می باشد.

ماده ۱۰

ارسال همزمان بیش از ۲ مقاله توسط نویسنده واحد مجاز نیست. استاد راهنما و مشاور (پایان نامه یا رساله) می توانند همزمان ۳ مقاله (مشترک با دانشجوی) را برای بررسی و داوری ارسال کنند. (منظور از ارسال هم زمان در بازه زمانی ۶ ماه تعیین شده در ماده ۸ است). تبصره: کلیه مراحل و فرایند داوری مقاله، انجام اصلاحات، پذیرش یا رد، ویرایش و غیره از طریق سامانه مجلات دانشگاه الزهرا به اطلاع کلیه نویسندگان خواهد رسید.

درخواست هیئت سردبیری فصلنامه از نویسندگان و داوران

هیئت تحریریه و همکاران حوزه سردبیری فصلنامه همه کوشش خود را به کار برده و می‌برند که تولیدات پژوهشی همکاران محترم در کوتاه‌ترین زمان ممکن و به بهترین کیفیت به طالبان آخرین پژوهش‌ها در حوزه علوم انسانی به ویژه تاریخ عرضه شود. اما، بعضی ناهماهنگی‌ها و در مواردی کوتاهی در عمل به تعهدات موجب بروز تأخیر شده و روند چاپ و انتشار به موقع مقالات را مختل می‌کند. از همه همکاران گرامی درخواست می‌شود جهت پرهیز از این آفت آسیب‌زا به موارد زیر توجه فرمایند.

۱- از داوران عزیز درخواست می‌شود مقاله ارسالی را با همان سرعتی داوری کنند که انتظار دارند مقاله خودشان داوری شود. متأسفانه تأخیر در داوری، علی‌رغم پی‌گیری، به دلیل محدود بودن افراد متخصص در بعضی مباحث، موجب طولانی شدن دوره بررسی مقالات می‌شود.

۲- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود پس از دریافت نظرات داوران نسبت به اعمال آن در مقاله یا پاسخگویی مستدل در زمان معقولی اقدام کنند. تأخیرهای نسبتاً طولانی که گاهی به چندین ماه می‌رسد موجب اختلال در تصمیم‌گیری و تأخیر بسیار در انتشار مقاله می‌شود. هیئت تحریریه مجله از این پس از پی‌گیری روند اجرایی مقالاتی که (نویسنده) در اعمال نظر داوران یا پاسخگویی به آن بیش از یک ماه تعلل نماید معذور بوده و چنین مقاله‌ای را از دستور کار خارج خواهد کرد.

۳- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود ضمن احترام به منشور اخلاقی مجله و ضوابط نگارش مقالات، جهت صرفه‌جویی در وقت با دقت قوانین و مقررات مربوطه را رعایت فرمایند.

۴- از نویسندگان محترم درخواست می‌شود نسبت به تأمین ضوابط اجرایی و مالی ابلاغ شده در اسرع وقت اقدام کنند تا تأخیری در انتشار مقاله ایجاد نشود. بدیهی است هیئت سردبیری از پی‌گیری مقالاتی که برخلاف ضوابط دانشگاه برگه رسید وجوه واریزی به حساب دانشگاه را در سامانه قرار ندهند، معذور خواهد بود.

مشاوران علمی شش ماهه دوم سال ۱۴۰۰

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۱	حسین آبادیان	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	۴۱	حسن شکرزاده	دکتری تاریخ ایران اسلامی	آموزش و پرورش
۲	فهیمه ابراهیمی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه مذاهب اسلامی	۴۲	اسماعیل شمس	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه علامه طباطبایی
۳	نزهت احمدی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه اصفهان	۴۳	محمدامیر شیخ نوری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه الزهراء (س)
۴	فاطمه اروچی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تبریز	۴۴	مقصود علی صادقی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تربیت مدرس
۵	سوسن اصیلی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تهران	۴۵	ناصر صدقی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تبریز
۶	محمد تقی ایمان پور	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه فردوسی مشهد	۴۶	علی ططری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه آزاد
۷	علی بابایی سیاب	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه بین‌المللی امام خمینی قزوین	۴۷	بهرز طیرانی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۸	احمدبادکو به	دکتری تاریخ تمدن و ملل اسلامی	دانشگاه تهران	۴۸	سمیه عباسی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۹	محمدرضا بارانی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه الزهراء (س)	۴۹	رسول عربخانی	دکتری تاریخ عثمانی	دانشگاه آنکارا

محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر	محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر
دانشگاه شهید چمران اهواز	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محمد رضا علم	۵۰	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دکتری تاریخ ایران باستان	صفورا برومند	۱۰
دانشگاه فرهنگیان	دکتری تاریخ اسلام	زینب علیزاده جورکویه	۵۱	دانشگاه تربیت مدرس	دکتری تاریخ اسلام	عباس برومند اعلم	۱۱
دانشگاه اصفهان	دکتری تاریخ اسلام	علی غلامی دهقی	۵۲	دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محسن بهرام نژاد	۱۲
دانشگاه تهران	دکتری تاریخ اسلام	فهیمة فرهمندپور	۵۳	دانشگاه رازی کرمانشاه	دکتری تاریخ اسلام	روح اله بهرامی	۱۳
دانشگاه الزهراء (س)	دکتری تاریخ ایران اسلامی	سیمین فصیحی	۵۴	دانشگاه اصفهان	دکتری تاریخ ایران اسلامی	حمیدرضا پاشازانوس	۱۴
دانشگاه بین المللی امام خمینی قزوین	دکتری تاریخ ایران اسلامی	حجت فلاح توتکار	۵۵	دانشگاه خوارزمی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	صالح پرگاری	۱۵
پژوهشگر	دکتری تاریخ ایران اسلامی	کیومرث فیضی	۵۶	دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر	دکتری تاریخ ایران اسلامی	غفار پوربختیار	۱۶
دانشگاه ارومیه	دکتری تاریخ ایران باستان	مهرداد قدرت دیزجی	۵۷	دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف آباد	دکتری تاریخ ایران اسلامی	سهیلا ترابی فارسانی	۱۷
دانشگاه بیرجند	دکتری تاریخ ایران اسلامی	زهرا علیزاده بیرجندی	۵۸	دانشگاه الزهراء (س)	دکتری تاریخ اسلام	هدیه تقوی	۱۸

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۱۹	علی اکبر جعفری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تبریز	۵۹	عباس قدیمی قیداری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه تبریز
۲۰	شهرام جلیلیان	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه اصفهان	۶۰	مسعود کثیری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه اصفهان
۲۱	غلامرضا جلالی	دکتری تاریخ	مرکز آستان قدس رضوی	۶۱	یونس کرامتی	دکتری تاریخ علم دوره اسلامی	دانشگاه تهران
۲۲	شهناز جنگجو قولنجی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	۶۲	بهزاد کریمی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه مپید
۲۳	محمد جعفر چمنکار	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه ارومیه	۶۳	سعیده لطفیان	دکتری علوم سیاسی	دانشگاه تهران
۲۴	زهرا حامدی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه آزاد اسلامی واحد داراب	۶۴	ابراهیم مشفق فر	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه امام حسین(ع)
۲۵	اسماعیل حسن زاده	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه الزهراء(س)	۶۵	مجید معارف	دکتری علوم قرآن و حدیث	دانشگاه تهران
۲۶	پرویز حسین طلایی	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه شهید باهنر کرمان	۶۶	ربابه معتقدی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	سازمان اسناد و کتابخانه ملی
۲۷	سید توفیق حسینی	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه الزهراء(س)	۶۷	علیرضا ملایی توانی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۲۸	مرضیه حسینی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر	۶۸	الهام ملک زاده	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت	ر	نام و نام خانوادگی	رشته	محل خدمت
۲۹	حسن حضرتی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه تهران	۶۹	اصغر منتظر القائم	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه اصفهان
۳۰	سهم الدین خزائی	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه لرستان	۷۰	فریبا مهرمند	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۳۱	مجتبی خلیفه	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه بیرجند	۷۱	سیدمسعود موسوی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشکده مطالعات راهبردی
۳۲	محسن خلیلی	دکتری علوم سیاسی	دانشگاه فردوسی مشهد	۷۲	محمدسرور مولایی	دکتری زبان و ادبیات فارسی	فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی
۳۳	نیره دلیر	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	۷۳	علی اصغر میرزایی	دکتری تاریخ ایران باستان	دانشگاه اراک
۳۴	مصطفی دولتیار	دکتری علوم سیاسی	دانشگاه وزارت امور خارجه	۷۴	علی ناظمیان فرد	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه فردوسی مشهد
۳۵	طهماسب محتشم دولتشاهی	دکترای اقتصاد	دانشگاه تهران	۷۵	لیلا نجفیان رضوی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه فردوسی مشهد
۳۶	نگارذیلابی	دکتری تاریخ اسلام	دانشگاه شهید بهشتی	۷۶	مرتضی نورائی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه اصفهان
۳۵	سجاد راعی گلوچه	دکتری تاریخ ایران اسلامی	اداره کل پژوهش و اسناد ریاست جمهوری	۷۷	مریم نوری امیرآبادی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	پژوهشگر
۳۶	رحیم رضایی	دکتری جغرافیا	دانشگاه دولتی باکو	۷۸	جمشید نوروزی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	دانشگاه پیام نور

محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر	محل خدمت	رشته	نام و نام خانوادگی	ر
دانشگاه تربیت مدرس	دکتری باستان شناسی	جواد نیستانی	۷۹	دانشگاه آزاد واحد علوم تحقیقات	دکتری تاریخ و تمدن ملل اسلامی	قنبر علی رودگر	۳۷
آموزش و پرورش	دکتری تاریخ - مردم شناس	احسان هوشمند	۸۰	دانشگاه یاسوج	دکتری تاریخ ایران اسلامی	کشواد سیاهپور	۳۸
دانشگاه تهران	دکتری زبان- های باستانی	لیلا ورهرام	۸۱	دانشگاه آزاد واحد شهری	دکتری تاریخ ایران اسلامی	محبوبه شرفی	۳۹
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی	دکتری تاریخ ایران اسلامی	شهرام یوسفی فر	۸۱	دانشگاه هنر اصفهان	دکترای باستان شناسی	علی شجاعی اصفهانی	۴۰

فهرست مطالب

- ۱۵-۳۶ مادری جدید و آموزش زنان در عصر رضاشاه
مرضیه حسینی
- ۳۷-۵۵ بازخوانی ابطال‌پذیرانه دو فرضیه برجسته در مورد رستم التواریخ
یعقوب خزائی
- ۵۷-۸۰ شرفیابی سفیران و پیوند آن با مسئله اقتدارگرایی و اعمال قدرت شاه براساس
روایت سفرنامه‌نویسان دوره شاه‌عباس (اول)
مجتبی ذهابی، فریدون الهیاری، علی‌اکبر کجیاف
- ۸۱-۱۰۷ موانع و برنامه‌های حکومت پهلوی اول برای اجرای نظام اجباری در ایالت فارس
(۱۳۰۵-۱۳۰۸ش)
محمدعلی رنجبر، بهمن شهریاری
- ۱۰۹-۱۳۹ تحلیلی بر نقش کارگزاران کلاتران طایفه دره‌شوری قشقایی
بابک زیلاب‌پور، مرتضی دهقان‌نژاد، اسماعیل سنگاری، ابوالحسن فیاض‌انوش
- ۱۴۱-۱۷۲ واکاوی تصویرسازی زنان حاضر در کربلا با تأکید بر جایگاه حضرت زینب(س) در
نسخ چاپ سنگی کلیات جودی
فاطمه عسگری، مهناز شایسته‌فر، سید ابوتراب احمدپناه
- ۱۷۳-۱۹۲ جنبش کارگری همدان در دوران نهضت ملی
ابوالفتح مؤمن، کیوان شافعی، انور خالندی، سید محمد شیخ‌احمدی
- ۱۹۳-۲۲۴ اهمیت و جایگاه کوهستان الوند در دوره اشکانی با استناد به یافته‌های تاریخی و
باستان‌شناختی
اسماعیل همتی ازندریانی، یدالله حیدری باباکمال، حمید دیداری

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۲، پیاپی ۱۴۲، زمستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۳۶-۱۵

مادری جدید و آموزش زنان در عصر رضاشاه^۱

مرضیه حسینی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۳۰

چکیده

عصر رضاشاه آغاز دوران مدرن و ایجاد تحولات بنیادین در پهنه اجتماعی ایران است. طرح بیداری زنان در این دوره، حیات اجتماعی آنها به‌ویژه زنان طبقه متوسط و بالای شهرنشین را به اشکال مختلف تحت تأثیر قرار داد. شکل‌گیری نظام آموزشی نوین و تعمیم یافتن حق تحصیل در مدارس جدید دولتی به دختران، از جمله سیاست‌های جنسیتی دولت بود که حیات اجتماعی و فردی زنان و دختران شهرنشین را تا حد زیادی تحت تأثیر قرار داد. نگارنده نوشتار پیش رو درصدد بررسی سیاست‌های آموزشی دولت رضاشاه در حوزه زنان نبوده است، بلکه ضمن توضیح سیر برساخته شدن مفهوم مادری جدید، به دنبال پاسخ به این پرسش بوده است که این مفهوم چگونه آموزش زنان را به ضرورت تبدیل کرد و این آموزش از حیث کمی و کیفی، چگونه از ایده مادری جدید تأثیر پذیرفت. داده‌های پژوهش که به روش کتابخانه‌ای-آماری و مبتنی بر احصائیه‌ها و نشریات جمع‌آوری شده است، نشان می‌دهد ایده مادری جدید و نیاز به تغییر در نقش‌های سنتی زنان، در وهله نخست با تغییر در تعریف رَجم زنانه از عضوی بیولوژیک به محل جاگذاری نسل آینده کشور و در گام بعدی با ظهور ایده مادر-مربی، یا تربیت زن تحصیل کرده خانه‌دار، آموزش دولتی زنان را از حیث کمی گسترش داد. البته از حیث کیفی، برنامه آموزشی زنان در مدارس دولتی نشان می‌دهد که آموزش آنها با مردان بسیار متفاوت بوده و با رویکردی ایدئولوژیک، با هدف تربیت همسر و مادر جدید ایرانی تدوین شده بود؛ به همین دلیل کمک‌چندانی به زندگی حرفه‌ای و شکل‌گیری هویت مستقل زنانه نکرده است.

واژه‌های کلیدی: مادری جدید، نظام آموزشی، تبعیض جنسیتی، هویت و جنسیت، مدارس دخترانه

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.35484.2448

۲. دانش‌آموزانه دکترای تخصصی تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه پیام نور تهران، تهران، ایران
iranhosseini63@yahoo.com

مقدمه

جهان طی سال‌های ۱۲۹۳ تا ۱۳۲۴ ش/ ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ م. شاهد تغییراتی بود که بر موقعیت زنان به‌ویژه در جهان غیرغربی تأثیر گذاشت. طی این سال‌ها کشورهای مستعمره و یا کشورهایمانند ایران که تحت نفوذ همه‌جانبه کشورهای امپریالیستی بودند، شاهد شکل‌گیری جنبش‌های ناسیونالیستی با مشارکت گسترده زنان و ظهور نوعی هویت جدید ملی بودند. مادری جدید به عنوان ایده اصلی در شکل‌گیری نظام آموزشی در عصر دولت-ملت مدرن رضاشاه و کشورهای چون ترکیه و مصر، ارتباط تنگاتنگی با مفهوم ناسیونالیسم ملی‌گرا و هویت ملی در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم داشت.

طی این سال‌ها ایران، افغانستان و ترکیه تغییراتی را در نوع حاکمیت خود تجربه کردند. اقدامات رهبران جدید در غلبه بر نیروهای داخلی، محدود کردن قدرت نیروهای مذهبی، مبارزه با سنت و گرایش به نوسازی از طریق اخذ الگوی غربی، حیات زنان را با کاربست شیوه‌هایی چون افزایش سطح تحصیلات، بهداشت و ورود به فرصت‌های شغلی تحت تأثیر قرار داد و فرصتی برای بازخوانی نقش‌های سنتی زنان در قالب خانواده ایدآل فراهم آورد.

حکومت‌های نوظهور از جمله رضاشاه کوشیدند جایگاه نازل زنان را در حوزه‌هایی چون آموزش، بهداشت و برچیدن سنت‌های ظالمانه ارتقا دهند؛ به‌ویژه ظهور نسلی که حامل اندیشه‌های جدید و مترقیانه باشد، به زنانی بستگی داشت که برای زادن و تربیت چنین نسلی آموزش دیده باشند. چنین زنی می‌بایست تحصیل کرده و آشنا به آداب و پوشش غربی، اما در همان حال حافظ سنن ملی و ارزش‌های خانواده سنتی به عنوان یک زن خانه‌دار باشد. در چنین فضایی بود که ضرورت تحصیل زنان و طراحی یک برنامه درسی متناسب با تربیت مادر و همسر جدید در ایران، مصر، ترکیه و حتی هند و مراکش و ژاپن، همزمان با شکل‌گیری جنبش‌های ناسیونالیستی در اوایل قرن بیستم، هم از طرف فعالان حقوق زنان و هم دولت مطرح شد؛ هرچند آنچه که زنان از طریق حمایت از این زن جدید به دنبالش بودند، با آنچه که در نهایت در سیاست‌های دولتی تحمیل شد، متفاوت بود (جای‌واردنه، ۱۳۹۲).

در اوایل قرن بیستم نشریات ویژه زنان و فعالان حقوق زن در بسیاری از کشورها مانند مصر، ترکیه، سوریه و ایران شروع به انتشار نشریات ویژه زنان با محوریت ایده مادری جدید کردند و در این باره بر لزوم آموزش زنان و توجه به بهداشت و سلامت آنها به عنوان مادران ملت تأکید کردند. در ایران از روزنامه‌های «دانش» و «شکوفه» (۱۲۸۹-۱۲۹۰ ش) گرفته تا «عالم نسوان» (۱۳۰۰-۱۳۱۲) بر حقوق فرهنگی و تحصیلی زنان تأکید می‌کردند و می‌نوشتند نجات ایران از عقب‌ماندگی تاریخی و ظهور ایرانی جدید و مدرن نیازمند مادران آگاه،

تحصیل کرده و وطن پرست است.

از آنجا که موضوع این نوشتار مادریّت جدید - و نه رشد و گسترش آموزش زنان - است، به جز رساله دکتری مرضیه حسینی با عنوان «تأثیر نوسازی‌های اجتماعی عصر رضاشاه بر اشتغال زنان»^۱ پژوهشی با این محوریت دیده نشد. این رساله توضیح می‌دهد که ایده مادریّت جدید طی چه فرایندی در اندیشه زنان و مردان روشنفکر ایرانی ایجاد شد و چگونه مبنای ایدئولوژیک دولت-ملت رضاشاه در تدوین سیاست‌های جنسیتی در حوزه‌های بهداشت، آموزش، مشاغل زنانه و خانواده جدید ایرانی قرار گرفت. سهیلا ترابی فارسانی در مقاله «روند آموزش زنان از آغاز نوگرایی تا پایان عصر رضاشاه» سیر آموزش زنان را بررسی کرده و در مقاله پروین رستمی با عنوان «اجتماعی شدن زنان در عصر پهلوی اول» به مطالبه آموزش جدید برای دختران در چند نشریه پرداخته شده است.

رشد و گسترش آموزش زنان در عصر رضاشاه

تا پیش از روی کار آمدن رضاشاه، آموزش زنان عقب‌مانده و ابتدایی بود؛ دولت توجهی به آموزش زنان نداشت و اندک مدارس دخترانه به مدارس خارجی و کلاس‌هایی که فعالان زن به صورت پنهانی در منازل خود برگزار می‌کردند، محدود می‌شد. در عصر رضاشاه آموزش زنان در مقایسه با مردان همچنان عقب‌مانده بود، اما رشد چشمگیری را دست‌کم از حیث کمی تجربه کرد. طی سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰ زنان زیادی به عنوان محصل و معلم وارد مدارس دولتی و ملی تازه تأسیس شدند. براساس آمار ارائه شده در سالنامه‌های وزارت معارف، تعداد مدارس ابتدایی دولتی از ۲۰ مدرسه در سال ۱۳۰۱ به ۱۰۰۲ مدرسه در سال ۱۳۲۰ رسید. مدارس مقطع متوسطه از ۱ مدرسه به ۴۲ مدرسه افزایش یافت. در بخش غیردولتی نیز تعداد مدارس ابتدایی دخترانه در سال ۱۳۰۱ تنها ۶۴ مدرسه بود که در سال ۱۳۲۰ به ۱۷۴ مدرسه رسید. در مقطع متوسطه در سال ۱۳۰۱، ۷ مدرسه ملی وجود داشت که در سال ۱۳۲۰ به ۶۰ مدرسه افزایش پیدا کرد. بنابراین نرخ رشد مدارس دخترانه در مقطع ابتدایی به ۱۴/۹ و در مقطع متوسطه به ۱۴/۳ درصد رسید.

آمار دانش‌آموزان دختر در مقطع ابتدایی از ۷۲۳۹ در سال ۱۳۰۱ به ۸۱۹۵۲ دانش‌آموز در سال ۱۳۲۰ رسید. در مقطع متوسطه تعداد دانش‌آموزان دختر از ۱۵۱۳ نفر در سال ۱۳۰۱ به ۵۸۱۶ نفر در سال ۱۳۲۰ افزایش یافت. در مجموع، تعداد دانش‌آموزان دختر از ۸۷۵۲ نفر به

۱. مرضیه حسینی (۱۳۹۹)، «تأثیر نوسازی‌های اجتماعی عصر رضاشاه بر اشتغال زنان»، رساله دکتری، مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور تهران.

۱۸ / مادری جدید و آموزش زنان در عصر رضاشاه / مرضیه حسینی

۸۷۷۶۸ در سال ۱۳۲۰ رسید. براساس این داده‌ها، نرخ رشد دانش‌آموزان دختر در مقطع ابتدایی ۱۳/۶ و در مقطع متوسطه ۷/۳ درصد بود. همچنین تعداد فارغ‌التحصیلان دختر در مقطع متوسطه در سال ۱۳۲۰ به ۲۲۸۹ نفر رسید؛ در حالی که تا سال ۱۳۰۶ از مدارس مقطع متوسطه هیچ دختری فارغ‌التحصیل نشده بود.

تعداد معلمان زن نیز در مقطع ابتدایی از ۱۲۵ معلم در سال ۱۳۰۱ در مدارس دولتی به ۲۹۶۳ معلم و در مدارس غیردولتی از ۲۶۸ به ۹۳۹ معلم در سال ۱۳۲۰ رسید. در مقطع متوسطه، در مدارس دولتی تعداد معلمان زن از ۱۰ نفر در سال ۱۳۰۱ به ۱۶۲ نفر و در مدارس غیردولتی از ۸۱ معلم به ۲۴۰ معلم افزایش یافت. براساس این داده‌ها، تعداد معلمان زن مدارس ابتدایی و متوسطه (دولتی و غیردولتی) طی سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۲۰ به ترتیب ۱۲٫۸٪ و ۸٫۱٪ رشد داشته است (احصاییه شهر تهران، سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴: ۱۲۱-۱۲۳؛ عملیات یک‌ساله بلدییه از ۱۳۰۳-۱۳۰۴ ش: ۱۵؛ سالنامه وزارت معارف، ۱۲۹۹-۱۳۱۳ ش: ۸-۱۵، ۱۶-۱۷، ۲۱-۲۲؛ احصاییه شاگردان کشور در سالنامه وزارت معارف، سال‌های ۱۳۱۴-۱۳۲۰ ش: ۱۲-۱۵، ۸۸-۹۱).

تعداد مدارس دخترانه در سال تحصیلی ۱۳۰۲-۱۳۰۱

نام منطقه	مازندران	قزوین	خراسان	فارس	گیلان	یزد	اصفهان	تهران
تعداد مدارس	۳	۳	۳	۴	۶	۷	۷	۴۸
نام منطقه	قائنات	عراق	آستارا	کرمانشاه	حومه تهران	همدان	سمنان و دامغان	ساوه
تعداد مدارس	۱	۱	۱	۲	۲	۳	۰	۰
نام منطقه	تویسرکان و ملایر	تنکابن	بنادر جنوب	استرآباد	نهبوند	لرستان	گلپایگان کمره خوانسار	کردستان
تعداد مدارس	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
نام منطقه	آذربایجان	کرمان	زنجان	خوزستان	کاشان	قم و محلات	شاهرود و بسطام	سیستان
تعداد مدارس	۰	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰

همان‌طور که از جدول فوق برمی‌آید، در بیشتر ولایات هیچ مدرسه دخترانه‌ای در سال ۱۳۰۱ وجود نداشت. در چنین شرایطی تنها مدارس خارجی بودند که فضایی برای فعالیت در حوزه آموزش زنان داشتند.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۹

اولین اقدام دولت در راه بنیان نظام آموزشی جدید، افزایش بودجه وزارت فرهنگ بود؛ هرچند بودجه اختصاصی به وزارت آموزش و پرورش کفاف برنامه‌های بلندپروازانه دولت را نمی‌داد و حتی با وجود کمک‌های مردم، مشکل مالی همواره مهم‌ترین مشکل نظام آموزشی بود (سالنامه وزارت معارف، ۱۳۱۱-۱۳۱۳: ۹۲، ۱۳۱۴-۱۳۲۰: ۸۲، ۱۰۱).

بودجه وزارت فرهنگ طی نوزده سال تحصیلی

ریال	سال	ریال	سال
۵۸۰۰۴۰۷۰	۱۳۱۴	۷۷۳۱۳۸۰	۱۳۰۴
۷۱۱۶۵۷۶۰	۱۳۱۵	۱۱۰۱۱۰۰۳	۱۳۰۵
۷۳۲۹۹۹۱۰	۱۳۱۶	۱۴۱۱۳۴۱۸	۱۳۰۶
۸۳۲۸۷۰۳۰	۱۳۱۷	۱۶۳۵۰۲۳۷	۱۳۰۷
۸۵۹۴۱۳۶۰	۱۳۱۸	۱۸۴۸۳۷۵۵	۱۳۰۸
۱۲۴۰۹۲۵۴۰	۱۳۱۹	۱۸۹۸۳۷۵۰	۱۳۰۹
۱۵۴۸۵۶۰۰۰	۱۳۲۰	۲۳۶۰۹۹۶۰	۱۳۱۰
۱۵۱۳۰۰۵۵۰	۱۳۲۱	۲۶۷۵۰۳۷۰	۱۳۱۱
۱۹۲۶۳۸۰۰۰	۱۳۲۲	۴۱۲۷۰۱۵۰	۱۳۱۲
		۴۷۸۳۵۰۷۰	۱۳۱۳

۱-۴) بودجه وزارت فرهنگ طی نوزده سال تحصیلی



براساس جدول فوق، بودجه وزارت فرهنگ طی سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۲ با نرخ رشد ۱۹٫۵۶٪ از میزان ۷۷۳۱۳۸۰ ریال به ۱۹۲۶۳۸۰۰۰ ریال در سال ۱۳۲۲ افزایش یافته بود.

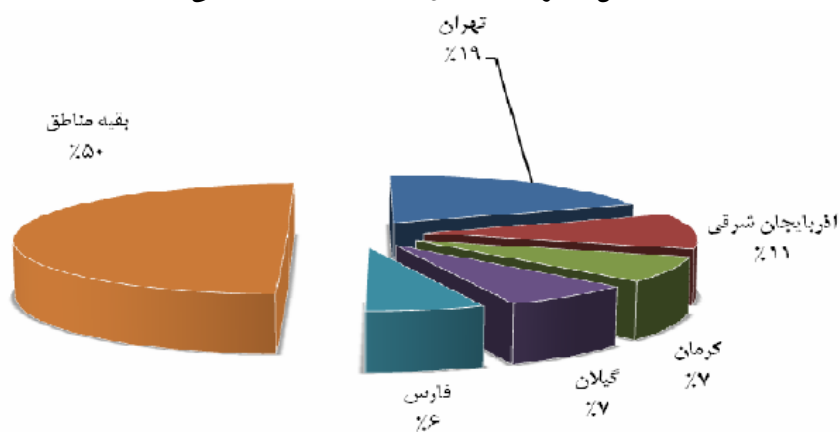
تعداد مدارس دختران در مناطق مختلف کشور در سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۷

(احصاییه وزارت معارف، ۱۳۱۶-۱۳۱۷: ۳-۱۵)

نام منطقه	گرگان	مازندران	آذربایجان غربی	فارس	گیلان	کرمان	آذربایجان شرقی	تهران
تعداد مدارس	۳۲	۳۶	۳۷	۵۰	۵۶	۵۸	۸۳	۱۵۲
نام منطقه	ملایر و غیره	خوزستان	قزوین	بروجرد	اصفهان	یزد	کرمانشاهان	خراسان
تعداد مدارس	۱۷	۱۸	۱۹	۲۱	۲۱	۲۲	۲۲	۲۷
نام منطقه	گلپایگان و غیره	مکران	کردستان	بنادر جنوب	سبزوار	اراک	قم	همدان
تعداد مدارس	۸	۸	۸	۸	۱۱	۱۱	۱۳	۱۷
نام منطقه	شاهرود	سمنان	دامغان	خمسه	تنکابن	گروس	کاشان	خرم‌آباد
تعداد مدارس	۳	۳	۳	۵	۵	۶	۶	۶
نام منطقه	ساوه							
تعداد مدارس	۲							

براساس جدول فوق پس از تهران، به ترتیب آذربایجان شرقی، کرمان و گیلان از بالاترین تعداد مدارس برخوردار بوده‌اند.

تعداد مدارس دخترانه در مناطق مختلف در سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۷



فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۲۱

تعداد مدارس دخترانه به تفکیک دولتی یا غیردولتی، طی سال‌های ۱۳۰۱-۱۳۲۰

متوسطه		ابتدایی		سال تحصیلی
غیردولتی	دولتی	غیردولتی	دولتی	
۷	۱	۶۴	۲۰	۱۳۰۲-۱۳۰۱
۱۳	۱	۱۰۰	۲۷	۱۳۰۳-۱۳۰۲
۱۶	۲	۱۱۵	۲۲	۱۳۰۴-۱۳۰۳
۳۶	۹	۸۵	۷۴	۱۳۰۸-۱۳۰۷
۳۴	۸	۹۱	۸۱	۱۳۰۹-۱۳۰۸
۴۵	۹	۸۵	۸۰	۱۳۱۰-۱۳۰۹
۴۶	۹	۸۹	۷۸	۱۳۱۱-۱۳۱۰
۴۲	۱۱	۱۲۵	۹۷	۱۳۱۲-۱۳۱۱
۴۲	۱۱	۱۲۲	۱۱۱	۱۳۱۳-۱۳۱۲
۴۵	۱۷	۱۳۵	۱۴۳	۱۳۱۴-۱۳۱۳
۴۲	۱۸	۱۲۴	۱۳۰	۱۳۱۵-۱۳۱۴
۵۴	۱۷	۱۸۸	۴۵۵	۱۳۱۶-۱۳۱۵
۵۱	۲۲	۱۹۴	۵۲۷	۱۳۱۷-۱۳۱۶
۵۰	۳۴	۱۸۵	۵۸۷	۱۳۱۸-۱۳۱۷
۵۳	۳۶	۱۸۶	۶۴۹	۱۳۱۹-۱۳۱۸
۶۰	۴۲	۱۷۴	۱۰۰۲	۱۳۲۰-۱۳۱۹

همان‌گونه که از جدول فوق فهم می‌شود، در سال ۱۳۱۳ تعداد مدارس ابتدایی دولتی از مدارس ملی بیشتر بود، اما در مقطع متوسطه همواره بیشتر مدارس به بخش خصوصی تعلق داشت (احصاییه شهر تهران، سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۸ ش: ۱۲۱-۱۲۳، ۱۳۴-۱۳۵؛ سالنامه وزارت معارف، سال‌های ۱۳۱۱-۱۳۱۳: ۴-۲۲، ۸۳، ۸۵، ۸۸-۸۹؛ سالنامه معارف، سال‌های ۱۳۱۹-۱۳۲۰: ۴۰-۵۳؛ سالنامه احصاییه وزارت معارف، ۱۳۰۴-۱۳۰۵: ۳-۷). براساس همین جدول، میزان رشد مدارس ابتدایی و متوسطه (دولتی و غیردولتی) به ترتیب طی سال‌های ۱۳۰۱ تا ۱۳۲۰ دارای رشد ۱۴٫۹٪ و ۱۴٫۳٪ بوده است.

با وجود رشد کمی در حوزه آموزش زنان، از حیث کیفی ایدئولوژیک بودن نظام آموزشی و عزم دولت مبنی بر تربیت دختران دانش‌آموز به عنوان مادران نسل آینده، زنان را از دسترسی

به آموزش حرفه‌ای محروم کرد و ضمن ایجاد تفاوت در برنامه‌ی درسی مدارس دخترانه و پسرانه، سبب شد دولت درباره‌ی آموزش زنان بر مقطع ابتدایی تمرکز کند و توجه چندانی به ادامه‌ی تحصیل دختران در مقاطع بالاتر نداشته باشد.

سیر شکل‌گیری مفهوم مادری جدید و تغییر در معنای رحم زنانه

درک شکل‌گیری مفهوم مادر-مربی در ارتباط با گفتمان مادری جدید و خانواده‌ی ایده‌آل ایرانی در عصر رضاشاه، مستلزم فهم سیر شکل‌گیری این مفهوم از زمان پیش از مشروطه تا دوره‌ی رضاشاه، با نگاه به آرای روشنفکران و نویسندگان است.

برای فهم بهتر تغییری که در نقش زنان تحت تأثیر آموزه‌های جدید ایجاد شد، توجه به متون آموزشی، اخلاقی و ادبی که تصویر زن خوب و مرد ایده‌آل را برمی‌ساختند، مفید است. ایده‌ی بنیادی این متون بازنمایی مردان به عنوان رئیس خانواده، نان‌آور، مدیر و مسئول تربیت و آموزش فرزندان بود و همچنین مالک اهالی خانه و دارایی‌ها به حساب می‌آمد. نویسندگان و خوانندگان این متون مردها بودند؛ آنها بودند که تعریف می‌کردند زن خوب کیست و چه ویژگی‌هایی دارد. براساس تعریف آنها، زن خوب زنی بود که نجیب، سالم و تندرست، مطیع و زیبا، کم‌حرف، خویش‌دار، پارسا و صبور و فدایی خانواده باشد (طوسی، ۱۳۹۹: ۱۶۱، ۲۱۵؛ فانی کشمیری، ۱۳۶۱: ۱۲۸).

آداب زرداری و تبدیل شدن به مردی خوب، بخش دیگری از دغدغه‌ی نویسندگان متون اخلاقی در دوران گذشته بود. در آرای آنها مرد خوب مردی مقتدر و نان‌آور بود و آموزش و تحصیل فرزندان طبق نظر او انجام می‌گرفت (طوسی، ۱۳۹۹: ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۱۷، ۲۱۹؛ فانی کشمیری، ۱۳۶۱: ۱۳۱). بنابراین در دنیای پیشامدرن، مادری بیشتر مفهومی بیولوژیک بود و برای مادر نقش چندانی در تربیت فرزندان در نظر گرفته نمی‌شد.

مفهوم مادر-مربی به عنوان پرورش دهنده‌ی یک ملت، نخست در آثار اولین روشنفکران مشروطه نمود یافت. آقاخان کرمانی نوشت اولین مدرسه‌ی کودک رحم مادر است و ویژگی‌های مادر از این طریق به بچه منتقل می‌شود؛ همچنین رفتار و کردار مادر بر فرزندش که در شکم دارد، تأثیرگذار است (میرزا آقاخان کرمانی، [بی‌تا]: ۱۹۸).

نشریات زنان در دوران مشروطه نیز به تغییر نقش و انتقال جایگاه مربی و رئیس خانه از مرد به زن توجه داشتند. نشریه «شکوفه» در کنار توضیح وظیفه‌ی مرد مبنی بر نان‌آوری و اداره امور اقتصادی، درباره‌ی جایگاه زن در خانواده ایده‌آل نوشته بود: «زن ملکه و مملکت کوچک او خانه است. همین کاشانه‌ای که اداره آن به دست زن است، اساس جوامع بشری است زیرا زنان

هستند که فرزندان را تربیت کرده و به آنها انسانیت، آدمیت، ضرورت دانش، اخلاق، احتراز از عادات نکوهیده و ... می آموزند» (روزنامه شکوفه، ۱۳۳۱ق: شماره ۴، ص ۳). همین نشریه در جای دیگری برای زنان از واژه آموزگار استفاده کرده و نوشته است: «آموزگاری انحصاراً از زن ساخته است زیرا فقط زن می تواند در قلوب اطفال خود تخم صفات عالیه بکارد. زن است که می تواند مخلوق کامل تربیت کند» (روزنامه شکوفه، ۱۳۳۱ق: شماره ۵، ص ۲).

بنابراین در تعریف جدید از قابلیت باروری زن که ذیل مفهوم پزشکی شدن بدن زنان در زمان رضاشاه، بسیار مورد بحث قرار گرفت، رحم زن از آنجا که محل شکل گیری نسل جدید به شمار می رفت، می بایست تحت نظارت مراقبت های ویژه قرار گیرد. در این مفهوم جدید، زن همچون گذشته هویتی مستقل نداشت و از طریق مادریت با جهان و بشریت مرتبط می شد. در واقع، مادری میان دو مفهوم مدرنیته و دولت مدرن ملی، ارتباط برقرار کرده و میانجی بود.

متون درسی و برساخته کردن مفهوم زن خوب

در آرای دگرانیشان مشروطه، تصویر دختر خوب نیز در کنار ضرورت آموزش دختران وارد کتب درسی شد؛ تصویری که شباهت زیادی به تعریفی داشت که از زن خوب در متون اخلاقی ارائه می شد. در داستان های آموزشی کتب درسی دوران مشروطه و پس از آن، پسران شخصیت های اصلی بودند و داستان ها اغلب با دو شخصیت خوب و بد تعریف می شد. برای مثال، در کتاب تربیت اطفال نوشته میرزا تقی خان کاشانی، دو شخصیت کودک با نام های مسعود و کوکب وجود دارد (کاشانی، ۱۲۹۹: ۱۱۹-۱۱۰).

مسعود پسر کوچک عاقلی است که درس هایش را خوب می خواند و همه او را دوست دارند، اما کوکب دختری بی نظم و شلخته است که همه از او ناراضی اند. او جلوی همه با دهان باز و صدای بلند می خندد. در ادامه، از دختر کوچک دیگری به نام خورشید صحبت می شود که مطیع و حرف گوش کن و کم حرف است؛ به همین دلیل همه او را دوست دارند. این الگوی اخلاقی در سراسر کتاب ادامه دارد. شخصیت های پسر مقتدر، کمی خشن با تحصیلات عالی و باهوش اند و دختران بیشتر وقت خود را به عروسک بازی و گل دوزی و کارهای خانه می گذرانند (همان).

تعریفی که نشریات زنان در دوران قاجار از زن خوب برساخته بودند، بی شباهت به زن ایده آل در متون اخلاقی-ادبی گذشته نبود. نشریه «دانش» در توضیح ویژگی های زن خوب نوشته بود: «در ترتیب راحتی شوهر و گرما و سرمای خانه برای راحتی او مواظب است. کلیات باید طوری باشد که مرد در خانه از هر جهت راحت باشد. همواره با روی گشاده از

شوهر استقبال کند حتی اگر اوقات تلخ است به رو و زبان نیاورد مبادا مرد ناراحت شود» (روزنامه دانش، ۱۳۲۸ق: شماره ۱، ص ۲۸۸).

این تعریف تازه از زن و مادر در دوران جدید و در عصر رضاشاه، در پیوند با مفاهیم ملی‌گرایی، تجدد و وطن‌پرستی قرار گرفت و بر شاکله نظام آموزشی تأثیر گذاشت؛ بدین معنا که آموزش و پرورش برخلاف گذشته در عصر ملی‌گرایی یک دغدغه ملی بود و به زنان نیز تعمیم یافت. دولت پهلوی می‌دانست آموزش به سبک پیشین و در فضاهای سنتی، مانند مکاتب و خانه‌های علما نمی‌تواند انسان مدرن تربیت کند. بر همین اساس، در دوره رضاشاه نظام آموزشی نه تنها در زمینه مؤسسات و نهادهای آموزشی، بلکه از حیث تغییر در مفهوم دانش و به تبع آن برنامه درسی مدارس نیز متحول شد؛ درحالی‌که مواد درسی مکاتب و مدارس قدیم عمدتاً قرآن، متون مذهبی و ادبیات قدیم بود و در انحصار روحانیون قرار داشت. برنامه درسی مدارس و مؤسسات آموزشی در عصر رضاشاه نشان می‌دهد که دانش جدید بر علوم عقلی مانند فیزیک، شیمی، ریاضی، علم سیاست، حقوق، بهداشت و پزشکی، اقتصاد و غیره تکیه داشت و برای سامان دادن به زندگی دنیوی و تسهیل آن تدوین شده بود. با چنین تغییری در شکل و محتوای آموزش جدید، لازم بود این امر مهم در اختیار دولت قرار گیرد (سالنامه وزارت معارف، ۱۳۱۱-۱۳۱۳: ۵۴-۵۹).

اشرف پهلوی آموزش جدید را یکی از ابزارهای مهم دولت پدرش برای کاستن از قدرت و نفوذ روحانیت می‌دانست و نوشته است: پدرش به خوبی از سلطه آموزه‌های روحانیت بر توده‌های مردم آگاه بود و تلاش داشت با اجباری کردن نظام آموزشی جدید از قدرت اجتماعی روحانیت بکاهد (پهلوی، ۱۳۷۷: ۴۲).

دولت مدرن ملی و تعریف جدید از مادری

گفتمان تجدد و ترقی در دوران رضاشاه، در همان حال که به سلسله‌مراتب جنسیتی در جامعه و خانواده وفادار ماند، نقش مردان و زنان را تحت تأثیر ایده مادری جدید و ارزشمندی خانه‌داری تغییر داد. در خانواده جدید، مردی که به مثابه شهروند، حوزه عمومی را در اختیار داشت، دیگر نمی‌توانست مانند گذشته مسئولیت خانه را نیز برعهده گیرد؛ در نتیجه زن به مدیر خانه و نیروی کمکی برای او تبدیل شد (روزنامه اطلاعات، ۲۲ اسفند ۱۳۱۷: شماره ۳۷۷۵، ص ۱۰؛ مجله عالم نسوان، ۱۳۰۹ق: شماره ۲، ص ۶۶).

این تحول یک تغییر قاعده‌مند و قدرتمند بود؛ بدین معنا که در گفتمان خانواده جدید مرد تربیت می‌شد تا امور سیاست، اقتصاد، صنعت و اقتصاد ملی را برعهده گیرد و زن آموزش

می‌دید که ضمن انجام وظایف پیشین مرد در خانواده، مردان و شهروندان مورد نیاز کشور را تربیت کند. در این تصور جدید، زن تحصیل کرده فقط مسئول سعادت‌مند کردن مرد و پرورش فرزندان لایق و وطن‌پرست بود و حق نداشت خواستار مشارکت در امور خارج از خانه باشد (روزنامه اطلاعات، ۱ بهمن ۱۳۱۷: شماره ۳۷۲۸، ص ۱۰). وقتی چنین هدفی بر ضرورت آموزش زنان بار شد، تحصیل زنان امری ضروری و وطن‌پرستانه تلقی گردید و مخالفان آموزش زنان، متحجر، واپس‌گرا و دشمنان ملت به شمار آمدند.

تغییر نقش زنان در خانواده به گونه‌ای دیگر نیز در ضرورت آموزش زنان مؤثر افتاد. خانواده جدیدی که مقرر بود پایه و اساس جامعه مدرن را تشکیل دهد، کارکردها و مناسبات جدیدی را می‌طلبید که از ساختار پیشین خانواده ایرانی بر نمی‌آمد؛ به این معنا که زن بیسواد سنتی، نه مادر خوبی بود و نه می‌توانست نیازهای مرد جدید غرب‌دیده ایرانی را برآورده کند. چنین زنی حرف مشترکی با همسر تحصیل‌کرده خود نداشت و نمی‌توانست به تعالی و تکامل او کمک کند. بدین ترتیب، ازدواج به سبک جدید عملی وطن‌پرستانه و نوعی وظیفه ملی به حساب می‌آمد و رخدادی صرفاً طبیعی در زندگی افراد نبود (مجله عالم نسوان، ۱۳۱۲: شماره ۱، صص ۳۲۶-۳۲۷، ۳۳۴؛ خطابه‌های کانون بانوان، ۱۳۸۲: ۸-۹؛ روزنامه اطلاعات، ۱۲ آذر ۱۳۱۷: شماره ۳۶۷۹، ص ۵).

مادری به مثابه راهبرد

ضرورت آموزش زنان و مادران به عنوان یکی از مهم‌ترین پیش‌شرط‌های ترقی و تحول، درخواست فعالان زن در حوزه حقوق فرهنگی زنان نیز بود. فعالان زن در دوران قاجار و به‌ویژه مشروطه دریافتند که گام نخست رهایی زنان آموزش است؛ زیرا تحصیلات بهتر نویدبخش وضعیتی بهتر بود. مؤسسان مدارس دخترانه هدف خود را آموزش زنان به امید برداشتن گام‌های بعدی در زمینه پیگیری مطالبات جنسیتی عنوان می‌کردند. فعالان زن در این دوره آرزو داشتند از آموزشی که برادرانشان دریافت می‌کردند، بهره‌مند شوند. این زنان تلاش می‌کردند متکی به انگیزه و اشتیاق خود، از راه‌های غیررسمی به این آموزش دست یابند و در ادامه زمینه را برای آموزش سایر زنان و دختران فراهم کنند (فرمانفرمایان، ۱۳۷۷: ۱۲۱، ۱۲۳). بنابراین اولین اقدام جدی، تأسیس مدرسه دخترانه در شرایطی بود که دولت حمایتی از آموزش زنان نمی‌کرد، جامعه به شدت در برابر آن واکنش نشان می‌داد و سنت‌گرایان، طیفی از مذهبیان و همچنین بخشی از توده زنان با تغییر وضعیت اجتماعی زنان مخالفت می‌کردند. با چنین مخالفت‌های دامنه‌داری، فعالان زن چاره‌ای جز توسل به راهبردهای خاص برای

آموزش زنان نداشتند. استفاده از مفهوم مادریت جدید و مادر-مربی راهبردی مؤثر بود، زیرا دولت و مردان اصلاح‌طلب ترقی و تحقق مطالبات زنان را فقط تا جایی تحمل می‌کردند که مربوط به قلمرو خصوصی و خانواده بود؛ به همین دلیل زنان در طول مبارزات خود تأکید داشتند مادر اولین معلم کودک است و رابطهٔ اصولی و علمی مادر و فرزند به رشد عقلی و شخصیت فردی و اجتماعی او کمک می‌کند (خطابه‌های کانون بانوان، ۱۳۸۲: ۸-۹، ۱۶). هدف مدافعان مادریت جدید، محوریت دادن به زن در خانواده با هدف تسری ارزش‌های زنانه به اجتماع بود. روشن‌اندیشان زن بر آن بودند که از اهمیت مادر در آموختن زبان و انتقال ارزش‌های فرهنگی به کودکان استفاده کنند و با برجسته کردن نقش زن در خانواده و در نتیجه اجتماع، راه ورود زنان به عرصه عمومی را باز کنند. از این رو، می‌کوشیدند ضرورت آموزش دختران را به شیوه‌های مختلف به ازدواج، همسری و مادری ربط دهند (حسینی، ۱۳۹۹: ۸۱).

راهبرد مادرانه و تبعیض‌های آموزشی

توسل به راهبرد مادری جدید در جنبش حقوقی زنان را می‌توان در مقالات نشریات و مجلات زنان و همچنین جراید ملی دید. زنی در روزنامهٔ اطلاعات دربارهٔ آموزش دختران و مسائل زناشویی نوشت: «از جهل و بی‌سوادی زنان هم جامعه و هم مردان متضرر می‌شوند. آسیب جدی اما متوجه خانواده است زیرا با رشد مدارس پسرانه و آموزش مردان، آنها باسواد و صاحب آگاهی و بینش شده و در هنگام تشکیل خانواده نخواهند توانست با دختری بی‌دانش و ناآگاه زندگی کنند. مشکل دیگری که فقدان دانش و سواد در بین زنان ایجاد می‌کند، مادری کردن برای نسل آینده است. وقتی زنی غرق در جهل است چگونه می‌تواند فرزندی دارای آگاهی به جامعه تحویل دهد» (اطلاعات، ۱۳۰۷ق: شمارهٔ ۵۲۷، ص ۲).

توسل به مفهوم مادریت برای دفاع از حقوق فرهنگی و آموزشی زنان، محدودیت‌هایی به وجود می‌آورد. زنی در این باره نوشت: «محتوای دروس در مدارس دخترانه با هدف توانمند کردن و تربیت یک زن مستقل، شاغل و آگاه به امور اجتماعی تنظیم نمی‌شود. تعلیمات مدارس دختران در ایران جز باسواد کردن زنان کاری انجام نمی‌دهد. مدارس قادر نیستند قوه شهامت، اراده و مقاومت را در زنان پرورش دهند... اگر زنی بخواهد از تحصیلات خود برای شغل آینده‌اش بهره‌گیرد جز معلمی و خیاطی و دوزندگی، انتخاب دیگری نخواهد داشت» (همان).

ادارهٔ تعلیمات عمومی نیز همسو با ایدهٔ مادریت جدید عمل می‌کرد. این اداره در مرداد ۱۳۰۷ از وزارت معارف خواست در برنامهٔ درسی مدارس نسوان تغییراتی به وجود آورد و

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۲۷

دروس جدید را متناسب با نیازهای آینده زنان تدوین کند. در نتیجه این درخواست، وزارت معارف دروس «غیره مفیده» را با دروس کاربردی تر جایگزین کرد. جبر، ریاضیات، هندسه، دروس قضایی، فیزیک و شیمی، جانورشناسی، گیاهشناسی و صرف و نحو عربی حذف شدند و یا زمان تدریس آنها به دو ساعت در هفته کاهش یافت؛ به جای این دروس، آموزش لکه گیری، طبخ، برش و دوخت، تدبیر خانه داری و بچه داری جایگزین شد. در برنامه درسی دارالمعلمت (آموزشگاهی برای تربیت معلمان زن) نیز تنها هفته ای دو روز «روش تدریس و فن تعلیم» که شامل ساعات محدودی آموزش هندسه، فیزیک و شیمی بود، گنجانده شد و حجم زیادی از برنامه درسی به آموزش خانه داری و صنایع دستی زنانه اختصاص یافت (روزنامه اطلاعات، ۱۰ مرداد ۱۳۰۷؛ شماره ۵۴۹، ص ۲). با این اوصاف، فرض نظام آموزشی این بود که دختران پس از طی کردن دوران ابتدایی و در بهترین حالت پس از گذراندن چند کلاس متوسطه ازدواج می کنند؛ در نتیجه باید برای وظایف مادری و همسری آماده شوند و اندک دخترانی که تمایل به اشتغال دارند، می توانند در دارالمعلمت آموزش ببینند و معلم شوند.

این کم توجهی به دروس پایه و تخصصی سبب شده بود معلمان زن توان علمی چندانی برای تدریس این دروس نداشته باشند و دانش آموزان نیز در فراگیری دروسی مانند ریاضی، شیمی و فیزیک ناتوان باشند. فقدان معلم توانمند زن، بسیاری از مدارس دخترانه را وادار به استفاده از معلمان مرد در تدریس دروسی مانند فیزیک و شیمی کرده بود (ساکما، ۲۹۷۵۰۹۵۰).

ایمان و عمل به راهبرد مادریّت، در کنار تدوین متفاوت برنامه درسی مدارس دخترانه و پسرانه، مشکل دیگری نیز ایجاد کرده بود. مدافعان مادریّت عقیده داشتند زنان به دلیل تجربه مادری، می توانند نقش خاص و مهمی در جامعه ایفا کنند؛ به همین دلیل باید ارزش های نهفته در مادری به جامعه تسری یابد. حال آنکه با تأکید بر سلسله مراتب جنسیتی، منافع زنان حاصل نمی شد؛ زیرا ممکن نبود هم به ایده قلمروهای جداگانه باور داشت و هم بر برابری تأکید کرد. به صورت کلی، هر موضع گیری که نقش های جنسیتی از پیش تعیین شده را می پذیرد، به تداوم آنها نیز کمک می کند.

این نگرانی وجود داشت که تحصیلات عالی و آموختن دروسی که عموماً مردانه تلقی می شد، دختران را از توجه به نقش همسری و مادری باز می دارد و به ازدواج بی میل می سازد. یکی از فارغ التحصلان دارالمعلمت سال ۱۳۰۷ در جشن فارغ التحصیلی خود گفت: «خانم های محترمه با تحصیل و فهم چند لغت فرانسه و چند مسئله هندسه و جبر و ادبیات به کلی خود

را از هر چیزی بی‌نیاز دانسته و از وظایفی که در خور مادرهای رجال آتیه مملکت است غفلت می‌نمایند. ما نسون که به دلیل فقدان تربیت از حل و عقد امور سیاسی غافلیم چرا اوقات خود را صرف مسائل سیاسی کنیم بهتر است اصلاح امور خانوادگی و تربیت اطفال را مطمع نظر قرار دهیم» (سالنامه پارس، سال ۱۳۰۷: ۶۲).

البته طیفی از زنان و مردان نیز بودند که به شیوه‌ای دیگر می‌اندیشیدند و به تبعیض‌ها و تفاوت‌هایی که در برنامه‌داری درسی دختران و پسران وجود داشت، معترض بودند. یکی از معلمان مقطع متوسطه ضمن انتقاد از تبعیض آموزشی نوشت: «اینکه آموزش زنان برای ترقی کشور لازم است محل مناقشه نیست چون تقریباً امری بدیهی است که در اثر تلاش زنان منورالفکر به اثبات رسیده. مساله اصلی اما در شکل و محتوای برنامه‌های آموزشی است. کسانی که اعتقاد دارند زنان از حیث فهم و یادگیری و همچنین از لحاظ جسمی با مردان متفاوت‌اند، ایفای نقش خانه‌داری برای زنان را ازلی و ابدی می‌پندارند و از این رو می‌گویند اینکه زن زبان فرنگی بداند یا شیمی و فیزیک بخواند و کارهایی انجام دهد که مختص مردان است باعث مفسده می‌شود. عده دیگر استدلال می‌کنند چون شعور و قوه ادراک زنان از مردان کمتر است و در مقایسه با مردان ضعیف و ناتوان هستند می‌بایست آموزشی متناسب با توان خود و متفاوت از مردان داشته باشند، چون قرار است زنان در آینده کارهایی متفاوت از مردان انجام دهند» (روزنامه اطلاعات، ۱۱ تیر ۱۳۰۷: شماره ۵۲۳، صص ۲-۳). نویسنده در ادامه ضمن نقد نظریه روسو مبنی بر ضرورت آموزش متفاوت زنان و مردان، آورده است: «نحوه اجتماعی شدن زنان در خانواده، جامعه، مدرسه و فرهنگ عامل به وجود آورنده ناتوانی‌های زنان و تفاوت‌های آنها با مردان است زیرا هدف از آموزش و تربیت پسران از همان شیرخوارگی این بوده که افرادی بااراده، صاحب‌فکر و دارای حس برتری نسبت به زنان باشند تا در آینده مشاغل مهم و تأثیرگذار و همچنین انجام دشواری‌های اجتماعی نصیب او شود اما دخترها از همان ابتدا عروسک به دستشان داده و به آنها می‌آموزند که باید مادر باشند و خانه‌داری کنند. همچنین به آنها یاد می‌دهند که نجیب، ساکت و حرف‌گوش کن باشند. در نتیجه این تربیت، حس بلندنظری و استقلال رأی در وجود زنان شکل نمی‌گیرد. به پسران در کودکی اشعاری آموخته می‌شود که حاکی از افتخار به مرد بودن و برتری آنها نسبت به زنان و همچنین ضعیف و بی‌قدرت بودن دختران است» (همان). نویسنده در ادامه فقدان مدارس متوسطه و بسنده کردن به آموزش زنان در مقطع ابتدایی، آن هم به صورت محدود را دلیل دیگر فرودستی زنان و ناتوانی آنها در احراز بسیاری از مشاغل دانسته است.

نویسنده در همین باره اشاره کرده است در سال ۱۳۰۶ با وجود آنکه تعداد مدارس پسرانه

از دخترانه بیشتر بوده، فارغ‌التحصیلان ذکور مدارس ابتدایی ۷۲۵ و اناث ۴۲۴ نفر بود؛ یعنی تفاوت فاحشی بین دو گروه وجود نداشته است. نتیجه این مقایسه نشان می‌دهد دختران تمایل بیشتری به ادامه تحصیل دارند و به میل خود ترک تحصیل نمی‌کنند. در دوره متوسطه اما فارغ‌التحصیلان ذکور در همان سال در حدود ۱۰۴ نفر و اناث تنها ۱۶ نفر بوده؛ زیرا برای مقطع متوسطه دختران، به جز دارالمعلمات فضای آموزشی دیگری وجود ندارد. نویسنده یادداشت خود را با این عبارت به پایان برده است که زنان از انجام کار بیرون از خانه ناتوانند؛ زیرا برای انجام آن مهارت و آموزش ندیده‌اند و دولت نیز دغدغه‌ای برای اشتغال غیرخانگی زنان ندارد؛ به همین دلیل برای این مهم طرحی ارائه نمی‌دهد (همان).

نوشته فوق نشان می‌دهد زنان نیز در آن زمان متوجه این نکته بودند که دلیل نابرابری زنان و مردان در اشتغال و فقدان برخی صلاحیت‌ها نزد زنان، ویژگی‌های ذاتی و بیولوژیکی آنها نیست، بلکه آموزش متفاوت دختران و پسران است که نابرابری ایجاد می‌کند. آموزش و پرورش ابتدا در سطح خانواده و سپس مقاطع مختلف تحصیلی به زنان القا می‌کند که مردان کارهای بزرگ و مهم انجام می‌دهند، کشورها را اداره می‌کنند و نان‌آور و صاحب زنان و خانواده‌اند؛ درحالی‌که زنان نقشی جز خانه‌داری و دادن خدمات به مردان ندارند. بنابراین باید آموزش ببینند که بتوانند این نقش را به خوبی ایفا کنند. نتیجه سیاست‌های دولت و رویکرد مدافعان حقوق آموزشی زنان در دوران پهلوی -که هر دو بر محور ارزشمندی مادر و زن خانه‌دار متجدد قرار داشت- به تداوم سنت فرهنگی و کلیشه مرد نان‌آور و زن خانه‌دار کمک کرد. تأثیر این سنت دیرپا در تقسیم جنسیتی کار تا به همین امروز باقی است.

مدارس مسیونری و هویت جدید زنانه

در ایامی که مدارس دخترانه با رویکرد خانواده ایده‌آل ایرانی و تربیت مادر-مربی آغاز به کار کردند، مدارس مسیونری که توسط اروپاییان اداره می‌شدند، برنامه آموزشی و اهداف متفاوتی داشتند. این مدارس بهترین و مدرن‌ترین مدارس دخترانه بودند و خانواده‌هایی که تمایل داشتند دخترانشان آموزشی واقعاً مدرن ببینند، آنها را به مدارس مسیونری یا اقلیت‌های مذهبی می‌فرستادند.

برنامه درسی این مدارس شباهت زیادی به مدارس اروپایی داشت. علوم پایه، ریاضیات و زبان‌های خارجی جزو دروس اصلی این مدارس بود. در این آموزشگاه‌ها همچنین برنامه‌های خاصی نظیر تئاتر، موسیقی، سخنرانی و نمایش فیلم ارائه می‌شد. هدف اصلی برنامه درسی در این مدارس، آموزش آرمان برابری جنسیتی به دختران بود و فعالان حقوق زنان در آن زمان

عمدتاً فارغ‌التحصیلان مدارس خارجی بودند. برای مثال، نویسندگان و مسئولان نشریه «عالم نسوان» همه فارغ‌التحصیل مدرسه آمریکایی «بتل» در تهران بودند. «مولود خانلری» که بعدها در حزب کمونیست فعال شد و در اوایل دهه ۱۳۱۰ از قزوین به تهران آمد، در مدارس زرتشتیان نام‌نویسی کرد. «عظمی عدل نفیسی» دختر سعید نفیسی مقطع ابتدایی و دبیرستان را در مدرسه فرانسوی ژاندارک گذرانید. ستاره فرمانفرمایان نیز تحصیل کرده مدرسه آمریکایی بود. «مهرانگیز دولتشاهی» دوران کودکی خود را در اولین مهد کودک مختلط ایران که به دست آمریکایی‌ها اداره می‌شد، سپری کرد. مهرانگیز به دلیل مخالفت‌های مادرش اجازه نیافت برای ادامه تحصیل به خارج برود و هنگامی که تصمیم گرفت در مدرسه فرانکوپرسا درس بخواند، مادر و مادربزرگش شدت مخالفت کردند و گفتند رفتن دختر به خیابان و مدرسه مایه آبروریزی است و همچنین در مدارس خارجی‌ها به دختران چیزهای یاد می‌دهند که خطرناک و مضر است. پدر مهرانگیز هم با رفتن او به مدرسه مخالف بود. در نهایت، یک معلم سرخانه فرانسوی برای او استخدام کرد، اما معلم پس از مدت کوتاهی از طرف مادرش برکنار شد؛ زیرا خدمتکاران خانه اعتراض کرده بودند که حضور یک خارجی کافر خانه را نجس می‌کند. مهر انگیز در ۶ سالگی و در سال ۱۳۰۳ اجازه یافت به مدرسه زرتشتیان برود. در آن زمان تنها مدارس دخترانه ژاندارک، مدرسه آمریکایی بتل که پس از ملی شدن مدارس خارجی به نوریخس تغییر نام داد و مدرسه زرتشتی‌ها بودند که به سبک جدید آموزش می‌دادند (Amin, 2002: 147, 152-153).

مریم طوسی که پس از اتمام دوران متوسطه در دانشکده پزشکی نام‌نویسی کرده بود، قبل از جنگ جهانی دوم از تبریز به تهران آمد و در مدرسه نوریخس شروع به تحصیل کرد. سیمین دانشور نیز در شیراز به مدرسه کنسولی بریتانیا رفت و پس از آمدن به تهران، در کالج آمریکایی بتل ثبت‌نام کرد. تدریس در این مدارس به زبان انگلیسی صورت می‌گرفت (ibid). ستاره فرمانفرمایان قبل از آنکه به مدرسه بهایی «تربیت» فرستاده شود، در خانه آموزش می‌دید. هنگامی که این مدرسه در سال ۱۳۱۲ توسط دولت بسته شد، بسیاری از درباریان و اشراف خوشحال شدند؛ زیرا بهاییان را مرتد و کافر می‌دانستند. مادر ستاره به شدت با رفتن او به این مدرسه مخالف بود. ستاره در خاطراتش نوشته است آنچه به دختران درباره زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی می‌آموختند، با آنچه مادرش در خانه به آنها یاد می‌داد، بسیار متفاوت بود. او درباره مخالفت مادرش و ترس او از آموزه‌های مدارس خارجی برای دختران گفته است: «مادرم از مدارس خارجی‌ها می‌ترسید چون آموزه‌های این مدارس مرا از حالت یک عروس ایده‌آل خارج می‌کرد» (فرمانفرمایان، ۱۳۷۷: ۸۴). ستاره فرمانفرمایان همچنین

درباره نگاه خارجیان به آموزش دختران در ایران نوشته است: خانم دولیتل باور داشت که دختران ایرانی آموزش حرفه‌ای نمی‌بینند. او معتقد بود سالانه هزاران دختر در ایران دیپلم می‌گیرند بدون آنکه درکی از آموزش واقعی داشته باشند (همان). در نتیجه، تحصیلات عالی برای دختران ایرانی به‌ویژه پس از مقطع ابتدایی، بیشتر شانس و موقعیتی فردی بود تا گامی به سوی کسب قدرت سیاسی و اجتماعی برای زنان.

مریم اردلان، ایران اعلم، مهین افشار (نخستین بازرگان زن)، نادره انور (جزو اولین عکاسان زن) و طیفی از زنانی که در سال ۱۳۰۹ به خارج رفتند، از جمله زنانی بودند که تحصیلات مقدماتی یا متوسطه خود را در مدارس خارجی گذرانده بودند (دژم، ۱۳۸۴: ۴۸، ۵۸، ۶۰). به دلیل رویکرد متفاوت این مدارس، سنت‌گراها، روحانیون و بسیاری از خانواده‌ها مخالف فعالیت این مدارس بودند. در دهه ۱۳۱۰ یک روحانی به نام «خالصی‌زاده» نسبت به رویکرد مدارس خارجی هشدار داد و اعلام کرد دولت باید با تأسیس و گسترش مدارس دخترانه، آموزه‌های مدارس خارجی و آمریکایی را که ضد دینی‌اند و باعث گمراهی زنان می‌شوند، خنثی کند (Amin, 2002: 150).

از سال ۱۳۰۵ دولت تصمیم گرفت بر مدارس خارجی اعمال نفوذ و برنامه درسی آنها را تنظیم کند. در سال ۱۳۱۸ تمام مدارس خارجی به استثنای مدارس آلمانی تعطیل شدند و آمریکایی‌ها تنها مجاز به داشتن یک مدرسه، آن هم با هدف آموزش زبان انگلیسی شدند. این اقدام علاوه بر اعمال کنترل حکومت مرکزی بر مدارس خارجی در خاک یک کشور دیگر، به معنای تحت کنترل درآوردن آموزش دختران و تحمیل ایدئولوژی دولت بر تربیت و آموزش آنها از این طریق نیز بود (کرونین، ۱۳۹۳: ۲۰۴).

ضعف آموزش زنان و رویکرد جنسیتی به آن، تنها به آموزش ابتدایی محدود نمی‌شد، بلکه آموزش برای زنان در سطح متوسطه نیز چندان کارآمد نبود و چیزی بیشتر از یک زن خانه‌دار خوب تربیت نمی‌کرد. حتی زنان طبقه بالا و کسانی که ادامه تحصیل برای آنها یک هدف جدی بود، آموزشی نازل‌تر از آن چیزی که پسران داشتند، تجربه می‌کردند. ستاره فرمانفرمایان در این باره نوشته است: برادرانش ورزشکارانی با اعتماد به نفس هستند که چند زبان خارجی می‌دانند و از چند کشور خارجی دیدن کرده‌اند. آنها به جز آموزش حرفه‌ای در مدارس خوب، معلم خانگی هم داشتند. او خود را در مقایسه با برادرانش احمق و نادان می‌دید و ناراحت بود که پدرش حتی یک معلم خانگی زن برای او نگرفته که آداب معاشرت بیاموزد. او با گلایه نوشته است: «بدون شک من به اندازه برادرم عزیز باهوش و بهترین فرزند شازده در موفقیت‌های درسی بودم بنابراین می‌بایست همان امتیازاتی را که برادرم عزیز داشت داشته

باشم. من چگونه می توانستم به جایی برسم وقتی فاقد آموزش عالی بودم» (فرمانفرمایان، ۱۳۷۷: ۱۲۱، ۱۲۳). پدر ستاره در پاسخ درخواستش برای ادامه تحصیل در خارج گفته بود خرج کردن برای تحصیلات عالی دختر، هدر دادن پول است تجربه ستاره نشان داده است بسیاری از خانواده‌های طبقه بالا با تحصیلات عالی دخترانشان مخالف بودند و ترجیح می دادند آنها را به خانه بخت بفرستند. خود رضاشاه تحصیل در خارج را برای دخترش ممنوع کرده بود؛ درحالی که این امکان برای پسرش وجود داشت. پاسخ رضاشاه به درخواست اشرف برای تحصیل در خارج این بود که این مزخرفات را تمام کن و سریع تر به خانه برگرد (پهلوی: ۱۳۷۷: ۳۵).

زنان ثروتمند دیگری آزار و اذیت‌هایی را به خاطر می‌آوردند که در راه مدرسه از طرف مردم متحمل می‌شدند. برخی خانواده‌ها که با تحصیل دخترانشان موافق نبودند، همکلاسی‌های دخترانشان را در راه مدرسه کتک می‌زدند و اذیت می‌کردند؛ زیرا آنها را عامل تحریک دخترانشان برای رفتن به مدرسه می‌دانستند (Sedghi, 2007: 72-73).

زنان دیگری از طبقه بالا تجربه‌ای مشابه ستاره فرمانفرمایان داشتند. «بدری کامروز آتابای» (رئیس کتابخانه سلطنتی در زمان محمدرضاشاه) و همسر ابوالفتح آتابای مجبور به ترک تحصیل به دلیل فشار خانواده برای ازدواج شد. مولود خانلری نیز به دلیل ازدواج، از رفتن به کالج محروم شد، اما این شانس را داشت که از معلمان سرخانه استفاده کند. مهرانگیز طباطبایی توانست تحصیل در رشته جامعه‌شناسی و رسانه را در آلمان ادامه دهد؛ زیرا شوهرش توسط دولت در سال ۱۳۱۷ برای سرپرستی و آموزش دیدن در زمینه اداره کارخانه استیل، به آلمان اعزام شده بود (Amin, 2002 : 159).

بدین ترتیب، اگرچه زنان از زمان مشروطه در نشریات خود و در جراید ملی بر اهمیت مشارکت اقتصادی زنان از طریق آموزش تأکید می‌کردند، اما دولت عزمی برای حرفه‌ای کردن آموزش زنان و فراهم آوردن امکان مشارکت اقتصادی برای آنها از طریق آموزش نداشت. این انفعال دولت با فرهنگ مسلط آن روز و انتظاری که مردم و جامعه از آموزش زنان و یک زن جدید ایرانی داشتند، مرتبط بود. این ارتباط و هم‌پوشانی که ایده مادریت جدید در محوریت آن بود، همان‌طور که در تجربه تحصیل تعدادی از فعالان حقوق زنان آمد، تنها متعلق به توده مردم نبود و در باور درباریان، اشراف و طبقات بالای جامعه نیز وجود داشت.

نتیجه‌گیری

آموزش زنان در دوران رضاشاه دست‌کم از حیث کمی رشد چشمگیری را تجربه کرد و دولت

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۳۳

پهلوی یکی از آرمان‌های فعالان زن در دوران مشروطه را محقق کرد، اما از آنجا که این آموزش به شدت ایدئولوژیک و در پیوند با نوعی پدرسالاری مدرن از طرفی و ایده مادری جدید به مثابه یک راهبرد از طرف دیگر بود، نتوانست نظم اجتماعی مبتنی بر فرودستی زنان را متحول کند و زمینه‌های ورود زنان تحصیل کرده به جامعه و مشاغل حرفه‌ای را فراهم سازد. نظام آموزشی در کنار سایر کانون‌های فرهنگی، مسئول تربیت چنین زنی بود. در راستای عزم دولت-ملت مدرن رضاشاهی برای ظهور نسلی مترقی و وطن‌پرست، مدارس و نهادهایی چون کانون بانوان موظف شدند زن جدید ایرانی را به عنوان مادر-مربی، مهندس خانه و نگهبان ارزش‌های ملی و محافظان خانواده ایرانی تربیت کنند. به یک معنا دولت درهای مدارس، دانشگاه‌ها و ادراه‌ها را به روی زنان گشود، اما آنچه در نهایت برای یک زن ایرانی وظیفه و بهترین کار به حساب می‌آمد، ازدواج و مادری بود.

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

پهلوی، اشرف (۱۳۷۷)، *چهره‌هایی در آینه*، ترجمه هرمز عبداللهی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز. جای‌واردنه، کوماری (۱۳۹۲)، *بیدارزنی و ملی‌گری در جهان سوم*، ترجمه شهلا طهماسبی، تهران: ژرف.

حسینی، مرضیه (۱۳۹۹)، «تأثیر نوسازی‌های اجتماعی عصر رضاشاه بر اشتغال زنان»، رساله دکتری، مرکز تحصیلات تکمیلی دانشگاه پیام نور تهران.

خطابه‌های کانون بانوان (۱۳۸۲)، تهران: مؤسسه فرهنگ.

دژم، عدرا (۱۳۸۴)، *اولین زنان*، تهران: نشر علم.

طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۳۹۹)، *اخلاق ناصری*، ترجمه مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی.

فانی کشمیری، محسن (۱۳۶۱)، *اخلاق عالم‌آرا؛ اخلاق محسنی*، تصحیح خ. جاویدی، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات تاریخی ایران و پاکستان.

فرمانفرمایان، ستاره (۱۳۷۷)، *دختری از ایران؛ خاطرات ستاره فرمانفرمایان*، تهران: کارنگ.

کاشانی، میرزا تقی خان (۱۲۹۹)، *تربیت الاطفال*، نسخه خطی.

کرونین، استفانی (۱۳۹۳)، *رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.

میرزا آقاخان کرمانی، عبدالحسین [بی‌تا]، *صد خطابه*، تهران: شرکت کتاب.

ب. روزنامه‌ها و مجلات

روزنامه اطلاعات (۱۶ تیر ۱۳۰۷)، شماره ۵۲۷، ص ۲.

- _____ (۱۰ مرداد ۱۳۰۷)، شماره ۵۴۹، ص ۲.
- _____ (۲۲ اسفند ۱۳۱۷)، شماره ۳۷۷۵، ص ۱۰.
- _____ (۱۱ تیر ۱۳۰۷)، شماره ۵۲۳، صص ۲-۳.
- _____ (۱۲ آذر ۱۳۱۷)، شماره ۳۶۷۹، ص ۵.
- _____ (۱ بهمن ۱۳۱۷)، شماره ۳۷۲۸، ص ۱۰.
- _____ روزنامه دانش (۱۳۲۸ق)، سال اول، شماره ۱، ص ۲۸۸.
- _____ روزنامه شکوفه (۱۳۳۱ق)، سال اول، شماره ۴، ص ۳.
- _____ (۱۳۳۱ق) سال اول، شماره ۵، ص ۲.
- _____ مجله عالم نسوان (۱۳۰۹ق)، سال ششم، شماره ۲، ص ۶۶.
- _____ (۱۳۱۲ق)، سال سیزدهم، شماره ۱، صص ۳۲۶-۳۲۷، ۳۳۴.

ج. اسناد

- سازمان اسناد و کتابخانه ملی (ساکما)، سند شماره ۲۹۷۵۰۹۵۰.
- احصاییه شهر تهران، سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ش.
- احصاییه شهر تهران، سالهای ۱۳۰۰-۱۳۰۸.
- عملیات یکساله بلدیّه، از ۱۳۰۳-۱۳۰۴.
- سالنامه وزارت معارف، ۱۲۹۹-۱۳۱۳ش.
- احصاییه وزارت معارف، ۱۳۱۶-۱۳۱۷ش.
- سالنامه احصاییه وزارت معارف، ۱۳۰۴-۱۳۰۵ش.
- سالنامه وزارت معارف، ۱۳۱۱-۱۳۱۳ش.
- سالنامه وزارت معارف، ۱۳۱۴-۱۳۲۰ش.
- احصاییه شاگردان کشور در سالنامه وزارت معارف، سالهای ۱۳۱۴-۱۳۲۰.
- سالنامه پارس، سال ۱۳۰۷.

د. منابع لاتین

- Amine, michael camron (2002), *the making of the modern iranian woman: gender, state policy, and populer culture, 1865-1946*, gainesville: university press of florida.
- Sedghi, hamide (2007), *woman and politics in iran*, newYurk: cambridge university pyess.

List of sources with English handwriting

- ‘Abdol-Hosseïn, Mīrzā Āqā Kān-e Kermānī, (Nd), Šad Kaṭāba, Editor Moḥammad Jāvād Maḥjūb, Tehrān: Šerkat-e Ketāb.
- ‘Amaliyāt-e Yek-Sāle Baladiye from 1304-1303
- Cronin, Stephanie, The making of modern Iran: state and society under Riza shah 1921 - 1941, 2003, Mortzā Tāqeb Far, Tehrān: jāmi.
- Dežkām, ‘Azrā, (1384), Avalīn Zanān, Tehrān: Našr-e ‘Elm.
- Eḥšā’īye Sahr Tehrān, years 1300 to 1304
- Eḥšā’īye Vezārat-e Ma‘ārīf, 1317-1316
- Eḥšā’īye, Šāgerdāne Kešvar Dar Sālnāme Vezārat-e Ma‘ārīf Sālhāye 1320-1314
- Farmānfarmāyīān, Setāre, (1377), Doḡtarī Az Iran, Kaṭerā-e Setāre Farmānfarmāyīān, Tehrān: Kārang.
- Kājeḥ Našīr-o-dīn Toūsī. (1399). Aḡlāq-e Nāšerī, Mojtābā Mīnavī, ‘Alīrezā ḥ Heīdarī, Tehrān: Kārazmī.
- Kaṭābe-hāye Kānoūn-e Bānovān (1382), Tehrān: Farhang.
- Mīrzā Taqī Kān Kāšānī, (Nosḡe Kaṭī), Tarbiyat-e Atfāl.
- Mohsen Fānī Kešmīrī, (1361), Aḡlāqe ‘Alam Ārā/ Aḡlāqe Moḥsenī, Correction of K. jāvidī, Islamabad: Iran-Pakistan Historical Research Center
- ‘Onšor al-Ma‘ānī Keikāvūs b. Eskandar, (1390), Qābūs-nāme, Gōlām Rezā Yūsefi, Tehrān: Enteshārāt-e ‘Elmī Farhangī.
- Pahlavī, Ašraf,(1377), Čehrehāi Dar Āyene, Translated by Hormoz ‘Abdollahī, Tehrān: Našr va Pažūheš-e Forūzān-e Rūz.
- Sālnāme Paris, 1307.
- Sālnāme Vezārat-e Ma‘ārīf, 1299-1313
- Sālnāme Vezārat-e Ma‘ārīf, 1313-1311 and 1320-1314

Newspaper

- ‘Ālam-e Nesvān, Year 6, No.2, 1309.
- Dāneš, Year1, No.1, 1328 AH
- Eṭelā’āt, 22/12/1317
- Eṭelā’āt, 5/10/ 1310
- Eṭelā’āt, No. 523, 1307
- Eṭelā’āt, No. 527, 1307
- Šokūfe, Year 1, No. 4, 1331 AH
- Šokūfe, Year 1, No. 5, 1331 AH

English Source

- Najmabadi, afsaneh in Abu- Lughod(1998). Lila,Remarking Women. (Femenism And Modernity In The Middle East. New Jersey. University Press
- Amine, michael camron, the making of the modern iranian woman: gender, state policy, and populer culture, 1865-1946, gainesville: university press of florida, 2002
- Sedghi, hamide.(2007). woman and politics in iran, new york : cambridge university pyess.



The new concept of motherhood and education of women in the era of Reza Shah¹

Marziyeh Hosseini²

Received: 2021/04/15

Accepted: 2021/08/21

Abstract

Reza Shah's era is the beginning of the modern era and the creation of fundamental changes in the social sphere of Iran. The Women's Awareness Project in this period affected their social life in various ways, especially women of middle and upper-class in urban areas. The formation of a new education system and the extension of the right to education in new public schools to girls were among the government's gender policies that greatly affected the social and personal lives of urban women and girls. The author of the present article did not seek to study the educational policies of Reza Shah's government in the field of women, but while explaining the development of the new concept of motherhood, sought to answer the question of how this concept made women's education necessary and this education in terms of Quantitatively and qualitatively, how was the new mother idea influenced. Research data collected through statistical libraries based on statistics and publications show the new maternal idea and the need to change the traditional patterns of women, primarily by changing the definition of the female uterus from a biological organ to the location of the next generation. And in the next step, with the emergence of the idea of mother-coach, or the education of an educated housewife, the quantitative expansion of women's public education expanded. Of course, in terms of quality, the educational program for women in public schools shows that their education was very different from that of men and was developed with an ideological approach, with the aim of raising a new Iranian wife and mother; For this reason, it has not contributed much to professional life and the formation of an independent female identity.

Keywords: The new concept of motherhood, The education system, gender discrimination, Identity and gender, Girls' schools

1. DOI: 10.22051/HII.2021.35484.2448

2 . PhD student in the history of post-Islamic Iran, Payam Noor university of Tehran, Tehran, Iran, iranhosseini63@yahoo.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۲، پیاپی ۱۴۲، زمستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۵۵-۳۷

بازخوانی ابطال پذیرانه دو فرضیه برجسته در مورد رستم التواریخ^۱

یعقوب خزائی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲

چکیده

هدف از نگارش مقاله حاضر آن است که دو فرضیه مهم درباره رستم التواریخ را با روش ابطال پذیری مورد واریسی قرار دهیم. رستم الحکما از آن دست مورخانی است که تاکنون قضاوت‌های متعارضی درباره او، شخصیت و نوع تاریخ‌نگاری‌اش شده است؛ چنان‌که شماری از تاریخ‌پژوهان نوشته‌های او و به‌ویژه رستم التواریخ را نمونه‌ای از «توهم» و «هذیان» دانسته‌اند و در مقابل، شماری از دانش‌پژوهان علم سیاست او را از جمله اندیشه‌ورزانی تلقی کرده‌اند که برخی از اندیشه‌های اساسی انقلاب مشروطیت آتی همچون «عرفی‌سازی» و «عنایت به توده‌های مردم» را در در مطاوی آثارش جای داده بود. نگارنده مقاله حاضر سعی کرده است با استفاده از روش ابطال‌پذیری، فرضیه‌های متناقض فوق را به بوتۀ آزمون این روش بگذارد و میزان علمی بودن آنها را از منظر این روش ارزیابی کند. نگارنده روشن ساخته است که فرضیه نخست با روش استقراء صورت‌بندی و در چارچوب این روش دارای اعتبار است، ولی از منظر یک ابطال‌گر تاریخی، فرضیه‌ای «ابطال‌پذیر» به شمار می‌آید. حال آنکه فرضیه دوم به دلیل ماهیت آن‌اکرونیستی و فقدان گزاره‌هایی مؤید آن فرضیه، از منظر روش پوپری، ابطال‌ناپذیر و در نتیجه غیرعلمی است.

واژه‌های کلیدی: روش ابطال‌پذیری، کارل پوپر، روش استقرایی، رستم التواریخ، رستم الحکما

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.36412.2482

۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران khazaei@hum.ikiu.ac.ir

مقدمه و روش‌شناسی بحث

«رستم الحکما» از جمله مورخان دوران زندیه و اوایل عصر قاجار است که با نگارش کتاب رستم‌التواریخ و به دلیل درون‌مایه کتابش، با قضاوت‌های متعارضی روبه‌رو شده است. یکی از دلایل خاص‌بودگی رستم الحکما، ورود به برخی تابوها در تاریخ اواخر عهد صفوی، دوران زند و اوایل عصر قاجار است؛ به همین دلیل دانش‌پژوهان متعددی درباره او و کتابش به تأمل و موضع‌گیری پرداخته‌اند. شمار قابل توجهی از تاریخ‌پژوهان رستم‌التواریخ را نه تنها متن معتبر تاریخی قلمداد نکرده‌اند، بلکه با صفاتی همچون «پندارگرا» و «هذیان‌گو» روایت او را بی‌اعتبار ساخته‌اند. البته در مقابل، شماری دیگر از دانش‌پژوهان که بیشتر دانش‌پژوهان علم سیاست می‌باشند، او را متفکری با اندیشه‌های نوین تبیین کرده‌اند. هدف پژوهش حاضر این است که با روش «ابطال‌پذیری»^۱ پوپر، این دو فرضیه یعنی «رستم الحکما به مثابه فردی پندارگرا و متوهم» و «رستم الحکما به عنوان مورخی متفکر» را مورد بررسی قرار دهد. بر همین اساس، ابتدا مقدمات روش‌شناسانه و در ادامه کاربست تاریخی آن طرح شده است.

کارل پوپر^۲ (۱۹۰۲-۱۹۹۴م) فیلسوف اتریشی متولد وین تا سال ۱۹۳۷ در همین شهر زندگی می‌کرد. با ظهور نازیسم او وین را ترک کرد و به لندن رفت و تا پایان عمر در آنجا زندگی کرد. ملکه الیزابت دوم به پاس خدمات علمی پوپر در سال ۱۹۶۵ او را به لقب «سر» مفتخر ساخت. تجربه‌های زندگی او تحت سیطره نازیسم و بعداً زندگی در کشوری با ارزش‌های لیبرالیستی همچون انگلستان، در صورت‌بندی آرای روش‌شناسانه او تأثیر بسزایی داشت. در همین رابطه بود که مفهوم «فردگرایی روش‌شناختی»^۳ توسط پوپر در کتاب تأثیرگذارش با نام *فقر تاریخی‌گری* (۱۹۵۷) عرضه شد (Turner, 2006: 381; Popper, 1957: 136, 142, 148).

پوپر نظریه‌پردازی است که بخش قابل توجهی از عمر خود را صرف معرفت به چیستی علم و روش‌شناسی آن کرد. نظریه ابطال‌پذیری^۴ در اثر مهم پوپر با عنوان *منطق اکتشاف علمی*^۵ (۱۹۳۵) تدوین شده است. فهم و ادراک این نظریه بدون درک تجربه‌گرایی^۶ ممکن نیست؛

1. Falsifiability
2. Karl popper
3. Methodological individualism

۴. باید توجه داشت که پوپر بین «ابطال» و «ابطال‌پذیری» تمایز قائل بود. ابطال‌پذیری صرفاً به عنوان ملاک و معیاری برای خصوصیت تجربی گزاره‌هاست، ولی درباره ابطال باید قواعد خاصی به کار بسته شود تا به واسطه آن معلوم شود که در چه شرایطی یک نظریه یا فرضیه باید باطل شده به شمار آید.

5. The logic of scientific discovery
6. Empiricism

زیرا نظریه ابطال‌پذیری در واکنش به رهیافت‌های تجربه‌گرایانه از نوع آمپریستی و پوزیتیویسم منطقی صورت‌بندی شد. برای نمونه، پوزیتیویست‌های منطقی به دنبال یافتن راهی برای ارائه گزاره‌های قطعی بودند. «شلیک»^۱ از اعضای «حلقه وین»^۲ گفته بود: «یک گزاره حقیقی باید قابل اثبات قطعی^۳ باشد» (Popper, 1959: 17). در واقع، پوزیتیویست‌های منطقی مسئله تحقیق در صدق و کذب را بسیار جدی گرفتند؛ یعنی این پرسش که «چگونه باید گزاره‌ای را مورد تحقیق قرار دهیم و از کجا بدانیم که صادق است و یا کاذب؟». آنها این پرسش را کلید فهم معنا تلقی کردند و شعارشان را اصل تحقیق^۴ قرار دادند و مدعی شدند که «معنای هر گزاره عبارت از روش تحقیق در آن است» (مگی، ۱۳۷۴: ۲۹۹). به قول کارناب^۵ مسئله پیش روی محقق این است که: «چه دلایلی برای بیان این گزاره وجود دارد؟ یا چگونه می‌توان از صدق یا کذب آن مطلع شد؟» (کارناب، ۱۳۸۵: ۱۱)، اما برای پوپر این پرسش مطرح بود که چه چیزی یک نظریه علمی را از یک نظریه غیرعلمی متمایز می‌کند. به سخن دیگر، پرسش جدی وی این بود که چگونه می‌توان از علم باز شناخت؟ تا قبل از پوپر روش استقراء^۶ معیار تفاوت‌گذاری علم از غیرعلم شناخته می‌شد. بنا بر نگرش معمول آن دوره، منطق اکتشاف علمی همان منطق استقرایی بود و استنتاج استقرایی عبارت بود از: حرکت از گزاره‌های جزئی یا خاص به سوی گزاره‌های کلی. برتراند راسل دو جزء اصل استقراء را این‌گونه تقریر کرده است: الف. هرگاه امری از نوع معینی مانند (الف) همیشه مقارن با امری از نوع دیگر مانند (ب) مشاهده شود و هرگز آن را منفک از امری ثانوی (ب) ندیده باشیم، هر قدر تعداد موارد اقتران (الف) و (ب) بیشتر باشد، احتمال اقتران آنها در مورد جدیدی که حضور یکی از آنها معلوم است، بیشتر خواهد بود (راسل، ۲۵۳۶: ۸۹). برای مثال، شخصی که شمار فراوانی قوی سپید مشاهده کرده باشد، می‌تواند بنا به اصلی که راسل در بالا بدان اشاره کرد، چنین استدلال کند که علم به موارد معلوم مجوز این احتمال است که همه قوها سپیدند و این استدلال ممکن است کاملاً درست باشد و اعتبار این گزاره با اثبات سیاه بودن بعضی انواع قو از بین نمی‌رود.

1. Moritz Schlick

2. The circle of vienne

۳. پوپر دانایی و دانش قطعی را رد می‌کرد و در این راه ارسطو را که برای وصول به دانایی قطعی روش استقراء را بنیاد نهاده بود، مذمت می‌کرد. او به جای «ایستمه» قطعی مورد نظر ارسطو به «دوکسا» عقیده‌مند بود (پوپر، ۱۳۸۸: ۱۶۴، ۱۶۵).

4. verification principle

5. Rudolf Carnap

6. Induction

۷. در فلسفه زبان بین «گزاره» و «جمله» تفاوت‌هایی وجود دارد.

گفتنی است پوپر به جای قبول نظر راسل، به فیلسوف بزرگ قرن هجده انگلستان یعنی «دیوید هیوم»^۱ رجعت کرد. در واقع، یکی از دلایلی که پوپر را به تأمل در روش استقراء و بازاندیشی در آن رهنمون ساخت، «مسأله هیوم» بوده است. هیوم فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی، بر آن بود که تعمیم استقرایی به لحاظ منطقی نمی‌تواند معتبر باشد. ویژگی بنیادین روش استقراء تعمیم و به دنبال آن پیش‌بینی است، ولی به قول پوپر و فیلسوف پوپری «برایان مگی»^۲، گزاره‌های مستخرج از روش استقراء احتمال خطا و نادرستی زیادی دارند.^۳ اساساً پوپر به دلیل آگاهی بر این ضعف روش شناختی بود که به تدوین و صورت‌بندی روش ابطال‌پذیری همت گماشت. پوپر هم مثل هیوم بر آن بود که گزاره‌های استقرایی و نتایج حاصل از آن الزاماً نمی‌تواند معتبر باشد و همیشه این امکان را در نظر می‌گرفت که نادرست بودن آن گزاره‌ها آشکار شود (Popper, 1959: 3, 4).

پوپر به راحتی نمی‌توانست با احتمال پدیداری قوی سیاه کنار بیاید. از این رو، در مقابل روش مشاهده‌تجربه‌گرایان، «مسأله» را آغازگاه علم عنوان کرد. از نظر پوپر، هر نوشتار علمی با یک مسئله شروع می‌شود؛ یعنی (p₁) و در برابر آن یک راه حل موقتی قرار دارد که یک نظریه موقتی (TT^۴) به شمار می‌آید. سپس همین نظریه است که مورد نقد قرار می‌گیرد تا هر امکان اشتباهی از آن حذف شود (EE^۵) و در ادامه نظریه و انتقادات مطروحه نسبت بدان مسائل دیگری را پدید می‌آورد (p₂)^۶.

پوپر در این زمینه فرمول زیر را صورت‌بندی کرد: $p_1 \rightarrow TT \rightarrow EE \rightarrow p_2$ (پوپر، ۱۳۶۹:

(۱۶۱).

مثال مورد نظر پوپر قوهای سپید است؛ مثالی که قبلاً راسل، فیلسوف تحلیلی دانشگاه کمبریج، هم آن را در کتاب *مسائل فلسفه* مطرح کرده بود. از نظرگاه پوپر، هر قدر هم که تعداد قوهای سپیدی که تاکنون مشاهده کرده‌ایم، زیاد بوده باشد، باز درستی این گزاره را به اثبات نمی‌رساند که تمام قوها سپیدند (Popper, 1959: 4). «ابطال‌پذیری» مفهوم کانونی در فلسفه علم پوپر است و در تعریف این اصطلاح گفته شده است «ویژگی یک نظریه یا تز که توان و توانش ابطال از طریق تجربه را داشته باشد» (Ludwig, 2003: 423). برای مثال، ما فرض می‌کنیم که نظریه «همه خرگوش‌ها قهوه‌ای‌اند» و گزاره «یک خرگوش سیاه وجود دارد» مورد

1. David Hume
2. Bryan Magee

۳. احکام مستخرج از روش قیاسی برعکس روش استقرایی همواره درست و صحیح است.

4. Problem
5. Tentative Theory
6. Error Elimination
7. Problem

بررسی ماست و این دو همزمان نمی‌توانند صادق باشند. گزاره اولی باید در رده گزاره‌های کاذب قرار گیرد، اگر دومی به عنوان یک گزاره صادق طبقه‌بندی شود. بنابراین گزاره «یک خرگوش سیاه وجود دارد» گزاره‌ای است که نظریه «همه خرگوش‌ها قهوه‌ای‌اند» را ابطال می‌کند (Rowbottom, 2013: 339)؛ به همین دلیل پوپر برای حل مسأله جدی‌ای که هیوم در قرن هجدهم پیش کشیده بود، دست به کار شد و تا قبل از پوپر هیچ دانشمندی نتوانسته بود راه حلی برای مسأله هیوم طرح کند. او در منطق اکتشاف علمی، با تصدیق سخن هیوم اظهار داشته است که علم با گردآوری شواهد از طریق مشاهده شروع نمی‌شود، بلکه علم با صورت‌بندی فرضیه‌های علمی آغاز می‌شود. وی بر این باور بود که تعداد مشاهدات هر قدر هم فراوان باشد، نمی‌تواند صدق یک فرضیه را اثبات کند، ولی تنها یک مشاهده کافی خواهد بود تا آن را ابطال^۱ کند. از نظر پوپر، این بسیار سهل و ساده است که در جست‌وجوی اثبات نظریه‌ها^۲ باشیم. او این روش را خطای راهبردی در علم تلقی می‌کرد. از دیدگاه وی، به جای آنکه در جست‌وجوی شواهدی باشیم که مؤید فرضیه ما باشد، باید پرسش‌هایی را طراحی کنیم که بتواند خطاهای آن را اثبات کند (White, 2006: 189). بر همین اساس، می‌توان با جست‌وجوی نمونه‌های خلاف، گزاره‌های کلی را آزمود. گزاره‌ای که هیچ مشاهده‌ای نتواند آن را ابطال کند، آزمون‌پذیر نیست و به همین دلیل نمی‌تواند از نظر پوپر علمی^۳ قلمداد شود (مگی، ۱۳۸۶: ۲۲۳). به عبارت دیگر، نظریه‌ای که پیشاپیش می‌دانیم امکان یافتن هیچ نوع نقضی در آن وجود ندارد، ابطال‌پذیر نیست (پوپر، ۱۳۸۹: ۱۸۷).

ابطال‌گرایی دیدگاه معمول و متعارفی را رد می‌کند که تجربه انباشتی و مترکم را به فرضیه‌های علمی تبدیل می‌کند. در این صورت هر قدر فرضیه‌ای در برابر ابطال‌ها بیشتر توان مقاومت داشته باشد، احتمالاً آن فرضیه به حقیقت نزدیک‌تر خواهد بود. رهیافت پوپر از این بُعد برای کارورزان تاریخ اهمیت و کاربرد دارد که روش وصول به حقیقت از طریق حذف خطاها صورت می‌پذیرد (استنفورد، ۱۳۸۴: ۲۱۵).

درواقع، اگر بخواهیم از منظر یک ابطال‌گر تاریخی سخن بگوییم، علم تاریخ با طرح مسئله‌ای درباره برخی از رفتارها و کنش‌های کارگزاران و رویدادهای تاریخی و غیره مشخص می‌شود. در ادامه، فرضیه‌هایی ارائه می‌شوند و متعاقب آن سعی در رد و ابطال آنان آغاز می‌شود. هرگز نمی‌توان امیدوار بود که صحت نظریه و فرضیه‌ای به اثبات قطعی رسیده باشد؛

1. Falsification
2. Verification of theories

۳. به نظر پوپر مارکسیسم و روانکاوی فروید فاقد چنان ویژگی‌هایی بوده و به همین دلیل شبه‌علم و ابطال‌ناپذیرند؛ زیرا هیچ شواهدی نمی‌تواند مارکسیسم و روان‌کاوی را رد کند.

حتی اگر داده‌های تاریخی بی‌شماری در آن باره وجود داشته باشد و بسیاری نیز آن را تأیید و تصدیق کرده باشند، اما می‌توان گفت که نظریه کنونی بر نظریه‌های دیگر برتری دارد. امروزه دیگر تأیید و اثبات به معنای آمپرسیستی موضوعیت ندارد و ما هم در علوم اجتماعی و از جمله تاریخ باید به تاسی از پوپر پس‌اپوزیتیویست به دنبال حدس‌ها و ابطال‌ها باشیم (پوپر، ۱۳۷۵: صفحات متعدد). در پژوهش پیش رو، ما در مقام نقد و احصاء نقایص روش ابطال‌پذیری نیستیم؛ زیرا این روش از سوی فرانکفورتی‌هایی چون هابرماس^۱ و فیلسوفان علمی مانند فایرابند^۲ و لاکاتوش^۳ مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است.^۴ با وقوف بر آن نقدها، نگارنده در اینجا در مقام کاربست روش ابطال‌پذیری در علم تاریخ است تا کارورزان تاریخ با این روش مهم به شکل انضمامی آشنا شوند. حال وقت آن است تا پس از این تمهیدات نظری، دو فرضیه مهم و شناخته‌شده درباره رستم‌التواریخ از طریق روش ابطال‌پذیری مورد بررسی قرار گیرد.

فرضیه نخست: رستم‌التواریخ متنی ساختگی و غیرتاریخی^۵ است

قصد نگارنده این سطور آن نیست که در این مقاله درباره هویت اصلی نویسنده کتاب رستم‌التواریخ نظر خود را ابراز کند؛ مسئله‌ای که در بین اهل نظر مباحثاتی را دامن زده است؛ زیرا ما با متن کتاب -و نه هویت نویسنده‌اش- سروکار داریم و رهیافتی همچون هرمنوتیک شلایرماخری مؤلف‌محور را دنبال نمی‌کنیم تا به واسطه آن هویت مؤلف برای ما حائز اهمیت باشد. حال او را رستم‌الحکما بدانیم یا رستم‌الحکما را نامی مستعار برای رضاقلی خان هدایت (نوذری، ۱۳۹۶: ۱۰) یا هر فرد دیگری در نظر بگیریم، بحث مقاله حاضر ناظر به مضامین کتاب مورد نظر است.^۶

1. Jürgen Habermas

۲. نگارنده این سطور با نظرگاه پل فایرابند (Paul Feyerabend) مبنی بر اینکه علم هیچ روش خاصی ندارد و بر ضد روش اقامه دلیل می‌کند، موافقت ندارد. به نظر می‌رسد آنچه فایرابند بدان توجه ندارد این است که کتاب مشهور بر ضد روش او هم خود یک روش است. در واقع، ضدیت با روش هم خود یک روش و برخاسته از یک روش‌شناسی است.

3. Imre Lakatos

۴. به منظور اطلاع از نقدهای فایرابند بر روش ابطال‌پذیری، ن.ک. به: فایرابند، ۱۳۷۵: ۲۵۶-۲۴۶.

5. A historical

۶. سید محمدعلی جمال‌زاده [بی‌تا]، «رستم‌التواریخ و مؤلف آن رستم‌الحکما»، مجله وحید، دوره نهم، شماره ۳؛ عباس قدیمی قیداری (۱۳۹۳)، *تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام؛ جلیل نوذری (۱۳۹۶)، *نویسنده رستم‌التواریخ کیست؟ و پژوهشی در نگاه او به ایران*، تهران: میراث مکتوب.

رستم/التواریخ یکی از آثار تاریخ‌نویسی دوره قاجار است که درباره آن موضع‌گیری‌های متفاوت و متعارضی شده است. عبدالهادی حائری درباره مولف و کتابش اظهار داشته است: «رستم الحکما مردی پندارگرا بوده و بر پایه آن کتاب خود را پیرامون رویدادهای تاریخی به رشته نگارش کشیده است و به همین دلیل کتاب رستم التواریخ وی به هیچ روی نباید به تنهایی و بدون تطبیق با دیگر گزارش‌های تاریخ به عنوان «تاریخ رویدادها» مورد استفاده قرار گیرد»^۱ (حائری، ۱۳۷۲: ۲۲۲). با وجود این، حائری در موضعی دیگر و شاید برخلاف نظر قبلی خود، رستم الحکما را نخستین نویسنده ایرانی معرفی کرده که «به شیوه‌ای آشکار از استعمار انگلیس سخن گفته است». وی افزوده: «سخنان رستم الحکما پیرامون خطرهای زائیده استعمار در آن برهه از زمان بسیار آگاهانه و باارزش بوده ...» (همان، ۲۲۴). در موضع اخیر، حائری برخلاف نظر قبلی خود که رستم الحکما را «پندارگرا» توصیف کرده بود، از مورخی صاحب‌فکر و آگاه به زمان خود نام برده که هیچ‌یک از مورخان و اندیشه‌گران ایران آن زمان به درک رستم الحکما از پدیده استعمار نرسیده بودند و در این زمینه حائری رستم الحکما را از شیخ محمدعلی حزین هم برتر دانسته است (همان، ۲۲۴، ۲۲۵؛ صفت‌گل، ۱۳۸۰: ۱۶۱، ۱۶۲). بعد از حائری، غلامحسین زرگری‌نژاد در مقاله‌ای عالمانه، به شکل روشمند و با بیان مصادیقی این فرضیه را پیش کشید که در تاریخ‌نویسی رستم الحکما «هدیان‌نویسی» جای روایت رویدادهای تاریخی را گرفته است. او با کندوکاو در آثار رستم الحکما چند جنبه را در شخصیت این مورخ تشخیص داده است. ۱. هدیای بزرگ‌منشی؛ ۲. غیب‌گویی و پیش‌بینی‌های هدیانی؛ ۳. هرزه‌نویسی افراطی؛ ۴. جعل و دروغ‌پردازی (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۹: ۷۸-۸۱). در نتیجه، وی به این گزاره رهنمون شده است که آنچه در رستم/التواریخ مندرج است، حاصل اختلال در تفکر وی است و روایت وی از تاریخ عصر صفوی، زندیه و صدر قاجار مبتنی بر روایت رخدادهای تاریخی نیست. برخی دانش‌پژوهان دیگر نیز با استناد به مقاله فوق‌الذکر آن را مبنای داوری خود از رستم الحکما قرار داده‌اند؛ چنان‌که حضرتی در این باره گفته است: «... زرگری‌نژاد در مقاله‌ای عالمانه ثابت کرده است که صاحب رستم/التواریخ از بیماری روانی^۲

۱. این گزاره حائری در مورد هر مورخ دیگری نیز صادق است و رستم الحکما استثناء نیست؛ بدین معنا که ما نمی‌توانیم فقط بر بنیاد نوشتار یک مورخ درباره یک رویداد تاریخی قضاوت کنیم. ما همواره به گزارش‌های متنوع و متکثر و مقایسه این گزارش‌ها با یکدیگر نیازمندیم.

۲. یکی از تئوری‌های جدی فروید یورش به این پیش‌فرض کلاسیک و مدرن بود که آدمیان به دو دسته «بیمار» و «سالم» تقسیم می‌شوند. او معتقد بود انسان کاملاً سالم یا کاملاً بیمار وجود خارجی ندارد، بلکه تمام انسان‌ها هر یک به درجات نشانه‌ها و علائمی از بیماری و سلامتی را با هم دارند. این تئوری فروید در دیسای روان‌کاوی همچنان معتبر است و بهتر است که آن نگاه کلاسیک به سلامتی و بیماری را اصلاح کنیم.

مشخصی به نام مانیا رنج می‌برده است» (حضرتی، ۱۳۹۰: ۵۱).

به نظر می‌رسد سیطره انگاره‌های تجربه‌گرایی، ذهن برخی دانش‌پژوهان علوم انسانی را به سمت تأیید و اثبات سوق می‌دهد و بر این اساس، این فرضیه که رستم‌الحکما مورخی روان‌نژند بوده، امری واقعی و حقیقی در نظر گرفته شده است. ما در علم نباید فرضیه‌ها را در حکم گزاره‌های واقعی در نظر بگیریم. زرگری‌نژاد هذیان‌گویی رستم‌الحکما را در قالب یک «فرضیه» و نه «امر اثبات شده» بیان کرده است (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۹: ۷۶) و اتفاقاً به نظر راقم این سطور به سبب ماهیت فرضیه‌ای همان گزاره است که وی بعداً در کتاب *روزشمار تحولات ایران در عصر قاجاریه* آن فرضیه را ابطال کرد. او چند سال بعد از نگارش آن مقاله، در اثر یادشده در مواضع مختلف و بارها به رستم‌التواریخ استناد داده است (زرگری‌نژاد، ۱۳۸۵: ۱۷۷، ۳۴۹، ۳۵۱، ۴۴۴، ۴۴۵، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۷۳) و بدین ترتیب آن فرضیه را ابطال کرد؛ زیرا از دیدگاه پوپر، ابطال یک فرضیه یا نظریه به قرار زیر است: «می‌گوییم که یک نظریه تنها در آن هنگام باطل شده است که گزاره‌های شالوده‌ای متناقض با آن را قبول کنیم» (پوپر، ۱۳۷۰: ۸۹). بر این اساس، اگر بسیاری از گزاره‌های تاریخی را که در رستم‌التواریخ مندرج است و در آثار مورخان هم‌عصر او هم وجود دارد، انتخاب کنیم، خواهیم دید که ابطال‌پذیری به جای تأیید و تصدیق و روش استقرایی می‌تواند مورخان را به فرضیه‌های بدیل و ساحات نااندیشیده رهنمون سازد. بدین ترتیب، اگر روش ابطال‌پذیری پوپر در مورد رستم‌التواریخ به کار گرفته شود، فرضیه مورد بحث قابل ابطال است.

پاکتچی نیز به گونه‌ای دیگر با فرضیه نام‌برده هم‌رأی است و عقیده دارد تصویر رستم‌التواریخ از تاریخ دوره صفوی به کلی ساختگی است (پاکتچی، ۱۳۹۱: ۳۰۲) و طرفه آنکه ایشان در نقد متون تاریخی خاطرنشان کرده‌اند که تشخیص صدق و کذب روایت‌ها موضوعیت ندارد (همان، ۱۲۱). اگر صدق و کذب روایت‌ها مهم نبود، چرا داوری وی درباره رستم‌التواریخ چنین بوده است. مگر نه این است که از نظر وی روایت رستم‌الحکما از تاریخ دوره صفوی مطابق با واقعیات تاریخی نیست و بنابراین صدق و کذب روایت‌ها دست‌کم در پارادایم پوزیتیویستی بسیار حائز اهمیت است. مدعای تمام دانش‌پژوهان نام‌برده از منظر روش استقراء قابل قبول است؛ زیرا در روش استقراء ما از مصادیق جزئی به سوی گزاره‌های کلی عزیمت می‌کنیم (کلی → جزئی). فرضیه یادشده نیز بر مبنای روش استقرایی صورت‌بندی شده است و وقتی در رستم‌التواریخ گزاره‌هایی را می‌یابیم که مؤید تحریف روایت‌های تاریخی‌اند، آنگاه یک حکم کلی صادر می‌کنیم و می‌گوییم روایت رستم‌التواریخ به کلی ساختگی است. نگارنده بر این باور است که گزاره‌ها و گزارش‌های بی‌شماری در رستم

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۴۵

التواریخ وجود دارد که مؤید گزارش‌های تاریخی مطمح نظر مورخان است و اینها همان گزاره‌های شالوده‌ای مطمح نظر پوپر است. چند نمونه از صدها روایت تاریخی رستم‌التواریخ که با دیگر روایت‌های مورخان معاصر او قابل تطبیق است، به شرح ذیل می‌باشد:

- محاصره اصفهان توسط افغانه و کمیابی غلات و مأكولات (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۱۳۹؛ کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۶۱-۶۴؛ حزین، ۱۳۳۲: ۵۰-۵۵؛ مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۵۷، ۵۸).

- حمله افغانه غلزایی به اصفهان و تسخیر پایتخت دولت صفویه (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۱۳۵-۱۴۵؛ کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۴۰-۶۸؛ حزین، ۱۳۳۲: ۵۰-۵۶؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۶: ۳۰).

- کمک فتحعلی‌خان قاجار به طهماسب دوم، فرار از محاصره افغانه و عزیمت به صفحات شمالی (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۱۴۴؛ کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۶۰، ۶۱).

- سرکوب شورش محمدخان بلوچ در فارس توسط نادرشاه افشار (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۲۱۰؛ میرزا محمد کلانتر فارس، ۱۳۶۲: ۹، ۱۰؛ مستوره کردستانی، ۱۳۳۲: ۷۷).

- قتل نادرشاه افشار و به قدرت رسیدن عادلشاه (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۲۲۸؛ خاتون‌آبادی، [بی‌تا]: ۶۲۲).

- شکست آزادخان افغان از محمدحسن‌خان قاجار و گریختن او به جانب بغداد و سپس عزیمت به تفلیس (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۲۸۲-۲۸۵؛ نامی، ۱۳۶۳: ۱۱۳، ۱۱۴؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۲۶/۱).

- شورش میر مهنا و سرکوب وی (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۳۹۹-۴۰۵؛ نامی، ۱۳۶۳: ۱۶۷، ۱۶۸).

- جدال خسروخان والی کردستان با جعفرخان زند و شکست خان زند (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۴۶۶، ۴۶۷؛ مستوره کردستانی، ۱۳۳۲: ۱۳۳-۱۳۶؛ فخرالکتاب، ۱۳۷۵: ۱۶۷، ۱۶۸).

- اعطای حکومت اصفهان به محمدباقرخان خوراسگانی توسط آقامحمدخان (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۴۶۴؛ نامی، ۱۳۶۳: ۲۶۹؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۳۹۶/۳).

- فتح شهر کرمان توسط خان قاجار و غارت اموال مردم (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۴۷۲؛ ساروی، ۱۳۷۱: ۲۵۳، ۲۵۴).

- هجوم آقامحمدخان به گرجستان و قتل عام مردم تفلیس (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۴۶۸؛ ساروی، ۱۳۷۱: ۲۷۲-۲۷۶؛ دنلی، ۱۳۸۳: ۶۹، ۷۰).

- فتح شوش توسط آقامحمدخان (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۴۷۴؛ دنلی، ۱۳۸۳: ۷۱؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۵).

- قتل آقامحمدخان در شوشی و تمرّد صادق‌خان شقاقی (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۴۷۴).

۴۷۵؛ ساروی، ۱۳۷۱: ۲۹۸-۳۰۶؛ دنبلی، ۱۳۸۳: ۷۴، ۷۵؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۴۶؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۴۴۱/۳، ۱۴۴۲؛ قورخانچی، ۱۳۶۰: ۲۰، ۲۱).

- شکست صادق‌خان شقاقی از سپاه قاجار و به دنبال آن حبس و مرگ او در زندان (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۴۷۷؛ خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۵۵-۵۹).

- هجوم خان قاجار به خراسان و تسخیر آن ایالت (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۴۸۲، ۴۸۳؛ گویا نصیر، [بی‌تا]: ۱۲۲-۱۲۶؛ ملکم، ۱۸۶۷: ۱۵۵/۲؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۷۰: ۵۰)

افزون بر این، رستم‌التواریخ از برخی جهات بر تواریخ معاصر خود برتری دارد. در این کتاب برخلاف اغلب تواریخ زمانه، تاریخ اجتماعی - اقتصادی نیز از نظر دور نمانده است. در پایان کتاب، رستم الحکما به توصیف طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی پرداخته است؛ اطبا، منجمان، درویشان، کدخدایان، منشیان، نقاشان، خوشنویسان، پهلوانان، نوازندگان و غیره (رستم الحکما، ۱۳۸۲: ۴۱۹-۴۲۸). رستم الحکما در موضعی دیگر از نوشتارش، به قیمت اجناس، کالاها، میوه‌ها و غیره توجه داشته است و می‌توان گفت در بین تواریخ فارسی کمتر شاهد چنین توجهی به قیمت ماکولات بوده‌ایم (همان، ۳۲۴-۳۳۵). نویسنده در ادامه، مالیات هر یک از ایالات ایران در دوره سلطنت کریم‌خان زند را بیان کرده است (همان، ۳۳۶) که میزان مالیات پرداختی هر یک از ایالات می‌تواند تاریخ‌نگاران اقتصادی را در فهم وضعیت اقتصادی هر منطقه یاری رساند. کوتاه سخن اینکه از منظر ابطال‌پذیری، به جای آنکه در رستم‌التواریخ به دنبال گزاره‌هایی باشیم که مؤید هذیان‌گویی وی است، اتفاقاً برعکس باید به دنبال گزاره‌هایی باشیم که این فرضیه را ابطال می‌کند.

فرضیه دوم: رستم الحکما از پیشگامان اندیشه تجدد به شمار می‌رود.

برخلاف فرضیه نخست، فرضیه دوم ضمن ردّ تلویحی آن فرضیه، رأی و نظری کاملاً متعارض را ابراز می‌دارد. سید جواد طباطبایی و عباس میلانی رستم الحکما را از جمله مورخان و اندیشه‌ورزانی تلقی کرده‌اند که برخی از مهم‌ترین اندیشه‌های انقلاب مشروطیت، به‌ویژه ضرورت عرفی شدن سیاست و تفکر را به ارمغان آورده است. در حقیقت، به جای «توهم» و «هذیان» در فرضیه قبلی، «تفکر» و «اندیشه» در کانون این فرضیه قرار گرفته است. از نظر طیف دوم، برخی از اندیشه‌های بنیادین نوین در جامعه ایرانی، برخلاف تصور معمول از غرب به ایران نیامد، بلکه برخی از این اندیشه‌ها ریشه‌ای درون‌زاد داشت و از درون جامعه ایرانی تراوش کرده بود. میلانی درصدد بود اثر رستم الحکما را به عنوان یکی از منابع مهم در شناخت ریشه‌های تاریخی تجدد در نظر بگیرد. او دیدگاه‌های این مورخ جنجالی را در راستای

عرفی سازی قلمداد کرده است؛ دیدگاهی که به زعم وی از مفاهیم کانونی تجدد بوده است. طباطبایی رستم *التواریخ* را در عداد نوشتارهایی قلمداد کرده که در دوره جدید تاریخ ایران به رشته تحریر درآمده است. وی ضمن یادآوری این نکته که رستم *التواریخ* صبغه‌ای از «فلسفه تاریخ» و «اندیشه سیاسی» را در خود دارد، خاطر نشان کرده است اصطلاحاتی در رستم *التواریخ* وجود دارد که مبین پدیدار شدن آگاهی نوآیینی است و مبنای اندیشه سیاسی جنبش آتی قرار گرفته است (طباطبایی، ۱۳۸۱: ۴۱). نثر روان و به دور از تکلف رستم *التواریخ* برای طباطبایی و میلانی جالب توجه بوده است. میلانی با توجه به استعمال زبان عامیانه در اثر رستم الحکما، آن را مرادف با توجه به زندگی توده‌های مردم دانسته و آن را در مسیر تجدد تلقی کرده است. به نظر او، زبان متکلف سنتی مفهومی نخبه‌گرا را در درون خود داشت و این زبان پیچیده برای وصف حال بزرگان به کار گرفته می‌شد (میلانی، ۱۳۸۵: ۱۱۲، ۱۱۳). وی علایق جنسی رستم الحکما و ذکر رفتار و کردارهای جنسی عاملان تاریخی را بر مبنای تلقی خاص رستم الحکما از هستی انسان قلمداد کرده است (همو، همان، ۱۱۴). در مجموع، طباطبایی و میلانی بر این باورند که نشانه‌هایی از اندیشه‌های مهم تجدد مانند عرفی‌گری، عرصه خصوصی، توجه به توده‌های مردم و غیره در رستم *التواریخ* وجود دارد.

قائلان به نظریه جدید در مضامین و مندرجات کتاب رستم *التواریخ* هیچ‌گونه داده و گزارش‌های تاریخی به منظور اثبات نظریه خود بیان نکرده‌اند؛ آنها فقط به تأویل‌هایی غریب و صدور گزاره‌های کلی بسنده کرده‌اند. درحالی‌که علایق جنسی رستم الحکما برای طیف نخست نشانگانی از بیماری روانی - جنسی تلقی می‌شود، همین تعلقات برای طیف دوم به مثابه نوعی نگاه نوین به بشر و هویت تاریخی نوین اوست.

به نظر می‌رسد خطای راهبردی طباطبایی و میلانی این است که آنها تاریخ جدید ایران را از دوره صفویه و بعد از آن در نظر گرفته‌اند و بر بنیاد این طرز تلقی از دوره جدید، تأویل‌هایی از تاریخ و جامعه این دوره ارائه داده‌اند؛ که اساساً موضوعیت طرح بحث را ندارد. به سخن دیگر، آنان تاریخ عصر جدید را در اروپا و ایران همسان دانسته‌اند؛ درحالی‌که اروپا با انقلاب فرانسه وارد عصر جدید خود شده بود، معلوم نیست در دوره صفویه کدام رویداد حادث شده است که به دنبال آن ما وارد عصر جدید می‌شویم. برای مثال، میلانی اوج تلاش تجدد بومی را به اصفهان عصر شاه‌عباس مربوط ساخته است. از نظر وی رونق تجارت، فرهنگ و مدارس، از ابعاد تجدد خودجوش عصر صفوی است (میلانی، ۱۳۷۸: ۱۴). اگر وجهه نظر ما از تجدد صرفاً به همان نشانه و نمودهایی برگردد که میلانی مدعی آن است، آنگاه چرا نتوان از تجدد به درازای تاریخ بشری سخن گفت. بنابراین زمانی که مقدمات

استدلال ما خطا باشد، نتایجی که از این مقدمات خطا می‌گیریم، نادرست است. حال اگر بپذیریم در علم تاریخ مشاهدات و گزارش‌های دست اول وقایع‌نگاران و مورخان معادل تجربه در علوم طبیعی است - که البته این برداشت نگارنده این سطور است - آنگاه که فرضیه طباطبایی و میلانی را مورد بررسی قرار می‌دهیم، خواهیم دید که هیچ تجربه یا به‌طور دقیق‌تر گزارش‌های تاریخی قابل‌اعتنایی در مورد فرضیه آنها وجود ندارد. به دیگر سخن، فرضیه مورد اشاره ابطال‌ناپذیر و در نتیجه غیرعلمی است؛ زیرا بر بنیاد روش ابطال‌پذیری، هیچ گزاره تاریخی قابل‌اعتنایی نمی‌تواند گویای فرضیه مذکور باشد. به نظر می‌رسد دانش‌پژوهانی همچون میلانی و طباطبایی باید درباره مفهوم دوره‌بندی‌های تاریخ چه در ایران و چه در اروپا و تفاوت‌هایشان بیشتر بیندیشند. زمانی که «دوره جدید» را از به قدرت رسیدن صفویه در نظر بگیریم، آنگاه از تجدد در عصر شاه عباس سخن خواهیم گفت. بر همین اساس، مبرهن است که مدعای طباطبایی و میلانی خصلت «آناکرونیک»^۱ دارد. به سخن دیگر، در زمانه‌ای که رستم‌الحکما زندگی می‌کرد، امکان طرح دیدگاه‌هایی که با عرفی‌سازی و تجدد مربوط است، وجود ندارد و سخن از تجدد بومی در دوره پساصفوی هم از مدعاهایی است که عموماً دانش‌پژوهانی غیر از کارورزان تاریخ آن را به کار می‌گیرند. «عرفی‌سازی» مسئله‌ای نیست که به تنهایی واجد معنا و مفهومی باشد و این وجه از تجدد با وجود دیگر ابعاد و انگاره‌های تجدد امکان ظهور و بروز پیدا می‌کند. با توجه به اینکه رستم‌الحکما از سلاطین قاجاری با عنوان «ظل‌الله» یاد می‌کرد،^۲ چگونه امکان طرح مدعاهای میلانی و طباطبایی و قائلان به نظریه‌های نوین وجود دارد؟! وقتی که او همچنان در سنت سیاست‌نامه‌نویسی قلم می‌زد،^۳ روشن است که او مورخی پیشامدرن است و نمی‌توان در آثار او نشانه‌های قابل‌اتکایی از آنچه که طباطبایی و میلانی مدعی آن‌اند، یافت. آیا تا زمانی که در جامعه شأنی به نام «ملت»^۴ و «مردم» به رسمیت شناخته نشده و مردم با عنوان «رعیت» (در معنای گله در ساحت پدیدارشناسانه آن) مقدراتشان به دست «راعی» (چوپان = سلطان) است، می‌توان همچون طباطبایی و میلانی از شأن مردمی در تاریخ‌نگاری ماقبل‌مدرن سخن گفت؟

1. Anachronique

۲. رستم‌التواریخ، صص ۴۶، ۴۷، ۴۷۷.

۳. رستم‌الحکما دو اثر در ژانر سیاست‌نامه بر جای گذاشته است: *داستان سؤال و جواب حکیمان* و *شمس‌الانوار یا قانون السلطنه* (غلامحسین زرگری‌نژاد (۱۳۸۶)، *سیاست‌نامه‌های قاجاری (رسائل سیاسی)*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی).

۴. ملت معادل «Nation» در دوره مشروطه در زبان فارسی تداول یافت و قبل از آن ملت در معنای دین به کار می‌رفت.

نتیجه گیری

نگارنده مقاله حاضر با اتکا به روش ابطال‌پذیری درصدد بود دو فرضیه اصلی درباره رستم‌الحکما مورخ جنجالی دوره قاجار را به بحث و بررسی بگذارد؛ دو فرضیه ای که ۱۸۰ درجه با یکدیگر زاویه دارند؛ به طوری که طبق یک فرضیه - که بیشتر دانش پژوهان تاریخ در طرح و تبیین آن اهتمام ورزیده‌اند - رستم‌الحکما فردی پندارگرا و هذیان‌گو بوده و در نتیجه، نوشتارش «ساختگی» و «غیرتاریخی» تلقی شده است. براساس فرضیه ای دیگر که عالمان علم سیاست همچون سید جواد طباطبایی و عباس میلانی مروج اصلی آن بوده‌اند، رستم‌الحکما اندیشه‌ورزی با تفکرات نوین بوده و از او در مقام یک «متفکر» سخن گفته شده است. اگر چنانچه بر بنیاد روش استقرایی بخواهیم درباره رستم‌التواریخ قضاوت کنیم، فرضیه نخست به اعتباری صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا در این روش آنگاه که مصادیق زیادی درباره فرضیه ما تأیید شد، می‌توانیم همچون راسل ادعا کنیم که فرضیه ما درست و حقیقی است، ولی روش ابطال‌پذیری در مورد ارزیابی فرضیات و راه‌دستیابی و وصول تقریبی به واقعیت، روش بدیلی به شمار می‌آید که ممکن است چشم‌اندازهای نوینی در برابر دانش پژوهان تاریخ بگشاید. ابطال‌گر تاریخی به جای اثبات قاطعانه فرضیات و نظریات، به اهمیت توانایی بر ابطال آنها تأکید می‌کند. لذا وظیفه آن است که فرضیه‌ای تنظیم شود و سپس ابطال آن در دستور کار قرار گیرد. در روش اخیر، دیگر به دنبال یافتن موارد و مصادیقی نیستیم که تصدیق‌کننده فرضیه ما باشد و به دنبال آن، این تصور و پندار پیش نمی‌آید که فرضیه ما درست و حقیقی است. بر این اساس، زمانی که با ابطال‌پذیری به سراغ رستم‌التواریخ می‌رویم، دیگر به دنبال یافتن شواهدی نیستیم که فرضیات موجود درباره رستم‌الحکما را اثبات کند، بلکه اتفاقاً برعکس باید به دنبال موارد و مصادیقی باشیم که فرضیات را ابطال می‌کند. اگر جد و جهد ما برای ابطال یک فرضیه به جایی نرسید، آنگاه آن فرضیه همچنان برای ما قابل اعتبار است؛ و آنگاه از جرگه فرضیات علمی کنار گذاشته می‌شود. همان‌طوری که در خلال مقاله نشان داده شد، فرضیاتی که این نوشتار را ساختگی و غیرواقعی می‌دانند، مورد ابطال قرار گرفتند. گزاره‌های بسیاری در رستم‌التواریخ وجود دارد که مؤید روایت‌های تاریخی مد نظر تاریخ‌دانان است. آن‌قدر شواهد مورد نظر مورخان در رستم‌التواریخ زیاد است که فرضیه‌هایی که نوشتار او را غیرتاریخی قلمداد کرده‌اند، خود به خود ابطال می‌شوند.

گفتنی است فرضیه دوم درباره اندیشه رستم‌الحکما و نسبت آن با تجدد و مشروطیت ابطال‌ناپذیر، از منظر روش پوپری غیرعلمی است؛ زیرا اساساً داده‌های قابل اتکایی که مؤید فرضیه دوم باشد، وجود ندارد و به نظر می‌رسد این مدعا خصلت آناروونیکي دارد. قائلان به

فرضیه دوم داده و گزارش‌های تاریخی قابل اعتنایی به منظور اثبات نظریه خود بیان نکرده‌اند. آنها صرفاً به تأویل‌های دور از ذهن و ارائه گزاره‌های کلی اکتفا کرده‌اند. جالب اینکه درحالی‌که علایق جنسی رستم الحکما برای طیف نخست نشانگانی از بیماری روانی-جنسی تلقی می‌شد، همین تعلقات برای طیف دوم به منزله نوعی نگاه نوین به انسان و هویت تاریخی نوین اوست. خطای راهبردی طیف دوم آن است که آنها تاریخ جدید ایران را از دوره صفویه در نظر گرفته‌اند و بر بنیاد این تلقی از دوره جدید، تفاسیری از جامعه ایران پساصفوی ارائه داده‌اند که اساساً قابلیت طرح شدن را ندارد. ابطال‌پذیری این نهیب را به ما می‌زند که اعتبار تمام فرضیات موقتی بوده و تا زمانی که در برابر ابطال‌ها مقاومت کنند، برای ما معتبرند. ضمن اینکه ابطال‌پذیری برای تاریخ‌پژوهان این تمهید را فرا پیش می‌نهد که با ابطال فرضیه‌ها، به گزاره‌ها و فرضیه‌های بدیل ناندیشیده رهنمون شوند و اذهان تاریخ‌پژوهان را از فرضیاتی که در حکم «عقل سلیم» درآمده‌اند، رهایی بخشند. حال اگر بپذیریم که فرضیه‌های موجود درباره رستم‌التواریخ و نویسنده‌اش ابطال شده‌اند و یا ابطال‌ناپذیرند، باید در اندیشه حدس‌های جسورانه دیگری درباره رستم‌التواریخ باشیم تا دوباره با روش ابطال‌پذیری، میزان مقاومت آنان در برابر ابطال‌ها آشکار شود.

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

- استنفورد، مایکل (۱۳۸۴)، *درآمدی بر تاریخ‌پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران: سمت.
- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا (۱۳۷۰)، *اکسیر التواریخ*، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران: انتشارات ویسمن.
- _____ (۱۳۷۶)، *تاریخ وقایع و سوانح افغانستان*، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- اعتضادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، ج ۳، تصحیح محمداسماعیل رضوانی، تهران: دنیای کتاب.
- پاکتچی، احمد (۱۳۹۱)، *نقد متن، تنظیم و ویرایش صالح زارعی*، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق پوپر، کارل (۱۳۷۰)، *منطق اکتشاف علمی*، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش.
- _____ (۱۳۶۹)، *جستجوی ناتمام*، ترجمه ایرج علی‌آبادی، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- پوپر، کارل (۱۳۷۵) *حدس‌ها و ابطال‌ها*، ترجمه احمد آرام، تهران: چاپخانه حیدری.
- پوپر، کارل (۱۳۸۸)، *زندگی حل مسأله‌هاست*، ترجمه عباس باقری، تهران: علم.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۵۱

_____ (۱۳۸۹)، *اسطوره چارچوب؛ در دفاع از علم و عقلانیت*، ترجمه علی پایا، تهران: طرح نو. جمال‌زاده، سید محمدعلی [بی‌تا]، «رستم التواریخ و مؤلف آن رستم الحکما»، *مجله وحید*، دوره نهم، شماره ۳، صص ۳۶۰-۳۶۶.

حائری، عبدالهادی (۱۳۷۲)، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران: امیرکبیر.

حزین، محمدعلی (۱۳۳۲)، *تاریخ حزین*، اصفهان: کتابفرشی تأیید، چاپ سوم. حضرتی، حسن (۱۳۹۰)، *روش پژوهش در تاریخ‌شناسی (با تکیه بر اصول و قواعد رساله‌نویسی)*، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.

خاوری شیرازی، میرزا فضل‌الله (۱۳۸۰)، *تاریخ ذوالقرنین*، تصحیح ناصر افشارفر، ج ۱، تهران: مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

دنبلی، عبدالرزاق بیگ (۱۳۸۳)، *مآثر سلطانیه*، تصحیح غلامحسین زرگری‌نژاد، تهران: روزنامه ایران. راسل، برتراند (۲۵۳۶)، *مسائل فلسفه*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ سوم. رستم الحکما، محمد هاشم آصف (۱۳۸۲)، *رستم التواریخ*، تصحیح میترا مهرآبادی، تهران: دنیای کتاب. زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۸۶)، *سیاست‌نامه‌های قاجاری (رسائل سیاسی)*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

زرگری‌نژاد، غلامحسین (۱۳۷۹)، «رستم الحکما: هذیان به جای تاریخ»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، شماره ۳۸ و ۳۷، صص ۷۶-۸۱.

_____ (۱۳۸۵)، *روزشمار تحولات ایران در عصر قاجاریه*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

ساروی، محمدتقی (۱۳۷۱)، *تاریخ محمدی «احسن التواریخ»*، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: امیرکبیر.

صفت‌گل، منصور (۱۳۸۰)، «دکتر حائری و تاریخ‌نگاری فرهنگی: بینش و روش در تاریخ‌نگاری پیش از قاجار»، *خودآگاهی و تاریخ پژوهی*، به کوشش شهرام یوسفی‌فر، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

طباطبایی، سید جواد (۱۳۸۱)، *دیاچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران*، تهران: انتشارات نگاه معاصر. فایراند، پاول (۱۳۷۵)، *بر ضد روش (طرح نظریه آنارشیستی معرفت)*، ترجمه مهدی قوام صفری، تهران: انتشارات فکر روز.

فخرالکتاب، میرزا شکرالله سنندجی (۱۳۷۵)، *تحفه ناصری*، تصحیح حشمت‌الله طیبی، تهران: امیرکبیر. قدیمی قیداری، عباس (۱۳۹۳)، *تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار*، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

قورخانچی (صولت نظام)، محمدعلی (۱۳۶۰)، *نخبه سیفیه*، به کوشش منصور اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.

۵۲ / بازخوانی ابطال‌پذیرانه دو فرضیه برجسته در مورد رستم‌التواریخ / یعقوب خزائی

کارناپ، ردولف (۱۳۸۵) *فلسفه و نحو منطقی*، ترجمه رضا مئمر، تهران، نشر مرکز

کروسینسکی، یوداش تادوش (۱۳۶۳)، *سفرنامه کروسینسکی*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، تصحیح مریم میراحمدی، تهران: توس.

مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲)، *مجمع‌التواریخ*، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه سنائی.

مستوره کردستانی، ماه شرف خانم (۱۳۳۲)، *تاریخ اردلان*، تصحیح ناصر آراءپور، کرمانشاهان: چاپخانه بهرامی.

مگی، برایان (۱۳۸۶)، *سرگذشت فلسفه*، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نشر نی.

_____ (۱۳۷۴)، *مردان اندیشه*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: طرح نو.

ملکم، سرجان (۱۸۶۷)، *تاریخ ایران*، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، ج ۲، هندوستان: بینا.

میرزا محمد کلاتر فارس (۱۳۶۲)، *روزنامه میرزا محمد کلاتر فارس*، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابخانه سنایی و طهوری.

میلائی، عباس (۱۳۸۵)، «رستم‌التواریخ و تجدد»، *تجدد و تجددستیزی در ایران*، تهران: نشر اختران.

_____ (۱۳۷۸)، «رستم‌التواریخ و تجدد»، *تجدد و تجددستیزی در ایران*، تهران: نشر اختران.

نامی، میرزا محمدصادق (۱۳۶۳)، *تاریخ گیتی‌گشا*، تهران: اقبال.

نوذری، جلیل (۱۳۹۶)، *نویسنده رستم‌التواریخ کیست؟ و پژوهشی در نگاه او به ایران*، تهران: میراث مکتوب.

ب. نسخه خطی

گویا نصیر [بی‌تا]، *تاریخ قاجار*، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۳۷۶۱.

خاتون‌آبادی، عبدالحسین [بی‌تا]، *وقایع السنین*، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، به شماره ۹۵۲۴.

ج. منابع لاتین

- Ludwig, Pascal (2003), "Falsifiabilité", *Grand Dictionnaire de la Philosophie*, Larousse/VUEF.
- Popper, Karl (1959), *The logic of scientific discovery*, London and New York: Hutchinson & Co.
- Popper, K. R. (1957), *The poverty of historicism*, U.S.A, Beacon Press.
- Rowbottom, Darrell P. (2013), "Falsifiability", *Encyclopedia of Philosophy and the social science*, vol 1, Los Angeles: Sage Publication.
- White, Kevin (2006), "Falsification", *The Cambridge dictionary of sociology*, Edited by Bryan s. Turner, London: Cambridge University press.
- Turner, Stephen p. (2006), "Methodological individualism", *Cambridge dictionary of sociology*, Edited by Bryan s. Turner, London: Cambridge University press.

List of sources with English handwriting

- Stanford, Michael (1384 š.) A companion to the study of history, Translated by Mas'ūd šādeqī, Tehrān, Samt.
- E'teżādo al-saltāneh, 'alīqolī mīrzā (1370 š.) Eksīro al-tavārīk Edited by Jamšīd Kīānfār, Tehrān, Vīsmān.
- E'teżādo al-saltāneh, 'alīqolī Mīrzā (1376 š.) Tārīk-e vaqāī' Va Savāneh-e Āfqānīstān, Edited by Mīr hāšem moḥadeṭ, Tehrān, Āmīr kabīr.
- E'temādo Al-saltāna, Moḥammad Ḥasan kān (1367 š.) Tārīk-e Montāzam- e Nāšerī, Edited by Moḥammad Esmā'il-e Rezvānī, Tehrān, Donyāye Ketāb.
- Pākatčī, Āḥmad (1391) Naqd-e Matn, Tehrān, Entešārāt-e dānešgāh-e īmām šādeq.
- Popper, Karl Raimund (1370) The logic of scientific discovery, Translated by Āḥmad Ārām, Tehrān, sorūš.
- Popper, Karl Raimund (1369) Unended quest: an intellectual autobiography, Translated by Īraj 'Alī Ābādī, Tehrān, Enqelāb -e Eslāmī.
- Popper, Karl Raimund (1375 š.) Conjectures and refutations : the growth of scientific knowledge, Translated by Āḥmad Ārām, Tehrān, Čāpkāney Heīdarī.
- Popper, Karl Raimund (1388 š.) Toute vie est résolution de problèmes : questions autour de la connaissance de la nature, Translated by 'Abbās bāqerī, Tehrān, 'Elm.
- Popper, Karl Raimund (1389 š.) The myth of the framework : in defence of science and rationality, Translated by 'Alī Pīā , Tehrān, Tarḥ-e nū.
- jamālzādeh, Moḥammad 'Alī, Rostam- ol-tavārīk ve Mo'alef-e Ān , Rostam- ol-ḥokamā, vaḥīd, Dourha 9, Šomāreh 3.
- Ḥā'erī, 'Abdolḥādī, (1372 š.) Naḡostīn Roīāroīhāy Andīšgarān-e Īrānī Bā do royh' tamadon-e Būržvāzī-e ġarb, Tehrān, Āmīr kabīr.
- Ḥazīn, Moḥammad 'Alī (1332 š.) Tārīk-e Ḥazīn, Ešfahān, Entešārāt-e ketāb forūšī ta'īd.
- Ḥazratī, Ḥasan(1390 š.) Rave š-e Pažūhš Dar Tārīkšenāsī, Tehrān, pažoheškadh' īmām komaynī va enqelāb -e eslāmī.
- kāvarī šīrāzī, Mīrzā Fazl ol lah, (1380 š.) Tārīk -e Zol qarneīn, Edited by Nāšer Āfšār fār, vol 1, Tehrān, Markaz-e Āsnād-e Majles-e Šūrāī Eslāmī.
- Donbūlī, 'abd – ol razāq Bīg(1383 š.) Maāte – ol Solṭānīyeh, Edited by Qolām Ḥoseīn Zargarīneżād, Tehrān, Rūznāme Iran.
- Rostam- ol-ḥokamā, Moḥammad Hāšem-e Āšef,(1382) Rostam- ol-tavārīk, Edited by Mītrā Mehrābādī, Tehrān, Donīyāye Ketāb.
- Zargarīneżād, Qolām Ḥoseyn, «Rostam- ol-ḥokamā, Hazīān Be jāī Tārīk» Dar: Ketāb-e Māh-e Tārīk va Joqrāfīā, sāl-e 4, šomārḥ 1 , 2, 1379 š.
- Zargarīneżād, Qolām Ḥoseyn (1385 š.) Rūzšomāre taṭavolāt Iran Dar 'Ašre qājārīeh, Tehrān, Mo'aseseh Moṭāleā't-e Tārīk-e mo'āšer-e Iran.
- Zargarīneżād, Qolām Ḥoseyn, (1386 š.) Sīāsāt Nāmeḥ-ey qājārī (Rasā'l Sīāsī), Tehrān, Mo'aseseh Taḥqīqāt va Tūse'e 'Olūm Ensānī
- Sārāvī, Moḥammad Taqī(1371 š.) Tārīk -e Moḥammadī «Aḥsano-al tavārīk», Edited by Qolām Reżā Ṭabāṭabāeī Majd, Tehrān, Āmīr kabīr.
- Soheylī Kōnsārī, Āḥmad, «Rostam- ol- tavārīk» , Dar: vaḥīd, Year 1, No. 1, 1342 š.
- šefāt gol, Maṣūr, (1380) Doktor Ḥā'rī Va Tavārīknegārī-e Farhangī, kodāgāhī Va

- Tavārīkpažūhī, Edited by šahrām Yūsefīfar, Tehrān, Entesārāt-e Dānešgāh Tehrān.
- Ṭabāṭabāī, seyed javād(1381 š.) Dībāčeh-ī Bar NeZariye Enḥetāt-e Iran, Tehrān, negāh mo‘āšer.
- Fakr – ol kottāb, Mīrzā Šokrolāh-e Sanandaġī(1375 š.) Toḥfey-e Nāšerī, Edited by Hešmato – allāh-e Ṭabībī, Tehrān, Āmīr kabīr.
- Qdīmī qīdārī, Ābbās(1393š.)Tadāvom Va Tahavol Tavārīknevīsī Dar Iran ‘Ašre Qājār, Tehrān, pažoheškadeh Tārīk-e Eslām.
- Qūrġānġī, Moḥammad ‘Alī(1360 š.)Noġbey Seyfīeh, Edited by Maṣūreh Eteḥādīye va Sīrūs-e Sa’dvandīān, Tehrān, Našr-e Tārīk -e Iran.
- Mar‘ašī Šafavī, Mīrzā Moḥammad ġalīl(1362 š.) Maġma‘o- al-Tavārīk, Edited by Ābbās Eqbāl, Tehrān, Ketābġāneh Sanāī.
- Mastūreh kordestānī, Māh Šaraf ġānom(1332 š.) Tārīk-e Ārdalān, Edited by Nāšer-e Āzā’ pūr, Kermānšāhān, Čāpġāne Bahrāmī.
- Magee, Bryan (1359 š.) Popper, Translated by Manūčehre Bozorgmehr, Tehrān, ġārazmī.
- Magee, Bryan (1386 š.) The story of philosophy, Translated by Ḥassan Kāmšād, Tehrān, Našr-e Ney.
- Magee, Bryan, (1374 š.) Men of ideas: some creative of contemporary philosophy, Tehrān, Tarh-e no.
- Mīrzā Moḥammad Kalāntar-e Fārs,(1362 š.) Rūznāme Mīrzā Moḥammad Kalāntar-e Fārs, Edited by Ābbās Eqbāl, Tehrān, Ketābġāneh Sanāī.
- Mīlānī, ‘Abbās, «Rostam al- Tavārīk va Tajadod», Tehrān, Entesārāt-e Aġtarān, 1385 š.
- Mīlānī, ‘Abbās, «Rostam al- Tavārīk va Tajadod» , Tehrān, Entesārāt-e Aġtarān, 1378 š.
- Nāmī, Mīrzā Moḥammad Šādeq(1363 š.) Tārīk-e ġītīgošā, Tehrān, Eqbāl.
- Nūzarī, ġalīl(1396 š.) Nevīsandh Rostam al- Tavārīk Kīst? Tehran, Mīrāt-e Maktūb.

Nosġe ġaṭṭī

- Tārīk-e Qājār, ġūyā Našīr, Ketābġāneh Markazī –e Dānešgāh-e Tehrān, Nosġe ġaṭṭī Šomāreh 3761.
- Vaqāye‘-ol Senīn, ‘abdol Ḥosseīn-e ġātūn Ābādī, Ketābġāneh va Markaz –e Āsnād-e Majles-e Šorā-ye Eslāmī, Nosġe ġaṭṭī Šomāreh 9524.

English Source

- Ludwig, Pascal (2003) "Falsifiabilité", en: Grand Dictionnaire de la Philosophie, Larousse/VUEF
- Popper, Karl (1959) *The logic of scientific discovery*, London and Newyork
- Popper, K. R. (1957). *The poverty of historicism*. U.S.A, Beacon Press.
- Rowbottom , Darrell P. (2013) "Falsifiability", in: Encyclopedia of Philosophy and the social science , vol 1, Los angeles: Sage Publication
- White, Kevin (2006) "*Falsification*" , The Cambridge dictionary of sociology, Edited by Bryan s. Turner , London: Cambridge University press
- Turner, Stephen p. (2006) *Methodological individualism*, in: The Cambridge dictionary of sociology, Edited by Bryan s. Turner, London, Cambridge University press



**Rereading of falsifiability of two main hypotheses regarding
Rostam al-Tawarikh¹**

Yaghoub Khazaei²

Received: 2021/07/01
Accepted: 2021/10/14

Abstract

The purpose of writing this article is to test two prominent hypotheses about Rostam al-Tawarikh by the method of falsifiability. Rostam Alhokma is one of the historians that so far, there have been Paradoxical judgments about his personality and Type of historiography; As some historians have considered his works, especially Rostam al-Tawarikh, as an example of "illusion" and "delusion", On the contrary, a number of political scientists have included him a thinker that Some of the basic ideas in the future Constitutional Revolution such as "secularization" and "care for the masses " was placed in his works. The author has tried to test the above contradictory hypotheses by using the method of falsifiability and evaluating their scientificity from the perspective of this method. The author has made it clear that the first hypothesis is formulated by the inductive method and is valid within the framework of this method, but from the point of view of a historical refutation, it is a "falsifiable" hypothesis. However, due to the anachronistic nature and lack of propositions that support that hypothesis, the second hypothesis is irrefutable from the point of view of the Popper method and therefore unscientific.

Keywords: Falsifiability method, Karl Popper, Inductive method, Rostam al-Tawarikh, Rostam Alhokama

1. DOI: 10.22051/HII.2021.36412.2482

2. Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran. khazaei@HUM.ikiu.ac.ir
Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۲، پیاپی ۱۴۲، زمستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۸۰-۵۷

شرفیابی سفیران و پیوند آن با مسئله اقتدارگرایی و اعمال قدرت شاه بر اساس روایت سفرنامه نویسان دوره شاه عباس (اول)^۱

مجتبی ذهابی^۲، فریدون الهیاری^۳، علی اکبر کجباف^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۹

چکیده

سفرنامه‌های دوره شاه‌عباس روایتی از پروسه پذیرش سفیران در دربار شاه‌عباس را به دست می‌دهند که مناسبات قدرت و سازوکارهای اعمال آن در ایران را بازتاب می‌دهند. در واقع، در مواجهه شاه با سفیران بسیاری از سنت‌ها، هنجارها، باورها و مؤلفه‌هایی که به صورت مستقیم با شاه، دایره اقتدار او، ساختار سلسله‌مراتبی قدرت، مهمان‌نوازی و عطوفت شاهی و بسی مؤلفه‌های دیگر پیوند می‌خورد، بازتولید می‌شد. در چنین بستری، آنچه رخ می‌داد آفرینش روایتی از فرهنگ سیاسی در ایران بود که بنا بود بر تصورات نمایندگان و سفیران تأثیر بگذارد. نگارندگان این پژوهش درصدد پاسخ به این پرسش بوده‌اند که چگونه سیاست‌های شاه‌عباس در پروسه پذیرش سفیران، به اقتدار نظام سیاسی عینیت می‌بخشید؟ نتایج پژوهش نشان می‌دهد که روایت سفرنامه‌نویسان با وجود کاستی‌های محتوایی، دربرگیرنده اشاره‌های متنوعی از تلاش دربار ایران برای آفرینش روایتی اقتدارگرایانه به منظور تأثیرگذاری بر ذهنیت سفیران است. در این پژوهش، با رویکرد توصیفی - تحلیلی بر زمان‌هایی از حضور سفیران در دربار شاه‌عباس تأکید شده است که در آن، شاه ایران و دربارش در هیئت میزبانانی درمی‌آمدند که در تلاش بودند تا تصویری مقتدر از ایران و اصول حاکم بر مناسبات اعمال قدرت در ساختار سیاسی آن ارائه دهند.

واژه‌های کلیدی: سفیران، شاه‌عباس، اعمال قدرت، سفرنامه‌ها، شرفیابی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HI.2020.29409.2176

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران
mojtabazahabi1365@yahoo.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول) f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

۴. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران kajbaf@ltr.ui.ac.ir

- داوری و پذیرش مقاله مرحوم دکتر الهیاری، قبل از فوت ایشان صورت گرفته است.
- این مقاله برگرفته از پایان‌نامه با عنوان «تبیین تاریخی و نقد نحوه بازنمایی چگونگی اعمال قدرت سیاسی حاکمیت صفوی در سفرنامه‌های اروپائیان» دانشگاه اصفهان در سال ۱۳۹۹ است.

مقدمه

دوره حکمرانی شاه عباس از منظر فزونی گرفتن نگارش سفرنامه‌ها، با دوره قبل از آن قابل قیاس نبود. در این دوره حجم نسبتاً قابل توجهی از سفرنامه‌ها نوشته شد که نه تنها روایت رسمی از تحولات این دوره را تکمیل کرد، بلکه در عین حال به غنای اطلاعاتی ما درباره سازوکار اعمال قدرت و مؤلفه‌های مهم تأثیرگذار بر آن و البته تحولی عمیق که این فرایند در زمان شاه‌عباس به خود دید، افزود. برخلاف دور نخست حکومت صفوی، در این دوره سفرنامه‌نویسان اغلب در قامت هیئت‌های رسمی وارد ایران شدند و این بدان معناست که روایت آنها از وضعیت موجود بسیار حائز اهمیت بود؛ زیرا این روایت‌ها و گزارش‌ها منبعی غنی برای تصمیم‌گیری‌های کلان دربارهای اروپایی به منظور تنظیم نوع مناسباتشان با ایران بود. از طرف دیگر، ما می‌دانیم که بیشتر سفرنامه‌نویسان دوره شاه‌عباس در زمره نجبا، مبلغان صاحب‌قدرت و صاحب‌نفوذ و بازرگانان باهوشی بودند که رسمیت حضور آنها در ایران را دربارهای اروپایی به شیوه‌های مختلف برعهده می‌گرفتند. این نکته مهم در نوع توصیف، تحلیل و شناختی که از ایران به دست می‌دادند، مهم بود؛ زیرا نگاه آنان به وضعیت ایران در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی نگاهی کنجکاوانه و غالباً تحلیل‌محور بود. البته نباید یک نکته را درباره محتوای برخی از این آثار فراموش کرد که برخی از این سفرنامه‌نویسان چه در دوره شاه‌عباس اول و چه در دوره پس از او که درباره او و دربارش و شیوه‌های اعمال قدرتش می‌نوشتند، به نوعی شیفته او و اصول حکمرانی‌اش بودند. این مسئله، خواه ریشه در واقعیت داشته باشد، خواه نه؛ در نحوه روایت‌های آنها سایه می‌افکند. علاوه بر این، تسامح بسیار بالای شاه‌عباس در قبال هیئت‌های تبلیغی-ترویجی مسیحیت، به معیاری برای سنجش کل حاکمیت شاه‌عباس تبدیل شد و همین امر سبب شد تا همواره برای او و حکمرانی‌اش، نوعی نوستالژی و حسرت در سفرنامه‌های این دوره و ادوار بعد شکل بگیرد. محتوای این سفرنامه‌ها همچنین از نوعی قضاوت براساس معیارهای غربی درباره ایران و فرهنگ سیاسی آن خالی نبود.

فارغ از محتوای سفرنامه‌ها، اگر برخی روندها و پیچیدگی‌های مسئله اعمال قدرت در زمان شاه‌عباس بررسی شود و به وجوهی از تحولات زیربنایی و ساختاری در کانون قدرت از جانب او دقت شود و همچنین اهداف، نگرش‌ها و ذهنیت او درباره مسئله اعمال قدرت تا حدودی مورد واکاوی قرار گیرد و شیوه‌ها و روش‌های وی در فرایند اعمال قدرت براساس منابع دست اول و همچنین تحقیقاتی صورت بگیرد، آنگاه شاید بتوان روایت سفرنامه‌ها از مسئله اعمال قدرت در دوران شاه‌عباس را در مقایسه این متون با هم سنجید و به یک داوری

ولو نه چندان کامل - درباره آن رسید. نکته مشخص آنکه سفرنامه‌نویسان معمولاً شیوه‌ی اعمال قدرت شاه عباس، روش‌های او، ذهنیت‌ها، آمال، آرزوها و رویکردهای سیاسی او را مورد تأمل قرار داده‌اند و از آن سخن گفته‌اند، اما اهمیت این گزارش‌ها زمانی مشخص می‌شود که میراث شاه عباس در گستره‌ای فراخ‌تر و با در نظر گرفتن موقعیت حکومت صفویان در آن دوره و همچنین تفاوت‌ها و تمایزات، مسائل، اقتضائات، ضرورت‌ها و چالش‌های پیش روی حکمرانی او مورد بررسی قرار گیرد.

آنچه ما به صورت کلی از روندهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دوره بدان آگاهیم، اینکه تا حدودی می‌توان این دوره را نخستین دوره مواجهه بیشتر جامعه ایرانی با اروپاییان دانست و تقریباً از همین دوره است که در نتیجه تحولات بین‌المللی و نیز اتخاذ شیوه‌های متمایز در سیاست‌ورزی و اعمال قدرت، راه برای حضور این نیروهای خارجی در ایران گشوده می‌شود و ایران با تمامی مؤلفه‌های ساختاری اش، در معرض مشاهده آنها قرار می‌گیرد. همچنین برخی اطلاعات تاریخی درباره این مسئله وجود دارد که شاه عباس مسئله اعمال قدرت در حکومت صفویه را به مرحله جدیدی انتقال داد و با به کارگیری شیوه‌ها و رویکردهای متمایز و برخی نیروهای جدید و البته به حاشیه راندن برخی دیگر از کانون‌های سنتی قدرت، بازنگری عملی و واقع‌گرایانه‌ای در ساختار شاه‌محور حکومت انجام داد و به شکلی بدیع با دخالت مستقیم در حوزه‌هایی چون اقتصاد، روابط خارجی، انسجام مجدد مرزی در شرق و غرب، اتخاذ همزمان یک سیاست هم‌گرایانه و واگرایانه نسبت به روحانیت و علمای شیعه، اتخاذ سیاست مذهبی کارکردی و عواملی از این دست، توانست فرایندی از اعمال قدرت را دنبال کند که وضعیت حکومت صفویه و البته به تبع آن، ساختار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی را با تحولات و تکاپوهای قابل توجه مواجه ساخت.

در این پژوهش با در نظر گرفتن تمامی محدودیت‌ها، پیش‌فرض‌ها و میزان آگاهی‌های سفرنامه‌نویسان اروپایی از مسائل ایران و به‌ویژه سازوکار اعمال قدرت نزد شاه‌عباس و الزامات و اقتضائات آن، به بررسی محتوایی روایت‌های سفرنامه‌نویسان از منظر بازتاب نوع مواجهه دربار شاه‌عباس با سفرای اروپایی پرداخته شده است. هدف این است که نشان دهیم این روایت‌ها ولو به شکلی محدود و نه همه‌جانبه، حاوی اشاره‌هایی‌اند که از خلال آن می‌توان تلاش آگاهانه دربار ایران به منظور تأثیرگذاری بر ذهنیت و تصورات سفیران و نمایندگان خارجی را رصد کرد؛ زیرا به نظر می‌رسد مواجهه دربار شاه‌عباس با سفیران، همواره با گونه‌ای نمایش اقتدار همراه است که بر تافته از نیازهای سیاسی و اقتضائات و ضرورت‌های آن دوره بوده است. همچنین اشاره به دو نکته مهم ضروری است که در این پژوهش بر مناسبات دربار

شاه‌عباس با سفیران هند و جغرافیای شرقی تمرکز نشده، بلکه نمایندگان غیررسمی اروپایی نیز که از آنها به شکلی ویژه استقبال به عمل آمده و در معرض نمایش اقتدارگرایانه شاه‌عباس قرار گرفته بودند، با اغماض در ذیل سفیران غیررسمی نام برده شده است.

بررسی پیشینه و ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که چنین موضوعی از چنین منظری، در پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه‌ها مورد بررسی قرار نگرفته و فقط درباره برخی از ابعاد رفت‌وآمد سفیران در برخی کتاب‌ها مانند *زندگانی شاه‌عباس اول* (نصرالله فلسفی)، *اولین سفرای ایران و هلند* (ویلم فلور)، *اسناد و مکاتبات تاریخی؛ شاه‌عباس اول* (عبدالحسین نوایی)، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوران صفویه* (عبدالحسین نوایی) و غیره اشاره‌هایی شده است. همچنین درباره جنبه‌هایی از موضوع پژوهش حاضر مقالات و پژوهش‌هایی صورت گرفته است. برای نمونه، از این دست پژوهش‌های اندک می‌توان به کتاب «هیئت‌های سیاسی عادلشاهی به دربار شاه عباس صفوی» از احمد نذیر (۱۳۴۸)، مقاله «نکاتی درباره سفیران دولت‌های اروپایی در دربار صفوی» از عباس قدیمی قیداری (۱۳۸۵)، «پیشکش و نقش آن در روابط ایران با کمپانی‌های هند شرقی» از احمدی و زارعیان جهرمی (۱۳۹۰)، «دیپلماسی کلاسیک و تکوین آن در ایران از احسان مصباح» (۱۳۹۳) اشاره کرد. درباره جنبه‌هایی از موضوع پژوهش حاضر، صفویه‌پژوهان خارجی و پژوهشگران غیرایرانی تحقیقات و مطالعاتی درباره اهمیت اجتماعی خلعت و تبادل هدایا در جهان ایرانی و رسم هدیه دادن و هدیه گرفتن و اهمیت نمادین این سنت در ساختار سیاسی نظام صفوی انجام داده‌اند. همچنین درباره معماری، کاخ‌ها و اهمیت این مکان‌ها و فضاها در عینیت بخشیدن به اقتدار شاه و نحوه شرفیابی و پذیرایی از هیئت‌های خارجی در دربار صفویه، مطالعاتی صورت گرفته که مهم‌ترین آنها توسط محققانی چون آن لمبتون (۱۹۴۴)، آرتور پوپ (۱۹۶۴)، لارنس لاکهارت (۱۹۶۸)، رودی متی (۲۰۰۱)، و ویلم فلور (۲۰۰۲) انجام شده است. پژوهش‌های مذکور به صورت مختصر ابعادی از مسئله پژوهش را بازتاب داده‌اند، اما از دریچه مناسبات اعمال قدرت و پیوند سازوکارهای آن با پذیرفتن سفرای اروپایی، تاکنون پژوهشی انجام نگرفته است.

صفویان و سفیران؛ پیشینه نخستین مواجهه‌ها

تا پیش از روی کار آمدن صفویان، رفت‌وآمد سفیران خارجی به دربارهای ایران کم‌وبیش ادامه داشت، اما نه در گستره‌ای که از دوره صفوی به بعد تجربه شد. اگر مسئله سفارت و اعزام سفیران، رکنی اساسی در مناسبات سیاسی قلمداد شود - که اقتضای نظام‌های سیاسی قلمداد

می‌شده و هر ساختار سیاسی در هر دوره به چنین ابزارهایی نیاز پیدا می‌کرده‌اند- می‌توان در دوره‌های پیش از اسلام و بعد از آن در تاریخ ایران، نمونه‌هایی را دال بر وجود چنین مناسبت‌هایی در ساختارهای سیاسی ایران یادآوری کرد. برخی منابع تاریخی دوره هخامنشیان را در زمره دوره‌هایی نام برده‌اند که در آن تبادل سفیران انجام می‌شده است (گزنفون، ۱۳۸۵: ۹۱). از این دوره به بعد نیز به تناسب اقتضائات سیاسی، دربارهای ایران به‌ویژه در دوره ساسانیان از اعزام سفیرانی به ممالک دیگر به منظور برقراری روابط خالی نبوده است (پیرنیا، [بی‌تا]: ۲۳۸-۲۳۹؛ مصباح، ۱۳۹۳: ۱۰-۴). برخی محققان دوره بعد از سقوط ساسانیان تا روی کار آمدن مغولان و ترکمانان در ایران را از منظر رفت‌وآمد سفیران، دوره‌ای نسبتاً کم‌رونق عنوان کرده‌اند و دلایلی چون تأثیر نهاد خلافت، مشخص نبودن مرزها، وجود ساختارهای ملوک‌الطوایفی و عواملی از این قبیل را برای فقدان یا قلت چنین مسئله‌ای عنوان کرده‌اند (مهمید، ۱۳۶۱: ۷۳-۵۳).

با وجود این، محدود تجربه‌هایی از این دست، به‌ویژه در دوره ایلخانان، تیموریان و ترکمانان، این رسم دیپلماتیک را تا حدودی در کانون توجهات قرار داده بود. حضور نمایندگان و سفیران رسمی و غیررسمی، چه از چین (حافظ‌ابرو، ۱۳۷۲: ۲۷۴؛ سمرقندی، ۱۹۳۶: ۱۲۹/۲-۱۳۰) و چه از سرزمین‌های اروپایی در دربارهای ایران، در این دوره واقعیتی سیاسی بود که با وجود انگشت‌شمار بودن آنها، با احتساب مقتضیات سیاسی آن دوره‌ها، پدیده‌ای مهم به شمار می‌رفت. محتوای سفرنامه‌هایی که برخی از این سفیران یا نمایندگان غیررسمی از خود بر جای گذاشته‌اند، برآیندی از این واقعیت سیاسی است (کلاویخو، ۱۳۷۴: ۲۲۲-۲۵۶). این رفت‌وآمدها در دوره ترکمانان و به‌طور ویژه به دربار اوزون‌حسن نیز قابل توجه بود. این مناسبات در سفرنامه‌های ونیزیان نیز به صورت ویژه‌ای بازتاب داشته و حاوی توصیفات و گزارش‌های مهمی از نوع مناسبات این دوره است.

فارغ از اهدافی که این سفیران در دربار اوزون‌حسن دنبال می‌کردند، روایت آنها گاهی نشان می‌دهد که پادشاه ایران در صدد بود با نمایش جلوه‌هایی از اقتدار خود، روایتی زیبا و مقتدرانه بیافریند و از طریق آن بر نگرش آنها به ایران و ظرفیت‌ها، توانمندی‌ها و ابعاد قدرت شاه در این سرزمین تأثیر بگذارد. آمبروسیو کنتارینی (۱۴۷۳/م ۸۸۷ق) هنگام توصیف نخستین مواجهه خود با دربار اوزون‌حسن، گزارشی به دست می‌دهد که از سویه‌های اقتدارگرایانه و در عین حال زیبایی‌شناسانه و خیال‌انگیز خالی نیست. در این روایت در کنار تأکید بر وجوه زیبایی‌شناختی جایگاه شاه و درباریان، بر اقتدار و عظمت شاهی نیز تأکید شده که خود را در تابلوهای نقاشی نمودار ساخته و در مقابل دیدگان کنتارینی به نمایش درآمده است. «قسمت

بیشتری از محل اقامت شاه، در وسط چمنزاری قرار داشت که رودخانه‌ای از وسط آن می‌گذشت. این موقعیت بسیار دل‌انگیزی بود که به من نشان دادند. یک قسمت از جایگاه نیز به شکل مستطیل بود و در آنجا صحنه سر بریدن سلطان ابوسعید را نقاشی کرده بودند» (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹: ۱۴۰).

وصیف کتارینی از سفره شاهی نیز از منظر تأکید بر ابعاد و وجوهی مانند مهمان‌نوازی شاه، اقتدار او، نحوه استقرار درباریان در این مهمانی‌ها و غیره قابل تأمل است. «هنگامی که با شاه غذا می‌خوردیم سلوک و رفتار وی واقعا خوب و شاهانه بود؛ و همیشه عده زیادی از بزرگان دربار در اطراف او هستند. روزانه حداقل در حدود چهارصد نفر و گاهی نیز بیشتر در سر سفره او غذا می‌خورند، اینان همه بر روی زمین می‌نشینند» (همان، ۱۴۲-۱۴۳). البته این روایت شاهانه فقط به اینجا ختم نمی‌شد و شاه و درباریان در تلاش بودند تا بخشی از توانمندی‌های نظامی شاه را به سفیر عرضه کنند. «در صبح ما را به چادری که بر همه جا مشرف بود فرستادند. در آنجا رئیس خزانه که مهمانداری از سفرا برعهده او بود گفت: اینک عده زیادی از سپاهیان پیاده نظام از مقابل شما عبور می‌کنند و دیدن آنها باعث تفرج شما خواهد شد. غلامانش اضافه کردند آنهایی که می‌آیند تعداد نسبتاً زیادی هستند ولی تعداد بیشتری در عقب هستند» (همان، ۱۴۶-۷۶). این مسئله در گزارش‌های باربارو (۱۴۳۶م/۸۴۰ق) دیگر سفیر ونیزی نیز به گونه‌ای برجسته شده است. در روایت او نیز محل استقرار شاه، جایگاه او، معماری فرح‌بخش و باغ‌های مرکزی کاخ شاهی در کنار برخی آداب و رسوم و تشریفات، به مجموعه‌ای از رفتارها، هنجارها و سنت‌ها تبدیل شدند که هدف از آن، آفرینش روایتی از ساختار قدرت و عرضه آن در مقابل مشاهدات سفیر است (همان، ۶۲-۶۳). علاوه بر این، فرایند پذیرش سفیران دیگر ولایات و سرزمین‌ها در برابر سفرای غربی نیز بخشی از تلاشی بود که شاه انجام می‌داد و به آن به مثابه فرصتی مغتنم می‌نگریست تا تأکیدی بر اعتبار، اهمیت، اقتدار و دایره نفوذ خود داشته باشد. «در روز دیگر به حضور شاه فرا خوانده شدم. همزمان بنا بر آن بود تا از سفیر هندوستان استقبال شود و شرفیاب گردد. بی‌درنگ هدایای وی را آوردند که عبارت بود از چند نوع حیوان، پارچه‌های ابریشم اعلاء، سنگ‌های گرانبه‌قیمت، کاسه‌ها و بشقاب‌های چینی نفیس، چوب‌های عود و قطعاتی بزرگ از صندل و دیگر افزارهای بسیار بزرگ که در معرض مشاهدات شاه و من قرار گرفت» (همان، ۶۶).

این روند در گذار از آق‌قویونلوها به دوره صفویه دچار اختلال شد. فضای به وجود آمده در نتیجه معادلات سیاسی، آشوب‌های سراسر ایران در دوره شاه‌اسماعیل (۹۰۷-۹۳۰ق)، درگیری مداوم او در شرق و غرب با ازبکان و عثمانی‌ها و بسی عوامل دیگر، برای مدتی نه

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۶۳

چندان کوتاه رفت و آمد سفیران به ایران عصر صفوی را مختل ساخت (مجهول المؤلف، ۱۳۵۰: ۴۳۸، ۴۸۲؛ روملو، [بی تا]: ۲۰۸-۲۱۵؛ شوستر والسر، ۱۳۶۴: ۱۳-۱۵). این روند با روی کار آمدن شاه طهماسب همچنان پابرجا بود و تلاش‌های نافرجام پرتغالی‌ها به منظور ایجاد پیوند عمیق با دربار ایران به نتیجه‌ای نرسید. در این میان، معدود مناسبات خارجی با دربار هندوستان یا هیئت‌های نه چندان موفق تجاری از انگلستان در دربار شاه طهماسب، تجربه‌هایی سیاسی-دیپلماتیک به شمار می‌رفتند (سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران، ۱۳۹۶: ۱۵-۲۴؛ نوایی، ۱۳۸۵: ۴۳-۴۸)، اما به جز مراسم استقبال باشکوهی که گاهی از سفرا و نمایندگان هند به عمل می‌آمد، رفت و آمد سفرا و نمایندگان خارجی به دربار صفوی در این دوره نخست رونق فزاینده‌ای نیافت و بالطبع مراسم استقبال از سفیران و نمایندگان اروپایی نیز به روندی دیپلماتیک تبدیل نشده بود. در دوره جانشینان او نیز تحولی وسیع در مناسبات خارجی صفویان رخ نداد که به پذیرش سفیران دیگر کشورها در گستره‌ای چشمگیر منجر شود.

فارغ از این تحولات، آنچه درباره اهمیت روایت سفرنامه‌نویسان این دوره مهم است اینکه این روایت‌ها در عین اهمیتی که دارند، بنا بر دلایلی بازتابنده تمامی وقایع و ضرورت‌ها و اقتضائات این دوره از تاریخ صفویه نیستند. بدیهی است که مشاهده مستقیم این دوره توسط سفرنامه‌نویسان -آنچنان که دوره‌های بعدی حکومت صفوی در معرض دید سفرنامه‌نویسان قرار گرفت- میسر نشد یا اگر هم شد، در دایره‌ای بسیار محدود انجام گرفت که نمی‌توانست کافی باشد. علت چنین روندی را باید در مناسبات تاریخی و تحولات این دوره جست‌وجو کرد؛ زیرا عدم رفت‌وآمدهای قابل توجه اروپاییان در این دوره، نگارش سفرنامه‌ها را هم محدود کرد. نتیجه چنین روندی تا حدودی مشخص بود و آن اینکه پیچیدگی‌های موجود در چنین دوره‌ای، به صورت کامل در نگاه سفرنامه‌نویسان بازتاب پیدا نکرد و همین سبب شد تا توصیف‌ها و تحلیل‌های آنها درباره این دوره مهم گاهی با نواقص و برداشت‌هایی بریده بریده همراه باشد. بدیهی است که این امکانات در دسترس، نمی‌توانست توصیفی ولو ناقص از آنچه که واقعاً رخ داده بود، در اختیار آنها بگذارد.

شاه‌عباس، شرفیابی سفیران و شکل‌گیری روایت سفرنامه‌نویسان از مسئله اعمال قدرت
دوره سلطنت شاه‌عباس (۹۹۶ق/۱۰۳۸م) از منظر تحولات بنیادینی که وی در مناسبات قدرت ایجاد کرد، تقریباً دوره‌ای استثنائی در تاریخ صفویه بود. بازبینی‌های مکرر وی در مناسبات شاه با قزلباشان، نوع مواجهه وی با نهاد دین، به کارگیری نیروهای سوم در قدرت، سیاست‌های اقتصادی او و لزوم بازنگری در مناسبات خارجی براساس اقتضائات اقتصادی و عواملی از این

دست، مسئله اعمال قدرت در دوره شاه‌عباس را به‌طور کامل تحت تأثیر قرار داد (فلسفی، ۱۳۵۳: ۱۲۰/۳؛ آقاجری، ۱۳۸۹: ۲۵۸؛ طاهری، ۱۳۸۴: ۳۷۱).

آنچه مشخص است اینکه چنین وضعیتی پیچیدگی‌های خاص خود را داشته و مؤلفه‌ها و عوامل بسیار متنوع و متکثری بر نحوه اعمال قدرت شاه‌عباس تأثیر گذاشته است. البته باید ادعا کرد که روایت سفرنامه‌نویسان از این مسائل در هم تنیده ناقص است. آنچه بیش از هر عامل دیگری بر روایت سفرنامه‌نویسان تأثیر گذاشته، چالش‌هایی همچون اسطوره‌سازی، معیارهای ذهنی قضاوت سفرنامه‌نویسان، تفاوت‌های نگرشی و فرهنگی، بُعد زمانی-مکانی و پیشینه‌های تاریخی و تأثیر آن بر قضاوت برخی سفرنامه‌نویسان، رویکرد شاه نسبت به سیاست خارجی و تأثیر آن بر ذهنیت سفرنامه‌نویسان و عواملی از این دست بوده است. با وجود این چالش‌ها، روایت سفرنامه‌نویسان درباره مسئله اعمال قدرت شاه‌عباس، لایه‌هایی از این پروسه را بازتاب داده است که البته در سایر منابع همزمان نمی‌توان یافت.

از این منظر می‌توان گفت روایت سفرنامه‌نویسان نشان می‌دهد که مرکزیت بخشیدن به شاه در یک نظام سیاسی شاه‌محور، در کنار تضعیف کانون‌های دیگر قدرت، می‌تواند رویکردهای پیشین را در جهت ارائه تجربه‌ای متمایز از سیاست‌ورزی و اعمال قدرت سیاسی متحول سازد و نیروهای موجود را برای رسیدن به اهداف مورد نظر به تحرک وا دارد. همچنین تحلیل محتوای روایت‌های سفرنامه‌نویسان نشان می‌دهد که الگوی مورد نظر شاه‌عباس در مسیر اعمال قدرت، آمیزه‌ای از کنش‌های مذهبی، سیاسی و اقتصادی بود و در عین حال، هم ریشه در سنت‌های پیشین سیاست و اعمال قدرت در ایران داشت و هم در خود برخی اقتضائات نوین را جای داده بود که حاصل تحولات عمیق در موقعیت ایران در نظام بین‌الملل و نیز مواجهه متمایزتر جهان شرق و غرب با ایران بود. تقریباً تمامی سفرنامه‌نویسان دوره صفوی بر این نکته تأکید قابل تأمل داشته‌اند که رویکردهای سیاسی و چگونگی اعمال قدرت توسط شاه‌عباس، با دوره‌های قبل و بعد از او تفاوت‌هایی داشته است. تجدید نظر در برخی آموزه‌های اعتقادی تعصب‌آمیز که دست‌کم در زمان شاه‌طهماسب مانع از ایجاد پیوند میان ایران و دیگر ممالک شده بود، همچنین سرکوب کانون‌های موازی قدرت، اتخاذ رویکردهایی معطوف به توسعه با در پیش گرفتن تسامح دینی، جایگزین کردن نیروهای غیرایرانی مانند گرجیان و چرکس‌ها در نهادهایی مانند ارتش، دیوان سالاری، امورات دربار، فرمانداری ولایات و غیره، اتخاذ شیوه‌های مناسب در برابر نهاد مذهب و علمای شیعی و عواملی از این دست را می‌توان مهم‌ترین مؤلفه‌هایی دانست که از منظر سفرنامه‌نویسان دوره صفوی، شیوه‌های اعمال قدرت سیاسی شاه‌عباس را نسبت به دوره‌های قبل و بعد از وی متمایز می‌ساخت.

سفیران و حکام ولایات، نمایندگان شاه و استقبال سفیران

حضور سفرا و هیئت‌های خارجی تحت تأثیر دو عامل مهم، به وضعیت و اقتدار برخی حکام ولایات پیوند می‌خورد. این دو عامل عبارت بود از: مسیرهای ورود سفیران به ایران و دیگری درگیر شدن برخی از مهم‌ترین ولایات شمالی و جنوبی ایران با مسئله استقبال از سفرا و هیئت‌های سیاسی-تجاری. این مسئله در دوره شاه عباس وضعیت حکام این ولایات و نحوه رسیدگی آنها به سفیران را در کانون توجهات شاه عباس قرار داد. اهمیت این توجه از آنجا بود که تصور سفرا از میزان اقتدار کشور مبدأ، در آغاز ورود به ایران شکل می‌گرفت. این ایجاد ذهنیت تحت تأثیر دامنه اقتدار حکام ولایات، وضعیت اقتصادی آنها، چگونگی استقبال، فراهم آوردن بستری مناسب برای حضور موقت سفیران پیش از ورود به پایتخت و عواملی از این دست قرار داشت و طبیعی بود که شاه نظارت بیشتری بر وضعیت سفیران در این ولایات از خود نشان دهد. آنچه سفرنامه‌نویسان از وضعیت خود در ولایات ایران بازتاب داده‌اند، در واقع روایتی از همین مسئله و نقش و اهمیتی است که حکام ولایات در برساختن تصویری در ذهن آنها درباره ایران و ساختار اقتدارگرایانه آن داشتند. فیگوئروا (۱۶۱۷م/۱۰۲۶ق) که از جنوب به ایران وارد شده بود، گزارشی تقریباً شهر به شهر از چگونگی استقبال، با جزئیات قابل توجهی ارائه داده است. روایت او به خوبی نشان می‌دهد که چگونه در ولایات مهمی چون فارس و شهرهای جنوبی آن با حاکم مقتدری چون امامقلی‌خان، چگونگی استقبال از سفیران می‌توانست به روشنی بازتابی از وضعیت کلی‌تر اقتدار شاه ایران و تسلط او بر حکام مقتدر ولایات به مثابه یک کلیت سیاسی منسجم باشد. در جزیره هرمز «سفیر به محض پیاده شدن از زورق با حسن بیگ حاکم شاه ایران، چند صاحب‌منصب و تعدادی سرباز از پادگان محلی و همچنین چند تن از سکنه بندر و شهرک‌های مجاور آن که به استقبال آمده بودند مواجه شد. همه مستقبلین به تیر و کمان و اسلحه آتشین مجهز بودند. حاکم و پنج شش تن از همراهانش سوار بر اسب بودند. این سواران نیم تنه ابریشمی رنگارنگ بر تن، کلاه زربفت بر سر و شمشیری بسیار کوتاه اما بسیار ضعیف‌تر و سبک‌تر از شمشیر عثمانی‌ها بر کمر داشتند» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۶۷).

در لار نیز حاکم شهر با وسواس قابل توجه و به دستور شاه «تعدادی شتر و دیگر حیوانات بارکش و همچنین آذوقه و دیگر لوازم ضروری برای ادامه مسافرت سفیر و همراهانش در اختیار وی گذاشت... حاکم شخصاً احترامات لازمه را نسبت به سفیر بجا آورد و پس از او فرمانده دژ و مستوفی نیز به همان شیوه از جانب خود و دیگر صاحب‌منصبان همراهشان خوشامد گفتند. چون بیشتر مردم لار برای تماشای پذیرایی به خارج شهر آمده بودند و تقریباً

همه صحرا و تنها جاده ورودی شهر انباشته از جمعیت بود.....» (همان، ۸۴-۸۵). یکی از اعضای هیئت انگلیسی به ریاست سرداد مورکاتن به دربار شاه عباس، استقبال بی نظیر و شکوهمند مقامات محلی و حاکم بندرعباس از سفیر را ستوده و نوشته است: «او (سفیر) را سوار یک اسب باشکوه عربی کردند که زین چرمی آن با نقره و مرواریدهای کوچک و رکاب طلائی آرایشی شکوهمندانه داشت» (herbert, 1928: 42). همچنین استودارت (۱۶۲۸م/۱۰۳۷ق) از همراهان هیئت سرداد مورکاتن انگلیسی که در همین دوره‌ها عازم دربار شاه‌عباس بود، چنین تجربه‌ای را نقل کرده است. «بالاخره در روز ۲۸ ماه مه سال ۱۶۲۸ اربابم به اشرف رسید. دهکده فقیری در ایالت گرگان که امروز مازنداران نامیده می‌شود و دربار آن موقع در آنجا بود. در حدود یک فرسخی شهر داروغه یا شهردار با عده‌ای از افراد عادی دیگر سفیر را مورد استقبال قرار دادند» (استودارت، ۱۳۳۹: ۱۷۰). در برخی موارد نیز وضعیت ولایات به چالشی برای سفرا تبدیل می‌شد و در روزهای نخست ورود آنها به ایران معمولاً از سازوکارهای استقبال در ولایات خبری نبود و این به وضعیت ولایات یا حضور و عدم حضور شاه در مرکز یا ولایات نزدیک بستگی داشت. «فن دریابل» (۱۶۰۴م/۱۰۱۲ق) هنگام ورود سفیر آلمان (کاکاش) به ایران از ناحیه گیلان، نوشته است: «ارباب (سفیر) مرا به حضور اعلیحضرت پادشاه ایران اعزام کرده بود و او باتفاق همراهانش که مجموعاً هشت نفر می‌شدند به لنگران در ایالت گیلان وارد شد و سه نفر از همراهانش بعلت نبودن غذای خوب و شراب در این شهر درگذشتند و بعلاوه چهار نفر دیگر نیز که مشرف به مرگ بودند در آنجا ماندند» (فن دریابل، ۱۳۵۱: ۵۲).

شاه، باورها و اعتقادات خاص در پذیرش سفیران

برخی از باورها و رفتارهای شاه و اطرافیان وی هنگام مواجهه با سفیران، در واقع نشأت گرفته از هنجارها و باورهای اجتماعی- فرهنگی بود که خود را در چنین شرایطی نیز نمایان می‌ساخت؛ البته به دلیل اعتقادات ویژه شاه، سعی فراوان می‌شد تا نسبت به رعایت همراه با جزئیات آنها دقت شود. به نظر می‌رسد رعایت چنین آدابی در شکل‌دهی به ذهنیت سفرا تأثیرگذار بود. استودارت از همراهان سرداد مورکاتن در هیئت انگلیسی، با تأکید بر برخی خرافه‌گرایی‌های شاه هنگام پذیرش سفیران، گزارش داده است که: «شاه معتقد به تفاعل است و همواره ساعت نیک و بد را تحقیق می‌کند و در نظر می‌گیرد. اگر ساعت خوب باشد اجازه شرفیابی می‌دهد. هر کس منجم را با آن هیکل و کتاب ببیند نمی‌تواند از خنده خودداری کند که چگونه ما هم انتظار معجزه و غیبگویی او را می‌کشیدیم. بالاخره بعد از ساعت‌ها انتظار

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۶۷

ساعت میمون فرا رسید و اربابم را به حضور شاه هدایت کردند. خیلی مختصر و بدون هیچ تشریفات بدو خوش آمد گفت» (استودارت، ۱۳۳۹: ۱۷۱). «پدر جان تادیوس کارملیت» نیز پس از تعریف و تمجید از ظاهر ساده و بی‌آلایش شاه‌عباس، یکی از رفتارهای خرافاتی‌گونه او را مبنی بر اینکه «شاه عباس کلاه را پشت و رو بر سر می‌گذارد و هیچ کس دیگر اجازه چنین کاری را نداشت» گزارش کرده است (Achronicle of the Carmelites in Persia, 1939: 285). گزارش توماس هربرت (۱۶۲۸م/۱۰۳۷ق) که دو سال پیش از مرگ شاه‌عباس به همراه سفیر انگلیس در اشرف به حضور پادشاه بار یافته بود، حاوی چنین روایتی است (Herbert, 1928: 230).

آداب نشستن شاه در برابر سفیران؛ ارزش‌های سنتی و احترام

شیوه نشستن شاه در مقابل سفیران و اصراری که وی در این زمینه به خرج می‌داد، سبب می‌شد تا این جلوس در نهایت سادگی و بدون هیچ گونه تشریفات خاصی و در عین حال بدون تأکید بر موقعیت برتر شاه صورت بگیرد. در چنین موقعیتی آنچه رخ می‌داد ایجاد تصویری از سادگی بی‌اندازه شاه در مواجهه با سفیران و وجود یک نوع خصلت‌های عامیانه در شخصیت شاه بود؛ البته چنین رویکردی آگاهانه بود و در پیش گرفتن آن از جانب شاه تأکیدی بر گرایش وی به خوار شمردن منصب‌ها و مقام‌های ظاهری و تأکید بر روحیه مهمان‌نوازی و صمیمیت شخص شاه بود که در نوع خود، اقتدار وی را در پس‌زمینه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی در ایران مورد تأکید قرار می‌داد. توماس هربرت (۱۶۲۸م/۱۰۳۷ق) از اعضای هیئت انگلیسی، هنگام شرفیاب شدن به دربار شاه‌عباس، تحت تأثیر ظاهر بی‌تکلف وی قرار گرفته و نوشته است: «با آن همه ثروت آن روز نیم‌تنه سرخ‌رنگی از چلووار لایی‌دوزی شده با پنبه به تن داشت. تو گویی میگفت شکوهش بیشتر قائم به خود وی و خردمندیش است.... و برای بزرگ شدن نیازی به رنگ و گل و بته ندارد» (Herbert, 1928: 155-156). فن دریابل هنگام شرفیاب شدن به دربار شاه‌عباس این چنین نقل کرده است که: «شاه مرا به حضور خود احضار کرد. همه چیز را رها کردم و بحضور شاه رفتم. شاه را در میان اشرف درباری و مشاورانش بر روی زمین نشسته یافتم. چون لباس شاه از دیگران ساده‌تر بود و مترجمی هم با خود نداشتم او را نشناختم و لحظه‌ای مردد ماندم. در این هنگام یکی از ایرانیان سالخورده دست مرا گرفت و بسوی شاه برد» (فن دریابل، ۱۳۵۱: ۵۱-۵۲). «روزی در ایروان در کنار شاه بر روی زمین پوشیده از قالی نشسته بودم. در این موقع عده‌ای از ترکها آمدند که به شاه تسلیم شده بودند و تقاضای عفو و بخشایش داشتند. چون شاه لباس ساده‌ای از پارچه سرخ رنگ

پوشیده بود در حالیکه من جامه‌ای از ابریشم سرخ به تن داشتم ترکها خود را به پای من انداختند و می‌خواستند آنرا ببوسند. من از این وضع خیلی متوحش شدم و با کمال شتاب پاهایم را پس کشیدم. شاه لحظه‌ای به صورت من نگریست و شروع به خنده کرد» (همان، ۶۷). البته این شرایط با توجه به شرایط مهمانان قابل تغییر بود و شاه در عین تأکیدی که بر شیوه نشستن خود داشت، برای سفرا و نمایندگان خارجی الزامی در این کار نداشت. «در اینجا صندلی ندارند و ما بر روی قالی‌ها نشستیم. من نمی‌توانستم به طرز آنها دو زانو بنشینم، چهار زانو نشستم..... چون پادشاه فهمید، فوراً به اطاق دیگر رفت و به غلام بچه‌های خود اسبابی را داد پیش ما آوردند..... خلاصه آن را به میان گذارده قالیچه گلدوزی بر روی آن انداخته و پادشاه به من امر کرد که بر روی آن بنشینم. آن وقت شراب خواسته به سلامتی من باده نوشید» (سفرنامه برادران شرلی، ۱۳۶۲: ۸۲). البته این موقعیت‌ها قضاوت سفرنامه‌نویسان و سفیران درباره سازوکار اعمال قدرت و آداب حضور و جلوس نزد شاه ایران را به دنبال داشته و همان‌گونه که در روایت مشخص است، گاهی این نشانه‌های فرهنگی که بار معنایی ویژه‌ای در فرهنگ مبدأ داشت، توسط این نمایندگان درک نمی‌شد. اگرچه تلاش می‌شد تا جایی که امکان تطبیق با این رسوم وجود داشت، آن را انجام دهند.

سفیران و سفره شاهی؛ آمیزه‌ای از آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی با تأکید بر اقتدار شاه

سفره‌ای که شاه سفیران و نمایندگان خارجی را بر روی آن به پذیرایی دعوت می‌کرد، آمیزه‌ای از مجموعه‌ای آداب و رسوم و هنجارها بود که فارغ از آنچه خورده و نوشیده می‌شد، روایتگر برخی از مهم‌ترین ارزش‌ها و هنجارهای نهادینه بود که با محوریت شاه و در نسبت با نماینده‌ای خارجی به نمایش درمی‌آمد. سفرنامه‌نویسان با جزئیات بسیار فراوانی، مجلس پذیرایی و مهمانی و درواقع تمام آنچه را که با سفره شاهی پیوند می‌خورد، بازتاب داده‌اند. فن دریابل با اشاره به برخی آداب مهم که حول محور سفره شاهی شکل گرفته بود، نوشته است: «بعد از اینکه هر کس در جایی که برایش مقرر بود می‌نشست، در مقابل میهمانان سفره‌ای از پارچه زیبای ابریشمین که به شکل نواری پهن بود و چندین متر طول و به اندازه یک دستمال سفره عرض داشت می‌گسترند. به جای نان و بشقاب در مقابل هر کس یک نان پهن و نازک و برنجی که در تنور پخته شده بود می‌گذاشتند. سرانجام خوانسالاران شاه که همه شخصیت‌های ممتاز هستند غذاها را در قابهای نقره یا پولاد صیقلی می‌آوردند» (فن دریابل، ۱۳۵۱: ۶۲). اشاره‌ی او دربردارنده نکته قابل تأملی است و آن اینکه چنین سفره توسط برخی از بزرگ‌ترین و صاحب‌شوکت‌ترین رجال درباری انجام می‌شد که در سلسله‌مراتب

قدرت، پایین تر از شاه قرار می گرفتند. البته در سفرنامه‌ها به این مسئله اشاره نشده است که دستگاه دیوان سالاری صفویه در دوره شاه‌عباس گسترده تر شد و بالطبع حضور پر دامنه نمایندگان این مناصب جدید در این گونه فضاها با محوریت شاه‌عباس، نتیجه چنین روندی بوده است. به این مسئله در برخی منابع اشاره شده است (زهربرن، ۱۳۴۹: ۲۸-۳۶). با تمامی اینها، روایت فن دریابل نشان می دهد که در تقسیم غذاها بر سر سفره نیز آن کسی که در کانون توجه قرار داشت، شخص شاه بود و تمایز وی با دیگران می بایست مورد تأکید قرار بگیرد. «سه یا چهار تا از قاب‌های مملو از برنج و دیگر خوراکی‌های شیرین را در مقابل شاه گذاشتند اما در مقابل مهمانان دیگر هر کدام یک قاب بیشتر نبود (فن دریابل، ۱۳۵۱: ۶۲). وجود شاه بر سر سفره همچنین سبب اتخاذ برخی رویکردهای فراقه‌ی و نافی برخی رفتارها و باورهای پیشینی نسبت به اهل کتاب بود و تمامی این رفتارها در خدمت آفرینش روایتی از شاه بود تا نشان دهد که وی تسامح دارد و خواهان ایجاد ذهنیتی مثبت نسبت به خود و دربار پرشکوهش در اذهان این سفیران است. برای اثبات این منظور، شاه در روز عید میلاد مسیح و نیمه ماه رمضان سال ۱۰۱۷ و در حضور کشیشان مسیحی و با جمعی از سران لشکری و کشوری دربار خود، دستور داد که شراب آورند. سپس به بهانه امتحان شراب تمام کسانی را که حاضر بودند مجبور کرد قدری از آن بنوشند. آنگاه آهسته به سفیر اسپانیا گفت: «وقتی از برم رفتی و به حضور پاپ رسیدی، بگو که من چگونه روز رمضان در حضور قاضی و مفتی و سران دولت شراب آوردم و به همه نوشاندم. به او بگو که من گرچه عیسوی نیستم، لایق تقدیر و تمجیدم» (gouvea, 1646: 500).

دن گارسیا فیگوئروا نیز روایت‌هایی از آنچه را که بر وی بر سفره شاهی گذشته بود، نقل کرده است. گزارش وی از جزئیات سفره، با برجسته ساختن سادگی بیش از اندازه سفره شاهی همراه است. از نظر او، این سفره و آنچه که از غذاها و نوشیدنی‌ها بر روی آن قرار داده می شد، سادگی خاصی را در خود نهفته داشت که البته آگاهانه و برگرفته از اهداف بلندتر شاه بود. «صرف غذا بسیار ساده و بی تجمل و خالی از تکلف بود و بیشتر به زندگانی مقتصدانه و محجوب و توأم با قناعت شباهت داشت تا گشاده دستی زیرا همه غذای سر سفره عبارت بود از چند بشقاب بزرگ انباشته از پلو مخلوط با گوشت گوسفند و پرنده‌گان و مقداری آلوچه و ترب سیاه برای پیش غذا. بی شک شاه با صرفه‌جویی که در این شام به عمل آورده بود می‌خواست گرایش خود را به جنگاوری و زندگانی سربازی به مهمانان نشان دهد» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۷۲). با وجود سادگی غذاها، ابزارها و ظروفی که بر سر سفره چیده می شدند در نوع خود تأکیدی بر اعتبار سفره شاهی و اهمیت سفیران بود. «ظروف غذاخوری شکوهمند و واقعاً

شاهانه بود زیرا همه کاسه‌ها و تنگها و طشتها و آفتابه لگنها و ظروف دیگر از طلای ناب و بسیار سنگین وزن بود و این حالت نه تنها در دفتر و حضور شاه حکمفرما بود بلکه ظرفهای غذاخوری جمعیت کثیر مهمانان اطراف استخر نیز از همین قماش بود» (همان، ۲۷۲). سفره شاه برای دلاواله (۱۶۱۷م-۱۰۳۶ق) نیز راوی خصلت‌های ساده و عامیانه شاه و گرایش او به جانب نوعی بی‌آلایشی و در عین حال پرشکوه بود که این شکوه و عظمت البته در کاخ شاهی و طراحی‌های دل‌انگیز و پر جلا و زرق و برق لباس‌های خادمان سفره‌خانه شاهی آن مورد تأکید قرار گرفته بود. «شاه که در حرمسرا بوده پس از شنیدن خبر حضور من گفته که «صفا گلدی، خوش گلدی». بعد از آن ظرف غذا را از درب باغ وارد می‌کردند. در پارچه‌های غلامانی که در کار ارائه خدمات به سفره شاهی اند طلا و نقره به کار رفته بود. ظروف غذا همه بزرگ و دارای سرپوش که انبوه پلو و اغذیه دیگر را حفظ می‌کرد. جنس ظروف از طلا و غالباً از نقره یکدست بود. خودتان می‌توانید تصور کنید که تالو این ظروف گرانبها زیر نور آفتاب بر بالای سر حاملان غذا چه منظره باشکوهی را می‌توانست ایجاد کند» (دلاواله، ۱۳۹۱: ۱۷۶).

معماری ایرانی و جایگاه آن در آفرینش روایتی زیبا از دربار شاه‌عباس برای سفیران

یکی از مهم‌ترین مکان‌هایی که معمولاً تلاقی شاه و دربار ایران با سفیران در آن رخ می‌داد، کاخ-باغ‌های مفرح و فضاهای طرب انگیزی بودند که از منظر زیبایی‌شناختی، تلفیقی از معماری ایرانی با تأکید بر باغ، حوض‌های آب در وسط باغ، ماهیان، نماهای متنوع فضای مرکزی نسبت به محوطه باغ‌ها و طراحی ساده اما در عین حال زیبایی بود که تلاش می‌شد هم از ظرفیت‌های مکانی این معماری‌ها و هم از شیوه‌های خاص پذیرایی در آن به منظور تأثیرگذاری بر ذهنیت سفیران استفاده شود. شکوه و جلال مجالس ضیافت هدفی سیاسی داشت که نیازمند فضای خاص تشریفاتی، یعنی کاخ‌های تالاردار بود. سیاست شکوه و جلال پادشاهی در عصر صفوی، به‌ویژه در دوره شاه‌عباس (۱۰۳۸م/۹۹۶ق) از طریق نمادنگاری تصویری و شنیداری مجلس ضیافت به قدرت عینیت می‌بخشید (بابایی، ۱۳۹۸: ۳۴۷). این موقعیت‌های مکانی با جزئیات قابل توجهی در سفرنامه‌های دوره شاه‌عباس بازتاب یافته است. از لابه‌لای این گزارش‌ها می‌توان تأکیدی بر کانونی‌ترین عنصر ساختار سیاسی-اجتماعی یعنی پادشاه را رصد کرد و به این نکته پی برد که چگونه در این موقعیت مکانی و فضاسازی‌های هنری و روح‌افزا، روایتی از وی به عنوان میزبانی پرشوکت بازتاب داده شده است. استودارت با اشاره به جزئیات این فضا نوشته است: «ما به محوطه دیگری راهنمایی شدیم که حوض بزرگی داشت و دور آن ظروف و قرابه‌های طلا مملو از شراب و ظروف طلا پر از میوه‌ها بود

که در اطراف حوض قرار داده شده بود. من ناگهان شاه را دیدم که در کنار حوض طلایی که ماهی در آن بود نشسته بود و اربابم (سفیر) سمت راست او» (استودارت، ۱۳۳۹: ۱۹۵). علاوه بر این، شاه در تلاش بود فضاها و مکان‌هایی پرزرق و برق در معرض مشاهدات سفرا قرار دهد. «پادشاه ما را به بالای مناری برده از آنجا به پایین نظر انداختیم و چراغان فی الواقع منتهای شکوه را داشت و همچنین در بالای همه خانه‌ها بیشتر از ستاره‌های آسمان چراغ چیده بودند و تماشای باشکوهی فراهم آمده بود. بعد آتش‌بازی باشکوهی کردند... در وسط میدان حوض بزرگی بود. گویی که از ته حوض بعضی اشیاء مانند ماهی بیرون می‌آمدند و به قدر ده دوازده یارد از دهن خود آتش می‌پاشیدند به‌طوری که ما مات مانده بودیم» (سفرنامه برادران شرلی، ۱۳۶۲: ۸۷-۸۷).

سفیران، خلعت‌ها، هدایا و پیشکش‌ها

بخش قابل توجهی از پذیرش سفیران و هیئت‌ها در ایران را مسئله هدایا، خلعت‌ها و پیشکش‌ها به خود اختصاص می‌داد. اینکه نقش و جایگاه این مسئله در جلب توجه شاه ایران تا چه اندازه بود و معمولاً چه هدایا و تحفی در درجه نخست اهمیت برای شاه ایران قرار داشت، اینجا مورد توجه نیست، بلکه تأکید بر برخی آداب و رفتارها و ارزش‌های مهم است که بر حول محور هدایا و پیشکش‌ها شکل می‌گرفت و در اثنای آن، روایتی از بذل و بخشش‌های شاهانه آفریده می‌شد. بنابراین و از این منظر، هدایا و تحف فارغ از وجه مادی‌شان بار معنایی و نمادین ویژه‌ای را با خود حمل می‌کردند که ناظر بر اقتدار و صلابت و اسطوره‌سازی‌های شخصیتی بر حول محور شاه و دربار وی بود. گزارش‌های سفرنامه‌نویسان دربار شاه‌عباس مملو از اشاره‌هایی همراه با جزئیاتی از این رسومات درباری است. «پس از تمام این اتفاقات اعلیحضرت شاه مرا بحضور خود احضار کرد یک دست جامه سلطنتی ایرانی که خودش آنرا پوشیده بود، یک اسب عربی و ۹۰۰ سکه که بیشتر آنها با تصویر اعلیحضرت امپراطور با شاهزاده ساکس و پادشاه اسپانی مزین بود به من اعطا کرد. بعلاوه شمشیر ایرانی را که قبلاً دربار آن گفته‌ام به من بخشید» (فن دریابل، ۱۳۵۱: ۶۶-۶۷).

گارسیا فیگوئروا نیز با تأکید بر اهمیت این مسئله نزد پادشاه، نوشته است: «سفیر بنا بر خصلت نیک و آداب‌دانی در ادای وظایفی که برعهده داشت بی‌تاب بود. به همین جهت در همان روز ورود دستور داد بسته‌ها و بارها را باز کنند. اشیائی را که از اسپانیا آورده بود مرتب کرد و خاطر جمع شد که همه اشیائی که ممکن بود بر اثر صدمات راه یا تغییر آب و هوا فاسد شوند سالم مانده‌اند» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۶۱). مسئله پیشکش‌ها و هدایا فقط به نوع اجناس و

هدایا و تحویل دادن سالم آنها به شاه خلاصه نمی‌شد، بلکه تحویل و نظارت بر چگونگی اخذ آن می‌بایست در زمینه‌ای از مراسمات نمادین و مهم انجام می‌شد. «روز یکشنبه مهماندار همراه ششصد مرد نزد سفیر آمد تا هر نفر قطعه‌ای از هدایا را هر چه هم کوچک باشد، بر روی دست حمل کند. اصرار و ابرام سفیر موجب شد که اشیاء کوچک یکجا حمل شوند تا جلوه بیشتری داشته باشند. هدایا عبارت بود از چند قواره پارچه ارغوانی و ماهوت ظریف مخملباف و ساتن گلدار ایتالیائی، چندین ظرف بزرگ و طشتها و آفتابه‌های نقره طلاکوب و غیره» (همان، ۲۶۲). وجه دیگری از مسئله پذیرش هدایا و تحف از جانب شاه، نمایش دادن آن در اماکن عمومی بود. بدیهی بود که کارکردهای چنین اقداماتی بسیار مهم بود؛ هم برای شاه و اقتدار او نزد طبقات اجتماعی و هم تأکیدی بر دامنه وسیع مبادلات و روابط خارجی وی بود که به گونه‌ای صلح‌آمیز روایت می‌شد. آنتونیو دوگوا سفیر پادشاه اسپانیا و نایب‌السلطنه هند که ماه شعبان سال ۱۰۱۰ در شهر مشهد به حضور شاه‌عباس بار یافته بود، نوشته است: «... همین که در مشهد به اردوی شاهی رسیدیم به ما خبر دادند که دو روز دیگر شاه ما را بار خواهد داد تا نامه پادشاه اسپانیا را تقدیم کنیم. دو روز بعد با نامه‌ها و هدایایی که نایب‌السلطنه هند برای او فرستاده بود، به حضور وی رفتیم و مهماندار همه هدیه‌ها را یکایک به دست اشخاص از نظر شاه گذرانید تا نیکوتر جلوه‌گر شود. مخصوصاً اشیاء زرین و گرانبها را جدا جدا داده بود تا بیشتر نمایش داشته باشد. شاه می‌خواست... فیلیپ سوم را متحد و پشتیبان خود جلوه دهد» (Gouvea, 1646: 117-118). گاه نیز هدایای پادشاهان اروپا را که دشمن سرسخت عثمانی بودند - چون اسپانیا، روسیه و لهستان - در حضور سفیر عثمانی نمایش می‌دادند تا به سلطان ترک نشان دهند که با دشمنان او رابطه دارند (متولی، ۱۳۹۶: ۵۱). روایت فیگوئروا در این زمینه چنین است: «ظاهر امر چنین بود که میل داشت سفیر را مورد تفقد قرار دهد و موجبات شادی خاطر وی را فراهم کند اما در حقیقت می‌خواست حسادت سفیر عثمانی را برانگیزد و به رخ او بکشد که پادشاه اسپانیا تا آن درجه خواهان دوستی اوست که هدایایی چنان قابل اهمیت را که با شکوه و تشریفات از برای وی گذاشته است، برایش فرستاده است و به همین منظور بود که سفیر عثمانی را اگرچه یک روز پیشتر از سفیر اسپانیا وارد شده بود بار نداده، مخصوصاً همین روز را برای بار دادن و مذاکره با وی انتخاب کرده بود (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۷۰-۲۷۱).

سفیران و فرصت شاه برای نمایش اقتدار نظامی

فیگوئروا با تأکید بر اهمیت این مسئله برای شاه و تلاش او در نمایش توان نظامی کشور خود،

در توصیف یکی از ملاقات‌های خود با شاه نوشته است: «شاه در حالی که یکی از تفنگ‌های هدیه سفیر را در دست داشت وارد شد. این تفنگ نه چندان بزرگ بود و نه چندان کوچک. پس از آنکه اشاره کرد کسی از جای خود بلند نشود از سفیر پرسید که آیا اسپانیاییها در جنگها از این گونه تفنگ استفاده می‌کنند؟ سفیر پاسخ داد که پیاده نظام بیشتر از این نوع اسلحه و با همین کالیبر استفاده می‌کند اما سلاحهای سواره نظام سبک و بسیار کوتاهتر و کمتر دست و پاگیر است» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۶۷).

سفرنامه برادران شرلی (۱۵۹۸م/۱۰۰۷ق) نیز روایت‌هایی از این دست را در خود جای داده است. در برخی گزارش‌های این سفرنامه، شاه به شکلی تعمدی سفیران تازه از راه رسیده را در معرض نوعی اقتدار نظامی عمل‌گرایانه قرار داده تا از طریق این خشونت عریان و نمادین، تأکیدی بر اقتدار نظامی و شیوه جنگ‌آوری نظامیان تحت امرش داشته باشد. «همین که به قدر نیم فرسنگ از شهر دور شدیم یک صحنه تماشایی دیدیم که ندرتاً دیده می‌شود. از ده هزار نفر سرباز دوازده هزار سر بریده بر روی نیزه‌های خود زده و بعضیها گوش‌های آدم را به ریسمان بسته از سینه خود آویخته بودند. بلافاصله متعاقب آنها کرناچیان می‌آمدند و صدای غریب با وحشتی درمی‌آوردند. بعد شش نفر بیرق‌دار می‌آمدند. بعد دوازده نفر غلام‌بچه‌ها هر کدام نیزه‌ای به دست داشتند. بعد از آنها به فاصله زیاد خود پادشاه سوار شده نیزه‌ای در دست و تیر و کمان به دوش، شمشیر بر میان بسته و خنجری در کمر می‌آمد» (سفرنامه برادران شرلی، ۱۳۶۲: ۷۹). چنین تصویری، در زمان نمایش علنی تر اقتدار نظامی، در معرض دید سفیران می‌رسید و جلوه‌های جدی‌تر و غضبناک‌تری نیز به خود می‌گرفت؛ البته شاه در کانون تمام این رخدادها بود. نمونه‌ای از این دست اقدام‌ها در سفرنامه جرج منرینگ (۱۵۹۸م/۱۰۰۷ق) یکی از نجبای ملازم برادران شرلی نقل شده است. جایی شاه از عدم نظم سپاهیان و نبود ترتیب خاص میان آنها عصبانی شد و این هنگامی بود که سفیر آنها را مشاهده می‌کرد. «او با شمشیر آخته میان آنان دوید مانند هرکول و در یک آن ضرباتی مرگبار بر چهار تن از آنان وارد کرد. آنگاه او که خون جلوی چشم‌هایش را گرفته بود بی‌آنکه به کسی رحم کند دست چند تایی از آنها را قطع کرد و پیش تاخت. به یک نجیب‌زاده که شاه همیشه به او مرحمت داشت و کمک‌حال گروه ما بود چنان ضربتی وارد کرد که یک نیمه بدن او از نیمه دیگر جدا شد» (Manwaring, 1933: 214). شاه در مذاکرات خود با دلاواله نیز بخشی از اوقات مذاکره را به نظامی‌گری و پرسش از اقتدار نظامی خود اختصاص داده بود. «شاه گفت که قزلباش‌های او مانند سربازان ترک نیستند که از ترس سرما عمامه‌های بزرگ بر سر بگذارند و دست‌های خود را از پوست بیرون نیاورند بلکه آنان سبک و آماده جنگ هستند و فقط یک شمشیر و یک

اسب دارند و در صحنه نبرد مشتاقند با فوریت با حریف روبه‌رو شوند. در این موقع نه تنها صاحب منصبان و نزدیکان بلکه تمام حاضران میدان با گفتن کلمه الله الله به وی نشان دادند که آماده جنگ هستند» (دلاواله، ۱۳۹۱: ۲۴۳).

شاه، مجازات خاطیان و اجرای عدالت؛ نمایشی تاثیرگذار در برابر سفیران

تقریباً می‌توان گفت در میان تمام جهد و تلاش‌های آگاهانه یا ناآگاهانه شاه و دربار ایران برای تأثیرگذاری بر سفیران، هیچ‌یک به اندازه تلاش آنها به منظور آفرینش روایتی با محوریت نقش شاه در ایجاد عدالت و امنیت پراهمیت نبود. در واقع، هیچ‌یک از تلاش‌های پیش‌گفته با این درجه از عینیت و به این اندازه واقع‌گرایانه نمی‌توانست تصویری از شاه و ابعاد و دایره بسیط اعمال قدرت او خلق کند و وی را در مقام بالاترین منصبی که دو مفهوم فوق‌العاده مهم امنیت و عدالت در وی خلاصه می‌شد، نشان دهد. بنابراین هر اندازه که تلاش بیشتری به منظور تأکید بر وجه عملگرایانه شاه در این دو حوزه در مقابل مشاهدات سفیر صورت می‌گرفت، تأثیر مستقیم‌تر و بدون واسطه‌تری از شاه در اذهان آنان خلق می‌شد. «اربابم به من گفتند که امروز شاه دو نفر را سیاست کردند. یکی را به دلیل آنکه عریضه‌ای داده بود و مضمون آن خوشایند شاه واقع نشده بود و دستور دادند تا فلک کنند و چوب زنند. بعد از این دستور داد تا دست نگارنده عریضه را قطع کنند» (استودارت، ۱۳۳۹: ۱۹۵-۱۹۶).

فن دریابل نیز روایتی از همین نوع به دست می‌دهد. «شاه پیش از خواندن نامه‌های من دستور داد یک نفر اسیر ترک را به کاخ آوردند که در زنجیرهای گران بسته بود و در برابر اعلیحضرت زانو زد. بعد دو شمشیر برای شاه آوردند که یکی را پس از دیگری آزمایش کرد. یکی از شمشیرها را شاه از غلاف برکشید و از جای خود برخاست و بدون آنکه چهره‌اش کوچکترین احساس و هیجانی را نشان دهد سر زندانی ترک را که در برابرش عجز و لابه می‌کرد قطع کرد» (فن دریابل، ۱۳۵۱: ۵۳). بدیهی بود که این خشونت عریان تأثیری عمیق بر درک و دریافت سفیران از شاه، اقتدار او، عدم اغماضش در برابر دشمنان، شیوه‌های خشن اعمال قدرت او و همچنین قاطعیت او بر جای می‌گذاشت. «من از تماشای این منظره بسیار نگران شدم و لحظاتی را میان بیم و امید گذراندم. می‌ترسیدم که مبادا شاه بخواهد با شمشیر دیگر مرا هم بکشد ... اما شاه با تبسمی بر لب به جای خود نشست و رو بمن کرد و بمن فهماند که مسیحیان هم باید با ترکها به همین شکل عمل کنند» (همان، ۵۳). البته این نمایش اعمال قدرت در برابر مشاهدات سفرا فقط به نوع برخورد شاه با مخالفان و دشمنان خارجی محدود نمی‌شد، بلکه در عین حال وی تلاش می‌کرد تا از خود و دستگاه سیاسی‌اش در آنچه

که به عدالت و مبارزه با ظلم و بیداد در داخل کشور نیز مربوط می‌شد، روایتی جذاب بیافریند و تصویری از خود و دربارش در اذهان اروپاییان ایجاد کند که معطوف به برقراری عدالت و امنیت بوده است. نماینده مبلغان فرقه کارملی در مورد اجرای عدالت توسط شاه‌عباس معتقد است شاه با افراد مورد توجه خود سختگیرانه‌تر رفتار می‌کرد تا سرمشقی برای دیگران باشد و هنگامی که هیئت پرتغالی در دربار به سر می‌برد، باعث شد شکم دو تن از افراد مورد توجه‌اش دریده شود؛ زیرا با یک زن عادی رفتار ناصوابی داشتند. راهب کارملیت نتیجه‌گیری کرده که به همین علت در کشور او تعداد قاتلان و دزدان بسیار اندک است. او در ادامه افزوده است در چهار ماهی که در اصفهان به سر برده، شاهد حتی یک نمونه قتل نبوده است (*Achronicle of the Carmelites in Persia, 1939: 159*). بدون تردید، این شیوه‌ها تأثیر خود را در قضاوت نهایی سفرا و نمایندگان خارجی درباره شاه بر جای می‌گذاشت و داوری نهایی آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد تا اذعان کنند که «فی الحقیقه این شخص به طوری حکمرانی کرد که مملکت را در عرض یک ماه به منتهای امنیت درآورد. به طوری که شخص می‌توانست با یک چوبدست به هر جایی که می‌خواهد برود بدون اینکه طرف تعدی واقع شود» (سفرنامه برادران شرلی، ۱۳۶۲: ۹۵).

نتیجه‌گیری

دوره صفویه از منظر رفت‌وآمدهای سفیران و نمایندگان و هیئت‌های سیاسی، تجاری و مذهبی، به مثابه نخستین دوره در تاریخ تحولات ایران به شمار می‌رود. این تجربه در گستره‌ای قابل توجه رخ داد و برای نخستین بار مجموعه‌ای از آداب و رسوم و شیوه‌های استقبال و پذیرش سفرا و نمایندگان خارجی در ایران متداول شد. در این میان، دوره شاه‌عباس آغاز این روند بود. فارغ از آنچه که سفیران و هیئت‌های تجاری-سیاسی با چه بهانه‌هایی و تحت تأثیر چه فضای بین‌المللی عازم ایران می‌شدند و کدام خواسته‌ها و نیازهای تجاری، مذهبی، سیاسی آنان را به هم نزدیک می‌ساخت، نفس حضور سفیران و نمایندگان ممالک اروپایی در دربار ایران، فرصتی مغتنم برای آفرینش روایتی از ایران با محوریت شاه و دربار او و تأکید بر دامنه اعمال قدرت شاه بود. در چنین بستری، آنچه رخ می‌داد عبارت بود از مجموعه‌ای از رفتارها و اعمال نمادین که بار معنایی ویژه‌ای را به اذهان سفیران انتقال می‌داد و معطوف به آفرینش روایتی از ایران بود که شاهی ساده‌زیست و مهمان‌نواز داشت که نهایت تلاش خود را به کار می‌بست تا خود را به مثابه مهم‌ترین رکن اجرای امنیت و عدالت در جامعه نشان دهد، برای هرگونه روابط حسنه در چارچوب‌های عرفی آن زمان آمادگی دارد و در تلاش است تا نسبت

به متقاعد کردن دیگر کشورها و اقناع آنان برای گسترش بیشتر مبادلات با ایران قدم‌های جدی بردارد.

منابع و مأخذ

- آقاجری، سید هاشم (۱۳۸۹)، *مقدمه‌ای بر مناسبات دین و دولت در ایران عصر صفوی*، تهران: طرح نو، چاپ دوم.
- استودارت (۱۳۳۹)، *سفرنامه استودارت*، ترجمه احمد توکلی، تهران: فرهنگ ایران‌زمین.
- بابایی، سوسن (۱۳۹۸)، اصفهان و کاخ‌هایش؛ کشورداری، تشیع و معماری بزم در آغاز دوران ایران مدرن، ترجمه مصطفی امیری، تهران: انتشارات فرهنگ جاوید.
- پیرنیا، حسن [بی‌تا]، *تاریخ ایران از آغاز تا انتفاض ساسانیان*، تهران: انتشارات خیام.
- حافظ ابرو، نورالله (۱۳۷۲)، *زبدة‌التواریخ*، تصحیح سید کمال سیدجوادی، تهران: نشر نی.
- دلاواله، پیتر (۱۳۹۱)، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه شعاع‌الدین شفاء، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم.
- رهربرن، کلاووس میثائیل (۱۳۴۹)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهاناداری، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- روملو، حسن [بی‌تا]، *احسن‌التواریخ*، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران (هفت سفرنامه)* (۱۳۹۶)، ترجمه ساسان طهماسبی، قم: نشر مجمع ذخائر اسلامی با همکاری کتابخانه و موزه ملی ملک.
- سفرنامه برداران شرلی* (۱۳۶۲)، ترجمه آوانس، به کوشش علی دهباشی، تهران: نگاه.
- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (شش سفرنامه)* (۱۳۴۹)، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- سمرقندی، کمال‌الدین عبدالرزاق (۱۹۳۶)، *مطلع السعدین و مجمع البحرین*، تصحیح محمد شفیع لاهوری، ج ۲، لاهور: [بی‌تا].
- شوستر والسر، سیبیل (۱۳۶۴)، *ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپاییان*، ترجمه و حواشی غلامرضا ورهرام، تهران: امیرکبیر.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، *تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم.
- مجهول المؤلف (۱۳۵۰)، *عالم آرای صفوی*، به کوشش یدالله شکری، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۵۳)، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۳، تهران: دانشگاه تهران.
- فن دریابل، ژرژ تکتاندر (۱۳۵۱)، *ایتر پرسیکوم (گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول)*، ترجمه

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۷۷

محمد تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

فیگوئروا، دُن گارسیا د سیلوا (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن گارسیا د سیلوا فیگوئروا سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول*، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: انتشارات نو.

کلاویخو، روی گنسالس (۱۳۷۴)، *سفرنامه کلاویخو*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

گزنغون (۱۳۸۵)، *سیرت کوروش کبیر*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران: دنیای کتاب.

متولی، عبدالله (۱۳۹۶)، *مبانی، چارچوب‌ها و الگوهای سفارتی و مکاتباتی در ایران عصر صفوی*، اراک: دانشگاه اراک.

مصباح، احسان (۱۳۹۳)، «دیپلماسی کلاسیک و تکوین آن در ایران»، *مجله علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس*، شماره ۴، صص ۵-۱۸.

مهمید، محمدعلی (۱۳۶۱)، *پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران (قبل از هخامنشیان تا پایان عصر قاجار)*، تهران: انتشارات میترا.

نوابی، عبدالحسین (۱۳۸۵)، *روابط سیاسی و اقتصادی ایران در دوره صفویه*، تهران: سمت، چاپ سوم.

منابع لاتین

- Achronicle of the Carmelites in Persia* (1339), vol.1, London.
Herbert, Thomas (1928), *Travels in Persia 1627-29*, London.
Manwaring, Georg (1933), *A true discourse of Sir Anthony Sherley's Travel into persia*, in Sir E. Denison Ross, *Sir Anthony Sherley and his Persian and Venture*, London.
Gouvea, Anthoine Di (Antonio De Gouvea) (1646), *Relation des Grandes Guerres et Victoires Obtenues par Le Roy de Perse Chan Abbas Contre Les Empereurs de Turquie Mahomet Et Achmet son fils En Suite du Voyage de Quelques Religieux de L Ordre des Hermites de S. Augustin Envoyez en Perse par Le Roy Catholique Dom Philippe Second Roy de Portugal*, Rouen.

List of sources with English handwriting

- ‘Ālam Ārāy-e Šafavī (1350), by the efforts of Yadollāh Šokrī, Tehrān: Enteshārāt-e Bonīyād-e Farhang-e Iran.
- Aqājārī, Seyed Hāšem (2010), An Introduction to the Relationship between Religion and Government in Safavid Iran, Second Edition, Tehrān: New Plan.
- Bābā’ī, Sūsān (1398), Isfahan and its palaces, "Statehood, Shiism and feast architecture at the beginning of modern Iran", Translated by Moštafā Amīrī, first edition, Tehrān: Farhang javād Publications.
- British Travelogues in Iran (Seven Travelogues) (1396), Translated by Sāsān Tahmāsebī, Qom: Naš-re Majma‘e Zākāyer Eslāmī Bā Hamkāriye Ketābkhān-e va Mūze Malek.
- Della Valle, Pietro (2012), Cose e parole nei viaggi di pitro della valle, Translated by Šoaeddin Shafa, sixth edition, Tehrān, Scientific and Cultural Publishing Company.
- Falsafi, Našrollāh (1353), Life of Šāh ‘Abbās I, Volume 3, Tehrān, University of Tehrān.
- Gonzalez de Clavijo, Ruy (1374), Clavijo Embassy to tamerlane, Translated by Mas‘oūd Ražabnīyā, Tehrān: Scientific and Cultural Publishing Company.
- Ḥāfez Abrū, Noorūllāh (1372), Zobdat ol-Tavārīk, Edited by Seyed Kamāl Seyed javādī, Tehrān, Ney Publishing.
- Mahmīd, Moḥammad ‘Alī (1361), Research in the history of Iranian diplomacy (before the Achaemenids to the end of the Qajar era), Tehrān, Mitrā.
- Mešbāh, Ehsān (1393), "Classical Diplomacy and its Development in Iran", Journal of Political Science, Tarbiat Modares University, Np.4.
- Mūtavalī, ‘Abdollāh, (1396), Basics, frameworks and patterns of embassy and correspondence in Safavid Iran, Arak: Arak University.
- Navāeī, ‘Abdolḥosseīn (1385), Political and Economic Relations of Iran in the Safavid Period, Third Edition, Tehrān: Samt.
- Pīrnīyā, Ḥassan (Nd), History of Iran from the beginning to the extinction of the Sassanids, Tehrān: kayyām Publications.
- Rohrborn, Klaus Michael (1349), Provinzen und Zentralgewalt persiens im, Translated by Keīkāvūs jahāndārī, Tehrān: Book Publishing and Translation Company.
- Rūmlū, Ḥassan (Nd), Aḥsan al-Tavārīk, by the efforts of ‘Abdolḥosseīn Navāeī, Tehrān: Babak.
- Safarnāmeḥāye Venīzīyan Dar Iran (six travelogues) (1349), Translated by Manoučehr Amīrī, first edition, Tehrān: Kārazmī Publications.
- Samarqandī, Kamāloddīn ‘Abdol Razzāq (1936), Al-Sa‘deīn va Majma‘ al- Bahreīn, Edited by Moḥammad Šafi‘ Lāhūrī, Volume 2, Lahore, the manuscript of this book is available in the Malek Tehrān Library No. 4110.
- Schuster-Walser, Sibylla (1364), Das Safawidische Persien im Spiegel Europaischer Reise - Berichte (1502 - 1722), Translated by ĀGolāmrezā Varahrām, first edition, Tehrān: Amīrkabīr Publishing Institute.
- Sherley, Anthony, Travelogue of Sherley Brothers (1362), Translated by Āvāns, by Dehbāšī, first edition, Tehrān: Negāh.
- Silva y Figueroa, Garcia de (1363), L’Ambassade de D. Garcia de Silva Figueroa en perse, Translated by ĀGolāmrezā Samī‘ī, Tehrān, nū.
- Stoddart, Stoddart travelogue, Translated by Aḥmad Tavakolī, Tehrān: Farhang Iran Zamīn.
- Ṭāherī, Abūlgāsem (2005), The Political and Social History of Iran from the Death of Teīmūr to the Death of Šāh ‘Abbās, Fifth Edition, Tehrān: Scientific and Cultural Publishing Company.
- Tectander Vander Iabel, George (1351), Ether Persicum (Embassy Report to the Court of Šāh ‘Abbās I), Translated by Moḥammad Tafāzīlī, Tehrān: Bonīyād-e Farhang-e Iran.
- Xenophon (1385), Cyropaedia, Translated by Vaḥīd Māzandarānī, Tehrān: Donyāye Ketāb.

English Source

Achronicle of the Carmelites in Persia (1339), vol:1, London.

Herbert, Thomas (1928), *Travels in Persia 1627-29*, London.

Manwaring ,Georg (1933), *A true discourse of Sir Anthony Sherley's Travel into persia*, in Sir E. Denison Ross, *Sir Anthony Sherley and his Persian and Venture*, London.

Gouvea, Anthoine Di (Antonio De Gouvea) (1646), *Relation des Grandes Guerres et Victoires Obtenues par Le Roy de Perse Chan Abbas Contre Les Empereurs de Turquie Mahomet Et Achmet son fils En Suite du Voyage de Quelques Religieux de L Ordre des Hermites de S. Augustin Envoyez en Perse par Le Roy Catholique Dom Philippe Second Roy de Portugal*, Rouen.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons [Attribution-NonCommercial 4.0 International](https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/) (CC BY-NC- ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

**Ambassadors presence at court and its Relationship to the Issue of
Authoritarianism and The exercise of the power of Shah Based on the
Narratives of Shah Abbas Travel Writers¹**

Mojtaba Zahabi²
Fereydon Elahyari³
Ali Akbar Kajbaf⁴

Received: 2019/12/14
Accepted: 2020/04/28

Abstract

The Shah Abbas travelogues provide an account of the process of accepting ambassadors to the Shah Abbas court, reflecting the power relations and mechanisms of its use in Iran. In fact, in the face of the king with ambassadors, many of the traditions, norms, beliefs and components that go directly with the king, his authority, the hierarchical structure of power, the hospitality, and the compassion of the king, are very much reproduced. In this context, what was happening was the creation of a narrative of political culture in Iran that was supposed to influence the imaginations of the envoys and ambassadors. This study seeks to answer the question of how did you object to the policies of Shah Abbas in the process of accepting ambassadors to political authority? The results show that the narrative of travel writers, despite their shortcomings in content, encompasses a variety of references to the Iranian court's attempt to create an authoritarian narrative to influence the minds of ambassadors. In this descriptive-analytical study, the emphasis is placed on the presence of ambassadors in the court of King Abbas, in which the Shah of Iran and his staff come to the hosts seeking to establish a powerful image of Iran and its principles. Rule over the relations of the exercise of power in its political structure.

Keywords: Ambassadors, Shah Abbas, Exercise of Power, Travelogues, Presence at court.

1. DOI: 10.22051/HII.2020.29409.2176

2. PhD student in post-Islamic Iranian history, University of Isfahan, Isfahan, Iran, mojtabazahabi1365@yahoo.com

3. Professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran (Corresponding Author), f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

4. Professor, Department of History, University of Isfahan, Isfahan, Iran, kajbaf@ltr.ui.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۲، پیاپی ۱۴۲، زمستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۰۷-۸۱

موانع و برنامه‌های حکومت پهلوی اول برای اجرای نظام اجباری در ایالت فارس (۱۳۰۵-۱۳۰۸ ش)^۱

محمدعلی رنجبر^۲، بهمن شهریاری^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۳/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲

چکیده

ایالت فارس در اوایل اجرای قانون نظام اجباری، با برخی نواقص و عدم هماهنگی میان بخش‌های کشوری و لشکری مواجه بود؛ مانند فقدان مشخصات مشمولان و عدم وحدت رویه میان دستگاه‌های اجرایی. از سوی دیگر، رضاشاه به منظور تمرکزگرایی و تشکیل ارتش نوین، بر اجرای این قانون تأکید داشت. بنابراین فرایند اجرای نظام اجباری با ابعادی از تناقض مواجه بود. این مقاله با رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایه منابع اسنادی-کتابخانه‌ای تدوین یافته است. سؤال اصلی مقاله این است که رضاشاه برای اجرای نظام اجباری در ایالت با چه چالش‌هایی مواجه بود؟ چه راهکارهایی برای رفع آنها اندیشیده شد و نتیجه آن راهکارها چه بود؟ نتایج بررسی نشان می‌دهد که با وجود ناهماهنگی میان دوایر مختلف ایالت و نواقص تشکیلاتی در اجرای نظام اجباری، نشانی از ناامیدی در ارکان حکومتی دیده نشد. رضاشاه برای پایان بخشیدن به لجام‌گسیختگی سیاسی، جلوگیری از تکثر قدرت، مقابله با مرکزگریزی متنفذان و برخورد با شرارت و ناامنی، از تمام ظرفیت‌های نظامی و اداری بهره گرفت؛ که قانون نظام اجباری یکی از آن ظرفیت‌ها بود. سماجت و پیگیری مسئولان به کاهش تدریجی نواقص و موانع در فارس منجر شد. در امتداد این حرکت، تشکیلاتی چون سجل احوال ایالتی هم نضج پیدا کرد. فقط از حیث اجتماعی برخی مردم به دلیل عدم پذیرش نظام اجباری، برای دوایر حکومتی اسباب دغدغه بودند.

واژه‌های کلیدی: نظام اجباری (وظیفه)، رضاشاه، ایالت فارس، ارتش نوین، سجل احوال

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.36165.2476

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسئول) ranjbar@shiraz.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران bahman.history@yahoo.com

مقدمه

پیش از قدرت‌یابی رضاخان، ارتش به دلیل ضعف تشکیلاتی و فرسودگی، توان استقرار نظم و امنیت در داخل را نداشت. یکی از دلایل اساسی تمرّد خوانین و ملاکین در مقابل حکومت مرکزی و راهزنی اشرار، نداشتن ارتش منظم و قدرتمند بود. عباس میرزا، امیرکبیر و میرزا حسین‌خان سپهسالار تلاش‌هایی برای تغییر ساختار ارتش ایران کردند، اما هیچ‌یک به نتیجه مطلوب نرسیدند و رؤیای ارتش نوین و قوی برای مردم و متفکران دست‌نیافتنی باقی ماند. با ظهور رضاخان اقدامات ضروری برای تحقق این آرمان به تدریج انجام شد. از اوایل سلطنت او، این هدف با جدیت بیشتری دنبال شد. یکی از ضرورت‌های ارتش نوین، موضوع سربازگیری (نظام اجباری) بود. سیستم سربازگیری عصر قاجار براساس روش بنیچه بود و همین روش یکی از دلایل اساسی فرسودگی ساختار ارتش ایران بود. در ایالات مشکلات زیربنایی چون عدم آموزش عمومی، فقدان تشکیلات سجل احوال، تنگناهای مالی، اعمال نفوذ متنفذان، عدم هماهنگی دستگاه‌های اجرایی و غیره وجود داشت. تشریح و تحلیل برنامه‌های نظام اجباری در اوایل دوره رضاشاه، در بیشتر منابع دوره پهلوی به صورت جامع و مانع بیان نشده است. این خلأ پژوهشی برای ایالات کشور بیشتر به چشم می‌آید. دلیل انتخاب ایالت فارس برای نوشتار حاضر این است که فارس به جهت سیاسی و اجتماعی واجد اهمیت بود؛ همچنین تنوع قومیتی داشت و جمعیت آن از منظر قانون نظام اجباری برای حکومت جذابیت داشت. از طرفی، یکی از پنج منطقه در تقسیم ارتش رضاشاه بود و مرکز لشکر جنوب از اصفهان به شیراز تغییر یافت. اسنادی که در این باره وجود دارند، می‌توانند بیانگر چارچوب قابل قبولی برای تحلیل آن رویداد باشند. در این پژوهش از اسناد وزارت جنگ، فرماندهی لشکر جنوب در فارس، اداره ایالتی، وزارت داخله، اداره عدلیه و اداره سجل احوال استفاده شده است. همچنین تعدادی سند از عرایض مجلس مورد استفاده قرار گرفت. اطلاعات و گزارش‌های این اسناد می‌تواند پاسخ‌گوی سؤالات ذیل باشد:

- دستگاه‌های مختلف دولتی برای احضار مشمولان نظام اجباری، در آغاز امر با چه مشکلاتی مواجه بودند؟

- عامل دوایر حکومتی برای مقابله با مشکلات سربازگیری در ایالت چگونه بود؟

- واکنش مردم ایالت نسبت به نظام اجباری چه بود؟

روش تحقیق این نوشتار کتابخانه‌ای و اسنادی است. داده‌ها و اطلاعات عمدتاً از اسناد تهیه شده‌اند. از برخی کتب معتبر نیز مطالب مهمی اخذ شده است. فرضیه پژوهش حاضر این است که پهلوی اول به منظور تمرکزگرایی و اشاعه قدرت خویش، به تشکیل ارتش جدید نیاز مبرم

داشت؛ به همین دلیل قانون سربازگیری را با وجود تمام ضعف‌های اداری و تشکیلاتی، به منصفه ظهور رساند.

درباره پیشینه تحقیق باید گفت تاکنون تحقیق مستقلی درباره سربازگیری در فارس با تکیه بر اسناد صورت نگرفته است. تازگی و تفاوت مطلب مقاله در قیاس با تألیفات ذیل آن است که پدیده نوظهور سربازگیری را بر پایه اسناد دست اول تحلیل کرده است. درباره مسائل نظامی دوره پهلوی اول، تألیفات متعددی به زیور طبع آراسته شد، اما هیچ‌یک بحث سربازگیری در فارس را بر پایه اسناد مورد واکاوی قرار نداده‌اند. جهانگیر قائم مقامی در کتاب *تاریخ ژاندارمری ایران (۲۵۳۵)* و کتاب *تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران (۱۳۲۶)* به بحث تاریخ ژاندارمری در امنیت مناطق بین شهری و سیر امور نظامی در دولت‌های متفاوت پرداخته است. یحیی ذکاء در کتاب *تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران از کورش تا پهلوی (۱۳۵۰)* و یکرنگیان در *سیری در تاریخ ارتش ایران (۱۳۸۴)* به سرگذشت ارتش‌های ایران در دوره‌های مختلف تاریخ پرداخته‌اند. استفانی کرونین در کتاب *ارتش و حکومت پهلوی (۱۳۷۷)* علاوه بر ارائه تشکیلات و تقسیمات جدید ارتش در حکومت پهلوی، بحث مختصری نیز درباره نظام اجباری در کل کشور داشته است. همچنین مرتضی نورایی مقاله‌ای با عنوان «مقایسه و تحلیل روایت اسناد بریتانیا از واقعه قم به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی ۱۳۰۶ش/۱۹۲۷م» (۱۳۸۶) نگاشته و در آن به بررسی گزارش‌های کنسولگری بریتانیا در تهران درباره مخالفت حاج آقا نورالله با قانون سربازگیری پرداخته است. برخی مجلات مانند «قشون» که ماهیت نظامی داشتند، مسائل نظامی را تشریح می‌کردند. گفتنی است در هیچ‌یک از این آثار به صورت مشخص به تجزیه و تحلیل سربازگیری در ایالت فارس پرداخته نشده است.

۱. سازمان ارتش نوین رضاشاه

رضاشاه برای استقرار ارتش نوین و مجهز، کار آسانی پیش رو نداشت. پیشتر ارتش ایران آموزش‌های متفاوت روسی، انگلیسی، سوئدی و غیره دیده بود. همچنین خالی بودن خزانه بر مشکلات می‌افزود (ذکاء، ۱۳۵۰: ۲۵۸). پیش از برآمدن رضاخان، تنها اقدام جدی دولت مرکزی برای ایجاد قشون متحدالشکل، در کابینه مستوفی‌الممالک در سال ۱۲۹۶ انجام شد که مذاکرات بی‌سرانجامی با دولت انگلستان بود (قائم‌مقامی، ۱۳۲۶: ۱۲۶). بنابراین پس از کودتای سوم اسفند، وی بار سنگینی برای این امر مهم بر دوش داشت.

فرایند تشکیل ارتش نوین توسط رضاخان، بلافاصله پس از وقوع کودتا آغاز شد. ژاندارمری به او پیوست. در ۱۴ دی به موجب ماده ۱۳ دستور ۳۰۴، ژاندارمری به قزاقخانه

ملحق شد و افسران سوئدی از خدمت معاف شدند (یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۲۴۴). در همان ماه با صدور فرمان عمومی شماره یک ارتش، دستگاه‌ها و نام‌های ژاندارمری و قزاق از تاریخ نظامی ایران محو شدند و برای سپاه ایران تنها نام قشون برگزیده شد (ذکاء، ۱۳۵۰: ۲۵۸)؛ تشکیلات و تقسیمات جدیدی وارد ارتش ایران شد.

رضاخان برای تأسیس ارتش جدید، به موجب حکم ۱۴ دی ۱۳۰۰، ارتش را در پنج منطقه یعنی تهران، تبریز، همدان، مشهد و اصفهان تقسیم و سپس لشکر جنوب را از اصفهان به شیراز منتقل کرد (یکرنگیان، ۱۳۸۴: ۲۵۸). در سال ۱۳۰۱ به منظور تقویت ارتش نوین، برنامه‌های جدید در دستور کار قرار گرفت. ارکان حرب قشون پایه‌ریزی شد. سرتیپ جهانیانی به ریاست ارکان و حبیب‌الله شیبانی به معاونت آن برگزیده شدند (کرونین، ۱۳۷۷: ۲۰۲). ارتش ساماندهی شد و توسعه یافت.

ارکان حرب (ستاد ارتش) متشکل از پنج دایره بود. هر دایره شامل چند شعبه با وظایف و تقسیمات خود بودند. دایره تنظیمات، عملیات، نقلیه و مباشرت (صفایی، ۲۵۳۵: ۱۰). در زمینه سازماندهی رسته‌های نظامی و آموزش نظامیان اقدامات زیادی انجام شد (برای اطلاع بیشتر ن.ک. به: مجله قشون، ۱۳۰۳: شماره ۴؛ همان، ۱۳۰۶: سال ششم، شماره ۶).

رضاشاه برای کارآمد شدن ارتش جدید، تجهیزاتی به بخش‌های زمینی، هوایی و دریایی افزود. در اوایل حکومت وی، در بخش هوایی دو طیاره مشقی «potez» نمره ۸، دو طیاره مشقی اکتشافی «spade» نمره ۴۲ و دو طیاره بمب‌انداز روز «brdguet» از فرانسه خریداری شد (مجله قشون، ۱۵ ثور ۱۳۰۳: شماره ۴، ص ۱۷۸). کارخانه «شهباز» در دوشان‌تپه راه‌اندازی شد (صفایی، ۲۵۳۵: ۲۲-۲۵). بودجه ارتش افزایش یافت. برخی محققان افزایش بودجه نظامی را در راستای شبه‌مدرنیسم پهلوی و برای بسط استبداد تحلیل می‌کنند (همایون کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۱۵۸). در بخش دریایی نیز اقدامات مهمی انجام شد. برای مثال، در سال ۱۳۰۸ دستور خرید چند فروند کشتی از ایتالیا صادر شد (روزنامه اطلاعات، ۱۱ خرداد ۱۳۰۸: شماره ۷۷۸، ص ۳). دولت برای تأسیس مدرسه نیروی دریایی زیر نظر «دلبراتو»^۱ ایتالیایی، اعتباری در بودجه ۱۳۰۹ تخصیص داد (روزنامه اطلاعات، ۶ آبان ۱۳۰۸: شماره ۸۹۶، ص ۲). رضاشاه در راستای این ارتش جدید، بر اجرای قانون نظام اجباری پافشاری می‌کرد.

۲. قانون نظام اجباری (وظیفه)

ارتش رضاشاه به لحاظ سازمانی و هویتی با ارتش قاجارها متفاوت بود. پیش از ظهور

رضاشاه، سربازگیری براساس روش بنیچه بود. بنیچه ریشه مالیه داشت؛ بدین مفهوم که مأخذ سربازگیری از دهات براساس مالیاتی بود که روستاییان برای زمین و آب و محصول خود می دادند (مجله قشون، بهمن ۱۳۰۴: شماره ۱۵، ص ۷۰۲). بنیچه ثمربخش نبود؛ حتی در عصر مشروطه ملاکان حاضر به دادن سرباز نبودند (مستوفی، ۱۳۷۱: ۶۵۳/۳). بنابراین پیش از رضاشاه سربازگیری با بی نظمی و نابسامانی همراه بود.

رضاخان در زمان نخست وزیری، ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ قانون نظام وظیفه را به تصویب مجلس رساند (هدایت، ۱۳۸۵: ۳۷۰). با دقت در این قانون روشن می شود که سیستم بنیچه و مقررات پیشین برای ارتش ایران ناکارآمد و بی نتیجه بود. قانون نظام اجباری ۳۶ ماده داشت. برخی از مهم ترین مواد آن عبارت بود از:

- ماده اول: از تاریخ تصویب این قانون کلیه اتباع ذکور ایران اعم از سکنه شهرها، قصبات، قراء، ایلات و افراد ساکن در خارج از ایران از اول ۲۱ سالگی مکلف به خدمت نظام سربازی می باشند؛ مگر در مواردی که طبق این قانون مستثنی شده باشند.

- ماده دوم: تقسیم دوره خدمت سربازی به سه مرحله که دو سال آن تحت السلاح بود.

- ماده هشتم: تقسیم بندی مشمولان برای احضار به سه طبقه مجرد، متأهل بدون فرزند و متأهل دارای فرزند (برای اطلاع از مفاد کامل قانون ن.ک. به: روزنامه استخر، ۱۱ حمل ۱۳۰۵: شماره ۲، ص ۴).

از ابتدای اجرای این قانون اظهار نظرهای مخالف و موافق آن آغاز شد.

نسبت به این قانون از سوی حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی در قم اعتراضاتی شد. وی تصویب کنندگان قانون را مورد سرزنش قرار داد (ساکما [اصفهان]، ۲-۸۷۳۶-۰۰۸۷۳۶-۲۱۰)؛ در مشهد و شیراز با وی همراهی شد. در مقابل، موافقان قانون از آن به «جهاد اکبر» یاد کردند (روزنامه اطلاعات، ۱۹ مهر ۱۳۰۶: شماره ۳۳۰، ص ۱). روزنامه استخر با تیتراژ «اعتصاب» آورده بود در اعتراض به نظام اجباری، دستهای مخفی و تحریک عدهای خائن نقش دارد (روزنامه استخر، ۲۶ مهر ۱۳۰۶، شماره ۲۷، ص ۱). نخست وزیر با سید نورالدین و دیگر معترضان شیراز وارد مذاکره شد و آنان را به آرامش فرا خواند (هدایت، ۱۳۸۵: ۳۷۷). رضاشاه وقتی این قانون را به تصویب مجلس رساند، حمایت اصلاح طلبان را داشت؛ چون خواهان ارتش ملی و نیرومند بودند. همچنین در مجالس چهارم و پنجم حزب «تجدد» و «سوسیالیست ها» با این قانون موافق بودند (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۲۱). رضاشاه برای اطمینان از اجرای این قانون، رضایت دو تن از آیات عظام آیت الله نائینی و آیت الله ابوالحسن اصفهانی را به دست آورده بود (غنی، ۱۳۷۷: ۳۸۰). در نتیجه، اعتراضات نمی توانست سد راه او باشد.

رضاشاه در جواب نگرانی علما گفت یکی از اهداف این قانون «حفظ عظمت و شوکت اسلام» است. «امیدوارم علمای اعلام نیز این نیت و عقیده را که البته مقرون به خیر و صلاح مملکت و حفظ دیانت است همه وقت حسن استقبال نموده» (روزنامه اطلاعات، ۲۶ آذر ۱۳۰۶: شماره ۳۸۳، ص ۳). وزارت داخله در اعلانی رسمی گفت دولت بدون توجه به اعتراض علما، آن قانون را بدون «هیچگونه تغییر و تأخیری» اجرا خواهد کرد (ساکما [اصفهان]، ۷-۲۹۰-۰۸۵۱۴). در ایالت مهمی چون فارس روند اجرای این قانون حاوی نکات تاریخی قابل تأمل می باشد.

۳. تمهیدات دواير كشوري و لشكري فارس براي اجراي قانون نظام اجباري (۱۳۰۵-۱۳۰۸ش)

۳-۱. ناهماهنگی دواير ايالت در پاييز و زمستان ۱۳۰۵

اسنادی که در ادامه تحلیل آنها ارائه می شود، انعکاس دهنده مشکلات و نواقص تشکیلات نظام اجباری، نحوه تعامل دواير با یکدیگر، اتخاذ تدابیر از سوی حکومت برای رفع نواقص، واکنش مردم نسبت به این پدیده جدید و غیره است. وزارت جنگ در مهر ۱۳۰۵ دستور پیگیری و اجرای این قانون را به ایالت فارس صادر کرد. با توجه به مطالب اسناد، در روزهای نخست نوعی ناهماهنگی میان دواير مختلف وجود داشت. «آیرم» امیر لشکر جنوب، به نمایندگی از وزارت جنگ در ۷ مهر نامه‌ای برای اداره ایالتی نوشت و در آن خاطر نشان کرد که با توجه به دستور رضاشاه، طی چند روز آینده مأموران نظام اجباری به سوی فارس اعزام می شوند (ساکما، ۴-۲۹۳-۰۴۶۰۵۵). سند نشان می دهد که چون اداره سجل تأسیس نشده بود، اطلاعات مشمولان در اختیار مقامات نبود؛ به همین دلیل از اداره ایالتی فارس خواسته شد مجلسی از ملاکان تشکیل شود تا صورت نفوس قریه‌ها و دهات را که در اختیار دارند، تسلیم والی وقت «مهدی اسفندیاری» کنند. از آن صورت نسخه برداری کنند و یک نسخه را به لشکر جنوب تحویل دهند تا فهرست مشمولان استخراج شود. سپس از روی بی طرفی و طبق قانون، نفرات مشمول مشخص شوند. در ادامه یادآور شد مقصود این است که «بلادرنگ این امر به موقع اجرا برسد» (ساکما، همان). پیرو این دستور، اداره ایالتی از اداره مالیه فارس و بنادر جنوب خواست در این زمینه همکاری کنند، اما اداره مالیه طی نامه ۲۰ مهر ۱۳۰۵ اعلام کرد چنین خواسته‌ای بدون اجازه «صریح» وزارت مالیه مقدور نیست و اقدام در این زمینه را منوط به هماهنگی با وزارت مالیه دانست (ساکما، ۷-۲۹۳-۰۴۶۰۵۵). در تحلیل این اسناد باید گفت با وجود تعامل ضعیف، دواير حکومت مرکزی اصرار بر اجرای قانون داشت. بر همین اساس،

وزارت داخله طی نامه‌ای برای اداره مالیه، تأکید کرد به علت فقدان صورت اسامی املاک و ملاکان فارس در اداره ایالتی، باید همکاری لازم با این اداره و لشکر جنوب انجام شود و از اداره مالیه خواست اسامی مالکان و صورت املاک و همچنین میزان مالیات فعلی آنها را قید و به همراه تعداد نفوس املاک چه تحقیقاً و چه تخمیناً به صورت ضمیمه ارسال کند (ساکما، ۵-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳). این سند گویای بهره‌گیری از ظرفیت تمام ادارات برای رفع خلأ سجل احوال در ایالت می‌باشد. با این حال، ایالت فارس به دلیل ساختار ایالتی و تنوع گروه‌های شهری، مشکلاتی چون اختلاف ایالتی و عدم تجانس جامعه شهری را در خود داشت (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۱-۴۲). با وجود برقراری حکومت مشروطه، عشایر اعتنای چندانی به حکومت مرکزی نداشتند و حتی مشروطه را عاملی در تضعیف آن برمی‌شمردند (کاتم، ۱۳۷۱: ۵۵). درباره شعبات و تعداد تیره‌های ایلات فارس باید گفت ایل قشقایی دارای شعباتی چون کشکولی، دره‌شوری، شش‌بلوکی، خلج، فارسیمدان، صفی‌خانی، رحیمی، گله‌زن، ایگدر و بیات بود. ایلات خمسه پنج شعبه به نام‌های اینانلو، بهارلو، عرب، باصری و نفر داشتند؛ ضمن اینکه هر شعبه نیز تیره‌ها و متفرعاتی داشت. برای مثال اینانلو از بول وردی، اسلاملو، افشار، امیرحاجی، چهارده چریک و غیره تشکیل می‌شد (مجله قشون، بهمن ۱۳۰۶: شماره ۱۹، صص ۷۲۹-۷۳۰). ایل نامتجانس خمسه از مدت‌ها پیش به سرکردگی «قوم‌الملک» اعیان‌زاده شهری، برای کاهش قدرت قشقایی‌ها اقدام می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۲).

طبق اسناد آبان ۱۳۰۵، نهادهای نظام اجباری و ایالتی به صورت مؤکد از مالیه خواهان ارسال فهرست قرآء و تعداد نفوس بودند (ساکما، ۸-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳ و ۹-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳). می‌توان استنباط کرد به دلایلی چون احتمال ارتباط دوستانه میان اداره مالیه با برخی ملاکان و منتفذان و ترس از افزایش مالیات و همچنین با فرض خطر بروز بی‌نظمی در املاک و دهات، به تحریک طبقه ملاکان، اداره مالیه با لشکر جنوب همکاری نکرد.

در دی ۱۳۰۵ سرهنگ اخگر از سوی وزارت جنگ برای ریاست اداره نظام اجباری جنوب منصوب و وارد شیراز شد (روزنامه استخر، ۲۱ دی ۱۳۰۵: شماره ۳۶، ص ۳). مسئولان نظام اجباری برای مقابله با نارسایی‌ها بر پشتکار خود افزودند. در ۱۲ بهمن آن سال رئیس ناحیه ۴ نظام اجباری به اداره ایالتی اعلام کرد برای حکام و نواب تابعه ایالت فارس یک نسخه از اوراق اعلان مربوط به أخذ نفرات داوطلب در نظام اجباری را ارسال کند (ساکما، ۹۴-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳). تاریخ سند بعدی نشان می‌دهد که اجرای دستورات بدون فوت وقت انجام شد. در ۱۷ بهمن (پنج روز پس از دستور اداره نظام اجباری) از سوی اداره ایالتی برای وزارت داخله طی نامه‌ای گزارش شد که مناطق مختلف ایالت از جمله آباءه، کازرون، جهرم و نیریز،

اصطهبانات، بهبهان، کربال، ارسنجان، خفر و سیمکان نسبت به اخذ نفقات داوطلب اقدامات لازم را معمول داشتند (ساکما، ۹۳-۴۶۰۵۵-۲۹۳). وزارت جنگ برای دستیابی به مشخصات مشمولان، در ۳۰ بهمن به اداره ایالتی فارس اعلام کرد اوراق لازمه و تمبر و مهر اداری سبجل احوال فارس صادر شده است و «با تأکیدات متوالیه از مرکز لازم است هرچه زودتر شعبات سبجل احوال در بلدیه و نظمیّه تأسیس شود» (ساکما، ۹۷-۴۶۰۵۵-۲۹۳). در تحلیل این سند باید گفت تأسیس اداره سبجل ابتدا به منظور امور سربازگیری مدنظر قرار گرفت. مسئولان نظام اجباری برای مقابله با نارسایی‌ها بر پشتکار خود افزودند.

۳-۲. تلاش دوایر برای رفع کاستی‌های نظام اجباری

اسناد ثابت می‌کنند که با وجود فقدان اطلاعات مشمولان، اداره نظام اجباری آگاهی‌بخشی عمومی را از نظر دور نداشت. در اواخر این سال، مواد مستخرجه نظام اجباری در شصت ورقه نگارش یافت و به حکومت مناطقی چون آباءه، اصطهبانات، جهرم و غیره ارسال شد تا به اطلاع عموم برسد (ساکما، ۷۰-۴۶۰۵۵-۲۹۳). نظام‌نامه مشتمل بر ۴۲ مورد بود و نحوه سربازگیری را اطلاع‌رسانی می‌کرد؛ از جمله تهیه دفاتر ولادتی و فوتیات و اینکه افراد فاقد ورقه هویت «فوراً» نسبت به اخذ این اوراق اقدام کنند؛ تمام دفاتر باید در سه نسخه مرتب شوند؛ یک نسخه برای رؤسای سربازگیری، نسخه دیگر برای وزارت داخله و نسخه سوم نیز برای اداره حکومتی هر منطقه. این فرایند می‌بایست تا ۱۵ فروردین انجام می‌شد. صورت اسامی مشمولان برای اطلاع عموم روی در اداره حکومتی و معابر عمومی نصب و توسط کدخدایان اوراق احضاریه روستاییان تحویل داده می‌شد (ساکما، ۷-۴۶۰۵۵-۲۹۳). البته این اقدامات به معنای عدم نقصان نبود؛ زیرا در ۲۴ فروردین ۱۳۰۶ رئیس بلدیّه شیراز به والی اعلام کرد مباشرت قانون سبجل احوال در هر شهر با اداره بلدیّه است، اما از زمان اجرای این قانون این مورد مَجری نشده است. سپس ماده ۲۸ قانون سبجل احوال را بیان و خاطر نشان کرد که مباشرت آن قانون در شهرها با بلدیّه، در قصبات با نایب‌الحکومه و در دهات با کدخدا است (ساکما [فارس]، ۳۲-۴۳-۳۰۳۰-۲۹۳-۹۹). این سند گویای ناهماهنگی میان بخش‌های مختلف کشوری و لشکری است. با وجود آنکه این پدیده برای مردم عادی تازگی داشت و مأموران دولتی نیز در این موارد وحدت رویه نداشتند، اما در اراده دولت برای عملی شدن این قانون سستی ایجاد نشد. با توجه به سند بعدی، اجرای قانون میان ایلات هم با همان حساسیت شهرها و روستاها در دستور کار قرار گرفت؛ زیرا در تیر ۱۳۰۶ امیر لشکر جنوب به اداره ایالتی اعلام کرد اوراق سبجل احوال ایل خمسه که برای «ناصرخان سالار» رئیس ایل و دیگری برای

ایل قشقایی است، تهیه شود و برای ارکان فرستاده شود (ساکما [فارس]، ۹-۲۹۳-۰۰۳۰۴۳-۹۹). در همان ایام، تشکیلات سجل احوال فارس اعلام کرد اوراق رسمی مورد نیاز ارکان حرب لشکر جنوب مربوط به ایل قشقایی را آماده کرده است (ساکما [فارس]، ۳-۰۰۳۰۴۳-۲۹۳-۹۹). اداره سجل احوال در این زمینه اعلام کرد رؤسای ایل قشقایی، عرب و خمسه خود یا نماینده آنها در اداره سجل حاضر شوند تا امور ایل خود را انجام دهند (ساکما [فارس]، ۷-۰۰۳۰۴۳-۲۹۳-۹۹). در تحلیل این اسناد می توان دریافت عزم دولت برای توسعه سربازگیری چه در شهرها و چه در مناطق عشایری کاملاً جدی بود، اما این عزم به معنای رفع کامل موانع نبود.

ناصرخان سالار رئیس ایل خمسه، در جواب اظهار داشت مطابق ماده ۵ آیین نامه سجل احوال مملکتی، انجام این مأموریت با وی است. اما در این اوقات (تابستان ۱۳۰۶) ایلات و طوایف در حال بیلاق اند و چون متفرق می باشند، انجام احصائیه آنها سخت است. علاوه بر آن، چون ایلات از این موارد و قوانین اطلاع ندارند، انجام این کار «اسباب وحشت» می شود؛ مگر آنکه رؤسای طوایف را در شیراز جمع کنیم و آنها را با قوانین آشنا سازیم. در نتیجه، یک سال برای جمع آوری احصائیه کم است (ساکما [فارس]، ۱۲-۰۰۳۰۴۳-۲۹۳-۹۹). این سند از ناصرخان نشان می دهد که لحن سخن وی توأم با گردن کشی نیست؛ بلکه با نوعی نرمش همراه است؛ زیرا او متوجه مقاصد اساسی این قانون شده بود. از سوی دیگر، ساختار اجتماعی ایلی با اجرای قانون هنوز منطبق نبود و نیازمند اطلاع رسانی بیشتر و گذر زمان بود. علاوه بر اداره ایالتی، اداره نظام اجباری بر تشکیلات سجل فارس هم اشراف داشت. برای روشن شدن این ادعا، سندی که مربوط به ۹ شهریور ۱۳۰۶ است، آورده شده است. این سند که مربوط به نظام اجباری است، خطاب به اداره ایالتی متذکر شد که چون اداره سجل احوال ایالتی «کاملاً» مربوط به نظام اجباری است، لازم است «همیشه» از جریانات آن اداره، ناحیه نظام اجباری را مطلع سازید تا در پیشرفت سجل احوال مساعدت لازم بشود (ساکما، ۶۶-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳).

تهیه فهرست مشمولان در فارس و احضار آنان، با وجود کاستی ها در حال انجام بود. اداره نظام اجباری در ۱۷ مهر از اداره ایالتی خواست صورتی از مشمولان متولد ۱۲۸۵-۱۲۸۶ را طبق مواد نظام نامه به ترتیب حروف «تهجی» آماده و با فوریت ارسال کند (ساکما، ۶۷-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳). با دقت در فهرست تعدادی از مشمولان سال ۱۳۰۶ که در ادامه آمده، مشخص می شود مشمولان از هر صنف و طبقه ای بوده اند؛ مانند معلم، مستخدم مالیه، پيله ور، تاجر، ملاک و غیره که به معنی یکسان بودن قانون برای همه طبقات اجتماعی ایالت بود:

۹۰ / موانع و برنامه‌های حکومت پهلوی اول برای اجرای نظام اجباری در ... / محمدعلی رنجبر و ...

تاریخ سال شمسی	محل سکنا	نام پدر	شغل	نام و نام خانوادگی	تاریخ صدور ورقه هویت		نمره ورقه هویت
					روز	ماه	
					اسفند ۱۳۰۵		
				حسین قاجاریه	اسفند ۱۳۰۵		
			نظامت	جمال پژمان	اسفند ۱۳۰۵		
۱۲۸۶	میدانشاه	محمد هاشم	مدرسه	علی اصغر	فروردین ۱۳۰۶	۱۵	۱۵۶
۱۲۸۶	گودعربان	محمد صادق	معلم	عابدی	۱۳۰۶	۲۳	۵۴۹
۱۲۸۶	سرباغ	علی محمد	مستخدم	غلامحسین	اردیبهشت ۱۳۰۶	۲۷	۷۸۸
۱۲۸۵	درب	نادعلی	مالیه	راسخ	۱۳۰۶	۱۰	۱۳۷۷
۱۲۸۶	شاهزاده	شمعون	مستخدم	اسحق یراق	اردیبهشت ۱۳۰۶	۷	۴۶۵۳
۱۲۸۵	کلیمی‌ها	شمعون	نظمیه	داود	۱۳۰۶	۳۱	۷۳۷۹
۱۲۸۶	کلیمی‌ها	شیخ احمد	پبله‌ور	عزت‌زاده	خرداد ۱۳۰۶	۴	۷۶۸۰
۱۲۸۶	سردزک	کرامت‌الله	پبله‌ور	محمدعلی	۱۳۰۶	۱۳	۸۲۹۷
۱۲۸۵	میدانشاه	محمدجعفر	محصل	شریعت	خرداد ۱۳۰۶	۲۱	۸۷۵۸
	میدانشاه		ملاک	عطالله	۱۳۰۶		
			تجارت	مشیری	خرداد ۱۳۰۶		
				علی اکبر	۱۳۰۶		
				رافت	خرداد ۱۳۰۶		

(ساکما [فارس]، ۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۳۴-۳۳-۳۲-۳۱-۳۰-۲۹-۲۸-۲۷-۲۶-۲۵-۲۴-۲۳-۲۲-۲۱-۲۰-۱۹-۱۸-۱۷-۱۶-۱۵-۱۴-۱۳-۱۲-۱۱-۱۰-۹-۸-۷-۶-۵-۴-۳-۲-۱)

اداره ایالتی در ۲ مهر ۱۳۰۶ به ارکان حرب لشکر جنوب اعلام کرد مواد نظام‌نامه اجباری برای ایل قشقایی ارسال شده است؛ بنابراین لازم است صورت جامعی از نقاطی که جزو حوزه وی است، تهیه کنید و در اختیار اداره ایالتی قرار دهید تا امور نظام اجباری انجام شود (ساکما، ۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰). اداره نظام اجباری در راستای اوامر مرکز، از اداره ایالتی خواست صورتی از تشکیلات حکومت‌نشین ولایات و بلوکات فارس و بنادر و ابواب جمعی قوام‌الملک را با قید «فوریت» آماده و ارسال کند (ساکما، ۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰). در تحلیل این سند باید گفت با وجود گذشت یک سال از اجرای قانون، آمار دقیق از افراد مشمول در شهرها، روستاها و ایلات وجود نداشت، اما اداره نظام اجباری سرعت عمل را برای رفع نواقص ارجح دانسته بود.

۳-۳. تمهیدات اولیه اداره نظام اجباری برای سجل احوال

اداره نظام اجباری ناحیه جنوب به دنبال توسعه دواير سجل بود. دفتر سجل احوال شیراز و حومه که از ۱۱ اسفند ۱۳۰۵ تأسیس شده بود، تا آخر آن سال ۲۵۹۱۵ ورقه صادر کرد. احصائیه بلوک شیراز از آبان ۱۳۰۶ آغاز شد. در بلوکات بیضا، رامجرد، زرقان و حومه، قره‌باغ، مرودشت و نصف کربال حدود ۵۷ هزار ورقه هویت صادر شد. در مجموع، کل اوراق صادره در شیراز و بلوکات آن بالغ بر ۱۰۱۱۵۱ مورد بود (ساکما، ۳۹-۹۴۶۰۵۵-۲۹۳). سند ذکر شده این نکته را روشن می‌کند که اداره نظام اجباری و سجل احوال تا حدی نواقص را پوشش دادند. در دی ۱۳۰۶ از سوی سرهنگ اخگر فرمانده نظام اجباری ناحیه جنوب، نایب بدرالدین رشیدی به کفالت نظام اجباری فارس منصوب شد (ساکما، سند ش ۱۳-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳). حساسیت اوراق هویتی و ارتباط آن با نظام اجباری به گونه‌ای بود که یک فرد نظامی دیگر یعنی «سرتیپ محمدحسین میرزا» در بهمن ۱۳۰۶ جایگزین سرتیپ فرج‌الله‌خان در تشیلات سجل مملکتی شد تا در نقاط مختلف کشور امور سربازگیری را با نظارت بیشتری به پیش ببرد (روزنامه اطلاعات، ۷ بهمن ۱۳۰۶، شماره ۴۲۶، ص ۲).

با توجه به دو سند از ارکان حرب جنوب، این اداره برای پیگیری بیشتر قانون سربازگیری، امور سجل احوال را با حساسیت ویژه دنبال کرد و در این باره از اداره ایالتی و حکام شهرها خواستار اقدامات فوری در رفع نواقص ایالت پهناور فارس شد؛ زیرا پراکندگی جغرافیایی می‌توانست وقفه ایجاد کند. در ۱۰ خرداد اداره ایالتی به اداره نظام اجباری جنوب اعلام کرد پیرو درخواست وزارت داخله، اطلاعات مربوط به بلوکات و قصابات و قرآء تهیه شده و اداره سجل نیز گزارش درخواستی نایب بدرالدین درباره مناطق مختلف فارس را آماده استنساخ کرده است (ساکما، ۲۱-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳). ارکان حرب به اداره ایالتی دستور داد به منظور برنامه‌ریزی برای اعزام مأموران سربازگیری و تسریع در این کار، صورت جامعی از حکومت‌نشین‌های جزء با تعیین مسافت جغرافیایی را که در ابواب جمعی ایالت فارس باشند، به اداره نظام اجباری ارسال کند (ساکما، ۲۴-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳).

در خرداد ۱۳۰۷ اداره نظام اجباری خواهان تشکیل کمیسیون نظام اجباری شد. حکومت آباء اعلام کرد با تمام وجود کمیسیون مزبور را تشکیل خواهد داد؛ هرچند که هنوز دستور نحوه تشکیل آن نرسیده است (ساکما، ۳۰-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳). وزارت جنگ برای آشنایی بهتر حکام و امرای ایالتی با مقررات سربازگیری، اقدام به ارسال و انتشار مجدد آن مقررات کرد (ساکما، ۴۷-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳). این نکته را باید متذکر شد که از ۲۴ خرداد ۱۳۰۷ طی یک اعلان رسمی از سوی اداره نظام وظیفه، نام نظام اجباری طبق فرمان رضاشاه به نظام وظیفه تغییر

یافت؛ زیرا عموم مردم نسبت به این نام نظر مساعدتری دارند (ساکما، ۴۴-۴۶-۵۵-۲۹۳). اداره ایالتی ضمن اعلام آمادگی، احتمال داد هنگام مجلس سربازگیری آشوب ایجاد شود؛ به همین دلیل از کفیل نظام وظیفه تعیین تکلیف کرد (ساکما، ۴۶-۴۷-۵۵-۲۹۳). بدرالدین رشیدی طی نامه ۲۱ تیر نکاتی بیان کرد که گویای پافشاری حکومت پهلوی در انجام سربازگیری بوده و اینکه هیچ‌گونه اما و آگری نباید سد راه انجام مقررات مربوطه شود (ساکما، ۵۰-۵۱-۴۷-۵۵-۲۹۳). ذکر این نکته ضروری است که با پیگیری وزارت جنگ، بازنگری و تصحیح قانون سجل احوال در مرداد ۱۳۰۷ به پایان رسید و قانون جدید در ۱۶ ماده تصویب شد؛ از جمله ماده هشتم مربوط به رسیدگی به اعتراض و اظهارنامه‌های افراد برای اصلاح اوراق هویتی تا قبل از فروردین ۱۳۰۷ بود (ساکما، ۶۶-۶۷-۵۵-۲۹۳). ماده یازدهم نیز درباره لزوم برخورد قانونی با مأموران متخلف سجل احوال به علت جعل و مشارکت در این زمینه بود (ساکما، ۶۷-۶۸-۵۵-۲۹۳).

۳-۴. تداوم ناهماهنگی دواير و تمایل برخی به مشمول نشدن

با توجه به اسناد موجود، مجلس سربازگیری در ایالت فارس در مهر ۱۳۰۷ دارای نواقصی به‌ویژه درباره اوراق هویتی بود. تعامل میان دواير مختلف برای سربازگیری در ایالت، همچنان نوسان داشت. در آذر این سال والی فارس «ابوالحسن پیرنیا» با وزارت داخله مکاتبه کرد که به دلیل نابسامانی بی‌رویه در امور سجل احوال، در کمیسیون تجدید نظر شرکت نمی‌کند و به جای وی نماینده ثبت اسناد حاضر می‌شود (ساکما، ۱۰۸-۱۰۹-۸۷۵-۲۹۳)، اما سمیعی وزیر داخله تقاضای والی را رد کرد و خواهان شرکت او در کمیسیون شد (ساکما، ۱۰۵-۱۰۶-۸۷۵-۲۹۳). در پاییز و زمستان ۱۳۰۷ یکی از موضوعات مهم درباره نظام وظیفه، اصلاح و تجدید نظر در اوراق هویتی افراد طبق ماده ۸ قانون سجل احوال بود. رونوشت دستور سرتیپ محمدحسین میرزا ضرورت برقراری کمیسیون رسیدگی به اعتراضات را نشان می‌دهد. برای تغییر در اوراق هویتی، صرف شهادت شهود ممنوع شد (ساکما، ۱۱۷-۱۱۸-۸۷۵-۲۹۳). با توجه به سند ۱۱ دی ۱۳۰۷ ارتباط و هماهنگی کامل میان دواير فارس انجام نشد؛ زیرا وزیر داخله به اداره ایالتی اعلام کرد تاکنون برای پاسخ‌گویی به اعتراض افرادی که خواهان اصلاح سجل می‌باشند، اقدامی صورت نگرفته و به همین دلیل خواهان برقراری کمیسیون شد (ساکما، ۱۰۰-۱۰۱-۸۷۵-۲۹۳). در سند بعدی برای خنثی کردن ترفندهای افراد برای مشمول نشدن و وادار کردن مردم به دریافت اوراق هویت حقیقی، راهکارهایی پیشنهاد شده است:

«مانند نمره‌گذاری خانه‌ها، مطالبه ورقه هویت صاحبان حمام‌ها از مردم و مأموران نظمیّه از

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۹۳

اهالی شهر. همان گزارش در تحلیل این سه راهکار بیان داشت مورد اول خوب است اما اکنون فقط در شهرها می‌توان نمره‌گذاری خانه انجام داد بیرون از شهرها کمی مشکل است. مورد دوم سخت است چون به ضرر صاحبان حمامهاست. ایراد راهکار سوم: وقت مأموران نظمی به صرفاً به بازرسی ورقه هویت افراد خواهد گذشت مردم نیز دچار زحمت می‌شوند» (ساکما، ۴۲-۱۵۴-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳).

اسناد نشان می‌دهد میان والی فارس و رئیس اداره سجد بر سر صدور اوراق هویت، به‌ویژه درباره نظام وظیفه اختلاف شدیدی در سال ۱۳۰۷ وجود داشت. والی فارس رئیس سجد احوال را به سهل‌انگاری و بی‌توجهی به امور اداری خویش متهم کرد؛ از جمله آنکه اوراق هویت اضافی برای افرادی صادر کرده که وجود خارجی نداشتند؛ مأموران سجد نیز از مردم رشوه دریافت کردند (ساکما، ۱۵۴-۱۵۴-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). والی سپس تذکر داد بهتر است دقت و مراقبت بیشتری شود تا مردم و دولت در مجلس سربازگیری دچار زحمت و اتلاف وقت نشوند. در غیر این صورت مراتب به اطلاع مرکز خواهد رسید (ساکما، ۱۵۵-۱۵۵-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). از فحوای این سند می‌توان استنباط کرد که عده‌ای برای طفره رفتن از سربازی، آسان‌ترین راه را نزدیک شدن به مأموران سجد احوال می‌دانستند. با توجه به اسناد عرایض مجلس، برخی دیگر با توسل به شیوه‌هایی چون عیال‌واری و بیماری والدین به دنبال معافیت بودند. سندی در این باره متعلق به پدری است که سعی داشت با مطرح کردن مخارج سه تن از فرزندان پسرش و نیز ناشنوا بودن خودش، بر کفالت پسر تأکید کند. جالب آنکه در ادامه افزوده است در صورت معاف نشدن، پسرش تهدید به «خودکشی» کرده است (کمام، ۳۸-۲۳-۱۳۱-۷). مجلس شورای ملی در جواب، موضوع را به وزارت جنگ ارجاع داد و هیچ‌گونه سفارش یا مطلبی دال بر مساعدت ذکر نکرد (کمام، همان).

با توجه به حساسیت نسبت به ماده ۸ قانون سجد احوال که بهانه برای مشمول شدن را برطرف می‌کرد، از سوی اداره ایالتی اعلان رسمی صادر شد که عموم اهالی شیراز، قصرالدشت و مسجد بردی از ۲۰ دی، روزهای یکشنبه و چهارشنبه از ساعت دو تا یک ساعت مانده به غروب، در اداره سجد احوال حاضر شوند و شکایت خود را به صورت کتبی تقدیم کنند (ساکما، ۱۴۰-۱۵۴-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). برای نمونه، شخصی به نام میرزا خلیل عریضه ارائه کرد مبنی بر اینکه سن واقعی او ۲۶ سال است، اما اداره سجد ورقه هویت او را به گونه‌ای صادر کرد که ۲۲ سال دارد و مشمول است. او مدارک مربوطه را به کمسیون ارائه کرد و خواستار تصحیح سجد شد (ساکما، ۱۳۲-۱۳۲-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). حجم اعتراضات زیاد و نشان دهنده خواست مردم برای مشمول نشدن بود. در سند ۲۶ اسفند آمده است «امروز بنا بر معمول» کمسیون نظام وظیفه

در این باره تشکیل شد؛ یعنی روزهای متوالی صرف بررسی سبج افردای شد که در پی امتناع از سرباز شدن بودند (ساکما، ۹۵-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳).

۳-۵. تدابیر دولت مرکزی برای مقابله با تخلف مأموران قانون نظام اجباری و رشد بودجه

این بخش

مسئولان نظام اجباری در پی مقابله با قانون‌شکنی عوامل زیرمجموعه خود بودند؛ بدین منظور در مرداد ۱۳۰۸ دو تن از مأموران به نام صادق ارشادی نایب اول و سرجوقه حیدری برای تطبیق اوراق اظهارنامه سبج احوال با دفاتر سبج تعیین شدند (ساکما، ۸۶-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). برخورد شدید با قصور مأموران سبج هم مد نظر دولت بود. این مطلب در محتوای بخشنامه رسمی وزارت داخله به ایالت فارس مشهود است. در ۲۹ مرداد متحدالمال نمره ۴۳۲۷ اعلام شد از این تاریخ به بعد طبق دستور رضاشاه رسیدگی به شکایت سوء رفتار مأموران سبج احوال، مربوط به «محاکم عادی» نمی‌شود، بلکه «به محکمه نظامی صحرائی احاله و تکلیف مقصرین در محکمه مزبور معین می‌شود» (ساکما، ۱۳-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). می‌توان چنین تحلیل کرد که برای رضاشاه نیز امور سبج احوال و اوراق هویت هم‌ردیف با نظام وظیفه بود؛ زیرا تخلف در این حوزه به دادگاه نظامی ارجاع می‌شد.

کمبود بودجه برای امور سبج و احصائیه هم مزید برعلت بود. «کاظم مدبر» رئیس سبج احوال ناحیه پنجم (جنوب) به فرمانده لشکر جنوب گفت مأموران سبج نسبت به حقوق پایین خود که بین ۲۰ الی ۲۵ تومان است، شکایت دارند و چه بسا برخی از آنان کار خود را ترک کنند (ساکما، ۸۰-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). دولت برای این منظور از اواخر سال ۱۳۰۷ بودجه را افزایش داد. در سال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ بودجه سالیانه سبج احوال به ۴۰۶۱۲۰ قران رسید که نسبت به قبل رشد بالایی داشت. همچنین برای نظام وظیفه در سال ۱۳۰۹ مبلغ ۳۰۰۰۰۰ قران در نظر گرفته شد (روزنامه اطلاعات، ۲۶ اسفند ۱۳۰۸: شماره ۹۹۷، ص ۳).

۳-۶. توسعه سبج احوال ایالت برای اجرای قانون سربازگیری

تحلیل اسناد نشان می‌دهد که اداره نظام اجباری به تعامل بهتر و بیشتر با دیگر دوایر مانند بلدییه و احصائیه دست یافت. در نتیجه، روند آگاهی‌بخشی به مشمولان بیشتر شد. ناحیه ۵ سبج کشور به اداره ایالتی اعلام کرد امور احصائیه و نصب نمره‌خانه‌ها و توزیع ورقه نفوس در تمام ولایات از جمله شیراز «نهایت لزوم را دارد» (ساکما، ۶۹-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). باید در نظر داشت که طبق فصل دوم تصویب‌نامه قانون احصائیه، تعیین عدده نفوس مملکت با ملاحظات طبقاتی و تعداد خانواده‌ها و تعیین نفوس ایلات، امری لازم‌الاجرا بود

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۹۵

(مجهول المؤلف، ۱۳۱۳: ۱۴-۱۵). اداره سجد طی نامه‌ای به نظام وظیفه اطلاع داد مأموران سجد و افراد نظامی که برای امور اوراق هویتی داراب و نیریز به محل اعزام شده بودند، با موفقیت وظایف خود را انجام دادند. در ادامه اعلام داشت با توجه به اینکه اصطهبانات و نیریز در ۳۲ و ۳۷ فرسنگی شیراز واقع شده بودند و بالغ بر پنجاه هزار نفر جمعیت داشتند و کار سجد و احصائیه آنها انجام نشده بود و اهالی برای ورود و خروج از شهر نیازمند ورقه هویت بودند، اداره سجد اعزام مأمور برای این امور را خواستار شد (ساکما، ۱۲۳-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). این اداره افزود برای جلوگیری از فرار مضمولان دستور داده شود مأموران سجد پس از دیدن جوانان و تشخیص سن حقیقی آنان، سجد صادر کنند. همچنین گاهی جوانان افراد دیگری به جای خود معرفی می‌کنند، پس باید معتمد هر محل همراه مأمور سجد باشد تا امکان تقلب کم شود. دیگر مشکلات عبارت از عدم انطباق برخی اوراق صادره پیش از سال ۱۳۰۸ با تقویم معمول، پیشرفت کند قانون سجد احوال در بعضی ولایات به‌ویژه در آباءه و همچنین عدم تهیه دفاتر سجد ولایتی از سوی اداره احصائیه بود (ساکما، ۲۵-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). کاظم مدیر به امیرلشکر جنوب گفت به سبب عدم تشکیل شعبه دوم احصائیه و عدم ارسال دفاتر مربوطه، در حال حاضر فقط کدخدایان وقایع حادثه را یادداشت می‌کنند و بعد در دفاتر مربوطه ثبت می‌شوند (ساکما، ۲۷-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). البته فرایند نظارت از سوی مقامات مسئول به مرور بیشتر و جدی‌تر شد و مشکل دفاتر احصائیه حل گردید. با استناد به گزارش اداره سجد احوال برای اداره نظام وظیفه، صدور اوراق هویت و تعیین مضمولان در اوایل سال ۱۳۰۸ بهبود مناسب داشت.

صورت عملکرد دفاتر احصاء ولایات از تاریخ تأسیس دفاتر تا آخر اردیبهشت ۱۳۰۸

اسامی ولایت	اوراق صادره قبل از ۱۳۰۷	مشمول اوراق صادره قبل از ۱۳۰۷	اوراق صادره در یک سال (۱۳۰۷)	مشمول اوراق صادره در یک سال (۱۳۰۷)	اوراق صادره در دو ماه اول سال ۱۳۰۸	مشمول اوراق صادره در دو ماه اول سال ۱۳۰۸
شیراز	۲۷۱۸۲	۸۷۶	۶۵۹۴۶	۳۴۲۸	۵۷۰۶	۷۵
آباءه	_____	_____	۲۸۹۵۸	۱۲۲۳	۴۱۶۹	۸۹
جمع	۲۱۸۷۲	۸۷۶	۹۴۹۰۴	۴۶۵۱	۹۸۷۵	۱۶۴

(ساکما، ۱۲۲-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳)

درباره عزم حکومت برای اجرای این قانون، باید گفت اشاعه قدرت دولت مرکزی در ایالت اهمیت ویژه‌ای داشت؛ مصداق‌هایی در این زمینه وجود دارد. در سال ۱۳۰۸ در منطقه لار و گراش به شرارت زادخان پایان داده شد؛ اسلحه و ادوات جنگی آنان به تصرف نیروهای دولتی درآمد و کاملاً خلع سلاح شدند. روزنامه حبل‌المتین از این واقعه به عنوان پایان ملوک‌الطوایفی یاد کرد (روزنامه حبل‌المتین، ۱۰ بهمن ۱۳۰۸: شماره ۷، ص ۲۲). یا پایان بخشیدن به گردن‌کشی افرادی چون شیخ ابوالحسن خان سرکوهی و برادرش شیخ جواد (روزنامه استخر، ۱۵ مهر ۱۳۰۸: شماره ۶۶۰، ص ۳). همچنین مقابله با قدرت صولت‌الدوله قشقایی که بلوشر پس از گفت‌وگو با مقامات ایرانی، از آن با عنوان براندازی فتودالیسم نام برده است (بلوشر، ۱۳۶۳: ۲۸۱).

۳-۷. پیشرفت نسبی قانون نظام وظیفه از اواسط سال ۱۳۰۸

بر پایه سندی که در ادامه ارائه شده است، می‌توان گفت در نیمه سال ۱۳۰۸ تشکیلات سرجل توسعه بیشتری یافت. در آخر شهریور ۱۳۰۸ اداره سرجل ناحیه ۵ جنوب برای رفع نواقص نظام وظیفه در فارس، خواستار ازدیاد دفتر سرجل احوال شد. نخست اصطهبانات و نیریز؛ دوم کازرون و بلوکات آن؛ سوم فسا و نواحی مجاور آن. هر دفتر هم می‌بایست پنج نفر عضو و یک رئیس دفتر داشته باشد (ساکما، ۲۸-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). شورش ایل قشقایی در سال ۱۳۰۸ برای اجرای نظام وظیفه هم مشکل‌آفرین شد. این آشوب در پی ناآرامی‌های ایلات بویراحمد و نبرد «دورگ مدو» صورت گرفت؛ سپس حبیب‌الله شیبانی برای مهار شورش وارد فارس شد (بیات، ۱۳۶۵: ۶۴-۴۸). سران ایل قشقایی با کنسولگری انگلیس در شیراز در ارتباط بودند و از این طریق درخواست‌های خود را به اطلاع مقامات رساندند؛ از جمله عدم اجرای قانون سربازگیری در ایل و پایان کار سرجل احوال، توقف خلع سلاح ایل و غیره (زرگر، ۱۳۷۲: ۲۳۷)، اما دولت مرکزی برای اجرای قانون مسامحه نشان نداد. اساساً رضاشاه مخالف اقتدار و لجام‌گسیختگی عشایر بود و عشایر را نوعی روند معکوس تاریخ می‌دانست؛ سبک زندگی آنان وی را آشفته می‌کرد (غنی، ۱۳۷۷: ۳۵۴). مدبر اظهار داشت نظر به شورش عشایر قشقایی فارس، در بلوکات یوانات و قنقری مأموران سرجل احوال دچار مخمصه شدند و هنگام کار اداری با تهاجم اشراش مواجه گردیدند. چون تهدید اشراش جدی بود، خود را تحت‌الحمايه خوانین محلی قرار دادند و مجبور شدند مستدعیات خوانین را که بخشی مربوط به سن سربازی اطرافیان خوانین بود، اجابت کنند. اوراق جعلی برای جوانان صادر شد تا سن آنها را از شمول سربازی خارج کنند. بنابراین آن تعداد سرجل به زور صادر شد و اعتبار قانونی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۹۷

نداشت و ضروری بود با «مساعدت اجباری» کدخدایان محلی، دوباره تمام دهات آن حوالی خانه شماری شوند و افراد مشمول که سجل تقلبی گرفتند، مشخص شوند (ساکما، ۲۹-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). به هر روی، آشوب‌ها سد راه اجرای قانون نظام وظیفه نشد؛ چنان‌که اسناد پاییز ۱۳۰۸ این نکته را ثابت می‌کند.

جریان صدور اوراق هویتی و احصائیه قریه‌های بوانات و قنقری که به دلیل اغتشاشات ایل قشقایی دچار اختلال شده بود، توسط دوایر اداری و نظمی به روال عادی برگشت. اداره سجل از اداره ایالتی خواستار اعزام تعدادی مأمور نظمی و امنیه شد تا امور را سامان دهند (ساکما، ۷۷-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). در ۶ مهر اداره سجل احوال مراتب قدردانی خود را از فرمانده کل قوای جنوب به سبب همکاری خوب مأموران نظمی با اداره سجل بیان کرد (ساکما، ۷۰-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). با توجه به اینکه اواسط مهر هر سال کمیسیون سربازگیری در کل کشور تشکیل می‌شد، در فارس نیز این کمیسیون طبق قانون و با وجود شورش ایل قشقایی برگزار شد. همچنین از ۲۲ مهر مجلس رسیدگی به اعتراضات مشمولان برقرار شد تا ابهامات را رفع کند (ساکما، ۶۱-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). جریان تهیه صورت مشمولان نواحی فارس در آبان ۱۳۰۸ با جدیت پیگیری شد. تا اواخر آن ماه طی همکاری دوایر مختلف در نیریز حدود ۱۳۳۰۰ ورقه هویت صادر و در روستاهای آن هم حدود پانصد ورقه داده شد. سپس مأموران به خیر و اصطهبانات رفتند. در این دو نقطه حدود ۱۵۰۰ نفر سرشماری شدند. ۱۴۲۰ ورقه هویت صادر شد که حدود ۵۸۲ نفر از آنان مشمول نظام وظیفه بودند (ساکما، ۵۸-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳).

برای جلوگیری از صدور اوراق هویت جعلی، طبق قوانین مرداد ۱۳۰۷ مجازات خاطیان مصوب شده بود. اوایل بهمن ۱۳۰۸ صورت جرایم اعضای دفتر سجل ولایتی شیراز طبق جدول زیر منتشر شد:

صورت جرایم برخی اعضای دفتر سجل ولایتی شیراز

ردیف	تاریخ جرم		نام و نام خانواده	شغل	میزان حقوق ماهیانه		علت جرم	مبلغ جریمه	
	روز	ماه			دینار	قران		دینار	قران
۱	۱۶	اسفند ۱۳۰۷	سلطان ابراهیم خواجه نوری	مأمور احصاء	—	۱۵۰	کمی صدور ورقه در نیمه اول اسفند	—	۷۵
۲	"	"	"	"	—	"	ترک محل مأموریت بدون تحصیل اجازه	—	۱۵
۳	"	"	میرزا ابراهیم خان یزدان پناه نوری	"	—	۲۴۰	"	—	۲۴
۴	"	"	بزرگ خان وصالی	"	—	۲۰۰	"	—	۲۱
۵	"	"	حیدرخان حضرتی	"	—	۱۵۰	"	—	۱۵
۶	۷	مرداد ۱۳۰۸	میرزا ابراهیم خان یزدان پناه نوری	"	—	۲۴۰	نداشتن اظهارنامه و امضای اظهار کننده و شهود	—	۲۴
۷	"	"	بزرگ خان وصالی	"	—	۲۰۰	"	۴۰۰	۱۲

(ساکما، ۳۱-۳۰۴۴۸۷۵-۲۹۳)

۳-۸. تداوم گریز برخی افراد از مشمول شدن

تحلیل اسناد بیانگر این نکته است که برخی مردم در اواخر سال ۱۳۰۸ با ارائه دلایل نزدیک به قانون، یا به عبارت بهتر دلایل قانون‌پسند در پی چاره‌ای برای مشمول نشدن بودند. ذهنیت قانون‌گریز مردم نمی‌توانست با مفاد این قانون تطبیق پیدا کند. نویسنده عریضه‌ای از منطقه «لب آب» شیراز برای مجلس گفت پسرش ۲۸ ساله است و مأموران سجل تاریخ تولد او را اشتباه قید کرده‌اند؛ بنابراین اگر مشمول شود، فرزندان وی و افراد تحت تکفلش «گرسنه و بیجان میمانند» (کمام، ۱۴۴-۳-۲۳-۱۳۳-۷). او برای اثبات ادعای خود عریضه‌ای که استشهاد

محلی بود، تقدیم مجلس کرد. در این استشهادیه اسامی افراد تحت تکفل و نسبت آنها با فرد مشمول و اینکه پدر او ۶۵ ساله است، مورد گواهی قرار گرفت. در این مورد هم مجلس عریضه را برای تصمیم‌گیری، بدون توصیه به منظور مماشات با فرد متقاضی، به وزارت جنگ محول کرد (کمام، همان). برخی درخواست‌ها نشان می‌دهد که تعدادی از مشمولان خود را قیم طفل صغیر نشان می‌دادند تا برگ معافیت را به دست آورند؛ چنان‌که در برخی موارد برادر آن شخص نیز خود را قیم همان طفل معرفی کرده بود. اداره عدلیه فارس اعلام کرده بود این قبیل موارد نمی‌تواند برای فرار از سربازی و گرفتن معافیت کفایت کند (ساکما، ۴۹-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). مورد دیگری شخصی به نام مهدی ولد صادق دارای ورقه هویت ۲۵۰۷۹ و برادر او محمد با ورقه هویت ۲۵۰۹۷ بودند. مهدی متولد ۱۲۸۴ و مشمول بود؛ برادرش محمد که متولد ۱۲۸۰ بود، در مجلس سربازگیری حاضر شد و با ارائه ورقه هویت برادر کوچکتر، خود را به جای وی معرفی کرد و برگ معافیت گرفت. اداره نظام وظیفه و سجل احوال متوجه این تقلب شدند و مأموران نظمی اقدام به دستگیری برادر بزرگ‌تر کردند (ساکما، ۲۳-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). عریضه‌ای خطاب به مجلس موجود است که فردی با استناد به مواد ۴ و ۷ نظام وظیفه و شهادت اشخاص معتبر و لزوم تأمین معاش خانواده، مشمول شدن خود را یک «ظلم» برشمرد و از مجلس خواهان تحقق عدالت شد؛ هرچند در پایان گفت اگر معاف نشود، «با کمال افتخار» آماده جانفشانی است (کمام، ۱۱۱-۳-۲۳-۱۳۳-۷). این قبیل موارد نشان از بی‌رغبتی مردم به قانون خدمت سربازی دارد. گزارشی از نیمه دوم سال ۱۳۰۸ نشان می‌دهد که عمده‌ترین دلیل امتناع و فرار مردم از عدم دریافت اوراق هویت، بحث سربازی بوده و در نتیجه اداره نظام وظیفه خواهان افزایش مأموران سجل برای دقت و نظارت بیشتر شد (ساکما، ۴۰-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). مقامات بدون توجه به خواست چنین اشخاصی، از دیگر ایالات هم برای بهبود شرایط سربازگیری در فارس استفاده می‌کردند.

اداره سجل احوال ناحیه پنج طی مراسله‌ای برای فرمانده کل قوای جنوب پیشنهاد کرد شرایط حضور سی نفر از مأموران سجل اصفهان که به دلیل شرایط جوی آن منطقه بیکارند، در دفاتر شیراز، نیریز، اصطهبانات، داراب و فسا فراهم شود (ساکما، ۶-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). در اسفند ۱۳۰۸ به منظور تهیه و تکمیل صورت مشمولان و صدور اوراق هویتی شیراز، طی هماهنگی دوایر اداری و نظامی، نصب کاشی روی در خانه‌ها و خانه‌شماری آغاز شد تا آن عده از اشخاصی که اوراق هویت نداشتند، شناسایی شوند (ساکما، ۱۵-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). تا اواخر سال ۱۳۰۸ بیش از ۳۲۱۵۳۴ ورقه هویت در ایالت فارس صادر شد (ساکما، ۴۱-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳). بنابراین هماهنگی دوایر برای رفع نواقص ارتقا یافت.

نتیجه‌گیری

حکومت پهلوی اول به منظور تمرکزگرایی و مقابله با نیروهای گریز از مرکز، تأکید ویژه‌ای بر اجرای قانون نظام اجباری داشت. این قانون در اواسط سال ۱۳۰۵ با وجود موانع تشکیلاتی، اداری و اجتماعی در ایالت فارس به اجرا درآمد. ابتدا از جنبه کمی و کیفی، این روند نارسایی‌های عمده‌ای داشت. شناسایی تعداد نفرات مشمول بسیار سخت بود و به لحاظ اجتماعی استقبال مناسبی از این پدیده نوظهور صورت نگرفت. تحلیل اسناد نشان می‌دهد که کیفیت این فرایند نیز به دلیل فقدان تشکیلاتی چون سجل احوال و عدم تعامل شایسته میان دوائر حکومتی، رضایت‌بخش نبود، اما پهلوی اول با استدلال به قانونی بودن نظام اجباری و هدف‌گذاری خویش برای دستیابی به ارتش نوین، درصدد برداشتن موانع بود. تشکیلات مرتبط نظیر سجل احوال، بودجه اداره نظام، آموزش مأموران مربوطه، مقابله با مأموران متخلف و هماهنگی اداری میان دوائر افزایش یافت. طبق اسناد مربوطه، در اواخر سال ۱۳۰۸ اجرای قانون مذکور به لحاظ کمی و کیفی سیر صعودی پیدا کرد. با این حال، ذهنیت قانون‌گریز عده‌ای از مردم همچنان به قوت خود باقی ماند. می‌توان گفت مردم تا حدی به شیوه قدیم سربازگیری، یعنی بنیچه که ریشه در مالیات روستاییان داشت، خو گرفته بودند و این شیوه جدید را پدیده‌ای غیرقابل درک می‌دانستند، اما پهلوی اول با وجود این ذهنیت در جامعه، دستیابی به ارتش جدید و کنار گذاشتن روش‌های قدیمی سربازگیری مانند بنیچه را با جدیت دنبال کرد. این پدیده در مناسبات دولت-ملت و روابط اجتماعی مردم اثراتی بر جای گذاشت، اما نمی‌توان آن را در امتداد غرب‌گرایی یا مفاهیمی چون شبه‌مدرنیسم دوره پهلوی تفسیر کرد، بلکه این فرایند به مثابه «امر ضروری» برای کشور قلمداد می‌شد.

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۹۱)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه کاظم فیروزمند، حسن شمس‌آوری و محسن مدیرشانه‌چی، تهران: مرکز، چاپ شانزدهم.
- بلوشر، ویرت فون (۱۳۶۳)، *سفرنامه بلوشر*، ترجمه کیکاوس جهاننداری: تهران: خوارزمی.
- بیات، کاوه (۱۳۶۵)، *شورش عشایری فارس*، تهران: نقره.
- ذکاء، یحیی (۱۳۵۰)، *تاریخ ارتش شاهنشاهی ایران از کوروش تا پهلوی*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.
- زرگر، علی‌اصغر (۱۳۷۲)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در زمان رضاشاه*، ترجمه کاوه بیات، تهران: معین.
- صفایی، ابراهیم (۲۵۳۵)، *بنیادهای ملی در شهریار رضاشاه کبیر*، تهران: فرهنگ و هنر.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۰۱

غنی، سیروس (۱۳۷۷)، برآمدن رضاخان و برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر.

قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۲۶)، تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران، تهران: علمی.

کاتم، ریچارد (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، تهران: کویر.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۱)، اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: مرکز، چاپ هجدهم.

کرونین، استفانی (۱۳۷۷)، رضاشاه و ارتش نوین، ترجمه غلامرضا علی بابایی، تهران: خجسته.

مستوفی، عبدالله (۱۳۷۱)، تاریخ زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، تهران: زوار، چاپ سوم.

مجهول المؤلف (۱۳۱۳)، دستور احصاء، تهران: مؤسسه احصائیه و سجل احوال مملکتی.

هدایت، مهدیقلی خان (مخبر السلطنه) (۱۳۸۵)، خاطرات و خطرات، تهران: زوار، چاپ ششم.

یکرنگیان، میرحسین (۱۳۸۴)، سیری در تاریخ ارتش ایران، تهران: خجسته، چاپ دوم.

ب. اسناد

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، سند شماره ۴-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۵-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۸-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۹-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۹۴-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۹۳-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۹۷-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۷۰-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۷-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۶۶-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۶۷-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۶۴-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۵۹-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۳۹-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۱۳-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۲۱-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۲۴-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

_____ سند شماره ۳۰-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.

۱۰۲ / موانع و برنامه‌های حکومت پهلوی اول برای اجرای نظام اجباری در ... / محمدعلی رنجبر و ...

- _____ سند شماره ۴۷-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۴۴-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۴۶-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۵۰-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۶۶-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۶۷-۰۴۶۰۵۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۰۸-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۰۵-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۱۷-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۰۰-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۴۲-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۵۴-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۵۵-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۴۰-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۳۲-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۹۵-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۸۶-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۳-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۸۰-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۶۹-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۲۳-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۲۵-۰۹۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۲۷-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۲۲-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۲۸-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۲۹-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۷۷-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۷۰-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۶۱-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۵۸-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۳۱-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۴۹-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۲۳-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۰۳

- _____ سند شماره ۴۰-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۶-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۱۵-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- _____ سند شماره ۴۱-۰۴۴۸۷۵-۲۹۳.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما) [اصفهان]، سند شماره ۲-۰۰۸۷۳۶-۲۱۰.
- _____ سند شماره ۲-۰۰۸۵۱۴-۲۹۰.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما) [فارس]، سند شماره ۳۲-۰۳۰۴۳-۲۹۳-۹۹.
- _____ سند شماره ۹-۰۳۰۴۳-۲۹۳-۹۹.
- _____ سند شماره ۳-۰۳۰۴۳-۲۹۳-۹۹.
- _____ سند شماره ۷-۰۳۰۴۳-۲۹۳-۹۹.
- _____ سند شماره ۱۲-۰۳۰۴۳-۲۹۳-۹۹.
- _____ سند شماره ۳۹-۳۸-۳۷-۳۶-۳۵-۰۳۰۴۳-۲۹۳-۹۹.
- کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای ملی (کمام)، سند شماره ۳۸-۱-۲۳-۱۳۱-۷.
- _____ سند شماره ۱۱۱-۳-۲۳-۱۳۳-۷.
- _____ سند شماره ۱۴۴-۳-۲۳-۱۳۳-۷.

ج. روزنامه و مجلات

- روزنامه استخر (۱۱ حمل ۱۳۰۵)، شماره ۲، ص ۴.
- _____ (۲۱ دی ۱۳۰۵)، شماره ۳۶، ص ۳.
- _____ (۲۶ مهر ۱۳۰۶)، شماره ۲۷، ص ۱.
- _____ (۱۵ مهر ۱۳۰۸)، سال دوازدهم، شماره ۶۶۰، ص ۳.
- روزنامه اطلاعات (۶ آبان ۱۳۰۸)، شماره ۸۹۶، ص ۲.
- _____ (۱۱ خرداد ۱۳۰۸)، شماره ۷۷۸، ص ۳.
- _____ (۲۶ آذر ۱۳۰۶)، شماره ۳۸۳، ص ۳.
- _____ (۱۹ مهر ۱۳۰۶)، شماره ۳۳۰، ص ۱.
- _____ (۷ بهمن ۱۳۰۶)، شماره ۴۲۶، ص ۲.
- _____ (۲۶ اسفند ۱۳۰۸)، سال چهارم، شماره ۹۹۷، ص ۳.
- روزنامه حبل‌المتین (۱۰ بهمن ۱۳۰۸)، شماره ۷، ص ۲۲.
- مجله قشون (۱۳۰۶)، سال ششم، شماره ۶، ص ۱۹۸.
- _____ (۱۳۰۳)، شماره ۴، ص ۱۵۳.
- _____ (۱۵ ثور ۱۳۰۳)، شماره ۴، ص ۱۷۸.
- _____ (بهمن ۱۳۰۴)، سال چهارم، شماره ۱۵، ص ۷۰۲.
- _____ (بهمن ۱۳۰۶)، شماره ۳۰، صص ۷۲۹-۷۳۰.

List of sources with English handwriting

Documents and publications

Sāzmān-e Asnād va Ketābkān-e Mellī-ye Iran (National Archives and Library of Iran
(Sākmā),

Sākmā, Document No 293-046055-4
Sākmā, Document No. 293-046055-17
Sākmā, Document No. 293-046055-5
Sākmā, Document No. 293-046055-8
Sākmā, Document No. 293-046055-9
Sākmā, Document No. 293-046055-94
Sākmā, Document No. 293-046055-93
Sākmā, Document No. 293-046055-97
Sākmā, Document No. 293-046055-70
Sākmā, Document No. 293-046055-7
Sākmā, Document No. 293-046055-66
Sākmā, Document No. 293-046055-67
Sākmā, Document No. 293-046055-64
Sākmā, Document No. 293-046055-59
Sākmā, Document No. 293-046055-39
Sākmā, Document No. 293-046055-13
Sākmā, Document No. 293-046055-21
Sākmā, Document No. 293-046055-24
Sākmā, Document No. 293-046055-30
Sākmā, Document No. 293 -046055-47
Sākmā, Document No. 293-046055-44
Sākmā, Document No. 293-046055-46
Sākmā, Document No. 293-046055-50
Sākmā, Document No. 293-046055-66
Sākmā, Document No. 293-046055-67
Sākmā, Document No. 293-044875-108
Sākmā, Document No. 293-044875-105
Sākmā, Document No. 293-044875-117
Sākmā, Document No. 293-044875-100
Sākmā, Document No. 293-044875-42
Sākmā, Document No. 293-044875-154
Sākmā, Document No. 293-044875-155
Sākmā, Document No. 293-044875-140
Sākmā, Document No. 293-044875-132
Sākmā, Document No. 293-044875-95
Sākmā, Document No. 293-044875-86
Sākmā, Document No. 293-044875-13
Sākmā, Document No. 293-044875-80
Sākmā, Document No. 293-044875-69
Sākmā, Document No. 293-044875123
Sākmā, Document No. 293-044875-25
Sākmā, Document No. 293-044875-27
Sākmā, Document No. 293-044875-122
Sākmā, Document No. 293-044875-28
Sākmā, Document No. 293-044875-29
Sākmā, Document No. 293-044875-77
Sākmā, Document No. 293-044875-70
Sākmā, Document No. 293-044875-61
Sākmā, Document No. 293- 044875- 31

Sākmā, Document No. 293-044875-49
Sākmā, Document No. 293-044875-23
Sākmā, Document No. 293-044875-40
Sākmā, Document No. 293-044875-6
Sākmā, Document No. 293-044875-15
Sākmā, Document No. 293- 044875-41
Sākmā Isfahān Document No. 210-008736-2
Sākmā Isfahān Document No. 290-008514-2
Sākmā Fārs, Document No. 99-293-003043-32
Sākmā Fārs, Document No. 99-293-003043-9
Sākmā Fārs, Document No. 99-293-003043-3
Sākmā Fārs, Document No. 99-293-003043-7
Sākmā Fārs, Document No. 99-293-003043-12
Sākmā Fārs, Document No. 99-293-003043-36-37-38-39
Ketābkhāne Mūze va Markaz-e Asnād-e Maḵles-e Šūrā-ye Mellī (Library of the Museum and Documentation Center of the National Assembly (Kamām):
Kamām, Document 111-3-23-133-7
Kamām, Document 144-3-23-133-7
Kamām, Document 38-1-23-131-7

Journals:

Estakr (15 Mehr 1929/1308), twelfth year, p.3.
Estakr (21 Day, 1305), No. 36, p.3.
Estakr (26 Mehr 1306), No. 27, p.1
Estakr (11 Farvardīn 1305), No.2, p.4.
Eṭelā'āt (11 Kordād 1308), No. 788, 3
Eṭelā'āt (19 Mehr 1306), No.330, p.1
Eṭelā'āt (23 Āzar 1305), No.104, p.2
Eṭelā'āt (26 Āzar 1306), No.383, p.3
Eṭelā'āt (26 Esfand 1308), third year, p.3.
Eṭelā'āt (29 Day 1305), No.142, p.2
Eṭelā'āt (7 Bahman 1306), No.426, p.2.
Eṭelā'āt, (6 Ābān 1308), No.896, p.2
Ḥabl ol-Matīn (10 Bahman 1308), No.7, p.22.
Qošoūn (Bahman 1304), No.15, p.702.
Qošoūn (Bahman 1306), No. 30, pp. 730-729.
Qošoūn, (1303), No. 4, p.153.
Qošoūn, (1306, sixth year), No. 6, p.198.
Qošoūn, (15 Ordībehešt 1303), No. 4, p.178.

Books:

Abrahamian, Ervand (2012), *Iran between two revolutions*, Translated by Kāzem Fīrouzmand, Ḥassan Šamsāvārī, Moḥsen Modīršānčī: 16th edition, Tehrān: Markaz.
Anonymous author (1313), *Statistics Statement*, Tehrān: Publications of the Institute of Statistics and Civil Registry.
'Aqelī, Bāqer (2005), *Rezā Šāh and the Uniformed Army*, Fourth Edition, Tehrān, Namak.
Bayāt, Kāveh (1986), *Persian nomadic revolt*, Tehrān: silver.
Blucher, Wipert (1984) *Zeitenwende in Iran*, Translated by Keīkāvūs jahāndārī: Tehrān: Kārazmī.
Cottam, Richard w (1371), *Nationalism in Iran*, Translated by Aḥmad Tadayon, Tehrān: Kavār Kātozīyān, Moḥammad 'Alī Homāyoūn (1391), *Political Economy of Iran*, Translated by Moḥammad Rezā Nafīsī and Kāmbīz 'Azīzī, 18th edition, Tehrān: Markaz.
Cronin, Stephanie (1377), *Rezā Šāh and the New Army*, Translated by Gōlāmrezā 'Alī Bābā'ī, Tehrān: Kōjasteh.
Ġanī, Sīrūs, (1377), *The rise of Rezā Kān and the fall of Qājār and the role of the*

- British*, Translated by Hassan Kamšād, Tehrān: Nīlōūfar.
- Hedāyat, Mehdī Qolī Kān, (Mok̄ber-ol-Salṭaneh) (2006), *Kāṭerāt va Kaṭarāt*, sixth edition, Tehrān: Zavvār.
- Mostofī, ‘Abdollah(1371), *Šarh-e Zendegānī-ye Man*, Volume 3, Third Edition, Tehrān: Zavvār.
- Qā’em Maqāmī, jahāngīr, (1326), History of Political Developments in the Iranian System, Tehrān: Scientific.
- Safāei, Ebrāhīm (1976), Bonīyād-hāye Mellī Dar Šahrīyārīye Rezā Šāh-e Kabīr, Tehrān: Farhang va Honar.
- Yekrangīyān, Mīr Ḥosseīn (2005), *A Look at the History of the Iranian Army*, Second Edition, Tehran: Kōjasteh.
- zakā, Yahyā (1970), History of the Imperial Iranian Army from Cyrus to Pahlavi, Tehrān: Ministry of Culture and Arts.
- Zargar Alīāsḡar (1993) History of Iranian-British Political relations during the reign of Rezā Šāh, Translated Kāve Bayāt, Tehrān: Mo’īn



The plans and obstacles of the first Pahlavi government to implement compulsory military service in Fars state(1926-1929)¹

Mohammad Ali Ranjbar²
Bahman Shahryari³

Received: 2021/05/18
Accepted: 2021/10/19

Abstract

At the beginning of the implementation of compulsory military service, Fars state faced some drawbacks and a lack of coordination among civil and martial units. Such as the lack of details of the participants and the lack of unity of procedure between executive organs. On the other hand, in order to centralize and perform the modern army, Reza Shah emphasized the implementation of this law. Therefore, compulsory military service faced some conflicts.

This study is compiled based on a descriptive-analytic model and documentary-library resources. The main question of this article is about the challenges that Reza Shah government had to encounter in order to execute a mandatory system, and also about the solution to solve them, and finally the result of those approaches.

The results show that despite the lack of coordination among the different parts of the state and formational drawbacks in performing compulsive military service, no relinquishment or disappointment was seen in governmental sectors. To stop this profligacy and prevent pluralism, and confront the center of influence of the influential, dealing with evil and insecurity. Reza Shah used all martial and administrative capacities. Compulsive military service was one of those capacities. The pertinacity of the authorities resulted in a gradual decrease in flaws and obstacles in Fars. As well as this, organizations such as state birth certificates also came into existence. Only socially speaking, some people created a challenge for the government offices as they did not accept the compulsive military service.

Keywords: compulsory military service, Reza Shah, Fars state, modern army, birth certificate

1. DOI: 10.22051/HII.2021.36165.2476

2. Associate Professor, Department of History, Shiraz University, Shiraz, Iran
ranjbar@shirazu.ac.ir

3. PhD student in post-Islamic Iranian history, Shiraz University, Shiraz, Iran
Bahman.history@yahoo.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN: 2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۲، پیاپی ۱۴۲، زمستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۰۹-۱۳۹

تحلیلی بر نقش کارگزاران کلانتران طایفه دره‌شوری قشقایی^۱

بابک زیلاب‌پور^۲، مرتضی دهقان‌نژاد^۳
اسماعیل سنگاری^۴، ابوالحسن فیاض‌انوش^۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۹

چکیده

طایفه دره‌شوری یکی از طوایف ایل قشقایی است. در ساختار سیاسی قدرت، کلانتر به صورت رسمی مسئولیت اداره آن طایفه را عهده‌دار بود. کلانتران علاوه بر تیره‌های وابسته به خود، گروهی از عوامل اجرایی را در خدمت داشتند که با عناوینی چون «دؤیربر» و «آدار» مورد خطاب قرار می‌گرفتند. نگارندگان این مقاله بر آن‌اند تا نسبت و رابطه میان قدرت کلانتران دره‌شوری و وظایف کارگزارانشان را آشکار کنند. سؤال این است که چرا و چگونه کلانتران دره‌شوری از کارگزاران استفاده می‌کردند؟ این پژوهش به صورت میدانی بر مبنای انجام مصاحبه‌ها و با مکمل قرار دادن منابع کتابخانه‌ای، با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که کلانتران طایفه دره‌شوری برای انجام امور خانوادگی و برقراری نظم در تیره‌ها، در کنار افرادی چون کدخداها از کارگزارانشان استفاده می‌کردند. آنها به عنوان بازوی اجرایی، صرفاً مسئولیت‌هایی را در خانه کلانتران برعهده نداشتند، بلکه عده‌ای از کارگزاران در خارج از خانه کلانترها نیز انجام وظیفه می‌کردند. کارگزاران ضمن مهارت در امور اجرایی، افرادی جنگجو بودند که کلانتران از آنها برای سرکوب افراد و تیره‌های متمرّد و پیشبرد اهدافشان در کنار تیره‌های وفادار به خود استفاده می‌کردند.

واژه‌های کلیدی: طایفه دره‌شوری، کلانتران دره‌شوری، کارگزاران کلانتران

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2020.25865.1997

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران babak.zepr@gmail.com

۳. استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول) m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

۴. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران e.sangari@ltr.ui.ac.ir

۵. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران a.fayyaz@ltr.ui.ac.ir

- این مقاله برگرفته از پایان‌نامه دکتری با عنوان «تبیین و تحلیل تاریخی مناسبات سیاسی و اقتصادی ایل قشقایی با دوات پهلوی اول» دانشگاه اصفهان در سال ۱۴۰۰ می‌باشد.

مقدمه

تاریخ ایلات یکی از حوزه‌های مطالعات تاریخ اجتماعی است. در منابع مکتوب مرتبط با تاریخ ایلات از جمله ایل قشقایی، بیشترین اطلاعات دربارهٔ رؤسا و ساختار سیاسی ایلات ارائه شده است؛ حال آنکه ما داده‌های مکتوب تاریخی ناچیز و ناقصی دربارهٔ تحولات درونی و عملکرد دیگر گروه‌های فعال ایلی داریم. در کنار منابع کتابخانه‌ای، تاریخ شفاهی می‌تواند در شناخت تحولات درونی و به‌طور کلی تاریخ اجتماعی و سیاسی ایلات راهگشا باشد.

در ایل قشقایی از جمله در طایفه «دره‌شوری» به ریاست کلانتر، افرادی که ثروتمند بودند یا بالاترین مقام‌ها را داشتند، به تناسب قدرت و ثروتشان کسانی را برای اجرای فرامینشان در خدمت داشتند. مسئله این مقاله شرح چگونگی رابطه میان قدرت کلانتران و وظایف کارگزارانشان است. بر همین اساس، سؤال اصلی این است که چرا و چگونه کلانتران دره‌شوری از کارگزاران استفاده می‌کردند؟ کارگزاران از چه خاستگاهی برخوردار بودند؟ و چه مسئولیت‌هایی داشتند؟ دستاورد پژوهش نشان می‌دهد که کارگزاران با خاستگاه‌های مختلف، از قشرهای پایین جامعه ایلی بودند که کلانترها برای اجرای اوامر خود، فقط در خانه‌هایشان از آنها استفاده می‌کردند.

دربارهٔ پیشینه تحقیق می‌توان گفت در سه کتاب *خاطرات ملک منصورخان قشقایی* (۱۳۹۱)، *قشقایی‌های ایران* اثر لوئیز بک (۱۳۹۶) و *تاریخ وقایع عشایری فارس* اثر مظفر قهرمانی ایبوردی (۱۳۷۳) مباحثی به سازمان اداری و کارگزاران طایفه عمده به ریاست خاندان شاهی‌لو اختصاص یافته است. در این منابع نه تنها جزئیات وظایف و مناسبات کارگزاران طایفه عمده با خاندان شاهی‌لو شرح داده نشده است، بلکه به کارکرد کارگزاران دیگر طوایف قشقایی نیز اشاره نشده و یا اگر مطالبی ارائه شده، بسیار جزئی است. با توجه به این‌که پژوهش مستقلی دربارهٔ کارگزاران طایفه دره‌شوری صورت نگرفته، در این مقاله ابتدا موقعیت و قدرت کلانتران طایفه دره‌شوری توضیح داده شده، سپس منشأ کارگزاران کلانترهای دره‌شوری و مسئولیت‌هایشان تا حد امکان با جزئیات شرح داده شده تا چگونگی مناسبت‌های کلانتران دره‌شوری با کارگزارانشان روشن شود.

این پژوهش بیشتر به صورت میدانی با انجام مصاحبه‌ها و مکمل قرار دادن منابع کتابخانه‌ای با رویکرد توصیفی-تحلیلی انجام شده است. از نظر زمانی، افراد مصاحبه شونده اطلاعاتی نهایت بیش از صد سال را ارائه نکرده‌اند؛ بنابراین محدودهٔ زمانی این مقاله صد سال اخیر است. البته می‌توان آن را به محدوده‌ای فراتر از یک قرن نیز تعمیم داد؛ زیرا سابقهٔ تاریخی دره‌شوری‌ها به بیش از صد سال می‌رسد و هر جا کلانتران، کیخاها و خوانین

دره‌شوری بوده‌اند، کارگزارانی نیز داشته‌اند.

از چهارده فرد مصاحبه شونده، دو نفر به نام سهراب فرهنگ دره‌شوری و محمد پناه‌پور، از خوانین و فرزندان کلانتران دره‌شوری بودند. دیگران نیز خود و حتی پدرانشان از دوران کودکی و جوانی، در خانواده کلانتران دره‌شوری رشد یافتند و به عنوان کارگزار، مسئولیت‌هایی چون نوکربابی، ساربان‌ی، مأموری و مختابادی را برعهده داشته‌اند.

این تحقیق در قالب یک موضوع اجتماعی، بدان سبب مهم است که بخش اصلی داده‌های تاریخی‌اش شفاهی است؛ یعنی شامل افراد مطلع ایلپاتی است و با توجه به اینکه با گذشت زمان این اشخاص فوت می‌شوند، این ضرورت احساس شد تا با انجام مصاحبه‌هایی، از فراموشی اطلاعات تاریخی جلوگیری شود. همچنین با نگاهی از درون به بخشی از ساختار اجتماعی طایفه دره‌شوری، چگونگی مناسبات کلانتران دره‌شوری با کارگزارانشان روشن شود. با توجه به شفاهی بودن بخش عمده‌ای از داده‌های تاریخی، شناسایی افراد مطلع و تحلیل داده‌ها از مشکلات پژوهش بوده است. همچنین انجام مصاحبه با برخی از اشخاص مطلع، به علت دوری راه غیرممکن بود. در مصاحبه با افراد در دسترس، ابتدا اشخاصی که حب و بغض‌های آشکاری نسبت به موضوع داشتند، کنار گذاشته شدند. عده دیگری که آگاه و منصف بودند، داده‌های تاریخی پراکنده، متناقض و ناقصی نیز ارائه کردند که نیازمند مقایسه داده‌های تاریخی، با یکدیگر و سؤال‌های مکرر بود؛ بدین سبب تلاش شد با حوصله و دقت زیاد، اطلاعات شفاهی افراد، تصفیه، جرح و تعدیل شود.

ساختار اجتماعی-سیاسی ایل قشقایی

هرم سلسله‌مراتبی ایل قشقایی از خانوار، بیله، بنکو، تیره، طایفه و ایل تشکیل شده است. به مجموعه افرادی که در یک سیاه‌چادر زندگی می‌کردند، خانوار می‌گفتند. از اجتماع سه تا ده خانوار، واحد خویشاوندی «بیله» شکل می‌گرفت. «بنکو» واحدی خویشاوند، شامل چندین خانوار با مراتع مشترک بود که سرانشان لقب غیررسمی «ریش‌سفید» (آق‌سَقل) داشتند. از مجموع چندین بنکو، «تیره» شکل می‌گرفت. افراد تیره تاریخ و نسب مشترکی داشتند. تیره که در ساختار سیاسی ایل رسمیت داشت، توسط کدخدا که مقامی رسمی بود، اداره می‌شد. کدخدا را کلانتر طایفه منصوب می‌کرد. از مجموع تیره‌ها «طایفه» شکل می‌گرفت که توسط کلانتر اداره می‌شد (نصیری طیبی، ۱۳۸۸: ۲۶). کلانتر مقامی رسمی بود که توسط ایلخان قشقایی منصوب می‌شد. ایل قشقایی به شش طایفه بزرگ دره‌شوری، کشکولی بزرگ، عمله، شش‌بلوکی، فارسیمدان، کشکولی کوچک و طوایف کوچک قراچه، نمدی، ایگدر، رحیمی،

صفی‌خانلو تقسیم می‌شد (کیانی، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۸).

در ایل قشقایی، ایلخانی بالاترین مقام بود. ایلخان که واسطه حکومت و ایل و رئیس طایفه عمله بود، مسئول برقراری نظم و امنیت، دفاع از ایل در برابر تهدیدات خارجی و اخذ مالیات و مظهر وحدت ایل بود (پیمان، ۱۳۴۷: ۲۷۲). «ایل بیگ» که معاون ایلخان بود، از نزدیکان ایلخان (پسر، برادر یا پسرعمو) بود. ایلخان و ایل بیگ که لقب موروثی «خان» داشتند، مقام‌هایی رسمی بودند که توسط شاه یا والی انتخاب می‌شدند (قهرمانی ابیوردی، ۱۳۷۳: ۶۱). ایلخان‌ها و ایل بیگان قشقایی از تیره شاهی‌لو بودند که نسبشان به «امیرقاضی شاهی‌لو» می‌رسید. رؤسای قشقایی تا زمان «جانی‌خان» لقب ایل بیگ داشتند، اما در سال ۱۲۳۴ ق. وی توسط حکومت قاجار لقب ایلخان گرفت و فرزندش محمدعلی‌خان نیز ملقب به ایل بیگ شد. قشقایی‌ها جانی‌خان (متوفای ۱۲۳۹ ق) را به دلیل انسجام بخشیدن به طوایف قشقایی و ایجاد تشکیلات سلسله‌مراتب مشخص و منظم ایلی، بنیان‌گذار واقعی ایل قشقایی می‌دانند (حسینی فسایی، ۱۳۶۷: ۱/۷۱۹، ۲/۱۱۰۰؛ نصیری طیبی، ۱۳۹۳: ۱۷).

در حکومت قاجار خاندان شاهی‌لو ضمن ریاست ایل قشقایی و تعدادی دیگر از ایلات فارس، ضابطی تعدادی از بلوکات فارس را عهده‌دار بودند. از ۶۳ تا ۶۵ بلوک فارس، قشقایی‌ها دست‌کم در ۳۹ بلوک اقامت و حاکمیت ۲۳ بلوک را در اختیار داشتند. آنها مسئول برقراری امنیت، جمع‌آوری مالیات و سربازگیری ایلات و بلوکات بودند (بک، ۱۳۹۶: ۳۶، ۷۹-۸۰، دومورینی، ۱۳۷۵: ۲۹-۳۰).

با سلطنت رضاشاه که به تمرکزگرایی و فروپاشی نظام ملوک‌الطوایفی و ایلی انجامید، ایل قشقایی با فشار و دخالت نظامیان در امور داخلی‌اش مواجه شد. رضاشاه عنوان ایلخانی و ایل بیگی را ملغی کرد (بک، ۱۳۹۶: ۶۸). صولت‌الدوله قشقایی در سال ۱۳۰۲ ش. به عنوان نماینده جهرم به مجلس پنجم راه یافت که البته اقامتش در تهران نوعی تبعید بود (قهرمانی ابیوردی، ۱۳۷۳: ۳۲۴). جانشین صولت‌الدوله در ایل، فرزندش ناصرخان بود. او نیز مجبور شد در شیراز اقامت کند؛ در این شرایط کلانترها طوایف را اداره کردند. به منظور حذف ایلخانی و کنترل ایل، حکومت نظامی تشکیل شد و کلانتران طوایف به صورت مستقیم تحت نظارت حاکمان نظامی درآمدند (نصیری طیبی، ۱۳۹۳: ۹۴-۹۵؛ صولت قشقایی، ۱۳۸۶: ۲۳-۲۸). سرانجام با شورش ایلات جنوب به دلیل تعدی نظامیان، قشقایی‌ها در سال ۱۳۰۸ ش. شورش کردند. در این شورش کلانتران طوایف بسیار فعال بودند. با اجرای برنامه تخته‌قاپو، همه القاب و مناصب ایلی از جمله منصب کلانتری ملغی شد و کلانتران قدرتشان را از دست دادند. در نتیجه، ساختار سیاسی-اجتماعی ایل قشقایی به صورت موقت فروپاشید و اقتصاد

دامداری‌شان دچار خسارت‌های زیادی شد.

محمدناصرخان فرزند صولت‌الدوله، پس از استعفای رضاشاه، از تبعید تهران به فارس فرار کرد. وی به صورت رسمی لقب ایلخانی نداشت، اما رهبر ایل شد. از سال ۱۳۲۰ش تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش. دوباره ساختار اجتماعی-سیاسی ایلی احیا شد و به دلیل ضعف اقتدار محمدرضاشاه، کلانتران قشقایی با حمایت از ناصرخان و برادرانش، قدرت سنتی‌شان را باز یافتند. قشقایی‌ها در این زمان استقلال نسبی داشتند و مسئولیت برقراری نظم برعهده خوانین ایل بود (بک، ۱۳۹۶: ۱۷۴-۱۷۵). در مسئله ملی شدن صنعت نفت، قشقایی‌ها از دکتر مصدق حمایت کردند، اما با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ش. دولت کودتا و آمریکایی‌ها تلاش کردند در اتحادیه سران قشقایی تفرقه بیندازند. با دادن وعده مقام و ثروت به سران طوایف، برخی از کلانترها از ائتلاف قشقایی‌ها خارج و به دولت کودتا پیوستند (نصیری طیبی، ۱۳۹۳: ۱۷۰-۱۷۲؛ صولت قشقایی، ۱۳۷۱: ۴۲۴، ۴۵۴). در نتیجه، ناصر خان و برادرانش ملک‌منصور خان و خسرو خان از ایران به خارج از کشور تبعید شدند و فروپاشی قدرت سیاسی-اجتماعی ایل قشقایی که تا زمان وقوع انقلاب اسلامی ادامه داشت، آغاز شد. پس از کودتا ایل قشقایی دیگر یک سازمان رسمی نبود، اما کلانتران و کدخداها در طوایف نفوذ قابل توجهی داشتند و ساختار سنتی قدرت در طوایف قشقایی تغییری نکرد. هر یک از طوایف تحت نظر یک افسر ژاندارمری به نام «افسر انتظامات» قرار گرفت و کوچ ایل تحت نظر نظامیان انجام شد. نظامیان با کلانتران و کدخداها به صورت مستقیم ارتباط برقرار کردند. دربار و ارتش، کلانترانی را که طرفدار دولت پهلوی بودند، منصوب و کلانتران مخالف را عزل می‌کردند. افسران انتظامات که به جای خوانین بزرگ، نظارت سیاسی و نظامی بر ایل داشتند، برای فروپاشی نظام ایلی برنامه خلع سلاح و اسکان را اجرا کردند. خلع سلاح قشقایی‌ها چندان موفقیت‌آمیز نبود و طرح پنج ساله اسکان با شکست مواجه شد. افسران در نظارت بر چراگاه‌ها، کوچ و ایجاد نظم نیز ناموفق بودند؛ از این رو کلانتران و بزرگان در سطح پایین تر هرم رهبری، نقش اساسی ایفا کردند (بک، ۱۳۹۶: ۱۸۱؛ ابرلینگ، ۱۳۹۳: ۲۴۵، ۲۴۹؛ نصیری طیبی، ۱۳۹۳: ۱۷۹-۱۸۱). تا انقلاب اسلامی به دلایلی چون گسسته شدن پیوند سنتی سران قشقایی با بدنه ایل، اصلاحات ارضی، جذب کلانتران طوایف به حکومت و اعطای امتیازات ویژه سیاسی و اقتصادی به آنان، دخالت نظامیان و ساواک در امور ایلی، کمبود مراتع، خلع سلاح و همچنین توسعه سرمایه‌داری و سوادآموزی، ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایل قشقایی از هم پاشید و گرایش به یکجانشینی سرعت زیادی یافت.

طایفه دره‌شوری یکی از بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین طوایف قشقایی است که بیش از

شصت تیره را شامل می‌شود. قشلاق دره‌شوری‌ها از کازرون در استان فارس تا بهبهان در استان خوزستان، تا حوالی بندر دیلم و بخش ساحلی و شمالی گناوه را شامل می‌شود. مهم‌ترین مناطق بیلاقی دره‌شوری‌ها چمن گندمان در جنوب شهرستان بروجن در استان چهارمحال و بختیاری و شهرستان سمیرم است (مستوفی الممالکی، ۱۳۷۷: ۴۱۸-۴۱۹).

از نظر ریشه‌شناسی، نام دره‌شوری برگرفته از نام دره‌ای موسوم به «دره‌شور» در بخش وردشت شهرستان سمیرم در استان اصفهان است. دره‌شور محل استقرار دره‌شوری‌ها بوده است؛ آن هم زمانی که بیش از ۱۵۰ خانوار بیشتر نبودند و به دلیل کمی جمعیت فقط کدخدا داشته‌اند (قشقایی، ۱۳۹۱: ۱۴). تاکنون قدیمی‌ترین مدرک پیدا شده که لفظ «دره‌شوری» در آن آمده است، در مبایعه‌نامه‌ای از وردشت سمیرم به سال ۱۱۰۶ ق. است (پورمحمدی املشی و زیلاب‌پور، ۱۳۹۳: ۲۴). به گفته ناصرخان قشقایی، جمعیت طایفه دره‌شوری در آذر ۱۳۳۵ پنج تا شش هزار خانوار بوده، اما به گفته زیادخان کلانتر طایفه، در فروردین ۱۳۳۶ جمعیت دره‌شوری‌ها در حدود هشت هزار خانوار و بالغ بر ۳۵ هزار نفر بوده است (ابرینگ، ۱۳۹۳: ۲۷۹). حال آنکه در تیر ۱۳۶۱ جمعیت طایفه ۱۹۲۲۳ نفر اعلام شده است (مجهول المؤلف، ۱۳۶۱: ۴).

در طول تاریخ، دو خاندان شناخته شده ریاست طایفه دره‌شوری را عهده‌دار بودند. اولین خاندان از تیره «ندرلو» بوده‌اند که امروزه نیز در دره‌شور ساکن و معروف به مرادخانلو می‌باشند (پیمان، ۱۳۴۷: ۲۴۲). خاندان دوم از فرزندان شخصی به نام «الله‌قلی قره» می‌باشند که حدود اوایل سلسله قاجار قدرت را به دست گرفته بودند (بک، ۱۳۹۶: ۲۰۶). تیره‌ها میان خوانین دره‌شوری که با یکدیگر نسبت فامیلی داشتند، تقسیم می‌شدند. هر تیره را که وابسته به یک خان بود، «بسه» فلان خان می‌گفتند. خوانین همانند عده‌ای از اشخاص ثروتمند تیره‌های طایفه دره‌شوری، افرادی را به عنوان کارگزار در خدمت داشتند که البته دستگاه اداری و کارگزاران کلانترها گسترده‌تر و بزرگ‌تر بود.

خوانین دره‌شوری تا حدود صد سال قبل لقب «کیخا» داشتند، ولی با قدرتمندتر شدن طایفه، به لقب «خان» که بالاتر از لقب کیخا بود، ملقب شدند و با منصب «کلانتر» که مقامی بالاتر از منصب «کدخدا» بود، طایفه را اداره کردند. منصب کلانتری در شهر و هم در میان ایلات وجود داشته است. منصب کلانتری تا حد زیادی جانشین منصب رئیس شهر در دوره مغول و پیش از آن بوده است. کلانتر از جمله مهم‌ترین مناصب اداری شهرها در سلسله‌های صفویه و قاجاریه بود. به مأمور محلی حکومت که توسط کدخداهای اداره عمومی شهر را برعهده داشت، کلانتر گفته می‌شد. منصب کلانتری مانند بسیاری از سنن اداری عهد صفویه، به

دوره‌های بعد به‌ویژه قاجاریه منتقل شد. در حوزه وظایف کلانتران عهد قاجاریه نسبت به کلانتران دوره صفویه تغییر محسوسی به وجود نیامد. از مهم‌ترین وظایف کلانتر در دوره صفویه، انتصاب کدخداهای محلات و ریش سفیدان اصناف و بلوکات، تعیین میزان مالیات و جمع‌آوری آن، رسیدگی به اختلاف‌های اصناف در امور تجاری، حفظ نظم عمومی شهر و تعیین قیمت ضروریات زندگی بود (خسروبیگی، ۱۳۸۲: ۵۹؛ ۵۵-۵۶؛ فرهانی منفرد، ۱۳۷۸: ۵-۷؛ لمبتون، ۱۳۸۵: ۱۶۴-۱۷۲).

کلانتر مقام حکومتی بود، اما واسطه بین حکومت و شهروندان هم بود که معمولاً جانب مردم را می‌گرفت. کلانتر در برابر ظلم و بی‌عدالتی مأمورهای حکومتی از مردم دفاع می‌کرد. در انتخاب کلانتر، به نظر مردم از جمله رؤسای اصناف توجه می‌شد. در انتخاب کلانترها که از افراد بومی و محلی بودند، تلاش می‌شد از خاندان‌های معروف باشند تا باعث همبستگی و اعتماد مردم شوند. همچنین کلانتری معمولاً مقامی موروثی بود (رنجبر، ۱۳۹۱: ۳۶۶-۳۶۸). منصب کلانتری که در ساختار سیاسی ایلات نیز وجود داشت، از قرن هشتم قمری در میان طبقات عشیره‌ای و نظامی متداول بود (فرهانی منفرد، ۱۳۷۸: ۵؛ احتشامی، ۱۳۸۴: ۲۱). منصب کلانتری در میان ایلات جنوب، در کهگیلویه، ممسنی، بختیاری، خمسه و طوایف قشقایی وجود داشته است.

در ایل قشقایی، دومین قشر قدرتمند پس از خاندان شاهی‌لو، کلانترها بودند. کلانتر رئیس طایفه و منصبی رسمی و موروثی بود. ایلخانی احکام کلانترها را تجدید یا رد می‌کرد. ممکن بود به دلایلی یک کلانتر از مقامش عزل و فرد دیگر که برادر یا از بستگان کلانتر سابق بود، منصوب شود. پس از صدور احکام، از کلانترها سند مالیاتی گرفته می‌شد. ایلخانی هم خلعت کلانتری شامل تفنگ شکاری، شال، عبا و غیره به کلانترها می‌داد و در مقابل، آنها اسب درجه یک پیشکش می‌دادند (قشقایی، ۱۳۹۱: ۵۳). اگر کلانتری مقبول طایفه نبود، کدخداهای متنفذ می‌توانستند او را برکنار کنند.

کلانتر از نظر شخصیتی می‌بایستی فردی شجاع، عادل و باتدبیر بوده باشد. علاوه بر آن، منشأ قدرت کلانتر جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی داشت. در بُعد سیاسی، کلانتر با حکم ایلخان منصوب می‌شد (تصویر ۱). همچنین کلانتر باید از طرف کدخداهای متنفذ طایفه تأیید می‌شد. در بُعد اقتصادی، کلانتر مالک بخش عمده‌ای از مراتع، اغنام، زمین‌های کشاورزی، باغات و روستاها بود. بخش عمده‌ای از تیره‌های طایفه نیز وابسته به کلانتر بودند. در بُعد اجتماعی، نسب خانوادگی کلانتر بسیار مهم بود (احتشامی، ۱۳۸۴: ۶۳-۶۹).

کلانتر وظایف گسترده‌ای داشت. او می‌بایست فرامین ایلخان از جمله جمع‌آوری مالیات

طایفه را اجرا می‌کرد. کلانتر برای حل مسائل، مشاوران طایفه‌ای داشت. در ترکیب مشاوران، علاوه بر سرشناسان تیره‌ها مانند کدخداها و ریش‌سفیدان بنکوها، عده‌ای از کارگزاران مانند مأمورها، مختابادها و میرزاها نیز حضور داشتند. کلانتر کدخداهای تیره‌ها و حتی ریش‌سفیدان را انتخاب می‌کرد (دومورینی، ۱۳۷۵: ۲۸). وی با قدرت قضایی‌اش به اختلاف‌های طایفه‌ای رسیدگی می‌کرد. همچنین چون اقتصاد ایلی مبتنی بر دامداری بود، کلانتر می‌بایست برای تیره‌های طایفه‌اش مرتع تهیه می‌کرد و مانع از خرابی مراتع می‌شد. تاریخ کوچ بسیار مهم بود که بنا به مشورت ایلخان و کلانتران و بزرگان تعیین می‌شد. کلانتر پر قدرت می‌توانست افراد و تیره‌های سرگردان را جذب و طایفه را متحد کند (فرهنگ دره‌شوری، ۱۳۹۲: ۷۹، ۸۰-۸۳، ۱۱۶، ۱۱۸).

از کلانترهای معروف طایفه دره‌شوری «حیدرآقا مینگ‌باش»، «حاج‌علی پناه کیخا»، «حاج باباخان کیخا»، «آقا بابا کیخا»، «نصرالله‌خان»، «ایاز کیخا»، «جعفرقلی‌خان»، «حسین‌خان» و «زیادخان» بودند.

منشأ تشکیل کارگزاران

ساختار کارگزاران با بنکو متفاوت بود که وجه تمایزشان عبارت بود از: ۱. خانواده‌های بنکو به تیره مشخصی تعلق داشتند؛ ۲. هر خانواده بنکو مقداری سرمایه دامی داشت که زندگی خانواده به سرمایه و کار اعضایش متکی بود؛ یعنی واحد مستقل اقتصادی بود که وابستگی کمتری به دیگران داشت؛ ۳. بین خانواده‌های بنکو نسبت فامیلی برقرار بود؛ ۴. همه افراد بنکو از مرکز واحدی که رئیس بنکو (ریش‌سفید یا کدخدا) بود، منشعب می‌شدند؛ ۵. همه افراد بنکوها و تیره‌ها را اصطلاحاً «آدم طایفه» می‌خواندند. البته کارگزاران که متکی به یک قدرت واحد بودند، در مواردی تعدادشان از افراد بنکو بیشتر بود. آنها منشأ واحد فامیلی از یک تیره نداشتند و فعالیت مستقل اقتصادی انجام نمی‌دادند. هر یک از افراد کارگزاران را «آدم خان» یا «نوکر خان» در مقابل «آدم طایفه» می‌نامیدند (پیمان، ۱۳۴۷: ۱۹۲-۱۹۳).

به کارگزاران کلانتران طایفه دره‌شوری «دؤیربر»، «آدار» و «دور خونه» می‌گفتند. هر یک از این کارگزاران از گوشه و کناری جذب می‌شدند. برای مثال، چند خانواده از تیره وابسته به خان جزو کارگزاران می‌شدند. یا افراد جدا شده از دیگر مناطق یا طوایف به دلایلی چون فقر، یتیم بودن، قهر کردن و غیره، مورد پذیرش یک خان یا فرد ثروتمندی قرار می‌گرفتند. البته به‌طور عمده کلانتران کارگزارانشان را از تیره‌های وابسته به خود انتخاب می‌کردند. وقتی یکی از پسرهای خوانین یا کلانتران ازدواج می‌کرد و زندگی مستقلی تشکیل می‌داد،

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۱۷

برای انجام کارهایی چون چوپانی، ساریانی، پیشخدمتی و غیره، خانواده‌هایی از تیره‌های وابسته جدا و در اطراف چادر خان مستقر می‌شدند و یک اداره یا دؤیربر جدید به وجود می‌آمد (همان).

معیار در انتخاب کارگزار، زرنگی و اعتماد بود. با توجه به اینکه خوانین و همسرانشان بدون استثناء با ویژگی‌های اخلاقی افراد تیره‌ها آشنا بودند، افرادی با ویژگی‌های فوق را از میان تیره‌ها انتخاب می‌کردند. از نظر مبادی آداب، روابط اجتماعی و رعایت اصول بهداشتی، کارگزاران کلانترها در مقایسه با افراد تیره‌های طایفه، در سطح بالاتری قرار داشتند. همچنین کارگزاران از پرداخت مالیات مرسومه ایلی معاف بودند و عنوان «بی جمع» داشتند. تعداد کارگزاران و حدود وظایفشان به میزان قدرت و ثروت خوانین بستگی داشت. کلانتران و خوانین درجه یک به نسبت خوانین درجه دوم و سوم عده زیادتری را به خدمت می‌گرفتند.

نام‌گذاری و خطاب شفاهی هر اداره یا دؤیربر به نام خان متبوع بود؛ برای مثال، دؤیربر یا اداره زیادخان، دؤیربر یا اداره جعفرقلی خان. البته در زبان و نگارش فارسی آنها را «عمله» می‌گفتند. مثلاً عملة نصرالله خان، عملة حسین خان؛ که این موضوع در فهرست نام تیره‌ها و در شناسنامه‌های کارگزاران دیده می‌شود (تصاویر ۳، ۷ و) (ابرلینگ، ۱۳۹۳: ۲۷۹؛ کیانی، ۱۳۸۵: ۴۵؛ مجهول المؤلف، ۱۳۶۱: ۵). با رواج شناسنامه، کارگزاران نام‌های خانوادگی‌ای را که نشانه بستگی آنها به خان متبوعشان بود، انتخاب می‌کردند. برای مثال، زمانی که عده‌ای از خوانین دره‌شوری نام خانوادگی «پناه‌پور دره‌شوری» (براساس نام جدشان حاج علی‌پناه کیخا) را انتخاب کردند، کارگزارانشان نیز نام خانوادگی «پناه‌پوری» را برگزیدند. یا وقتی زیادخان کلانتر، نام خانوادگی «سُترک» را برگزید، کارگزارانش فامیل «سُترک‌دوست» را برای خود انتخاب کردند؛ یا وقتی که زکی خان نام خانوادگی «فرهنگ دره‌شوری» را انتخاب کرد، اداره‌جاتش نام خانوادگی «فرهنگ‌دوست» را برگزیدند (تصاویر ۲-۶).

مشاغل کارگزاران

۱. کلفت، نوکرباب، فراش

زن خدمتکار در چادر کلانتر را «کلفت» می‌گفتند. از جمله مسئولیت‌های کلفت‌ها لباس و ظرف شستن، رختخواب پهن و جمع کردن، تمیز کردن سیاه‌چادرها، کمک به جمع‌آوری وسایل هنگام کوچ و باز کردن و دوباره چیدن وسایل در یورد جدید بود. مرد خدمتکار در چادر کلانتر را «پیشخدمت»، «پیشخدمت» یا «نوکرباب» می‌گفتند.

پیشخدمت‌ها در اداره منزل خان و پذیرایی از مهمانان همکاری می‌کردند. حفظ آبروی کلانتر و طایفه مهم بود؛ به همین دلیل کلفت‌ها و نوکران‌ها با ظاهری آراسته، مرتب و آگاه به مبادی آداب بودند (امیر زیلاب‌پور، تیر ۱۳۹۰؛ نزاکت افراسیابی، تیر ۱۳۹۰؛ حکیمه زیلاب‌پور، تیر ۱۳۹۰).

«فراش» خدمتکار مرد و مأمور خاص کلانتر بود که دستورهای وی را انجام می‌داد. فراش‌ها که یک تا سه نفر بیشتر نبودند، بیرون از خانه کلانتر مأموریت‌هایشان را انجام می‌دادند. حکم مکتوب یا شفاهی کلانتر توسط فراش لازم‌الاجرا بود. فراش می‌توانست در جلوی چادر کلانتر، افراد را صدا بزند. مزد فراش مانند نوکران و کلفت شامل حواله گندم، پول، لباس، کفش و غیره بود (منوچهر زیلاب‌پور، تیر ۱۳۹۰؛ سیف‌الله نادری (امان‌الله)، ۱۳۹۶/۶/۵). اگر زنی از کارگزاران کار اشتباهی انجام می‌داد، متناسب با آن تنبیه می‌شد؛ نظیر سرزنش کردن، بی‌محل‌ی کردن، محرومیت از وعده‌های غذایی یا انداخته شدن در جوال و با چوب کتک خوردن. اعمال منافی عفت در ایل قشقایی بسیار نادر و ناموس‌پرستی یکی از خصایص آنها بود (بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۷۴). موارد بسیار نادری پیش می‌آمد که زن یا مرد به علت انجام کار خطایی مثل دزدی، از جمع خانواده و کارگزاران کلانتر کنار گذاشته می‌شد. مبنای روابط اعتماد و حفظ اطرافیان توسط کلانتر بود. کارگزاران معمولاً از دوره کودکی و جوانی در خدمت خانواده کلانتران بودند و روابط عاطفی خاصی میان آنها برقرار بود.

۲. کله

کله به عنوان فردی که مسئول تربیت کودک است، در تاریخ ایران سابقه طولانی دارد. همیشه در نظام‌های سیاسی، مسئله تعلیم و تربیت شاهزادگان در زمینه اخلاقی، سیاسی و نظامی اهمیت ویژه‌ای داشته است. «اتابک» یکی از برجسته‌ترین مقام‌ها در این زمینه است. «اتابکی» در اصل نهادی اجتماعی بود که در میان ترکان غز متداول بوده است. نهاد اتابکی در سلسله سلجوقی دارای کارکرد دوگانه اجتماعی-سیاسی بود. اتابکان افرادی بودند که از طرف سلاطین سلجوقی برای تربیت شاهزادگان در زمینه‌های اخلاقی، آیین ملک‌داری و نظامی و اداره ایالت شاهزادگان در زمان خردسالی آنها انتخاب می‌شدند (لمبتون، ۱۳۸۵: ۴۶-۴۷).

اصطلاح اتابک در سلسله صفویان با همان خصایص اتابکی در مفهوم دیگری به نام «کله» تداوم یافت. فراگیرترین مفهوم در حوزه تربیت شاهزادگان صفوی «کله» بوده است. این واژه فارسی در لغت به معنای غلام و مربی بزرگ‌زادگان آمده است. للگان به عنوان یک گروه مهم اجتماعی در دوره صفوی مطرح بودند که دو دوره را شامل می‌شدند؛ دوره نخست از ابتدای

صفویه تا آغاز پادشاهی شاه‌عباس اول بود که شاهان صفوی آموزش و تربیت شاهزادگان را به قزلباشان منتفذ می‌سپردند. دوره دوم از شاه‌عباس اول تا سقوط دولت صفوی است که غلامان لَله یا خواجه‌سراها با تسلط بر حرم‌سرا و دربار، بر تصمیمات مهم کشوری و لشکری تأثیر داشتند (بهرام‌نژاد و داراب‌زاده، ۱۳۹۳: ۲۸، ۳۰، ۴۰).

لگگی در طایفه دره‌شوری به عنوان یک سنت وجود داشت. معیار انتخاب لَله مورد اعتماد، پاک‌دامنی و مهارت در تربیت کودک بود. به دلیل کمبود منابع تاریخی، درباره کارکرد اجتماعی-سیاسی لگگی در طایفه دره‌شوری اطلاعات زیادی وجود ندارد. می‌دانیم کلانترها و خوانین که عموماً تک‌همسر بودند، فرزندان را به لَله‌ها می‌سپردند. دلیل اصلی لگگی، تربیت صحیح کودک بود؛ زیرا همسران کلانترها و خوانین به دلایلی چون مشغله‌های ایلی به درستی نمی‌توانستند فرزندان را تربیت کنند. یا اینکه به دلیل یتیم شدن کودک، ضرورت پیدا می‌کرد او را به لَله بسپارند. لَله مرد به پسر بچه‌ها مواردی چون آداب معاشرت، سوارکاری، تیراندازی و شکار را آموزش می‌داد و لَله زن نیز ضمن تربیت کودک، می‌توانست به کودک شیر هم بدهد.

لَله می‌توانست فردی از کارگزاران کلانتران باشد یا اینکه خانواده یکی از تیره‌های طایفه باشد که کودک در خانواده لَله و خارج از خانه پدرش تربیت می‌شد (سهراب فرهنگ دره‌شوری، ۱۳۹۶/۳/۶؛ محمد پناه‌پور، ۱۳۹۴/۸/۲۶).

۳. فرش بافان

زنان قشقایی مهارت زیادی در فرش‌بافی داشتند. هر یک از طوایف سبک خاصی در فرش‌بافی داشتند و زنان تیره‌ها متناسب با نیازهای روزمره زندگی، انواع فرش‌ها را می‌بافتند. در میان کارگزاران کلانترها نیز زنانی با مهارت زیاد بافندگی وجود داشتند که تحت نظارت و آموزش بی‌بی‌ها انواع فرش‌ها را می‌بافتند. این زنان فرش‌باف ملقب به «ایمه‌جی»^۱ بودند (حکیمه زیلاب‌پور، تیر ۱۳۹۰؛ نزاکت افراسیابی، تیر ۱۳۹۰).

۴. آبدارچی

آبدارخانه با مسئولیت «آبدارچی» وظیفه چایی دادن و قلیان چاق کردن برای خان و مهمانانش

۱. ایمه‌جی: کمکی، کارگر افتخاری. ریشه کلمه از «ایمک» (زحمت کشیدن) است (مردانی رحیمی، ۱۳۸۶: ۱۶۹). ایمه‌جی یعنی کمکی و کارگر افتخاری، اما ایمه‌جی‌های بی‌بی در مقابل کارشان لباس، غذا، گندم، پارچه، کفش و پول دریافت می‌کردند.

۱۲۰ / تحلیلی بر نقش کارگزاران کلانتران طایفه دره‌شوری قشقای / بابک زیلاب‌پور و ...

را برعهده داشت. آبدارچی که معمولاً یک نفر پیشخدمت بود، هنگام کوچ وسایل آبدارخانه را داخل سبدی به نام «لوده» می‌گذاشت و بار قاطر می‌کرد و جلوتر می‌رفت تا با سماور ذغالی‌اش، در یورد جدید چایی و قلیان برای خان و اطرافیانش آماده کند (منوچهر زیلاب‌پور، تیر ۱۳۹۰؛ محمد پناه‌پور، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵).

۵. آشپزخانه

در آشپزخانه یا مطبخ^۱ صبحانه، ناهار و شام برای خانواده کلانتر، مهمانان و کارگزاران تهیه می‌شد. به سرآشپز «ناظر» می‌گفتند. ناظر ضمن پخت غذا، وظایفی چون نظارت بر تعداد جیره‌بگیران، میزان ذخیره مواد غذایی، نگهداری و تغذیه ماکیان کلانتر را عهده‌دار بود. از جمله افرادی که در آشپزخانه کار می‌کردند، عبارت بودند از: ۱. چند آشپز مرد؛ ۲. نوکرهایی که وظیفه آوردن هیزم و آب را برعهده داشتند؛ ۳. زنانی که نان (چرک) می‌پختند؛ ۴. زنانی که شستن ظروف، پاک کردن برنج و کوبیدن شلتوک و غیره را عهده‌دار بودند (ستاره فاتح، ۱۳۹۴/۵/۲؛ مسعود فرهنگ‌دوست، ۱۳۹۴/۵/۲).

۶. گله‌گویی

شخصی که گاوهای کلانتر را می‌چراند و شیر آنها را می‌دوشید و خود یا همسرش فرآورده‌های لبنی گاوها را تحویل خان می‌داد، «گله‌گویی» نامیده می‌شد (منوچهر زیلاب‌پور، تیر ۱۳۹۰).

۷. ساریان

ساریان^۲ نگهداری شترهای کلانتران و خوانین را برعهده داشت. «دارغایی» شغلی موروثی بود که هیكلی بلند و صدای خوب و رسا از ویژگی آن بود (بهرز میر، ۱۳۹۳/۳/۲۷). دارغاه‌ها در نواختن نی مهارت داشتند. آهنگ‌های ساریانان بیشتر درباره زندگی و شرایط شغلی‌شان بود. زنان ساریان‌ها نیز به زیبایی آواز می‌خواندند. آنها از جمله نادرترین گروه‌هایی بودند که در مجامع عمومی به‌ویژه در عروسی‌ها هنرنمایی می‌کردند و بهترین خوانندگان ایلی در میان آنان یافت می‌شد (نصیری طیبی، ۱۳۸۸: ۵۸؛ زیلاب‌پور، منوچهر، جلسه دوم: ۱۳۹۵/۵/۲۰). نوازندگان قشقای سه گروه «عاشق‌ها»، «چنگی‌ها» و «ساریانان» را شامل می‌شدند. عاشق‌ها

۱. مطبخ در لهجه دره‌شوری‌ها «مودباخ» گفته می‌شود.

۲. به ساریان در طایفه دره‌شوری «دارغا» می‌گویند.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۲۱

گروهی کوچک با آلات موسیقی چون چوگور، کمانچه و سه‌تار بودند که در رویدادهای غم‌انگیز و شاد آهنگ می‌زدند و آواز می‌خواندند. آنها می‌توانستند آهنگ‌ها را دسته‌جمعی بخوانند (قشقای، ۱۳۹۱: ۳۹؛ بهمن‌بیگی، ۱۳۸۱: ۱۱۸). چنگی‌ها نوازندگان کرنا، نقاره و سرنا بودند که هنگام جنگ، عروسی و سوگواری و عید نوروز آهنگ‌هایی می‌نواختند. آنها در میان طوایف قشقای پراکنده بودند (نصیری طیبی، ۱۳۸۸: ۵۸).

۸. انباردار

انباردار مسئول انبار مواد غذایی کلانتران و خوانین در روستاها و مناطق بیلاقی و قشلاقی بود. آشپزخانه کلانتر مواد غذایی را از انباردار تحویل می‌گرفت (منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰). وقتی شخصی به سبب خدمتی به کلانتر مستحق پاداش می‌شد، میرزای خان حواله‌ای می‌نوشت و فرد حواله را نزد انباردار می‌برد و او متناسب با حواله به فرد مورد نظر جنس می‌داد.

۹. مأمور

کلانتران و خوانین دره‌شوری تیره‌هایی وابسته به خود موسوم به «بسه» داشتند. خوانین از بین کارگزارانشان «مأمورهایی» را میان تیره‌های بسه خود به سرپرستی کدخدا می‌فرستادند. مأمورها موقتی یا دائم بودند. مأمور دائم با خانواده‌اش در تیره می‌ماند و مأمور موقت با چند روز اقامت در تیره، وظیفه‌اش را انجام می‌داد. مأمور القاب غیررسمی «بی» (بک، بیگ) و «مباشر» (لقب کمتر معمول) داشت. مأمور که واسطه میان خان و تیره بود، با کدخدای تیره تماس داشت. در مورد برخی وظایف مأمور در تیره، به مواردی چند می‌توان اشاره کرد:

۱. هنگام کوچ به بیلاق یا قشلاق مأمور وظیفه داشت با تیره خود در ارتباط باشد. اگر تیره‌ای مشکل مرتع داشت، مأمور با همراهی کدخدا مراتع خان را از روی ظرفیت تعریف یک «بُر» (گوسفند ۳۰۰ رأس) بین بنکوه‌های تیره تقسیم می‌کرد و حق مرتعی به نام «رسوم» می‌گرفت (صفی‌نژاد، ۱۳۶۸: ۸۸؛ پیمان، ۱۳۴۷: ۳۰۵، ۳۱۶). اگر تیره‌ای مرتع خود را داشت، مأمور از تیره فقط «گوشتی» می‌گرفت (معمولاً بره یا بزغاله). گوشتی برای خان به عنوان باج نبود، بلکه نوعی تأمین مخارج او به حساب می‌آمد. میزان رسوم و گوشتی خان و حق‌العمل مأمور، به توان اقتصادی تیره و تعداد سیاه‌چادرهایش بستگی داشت که توسط کدخدای تیره گرفته می‌شد. میزان رسوم و گوشتی آن قدر نبود که افراد تیره به سختی بیفتند (منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰؛ محمد پناه‌پور، ۱۳۹۴/۸/۲۶).

۲. اگر در تیره جرمی انجام می‌شد، یا بر سر مراتع نزاع میان افراد دو تیره طولانی می‌شد،

ضمن اینکه افراد تیره به راحتی می‌توانستند نزد کدخدا یا کلانتر بروند و مشکلاتشان را مطرح کنند، مأمور به دستور کلانتر مسئول حل مشکل می‌شد و با همراهی کدخدا و ریش‌سفیدان تیره مسئله را حل می‌کرد.

۳. منبع عمده درآمد خاندان شاهی‌لو و کلانتران طوایف، مراتع وسیع و اغنام زیاد بود، اما در مواقعی وضع مالی‌شان به دلایلی چون بالا بودن مخارج دستگاه اداری و بدهکاری بد می‌شد؛ به همین دلیل هر چند سال یک بار ایلخانان از طوایف و کلانترها از تیره‌ها از صد رأس اغنام به بالا «گله‌بگیری» می‌کردند که معمولاً از صد رأس اغنام، سه رأس گله‌بگیری می‌شد. مأمور تیره به همراه افرادی چون مختابادها و میرزاها کار گله‌بگیری را برای ایلخان یا کلانتر انجام می‌داد (فرهنگ دره‌شوری، ۱۳۹۲: ۴۴، ۶۰، ۹۱، ۳۰۴).

دستمزد مأمور کلانتر شامل مواردی چون پول، حواله گندم و اغنام بود. همچنین تیره‌ها به مأموران‌شان هدایایی چون پشم، کشک، گوشت شکار و برنج می‌دادند. این هدایا که نشانه ابراز محبت افراد تیره بود، سیاستی برای مماشات بیشتر مأمور با آنها به شمار می‌رفت. البته مأمور بیشتر وقت‌ها طرفدار تیره‌ای بود که به میان آنها می‌رفت؛ زیرا اعتبار و درآمدش از تیره مربوطه تأمین می‌شد (سلب‌ناز زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۳/۲۱؛ پرویز فرهنگ‌دوست، ۱۳۹۵/۳/۲۱؛ منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰؛ محمد پناه‌پور، ۱۳۹۴/۸/۲۶).

وظایف مأمور با نماینده کلانتر متفاوت بود. نماینده تنها مختص کلانترها و خوانین درجه یک بود. او به عنوان پیشکار ایلی کلانتر، در اموری چون تعیین زمان کوچ، تعیین مراتع، به‌ویژه املاک کلانتر تام‌الاختیار بود (محمد پناه‌پور، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵).

۱۰. شبانکاره و مختاباد

کلانتران و خوانین مالک گله‌های بزرگی از اغنام بودند. قشقایی‌ها به چوپان «چُبان» و به کسی که کار چوپانی انجام می‌داد، «چُبان‌چُولوق» می‌گفتند. به مجموعه چوپان‌های خان «شبانکاره» یا «چُبانکاره» (لفظ رایج در ایل قشقایی) می‌گفتند. آنها که از میان تیره‌های بسه خان برگزیده می‌شدند، دیگر ربطی به تیره خود نداشتند.

رئیس چُبانکاره هر خان «مختاباد» (با لقب غیررسمی «بی») نام داشت و سرپرست همه مختابادها فردی بود که مختاباد کلانتر محسوب می‌شد. وظایف مختاباد عبارت بود از:

۱. مختاباد مسئول آمارگیری از اغنام بود. چوپان سه دفعه در سال، یعنی هنگام کوچ پاییزه، هنگام پشم‌چینی گوسفندان و عید نوروز می‌بایست آمار اغنامش را به مختاباد می‌داد. در این سرشماری‌ها بر روی گوش یا صورت بزغاله‌ها و بره‌های به دنیا آمده با وسیله‌ای به نام «داغما» که نشان مخصوص هر خان بر رویش حک شده بود، داغ می‌زدند. مختاباد نیز از هر

«سری» اغنام (صد یا دویست رأس گوسفند و بز) یک «کِرِبَه» (بره یا بزغاله کوچک) به عنوان حق‌الزحمه می‌گرفت. اگر دامی می‌مرد، چوپان گوش یا سر داغ شده حیوان را تحویل می‌داد و یا اگر دامی گم می‌شد، چوپان به مختاباد گزارش می‌داد (منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰).

۲. هر چوپان چُبانکاره موظف بود در طول یک سال مقدار مشخصی کره با عنوان «تراز» به مختاباد تحویل دهد. خانواده چوپان که «ترازدار» بود، در بیلاق قبل از خشک شدن شیر اغنام، قرار دوشیدن اغنام را با مختاباد می‌گذاشت. ترازگیری برای هر سری از اغنام بر مبنای پستان بود؛ یعنی پستان‌های دو گوسفند را یک پستان حساب می‌کردند که از هر پستان گوسفند، چوپان می‌بایست مثلاً ۳ چارک سنگ شاه^۱ کره به مختاباد تحویل می‌داد. چون کره ارزشمندترین فرآورده لبنی بود، مبنای ترازگیری قرار داده می‌شد. از کره فرآورده، روغن پاک حیوانی به دست می‌آمد که برای پخت‌وپز مصرف می‌شد و در بازار قابل معاوضه با کالاهای دیگر بود (اسماعیل فرد افشاری، ۱۳۹۶/۲/۱۸؛ هومان فرد افشاری، ۱۳۹۶/۲/۱۸؛ منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰). همچنین کلانترها و کدخداهای سالیانه مقداری روغن حیوانی برای مصرف به دستگاه ایلخانی می‌فرستادند (قهرمانی ابیوردی، ۱۳۷۳: ۶۱). میزان تراز یکساله با توجه به وضعیت سال از نظر بارندگی، میزان علوفه و مهارت خانواده چوپان، می‌توانست بیشتر یا کمتر از تعهد چوپان باشد. اگر محصول کره مازاد بر تعهد بود، مقدار اضافی مال چوپان می‌شد. اگر چوپان نمی‌توانست به تعهدش در تراز عمل کند، می‌بایست خسارتش را می‌پرداخت. برای مثال، از مزدش کم می‌کردند، یا گوسفند یا الاغ چوپان را می‌گرفتند. البته جریمه کردن کم اتفاق می‌افتاد و گذشت می‌شد که به شخصیت بی‌بی، خان و مختاباد بستگی داشت. به‌طور کلی سخت‌گیری در کار نبود.

۳. پشم‌چینی گوسفندان سالی یک بار در بیلاق انجام می‌شد. افرادی با عنوان «قِرْخِمِجی»^۲ در روزی معین پشم گوسفندان را می‌چیدند. قِرْخِمِجی‌ها از تیره‌های بسه خان بودند که با عنوان «اُیمَه‌جی» برای کمک می‌آمدند. مختاباد بر چیدن پشم نظارت داشت و پشم‌ها را تحویل بی‌بی می‌داد. البته در آن روز غذاهایی چون آش دوغ (ماصافا) و شیربرنج پخته می‌شد.

۴. مختاباد چوپان‌های چُبانکاره را انتخاب می‌کرد. معیارهای انتخاب چوپان سابقه خوب، درست‌کاری و مهارت در چوپانی بود. در بیشتر موارد چوپان و حتی پدران‌ش سال‌های سال در خدمت کلانتر بودند. مختاباد ابتدا با حضور میرزای کلانتر با چوپان قراردادی یکساله و شفاهی

۱. سنگ شاه در ایالت فارس براساس واحد محلی وزن در کازرون، معادل ۶ کیلوگرم است (مجهول المؤلف، ۲۵۳۵: ۵۱).

۲. قِرْخِمِک = چیدن.

می‌بست که وظیفه و مزد و مواجب یکساله چوپان مشخص می‌شد. تاریخ شروع قرارداد «مهرگان» نام داشت. بعد از زمان مهرگان که مثلاً می‌توانست اول تابستان باشد، دیگر قراری گذاشته نمی‌شد. جیره و مواجب یکساله‌ای که برای چوپان مشخص می‌شد، شامل گندم، کَلَش (گیوه)، کَبَنک (نوعی پالتوی ضخیم و نم‌دی مخصوص دامداران) پول نقد، دو سرمزد (مثلاً دو رأس بره)، قند، چایی و غیره می‌شد (فرهنگ دره‌شوری، ۱۳۹۲: ۴۹، ۲۲۱، ۲۹۶). همچنین چوپان می‌توانست اغنامش را بدون پرداخت حق تعلیف، در مرتع خان بچراند و از فرآورده‌های لبنی گله خان نیز استفاده کند؛ موقع پشم‌چینی هم درصدی از پشم به چوپان می‌رسید.

مختاباد تعیین می‌کرد که چوپان کدام گله گوسفند را بچراند؛ زیرا گوسفندان خان مجزا و خاصه بودند. برای مثال، گوسفندان سفید «آق‌قویون»، گوسفندان سیاه «قره‌قویون»، گوسفندان بور «بورقویون» را از هم جدا می‌کردند. همچنین چوپان‌هایی بزهای شیرده را با هدف تهیه لبنیات تازه و در دسترس در نزدیکی منزل خان می‌چراندند (منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰). مراقبت از مراتع بسیار مهم بود. مختاباد مراتع ییلاقی و قشلاقی را بین چوپان‌ها تقسیم می‌کرد. یک چوپان حرفه‌ای می‌دانست که برای حفظ مراتع، اغنام را در کدام ناحیه مرتع باید بچراند.

منابع درآمدی مختاباد متعدد بود. از هر صد بره زاینده شده، سه بره سهم مختاباد می‌شد. هنگام پشم‌چینی درصدی از پشم نصیب او می‌شد. در فصل بهار وقتی بره‌ها و بزغال‌ها را داغ می‌زدند، مختاباد سهمی می‌برد. درصدی از ترازگیری و فروش اغنام به مختاباد تعلق می‌گرفت. مختاباد برای خود گله اغنام داشت که بدون پرداخت حق تعلیف در مرتع خان می‌چریدند. مختاباد اسب، علیق و تفنگش را از کلانتر می‌گرفت. اساساً مختاباد که در منافع گله شریک بود، زندگی خوبی داشت (فرهنگ دره‌شوری، ۱۳۹۲: ۴۹، ۵۴).

از آنجا که کارگزاران کلانتر آبروی طایفه محسوب می‌شدند و حفظ مراتع مسئله بسیار مهمی بود، در انتخاب مختاباد و چوپان دقت می‌شد.^۱

۱. پاپلی یزدی در مقاله‌ای با عنوان «مختاباد» اوج مشارکت در دامداری سنتی را زمانی دانسته است که دامداران دام‌های خود را در گله مشترک گرد آورند، در مرتع مشترک به چرا ببرند، چوپان مشترک بگیرند و به صورت مشترک مخارج را پردازند و همه درآمد را به نسبت سهم هر کس تقسیم کنند. به این دامداری اشتراکی «مختاباد» می‌گویند. در این نوع دامداری، یک فرد خیره به عنوان «سرمختاباد» انتخاب می‌شود. از وظایفش محاسبه مخارج و درآمد است. سرمختاباد محصول را می‌فروشد و سهم هر کس را به نسبت می‌پردازد. پاپلی یزدی این مقاله را در پژوهشی میدانی در میان مردمان نیمه‌کوچ‌نشین شاهرود انجام داده است (پاپلی یزدی، ۱۳۷۷: ۳۲-۲۵).

۱۱. ذهن زن

«ذهن زن» فرد باتجربه و ماهری بود که میزان محصولات کشاورزی و لبنی را تخمین می زد. در زمین زراعی کلانتر، کشاورز بی زمین با یک جفت گاو نر گندم می کاشت که یک خیش گندم برابر بود با یک جفت گاو نر که مثلاً ۳۰ من گندم را می کاشت. ذهن زن ها که در هر منطقه ای یک یا دو نفر بودند، هنگام برداشت محصول تخمین می زدند که مزرعه چقدر محصول دارد و چه میزان آن به خان تعلق می گیرد. وی سهم خان را با عنوان «منال» تحویل می گرفت^۱ (ساکما، ۲۳۰/۱۰۰۵۷؛ پرویز فرهنگ دوست، ۱۳۹۵/۳/۲۱؛ منوچهر زیلاب پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰؛ سیف الله (امان الله) نادری، ۱۳۹۶/۶/۵) (تصویر ۹). منال گیری خوانین تا زمان اصلاحات ارضی معمول بود، اما پس از اصلاحات ارضی، کشاورزان بی زمین مالک زمین گردیدند و خوانین از لحاظ منال گیری ضعیف شدند.

ذهن زن در مورد اغنام کلانتر تخمین می زد که برای سال آینده چقدر لبنیات خواهند داد و چوپان باید چه میزان تراز کره به مختاباد تحویل دهد.

کم پیش می آمد که ذهن زن که فرد باتجربه، معتمد و شناخته شده ای بود، دچار اشتباه شود. اگر هم اشتباهی پیش می آمد چون روابط مبتنی بر رفتار محترمانه بود، بخشش می کردند. اگر اشتباه بخشوده نمی شد، ذهن زن می بایست خودش خسارت وارد آمده را جبران می کرد.

۱۲. میرزا

«میرزا» منشی مخصوص کلانتر بود. وی تمام مکتوبات کلانتر را می نوشت. میرزا صورت تمام اموال منقول و غیر منقول خان را در اختیار داشت و به عنوان تحصیل دار مسئولیت مالی و تحویل هدایا را برعهده داشت. میرزا در عزل و نصب ها و مدیریت طایفه ای، از مشاوران کلانتر بود. میرزاها در مواردی مأمورهای سیاسی کلانترها می شدند؛ مانند فردی به نام میرزا محمد که آقا کیخای دره شوری او را نزد حبیب الله خان بابادی عکاشه که در سمیران بود، فرستاد تا او را از آمدن مأمور حکومتی و ایل بیگی قشقایی آگاه کند (عکاشه (ضیغم الدوله)، ۱۳۶۵: ۲۷۶). میرزاهای خوانین دره شوری همه از نسل سادات لر کهگیلویه بودند. بعضی از

۱. از معانی منال عبارت است: از جایی که سود و حاصل به دست آید؛ محصول اراضی، ملک، باغ و مزرعه، مال، دولت و ثروت (دهخدا، [بی تا]: ۱۱۸۶/۴۶). از جمله منابعی که به منال اشاره کرده، کتاب *المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان* اثر افضل الدین ابوحامد کرمانی است. این اثر به گرفتن منال توسط غزان در قرن ششم قمری و توسط فخرالدین عباس حاکم کرمان از طرف اتابک سعدبن زنگی در اوایل قرن هفتم قمری اشاره دارد. عبارت مرسوم امروزی «مال و منال» است که افضل الدین کرمانی نیز در کتابش آورده است (کرمانی، ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۴۶).

میرزاها با عنوان «ملا» دعا می‌دادند و به بچه‌های خوانین سواد می‌آموختند (منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰).

۱۳. تفنگچی

تفنگچی فرد شجاعی بود که در تیراندازی مهارت داشت. تفنگچی‌ها با اسب‌ها و تفنگ‌های خود یا خوانین، همراه کلانتران و خوانین بودند. به شکار می‌رفتند و سهمی از گوشت شکار را از طرف خان دریافت می‌کردند. تفنگچی‌های کلانتران و خوانین به همراه تفنگچی‌های تیره‌ها در جنگ‌ها شرکت می‌کردند. آنها از طرف کلانتر مأمور می‌شدند در میان تیره‌ها فرمان خان را اجرا کنند و یا به مأمور خان در اجرای وظایفش کمک می‌کردند (همان).

۱۴. کوله‌کش و قوشچی

شکار از مهارت‌های مهم ایلات برای تأمین غذا، تفریح و تمرین جنگ بود. کلانتر و خوانین می‌توانستند زمین‌ها را قرق کنند و کسی بدون اجازه حق شکار نداشت. در فصل بارداری، زایمان و شیردهی پستانداران وحشی و تخم‌گذاری پرندگان، شکار صورت نمی‌گرفت (فرهنگ دره‌شوری، ۱۳۹۲: ۲۷۰). کلانتر هنگام شکار، تفنگچی‌ها و فردی با عنوان «کوله‌کش» را برای حمل وسایلش می‌برد. فردی از کارگزاران نگهداری سگ‌های شکاری کلانتر را برعهده داشت. داشتن پرندۀ شکاری و «قوشچی» کلانتر عمومیت نداشت و انگشت‌شمار بود؛ مثلاً حسین‌خان کلانتر دره‌شوری (اعدام به سال ۱۳۱۳ش) قوشچی داشت (منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰).

۱۵. مهتر

به مسئول نگهداری اسب «مهتر» و به رئیس مهترها «میرآخور» می‌گفتند. طایفه دره‌شوری به داشتن اسب‌هایی با نژادهای عالی معروف بوده است. خوانین و تیره‌های دره‌شوری مهتران، رایض‌ها و مربیان اسب مشهوری داشته‌اند. مهترها و رایض‌های کلانتران دره‌شوری مسئولیت‌های مختلفی داشتند؛ از جمله انتخاب و تربیت کردن کره‌اسب‌های اصیل، حفظ بهداشت اسب‌ها، چراندن و مشخص کردن مراتع اسب‌ها و قاطرها، بردن و آوردن رمه‌ها به بیلاق و قشلاق (کیانی، ۱۳۷۷: ۲۴۰-۲۳۹). مهتر جیره و مواجب داشت. اگر کلانترها اسب سیلیمی معروفی داشتند و اجازه نسل‌کشی می‌دادند، وضع مهترها و میرآخورها خوب می‌شد؛ زیرا از سراسر ایل قشقایی برای نسل‌کشی، مادیان می‌آوردند و صاحب مادیان حداقل یک بره

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۲۷

هدیه می‌داد. تعداد بره‌های هدیه داده شده در سال، ممکن بود از سرطوبله خان دره‌شوری از چندصد رأس بگذرد که به میرآخور و مهترها تعلق داشتند (فرهنگ دره‌شوری، ۱۳۹۲: ۲۶۲).

۱۶. پیک

به فردی که از طرف کلانتر مأمور رساندن پیغام بود، پیک یا «آغاج‌آتلی» می‌گفتند. فردی پیک می‌شد که ظاهری آراسته و بیانی روان داشته و آداب معاشرت را بلد بوده است؛ زیرا پیک آبروی کلانتر و طایفه محسوب می‌شد (محمد پناه‌پور، ۱۳۹۴/۱۲/۱۵).

۱۷. استاد (چنگی)

استاد یا «اوسا» مسئول نوازندگی، اصلاح سر و صورت، دندان کشیدن و ختنه کردن بود. هر یک از اوساها برای یک کلانتر و تیره‌های وابسته‌اش خدمت می‌کردند. اوساها در روزهای عادی، هنگام عروسی (طوی) و عزا (شین) نواهای متناسب با آن موقعیت را می‌نواختند. همسران اوساها هنگام عروسی دختر کلانتر یا افراد تیره‌ها، کارهای مربوط به عروس از آرایش کردن، لباس پوشانیدن تا همراهی عروس به خانه داماد را انجام می‌دادند (منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰).

۱۸. دشت‌بان و قرقچی

«دشت‌بان» از زمین‌های کشاورزی و باغ‌های کلانتر مراقبت می‌کرد. قرقچی نیز از مراتع خان مواظبت می‌کرد. معمولاً فردی ایلیاتی، ترک‌زبان و مسن دشت‌بان و قرقچی می‌شد. زمانی که ایل در بیلاق یا قشلاق بود، دشت‌بانی و قرقچی‌گری برقرار بود، اما بعد از کوچ، زمین‌های کشاورزی و مراتع خلوت می‌شد و دیگر نیازی به دشت‌بانی و قرقچی‌گری نبود (منوچهر زیلاب‌پور، ۱۳۹۵/۵/۲۰؛ سیف‌الله (امان‌الله) نادری، ۱۳۹۶/۶/۵). هنگام کوچ قبل از رسیدن طایفه دره‌شوری به بیلاق، کلانتر دره‌شوری قرقچی‌هایی را زودتر به مراتع بیلاق می‌فرستاد تا مانع از چرانده شدن مراتع توسط افراد بیگانه شوند (فرهنگ دره‌شوری، ۱۳۹۲: ۲۹۳).

۱۹. راننده

پس از آنکه کلانترها و خوانین صاحب خودرو و تراکتور شدند، عده‌ای از کارگزارانشان راننده تراکتور و خودروهایی چون «جیپ» و «لندرور» شدند. زمانی که خودرو بسیار کم بود، رانندگی شغلی مهم و جذاب به حساب می‌آمد (سیف‌الله (امان‌الله) نادری، ۱۳۹۶/۶/۵).

در میان کارگزاران، افراد سیه‌چرده‌ای نیز حضور داشتند که تعدادشان کم، ولی زرنگ بودند و در خانه کلانتر به عنوان افرادی محرم و مورد اعتماد مسئولیت‌هایی را عهده‌دار بودند. کلانترها در مواردی که به کارگیری قوه قهریه لازم بود، مانند سرکوب افراد و تیره‌های متمرد، علاوه بر استفاده از نیروهای تیره‌های وفادار به خود، از بخشی از کارگزاران که تفنگچی و جنگ‌جو بودند نیز استفاده می‌کردند.

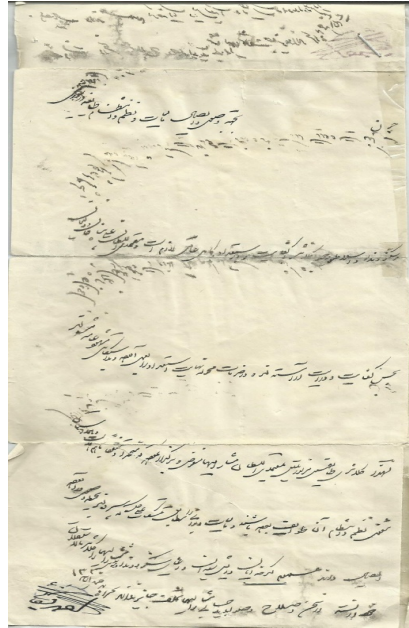
نتیجه‌گیری

کلانتر به عنوان عالی‌ترین منصب رسمی و سیاسی، ریاست طایفه دره‌شوری را برعهده داشت. در اداره طایفه، علاوه بر آنکه کدخداها مسئول تیره‌ها و مجری اوامر کلانترها و خوانین بودند، کلانترهای طایفه نیز برای اداره امور خانوادگی و اجرای اوامرشان، در میان تیره‌ها کارگزارانی را به صورت بازوی اجرایی در خدمت داشتند.

به کارگزاران کلانتران طایفه دره‌شوری «دؤیربر»، «آدار» و «دور خونه» می‌گفتند. آنها خاستگاه‌ها و نسب خانوادگی مشترکی نداشتند و به‌طور عمده از تیره‌های وابسته به کلانتران انتخاب می‌شدند. این کارگزاران به عنوان «آدم خان» یا «نوکر خان» از نظر ساختاری با بنکوه‌های تیره‌ها تفاوت داشتند. معیار انتخاب کارگزاران توسط کلانترها و خوانین طایفه، قابل اعتماد بودن، زرنگی و نخبگی بود. پیش می‌آمد که چندین نسل از یک فرد کارگزار در خدمت کلانترها بودند، اما مشاغل کارگزاران صرفاً موروثی نبود.

گروهی از کارگزاران در خانه کلانترها صرفاً وظایفی چون کلفتی، نوکربابی، فراشی و آشپزی را انجام می‌دادند و عده‌ای دیگر در خارج از خانه کلانتر مشاغلی چون مأموری، چوپانی، مختابادی، دارغاگی (ساربانی) را عهده‌دار بودند. مهم‌ترین کارکرد کارگزاران در خدمت کلانترها، مهارت در امور اجرایی بود، اما کلانترها از بخشی از کارگزارانشان - که افرادی جنگجو بودند - به همراه تیره‌های وفادار به خود، در مواردی که نیازمند به کارگیری قوه قهریه بودند، استفاده می‌کردند.

ضمایم

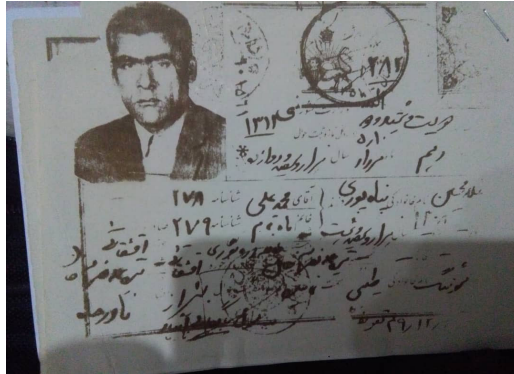


تصویر ۱. حکم کلانتری علی پناه کیخا بر طایفه دره شوری توسط احمدخان قشقایی (سردار احتشام) در سال ۱۳۳۰ق (اسناد خانوادگی محمدخان پناه پور فرزند مرحوم تیمورخان)

جمهوری اسلامی ایران		سازمان ثبت احوال کشور	
شماره:	تاریخ:	اداره ثبت احوال	اعلامیه وفات
نام خانوادگی: پناه پور دره شوری		نام: نصرالله خان	اداره ثبت احوال
شماره شناسنامه: ۲۲۹ ۲۷۴۶۱۲	شماره شناسنامه: ۳	جنسیت: مرد	شماره ملی:
محل صدور: شیلز طایفه دره شوری	محل صدور:	تاریخ تولد: ۱۳۶۱/۲/۲	تاریخ وفات:
نام خانوادگی:	نام خانوادگی:	نام: بابا حسن خان	تاریخ وفات:
محل صدور:	شماره شناسنامه:	نام: حسن بی بی	تاریخ وفات:
محل صدور:	نام خانوادگی:	شماره ملی:	تاریخ وفات:
شماره ثبت وفات: ۷۹۸۰۷	شماره ثبت وفات:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:
تاریخ ثبت وفات: ۱۳۷۶/۱۱/۱۰	تاریخ ثبت وفات:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:
امضاء و مهر:	امضاء و مهر:	نام و نام خانوادگی نامور: علی پناه پور	تاریخ وفات:
شماره:		تاریخ:	
این اعلامیه برای ثبت واقعه وفات در سند سجلی متولی به اداره ثبت احوال ارسال می گردد.			
اداره ثبت احوال			

تصویر ۲. نصرالله خان پناه پور دره شوری کلانتر طایفه دره شوری

۱۳۰ / تحلیلی بر نقش کارگزاران کلاتران طایفه دره‌شوری قشقایی / بابک زیلاب‌پور و ...



تصویر ۳. غلامحسین پناه‌پوری عمله نصرالله‌خان

اعلامیه وفات		اداره ثبت احوال	
شماره:	تاریخ:	نام خانوادگی:	نام:
		ستارک	زیدادخان
شماره شناسنامه:	شماره شناسنامه:	شماره شناسنامه:	جنسیت:
۶	۲۲۹ ۳۷۴۴۱۴	۲۲۹ ۳۷۴۴۱۴	مرد
محل صدور:	محل صدور:	محل صدور:	تاریخ تولد:
شهرستان کلاتران	شهرستان کلاتران	شهرستان کلاتران	۱۳۷۳/۷/۱۹
نام خانوادگی:	نام خانوادگی:	نام خانوادگی:	نام:
			ایمان گنجی
محل صدور:	شماره شناسنامه:	شماره شناسنامه:	شماره ملی:
نام خانوادگی:	نام خانوادگی:	نام خانوادگی:	نام:
			محمّدجان
محل صدور:	شماره شناسنامه:	شماره شناسنامه:	شماره ملی:
شماره ثبت وفات:	تاریخ وفات:	شماره ثبت وفات:	تاریخ وفات:
۷۶۳	۱۳۴۰/۶/۱۰	۷۶۳	۱۳۴۰/۶/۱۰
تاریخ ثبت وفات:	محل وفات:	تاریخ ثبت وفات:	محل وفات:
۱۳۶۳/۱۱/۸	شهرستان کلاتران	۱۳۶۳/۱۱/۸	شهرستان کلاتران
نام و نام خانوادگی مأمور:	نام و نام خانوادگی مأمور:	نام و نام خانوادگی مأمور:	نام و نام خانوادگی مأمور:
	علی پوری		علی پوری
شماره:	تاریخ:	شماره:	تاریخ:
این اعلامیه برای ثبت واقعه وفات در سند سجلی متوفی به اداره ثبت احوال ارسال می‌گردد.			
اداره ثبت احوال			

تصویر ۴. زیدادخان سترک، کلاتران طایفه دره‌شوری، عمله حسین‌خان

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۳۱

اعلامیه وفات		اداره ثبت احوال	
شماره:	تاریخ:	نام خانوادگی:	نام:
۲۶۵۹۱	۲۲۹۰۴۹۳۸۴۳	ستیرک فرز	دلبر
شماره شناسنامه:	شماره ملی:	نام خانوادگی:	جنسیت:
۲۶۵۹۱	۲۲۹۰۴۹۳۸۴۳	ستیرک فرز	خانم
محل صدور:	تاریخ تولد:	نام خانوادگی:	تاریخ تولد:
	۱۲۹۴/۷/۱۳	ستیرک فرز	۱۲۹۴/۷/۱۳
محل صدور:	شماره شناسنامه:	نام خانوادگی:	نام:
		ستیرک فرز	زور زحلی
محل صدور:	شماره ملی:	نام خانوادگی:	شماره ملی:
		ستیرک فرز	
محل صدور:	نام خانوادگی:	نام خانوادگی:	نام:
		ستیرک فرز	سریع
محل صدور:	شماره شناسنامه:	شماره شناسنامه:	شماره ملی:
محل صدور:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:
	۱۳۸۷/۱۳/۱۳	۱۳۸۷/۱۳/۱۳	۳۰/۸/۶۸
محل صدور:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:
	۸۷/۱۵/۱۵	۸۷/۱۵/۱۵	۸۷/۱۵/۱۵
محل صدور:	نام و نام خانوادگی مأمور:	نام و نام خانوادگی مأمور:	نام و نام خانوادگی مأمور:
	عن صدری	عن صدری	عن صدری

شماره: _____
تاریخ: _____
عین اعلامیه برای ثبت واقعه وفات در سند سجلی متوفی به اداره ثبت احوال ارسال می گردد.

اداره ثبت احوال

تصویر ۵. دلبر ستیرک فرزه عمله حسین خان

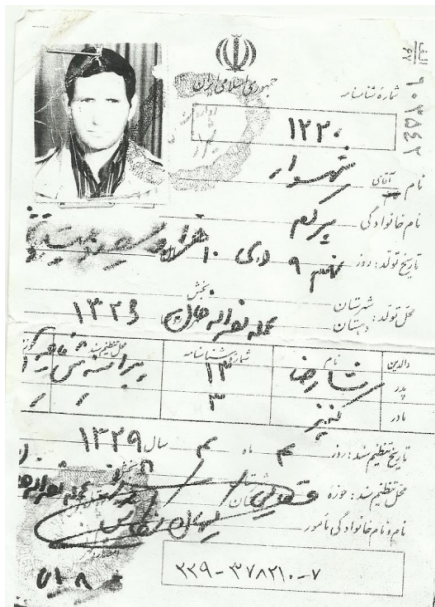
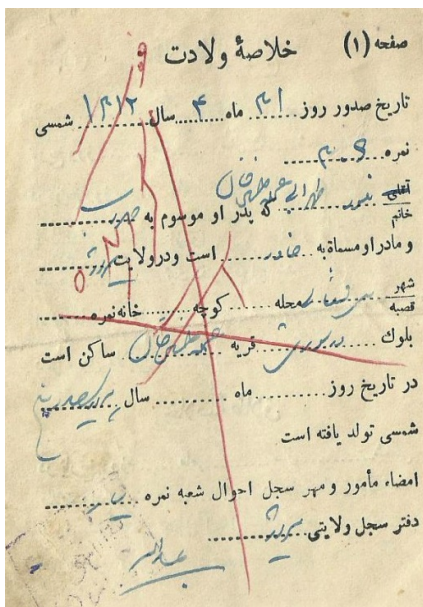
اعلامیه وفات		اداره ثبت احوال	
شماره:	تاریخ:	نام خانوادگی:	نام:
۸۱۲	۲۲۹۲۷۷۸۰۲۹	پناه پور دره شوری	جعفرقلی خان
شماره شناسنامه:	شماره ملی:	نام خانوادگی:	جنسیت:
۸۱۲	۲۲۹۲۷۷۸۰۲۹	پناه پور دره شوری	مرد
محل صدور:	تاریخ تولد:	نام خانوادگی:	تاریخ تولد:
	۱۳۸۵	پناه پور دره شوری	۱۳۸۵
محل صدور:	شماره شناسنامه:	نام خانوادگی:	نام:
		پناه پور دره شوری	نفران خان
محل صدور:	شماره ملی:	نام خانوادگی:	شماره ملی:
		پناه پور دره شوری	۴ صاحب بی بی
محل صدور:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:
	۸۱۰۷۲	۸۱۰۷۲	۸۱۰۷۲
محل صدور:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:	تاریخ وفات:
	۱۳۷۲/۸/۲	۱۳۷۲/۸/۲	۱۳۷۲/۸/۲
محل صدور:	نام و نام خانوادگی مأمور:	نام و نام خانوادگی مأمور:	نام و نام خانوادگی مأمور:
	عن صدری	عن صدری	عن صدری

شماره: _____
تاریخ: _____
عین اعلامیه برای ثبت واقعه وفات در سند سجلی متوفی به اداره ثبت احوال ارسال می گردد.

اداره ثبت احوال

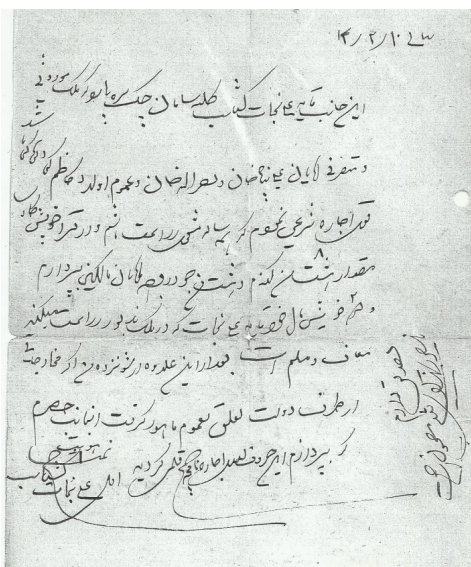
تصویر ۶. جعفرقلی خان پناه پور دره شوری، کلانتر طایفه دره شوری

۱۳۲ / تحلیلی بر نقش کارگزاران کلانتران طایفه دره‌شوری قشقایی / بابک زیلاب‌پور و ...



تصویر ۸. منصور ظهراپی، عمله حسین خان

تصویر ۷. شهسوار پیرگم، عمله نصرالله خان



تصویر ۹. قرارداد پرداخت منال (مالکانه) مزرعه متعلق به علی پناه کیخا و نصرالله خان و عموم فرزندان کاظم کیخا دره‌شوری توسط قایدعلی نجات در سال ۱۳۱۴ هـ.ش از قرار خیش کاری همه ساله ۸ من گندم و ۸ من جو (اسناد خانوادگی محمدخان پناه‌پور فرزند مرحوم تیمورخان)

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

- ابرلینگ، پیر (۱۳۹۳)، *کوچ‌نشینان قشقایی فارس*، ترجمه فرهاد طیبی‌پور، تهران: پردیس دانش.
- احتشامی، لطف‌الله (۱۳۸۴)، *نقش کلانتران و کدخدایان در مدیریت شهر و روستا از دوره صفویه تا انقلاب اسلامی*، اصفهان: مهر قائم.
- بک، لوئیز (۱۳۹۶)، *قشقایی‌های ایران*، ترجمه حمیدرضا جهان‌دیده، قم: نظاره.
- بهرام‌نژاد، محسن و سارا داراب‌زاده (بهار ۱۳۹۳)، «بررسی جایگاه اجتماعی-تربیتی لاله در دوران صفوی: امیران قزلباش و غلامان حرم‌سرا»، *مطالعات تاریخ فرهنگی؛ پژوهش‌نامه انجمن ایرانی تاریخ*، سال پنجم، شماره ۱۹، صص ۲۳-۴۵.
- بهمن‌بیگی، محمد (۱۳۸۱)، *عرف و عادت در عشایر فارس*، شیراز: انتشارات نوید شیراز، چاپ دوم.
- پاپلی یزدی، محمدحسین (زمستان ۱۳۷۷)، «مختاباذ (اوج مشارکت در دامداری سنتی)»، *تحقیقات جغرافیایی*، شماره ۵۱، صص ۲۵-۳۲.
- پورمحمدی املشی، نصرالله و بابک زیلاب‌پور (پاییز ۱۳۹۳)، «دریچه‌ای به تاریخ اجتماعی طایفه دره‌شوری قشقایی در دوره صفویه (بر مبنای اسناد)»، *گنجینه اسناد*، سال بیست و چهارم، دفتر سوم.
- پیمان، حبیب‌الله (۱۳۴۷)، *توصیف و تحلیلی از ساختمان اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ایل قشقایی*، تهران: دانشکده بهداشت دانشگاه تهران.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۶۷)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگار فسایی، ج ۱، ۲، تهران: امیرکبیر.
- خسروبیگی، هوشنگ (بهار ۱۳۸۲)، «منصب کلانتر در اوایل دوره قاجار»، *پیک نور*، دوره اول، شماره ۱، صص ۵۵-۶۳.
- دهخدا، علی‌اکبر [بی‌تا]، *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، ج ۶، تهران: سیروس.
- دومورینی، ژ. (۱۳۷۵)، *عشایر فارس*، ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر، تهران: دانشگاه تهران.
- رنجبر، روح‌الله (تابستان ۱۳۹۱)، «وظایف کلانتر اصفهان؛ بازخوانی یک سند در مورد وظایف کلانتر در دوره صفویه»، *پیام بهارستان*، دوره دوم، سال چهارم، شماره ۱۶، صص ۳۶۶-۳۷۳.
- صفی‌نژاد، جواد (۱۳۶۸)، *عشایر مرکزی ایران*، تهران: امیرکبیر.
- صولت قشقایی، محمدحسین (۱۳۸۶)، *یادمانده‌ها*، تهران: نشر و پژوهش فرزاد روز، چاپ دوم.
- صولت قشقایی، محمد ناصر (۱۳۷۱)، *سال‌های بحران*، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ سوم.
- عکاشه (ضیغم‌الدوله)، اسکندرخان (۱۳۶۵)، *تاریخ ایل بختیاری*، به کوشش فرید مرادی، تهران: فرهنگسرا (یساولی).

۱۳۴ / تحلیلی بر نقش کارگزاران کلاتران طایفه دره‌شوری قشقایی / بابک زیلاب‌پور و ...

فرهانی مفرد، مهدی (پاییز و زمستان ۱۳۷۸)، «منصب کلاتر و چند سند در مورد دو تن از کلاتران عصر صفوی»، گنجینه اسناد، شماره ۳۵ و ۳۶، صص ۴-۱۹.

فرهنگ دره‌شوری، بیژن (۱۳۹۲)، مدیریت مرتع در ایل قشقایی پیش از ملی شدن جنگل‌ها و مراتع، تهران: برگ زیتون.

قشقایی، ملک‌منصورخان (۱۳۹۱)، خاطرات ملک‌منصورخان قشقایی، به کوشش کاوه بیات و منصور نصیری طیبی، تهران: نامک.

قهرمانی ابیوردی، مظفر (۱۳۷۳)، تاریخ وقایع عشایری فارس، تهران: علمی.

کرمانی، احمدبن حامد افضل‌الدین ابوحامد (۱۳۸۳)، مجموعه آثار افضل‌الدین ابوحامد کرمانی، به کوشش محمدصادق بصیری، کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

کیانی، منوچهر (۱۳۷۷)، کوچ با عشق شقایق، شیراز: کیان‌نشر.

_____ (۱۳۸۵)، تاریخ مبارزات مردم ایل قشقایی از صفویه تا پهلوی، شیراز: کیان‌نشر، چاپ دوم.

لمبتون، آن. ک. س (۱۳۸۵)، سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام، ترجمه یعقوب آژند، تهران: امیرکبیر، چاپ سوم.

مجهول المؤلف، (تیر ۱۳۶۱)، نشریه آمارگیری عشایر کوچ‌رو استان فارس، [بی‌جا].

مجهول المؤلف (مهر ۲۵۳۵)، واحدهای محلی وزن و سطح در ایران، [بی‌جا]: سازمان برنامه و بودجه مرکز آمار ایران، چاپ دوم.

مردانی رحیمی، اسدالله (۱۳۸۶)، قاشقایی سؤزلوگو؛ فرهنگ لغات و اصطلاحات ترکی قشقایی، قم: انتشارات انصاری.

مستوفی‌الممالکی، رضا (۱۳۷۷)، جغرافیای کوچ‌نشینی عمومی و ایران با تأکید بر ایل قشقایی، یزد: انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی.

نصیری طیبی، منصور (۱۳۸۸)، نقش قشقایی‌ها در تاریخ و فرهنگ ایران، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.

_____ (۱۳۹۳)، ایل قشقایی در تاریخ ایران معاصر، تهران: پردیس دانش.

ب. اسناد آرشیوی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، سند شماره ۲۳۰/۱۰۰۵۷.

اسناد خانوادگی محمدخان پناه‌پور فرزند مرحوم تیمورخان.

ج. مصاحبه‌های شفاهی

افراسیابی، نزاکت، تاریخ مصاحبه: تیر ۱۳۹۰، محل مصاحبه: شهرضا.

پناه‌پور، محمد، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۴/۸/۲۶، محل مصاحبه: شهرضا.

_____ تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۴/۱۲/۱۵، محل مصاحبه: شهرضا.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۳۵

- زیلاب‌پور، حکیمه، تاریخ مصاحبه: تیر ۱۳۹۰، محل مصاحبه: شهرضا.
- زیلاب‌پور، سلب‌ناز، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۵/۳/۲۱، محل مصاحبه: روستای مهرگرد شهرستان سمیرم.
- زیلاب‌پور، امیر، تاریخ مصاحبه: تیر ۱۳۹۰، محل مصاحبه: شهرضا.
- زیلاب‌پور، منوچهر، تاریخ مصاحبه: تیر ۱۳۹۰، محل مصاحبه: شهرضا.
- _____ تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۵/۵/۲۰، محل مصاحبه: شهرضا.
- فاتح، ستاره، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۴/۵/۲، محل مصاحبه: شهرضا.
- فرد افشاری، اسماعیل، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۲/۱۸، محل مصاحبه: شهرضا.
- فرد افشاری، هومان، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۲/۱۸، محل مصاحبه: شهرضا.
- فرهنگ دره‌شوری، سهراب، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۶/۳/۶، محل مصاحبه: سپاهان‌شهر.
- فرهنگ‌دوست، مسعود، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۴/۵/۲، محل مصاحبه: شهرضا.
- فرهنگ‌دوست، پرویز، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۲/۶/۱، محل مصاحبه: روستای مهرگرد شهرستان سمیرم.
- _____ تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۵/۳/۲۱، محل مصاحبه: روستای مهرگرد شهرستان سمیرم.
- میر، بهروز، تاریخ مصاحبه: ۱۳۹۳/۳/۲۷، محل مصاحبه: روستای نقنه از توابع شهرستان بروجن.
- نادری، سیف‌الله (امان‌الله)، تاریخ مصاحبه ۱۳۹۶/۶/۵، محل مصاحبه: شهرضا.

List of sources with English handwriting

A) Books and Articles

- 'Akāšeh (Zeygamo-doleh), Eskandar Kān (1365 Š.), Tārīke Ī-e Baḳṭīyārī, Editet by Farīd-e Morādī, Tehrān, Farhangsarā (Yasāvōlī). [In Persian]
- Afzalodīn Abūhāmed-e Kermānī, Aḥmad b. Hāmed (1383 Š.), Majmū'e Ātāre Afzalodīn Abūhāmed-e Kermānī, Be Kūšeš-e Mohamadšādeq-e Bašīrī, kermān, Dānešgāh-e Šahīd Bāhonar-e Kermān. [In Persian]
- Bahmanbeygī, Moḥammad (1381 Š.), 'Orf va 'Ādat dar 'Ašāyer-e Fārs, Šīrāz, Navīd-e šīrāz. [In Persian]
- Bahrāmnezād, Moḥsen, Dārābzāde, Sārā (Bahār-e 1393 Š.), «STUDYING THE SOCIAL AND EDUCATIONAL STATUS OF LA'LEH DURING SAFAVID ERA: GHEZELBASH EMIRS AND HAREM'S GHULAMS», CULTURE HISTORY STUDIES, IRANIAN SOCIETY OF HISTORY, Sāl-e Panjom, No. 19. [In Persian]
- Deḥḳodā, 'Alīakbar (Bītā), Loḡatnāme, Vol. 46, Edited by Moḥammad Mo'in Va seyd ja'far Šahīdī, Tehrān, Sīrus. [In Persian]
- Ehtešāmī, Lotfollāh (1384 Š.), Naqš-e Kalāntarā va Kadḳodāyān dar Modīriyat-e šahr va Rūstā az Dore-y Šafavīyeh tā Enḡelāb-e Eslāmī, Ešfahān, Mehr-e Qā'em. [In Persian]
- Farhang Darešūrī, Bīžan (1392 . Š.), Modīriyat-e Marta ' Dar Ī-e Qāšqā'ī piš Az Melī Šodan-e jangalhā Va Marāte', Tehrān, Barg-e Zeytūn. [In Persian]
- Farhānīmonfared, Mehdī (Pāiz Va Zemestān-e 1378 Š.), Maṅšabe Kalāntar Va Čand Sanad Dar Morede Do Tan Az Kalāntarān-e 'Ašre Šafavī, Ganjīne-ye Asnād, No. 35 and 36. [In Persian]
- Hoseynī Fasā'ī, Hāḡ Mīrzā Ḥasan (1367 Š.), Fārsnāme-ye Nāšerī, Editet by Mansūr Rastegār Fasā'ī, Vol. 1 and 2, Tehrān, Amīrkabīr. [In Persian]
- Kīānī, Manūčeher (1377 Š.), Kūč Bā 'Ešq-e Šaqāyeq, Šīrāz, Kīān našr. [In Persian]
- Kīānī, Manūčeher (1385 Š.), Tārīk-e Mobārezāt-e Mardom-e Ī-e Qāšqā'ī Az Šafavī-ye Tā Pahlavī, , Šīrāz, Kīān našr. [In Persian]
- kosrobeygī, Hūšang, (Bahār-e 1382 Š.), Maṅšab-e Kalāntarī Dar Dore-ye Qājār, Peyk-e Nūr, Dore-ye 1, No. 1. [In Persian]
- Lambton, Ann Katharine Swynford (1385 Š.), seyri Dar Tārīk-e Iran Ba'd Az Eslām, Translated By Ya'qūb-e Āzand, Tehrān, Amīrkabīr. [In Persian]
- Mardānī Rahīmī, Asadollāh (1386 Š.), Qāšqā'ī Sozlog-e Farhang-e Loḡat Va Eštelāhāt-e Torkī-ye Qāšqā'ī, Qom, Anšārī. [In Persian]
- Mostofi-Almamālekī, Rezā (1377 Š.), joḡrāfiyā-ye Kūčnešīnī-ye 'Omūmī Va Iran Bā Ta'kīd Bar Ī-e Qāšqā'ī, Yazd, Entesārāte 'Elmī-ye Dānešgāh-e Āzād-e Eslāmī. [In Persian]
- Našīrī Tayebī, Maṅšūr (1388 Š.), Naqš-e Qāšqā'ī-hā Dar Tārīk Va Farhang-e Iran, Tehrān, Vezārat-e 'Olūm, Tahqīqāt Va Fanāvārī, Daftar-e Barnāmehrīzī-ye Ejtemā'ī Va Motāle'āt-e Farhangī. [In Persian]
- Našīrī Tayebī, Maṅšūr (1393 Š.), Ī-e Qāšqā'ī Dar Tārīk-e Īrān-e Mo'āšer, Tehrān, Pardīs-e Dāneš. [In Persian]
- Pāpelī-e Yazdī, Moḥammad Ḥosseīn (1377 Š.), Moḡtābāz (Oūj-e Mošārekāt Dar Dāmdārī-e Sonatī), Tahqīqāt-e joḡrāfiyā'ī, Zemestān-e 1377, No. 51. [In Persian]
- Peymān, Ḥabībolāh (1347 Š.), Tūšīf va Tahlīlī Az Sāḡtemān-e Eqtešādī, Ejtemā'ī va Farhangī Ī-e Qāšqā'ī, Tehrān, Dāneškade-ye Behdašt-e Dānešgāh-e Tehrān. [In Persian]
- Pūrmoḡammadī Amlašī, Našrollāh, Bābak, Zeylābpūr (Pāiz-e 1393 Š.), Darīče'ī be Tārīk-e Ejtemā'ī-ye Tāyefe-ye Darešūrī-ye Qāšqā'ī Dar Dore-ye Šafavīyeh (Bar Mabnā-ye Asnād), Ganjīne-ye Asnād, Sāl-e Bīst-o Čāhār, Daftar-e Sevom. [In Persian]
- Qahremānī Abīvardī, Moḡzafar (1372 Š.), Tārīk-e Vaqāye'e 'Ašāyerī-ye Fārs, Tehrān, 'elmī. [In Persian]
- Qāšqā'ī, Malekmaṅšūr Kān (1392 Š.), Kāterāt-e Malekmaṅšūr Kān-e Qāšqā'ī, Editet by Kāve Bayāt va Maṅšūr-e Našīrī Tayebī, Tehrān, Nāmak. [In Persian]

- Ranjbar, Rūhollāh, (Tābestān-e 1391 š.), Vazāyef-e Kalāntar-e Esfahān- Bāzḳānī-e Yek Sanad Dar Mored-e Vazāyef-e Kalāntar Dar Dore-ye Šafavī-ye, Payām-e Bahārestān, D 2, s 4, š 16. [In Persian]
- Šafīnezād, Jāvād (1368 Š.), 'Ašāyer-e Markazī-ye Īrān, Tehrān, Amīrkabīr. [In Persian]
- Šolat Qašqā'ī, Moḥammad Ḥosseīn (1386 Š.), Yādmāndehā, Tehrān, Našr Va Pezūheš-e Farzān-e Rūz. [In Persian]
- Šolat-e Qašqā'ī, Moḥammad Nāšer (1371 Š.), Sālhā-ye Bohrān, Tehrān, Moū'asese-ye Ḳadamāt-e Farhangī-ye Rašā. [In Persian]
- Unknown author (Mehr-e 2535 Š.), Vāhedhā-ye Mahalī-ye Vazn Va Sath Dar Īrān, Sāzmān-e Barnām Va Būjeh-ye Markaz-e Āmār-e Īrān. [In Persian]
- Unknown author (Tīr-e 1361 Š.), Našrīye-ye Āmārgīrī-ye 'šāyer-e Kūcro-e Ostān-e Fārs. [In Persian]

B) Documents

Asnād-e Ḳānevādegī-ye Moḥammad Ḳān Panāhpūr Farzand-e Marhūm Teymūr Ḳān.
SAKMA, Document ID: 230/10057

C) Interviews

- Interviewee: 'Afrāsīābī, Nezākat' (Born and Death. 1313-1398/4/6. Š), Responsibility: Kārgozār, Qālībāf Va Mahram-e Bībī Va Hamsar-e Nemāyande-ye Ḳān, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: Tīr Māhe 1390 .Š. [In Persian]
- Interviewee: Fardafšārī, Esmā'il' (Born 1312 .Š), Responsibility: Kārgozār, Moḳtābād, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: 1396/2/18 . Š. [In Persian]
- Interviewee: Fardafšārī, Hūman (Born 1337 .Š), Son of Esmā'il-e Fardafšārī, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: 1396/2/18 . Š. [In Persian]
- Interviewee: Farhangdūst, Mas'ūd (Born 1336 .Š), M' Alem-e Bāznešast Va Motale'e Darmorede Kārgozārān-e Ḳavānīn, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: 1394/5/2. Š. [In Persian]
- Interviewee: Farhangdūst, Parvīz (Born 1324/7/1 .Š), Responsibility: Ābdārčī Va Pīšḳedmat, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Rūstāy-e Mehregerd Dar Šahrestān-e Semīrom, Date of Interview: The first Session: 1392/6/1 . Š, The second Session: 1395/3/21 . Š. [In Persian]
- Interviewee: Farhangedaršūrī, Sohrāb, (Born 1316 .Š), Son of Zakī Ḳān Farhangedaršūrī, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Sepāhanšahr, Date of Interview: 1396/3/6 . Š. [In Persian]
- Interviewee: Fāteh, Setāre (Born 1339 .Š), Responsibility: Kārgozār, Qālībāf, komak Be Bībī Dar Manzel, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: 1394/5/2. Š. [In Persian]
- Interviewee: Mīr, Behrūz (Born 1322 .Š), Responsibility: Kārgozār Va Sārebān (Dārḳā), Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Rūstāy-e Naqneh Dar šahrestān-e Borūjen, Date of Interview: 1393/3/27. Š. [In Persian]
- Interviewee: Nāderī, Seyfolāh (Amānolāh) (Born 1339 .Š), M' Alem-e Bāznešast Va Motale'e Darmorede Kārgozārān-e Ḳavānīn, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: 1396/6/5. Š. [In Persian]
- Interviewee: Panāhpūr, Moḥammad (Born 1342. Š), Responsibility: Farzand-e Yeky Az Ḳavānīn-e Darešūrī Ke Kārgozārānī Dāštand, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: 1394/12/15 . Š, The second Session. [In Persian]
- Interviewee: zeylābpūr, Amīr (Born and Death 1327/7/1-1308. Š), Responsibility: Kārgozār Va Nemāyande Va Ma'mūr-e Ḳān, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: Tīr-e 1390 .Š. [In Persian]
- Interviewee: zeylābpūr, Ḥakīme (Born 1337. Š), Responsibility: Kārgozār, Qālībāf, Interviewer: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: Tīr-e 1390 . Š. [In Persian]

Interviewee: zeylābpūr, Manūčehr (Born 1333 .Š), Son of Bahrām-e zeylābpūr, Bahrām-e zeylābpūr Mamūr Va Šabānkāre-ye Kān, Interveier: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Šahrezā, Date of Interview: Tīr-e 1390 .Š. The first Session , The second Session: 1395/5/20 . Š. [In Persian]

Interviewee: zeylābpūr, Salbenāz (Born 1327/7/1 .Š), Responsibility: Kārgozār, Qālībāf, komak Be Bībī Dar Manzel, Interveier: Bābak zeylābpūr, Place of Interview: Rūstāy-e Mehregerd Dar šahrestān-e Semīrom, Date of Interview: 1395/3/21 .Š. [In Persian]

Books in English and French

Beck, Lois,(1986), The Qashqa's of Iran, New haven, London: Yale university press.

Demorgny. Gustave, (1911), La Fars: La question des Tribus. situation politique generale routes du sud. La reforme administrative.

Oberling, Pierre, (1974), The Qashqa'i nomads of Fars, Paris: Mouton.



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC- ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

An analysis of the role of sheriff's agents in the Qashqai Darehshuri Sub-tribe¹

Babak Zeilabpour²
Morteza Dehghannejad³
Esmail Sangari⁴
Abolhasan Fayaz Anush⁵

Received: 2019/07/09
Accepted: 2020/07/09

Abstract

The Darehshuri sub-tribe is one of the sub-tribes of the Qashqai tribe. In the political structure of power, the sheriff was officially responsible for the administration of the sub-tribe. In addition to their affiliated sub-sections, the sheriffs employed a group of executive agents who were referred to as "Deir Bar" and "Adāra." The authors of this article want to clarify the relationship between the power of Darehshuri sub-tribe sheriffs and the duties of their agents. So the question is, why and how did the sheriffs use agents in the council? This field research has been done on the basis of interviews and by supplementing library resources, by a descriptive-analytical method. The findings show that sub-tribe sheriffs used their agents to do family affairs and maintain order in sub-sections with people like the Kadkhoda. As the executive arm, they not only performed duties in the sheriff's office, but also some agents outside the sheriff's office. The agents, while skilled in administrative matters, were warriors whom the sheriffs used to suppress the rebellious people and sub-sections and advance their goals alongside the loyal tribes.

Keywords: Darehshuri sub-tribe, Darehshuri Sheriff's, Sheriff's Agents.

1. DOI: 10.22051/HII.2020.25865.1997

2. Ph.D. Student of History, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran, Gmail: babak.zepr@gmail.com

3. Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran, (Responsible Author), Email: m.dehghan@ltr.ui.ac.ir

4. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran, Email: e.sangari@ltr.ui.ac.ir

5. Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran, Email: a.fayyaz@ltr.ui.ac.ir

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۲، پیاپی ۱۴۲، زمستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۷۲-۱۴۱

واکاوی تصویرسازی زنان حاضر در کربلا با تأکید بر جایگاه حضرت زینب(س) در نسخ چاپ سنگی کلیات جودی^۱

فاطمه عسگری^۲، مهناز شایسته‌فر^۳، سید ابوتراب احمدپناه^۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲

چکیده

یکی از کتاب‌های ارزشمند چاپ سنگی دوره قاجار کلیات جودی است. حضور زنان کربلا در تصویرسازی‌های این کتاب بسیار بارز است. مسئله پژوهش حاضر ارزیابی تصاویر کلیات جودی و نگاره‌های مرتبط با زنان حاضر در کربلا با تأکید بر حضرت زینب(س) است. همچنین به مضامین مرتبط با وقایع اشاره دارد و با هدف واکاوی ویژگی‌های مضمونی و تجسمی نگاره‌های مذکور شکل گرفته است. نگاره‌ها چگونه مضامین و روایات وقایع را به تصویر کشیده‌اند؟ جایگاه بصری حضرت زینب(س)، سایر زنان کربلا و پوشش آنان در کتاب حاضر چگونه مطرح شده است؟

با توجه به نتایج این پژوهش که با رویکرد توصیفی-تحلیلی و با شیوه کتابخانه‌ای-اسنادی شکل گرفته است، نسخ و تصویرگران برخی کتب کلیات جودی که بدون تصویرگر ثبت شده بود، شناسایی و مطرح شده است. تصاویر بسیاری از روایت‌های معتبر اسلامی تبعیت نکرده، یا حتی فراتر از متن کتاب، با توجه به ذهن هنرمند نمود پیدا کرده است.

برای نشان دادن منزلت حضرت زینب(س) و شاخص‌سازی، از تمرکزگرایی و سایر ویژگی‌های تصویری قداست استفاده شده است. پوشش وی نیز در سه گونه مختلف نشان داده شده است که درخور توجه است. مفاهیمی همچون صلابت، حمایت، صبر و حزن به وسیله مؤلفه‌های طراحی در صحنه‌ها بارز شده است.

واژه‌های کلیدی: چاپ سنگی مصور قاجار، کلیات جودی، حضرت زینب(س)، عاشورا، روایات اسلامی

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.36810.2497

۲. دانشجوی دکتری رشته هنر اسلامی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران f_asgari@modares.ac.ir

۳. دانشیار رشته هنر اسلامی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول) shayesteh@modares.ac.ir

۴. استادیار رشته گرافیک دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران ahmadp_a@modares.ac.ir

این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «تبیین ویژگی‌های بصری حماسه دینی امام حسین(ع) در نسخ چاپ سنگی نفیس قاجاری» دانشگاه تربیت مدرس تهران سال ۱۴۰۰ است.

مقدمه

از ضروری‌ترین عوامل به ثمر رسیدن نهضت امام حسین(ع) حضور خاندان وی در کربلا بود. زنان کربلا با استقامت خود در برابر شدايد واقعه عاشورا و حضور در صحنه‌های کربلا، وارثان پیام این جریان عظیم بودند.

مکتوبات مربوط به عاشورا در دوره قاجار به سبب ورود صنعت چاپ در ایران گسترش یافت. آثار ارزشمندی در زمینه عاشورا در اختیار مردم قرار گرفت و به دنبال آن، تصویرسازی‌هایی ملهم از باورهای اعتقادی و فرهنگ عامه مردم ایران در این نسخه‌ها طراحی شد. از جمله این کتاب‌ها، کلیات جودی مملو از اشعار فاخر در رثای شهدای کربلا و مزین به تصاویر متعدد است که در جوامع امروز مهجور مانده است. مسئله پژوهش حاضر واکاوی تصاویر کلیات جودی و مضامین نگاره‌های مرتبط با زنان حاضر در کربلا با تأکید بر حضرت زینب(س) است که با هدف تحلیل تجسمی نگاره‌های مذکور و بررسی روایات آن شکل گرفته است. اهمیت پرداختن به تصاویر چاپ سنگی دینی بدان سبب است که این نگاره‌ها جزو پیشینه تاریخی تجسمی و مصورسازی کتب مذهبی هستند و با توجه به اینکه براساس بررسی‌های انجام شده، به صورت اختصاصی تحقیقی با عنوان تصاویر چاپ سنگی کلیات جودی و همچنین تصویر حضرت زینب(س) در چاپ سنگی و یا مفاهیم مذهبی آن نه تنها در عنوان، بلکه در موضوع نیز صورت نگرفته است، ضرورت توجه به آن را بیشتر نشان می‌دهد.

نگارندگان این پژوهش با ارزیابی تصاویر، با رویکرد توصیفی-تحلیلی از نوع کتابخانه‌ای و اسنادی، نسخ چاپ سنگی کلیات جودی موجود در کتابخانه ملی ایران را مورد مطالعه قرار داده‌اند. جامعه آماری عبارت است از: ۳۳ تصویر براساس آثار تصویرگری نسخه ۱۲۹۵ق، ۱۳۱۸ق و ۱۳۲۲ق. علی‌خان؛ نسخه ۱۳۱۷ق. ناصرقلی خوانساری؛ نسخه سال ۱۳۴۸ق. محسن تاج‌بخش؛ و دو نسخه بدون تاریخ و تصویرگر ناشناس. دلیل توجه بیشتر به این نسخ منتخب از کلیات جودی، پرداختن بیشتر به تصویر زنان و تا حدی کیفیت بهتر تصاویر بوده است.

به سبب تعداد فراوان منابع تاریخی و حدیثی، از برخی منابع ذکر شده در این پژوهش به دلیل قدمت، اعتبار، جامعیت و پیوستگی استفاده بیشتری شده است؛ مانند *طبقات الکبیر* محمدبن سعد کاتب واقدی، *اخبار الطوال* دینوری، *تاریخ طبری*، *الفتوح* ابن‌اعثم، *امالی* شیخ صدوق، *الارشاد* شیخ مفید و *اعلام الوری* طبرسی. این تحقیق به سوی رویکرد حدیث‌شناسی روایات تصاویر نرفته، بلکه نمود بصری روایات را مطرح کرده است. در اینجا تاریخ، نمای تصویر به خود گرفته است.

پیشینه

در سایر تحقیقاتی که به مطالعه همزمان تصویرسازی‌های مذهبی و نسخه‌های چاپ سنگی پرداخته شده، می‌توان به موارد پیش رو اشاره کرد. در مقاله‌ای با عنوان «بررسی فرشته‌نگاری در نسخ چاپ سنگی کتاب *تحفة المجالس*» نوشته مریم یغماییان (مجله جلوه هنر، ۱۳۹۷) به نسخ چاپ سنگی *تحفة المجالس* موجود در کتابخانه‌های تهران پرداخته شده و انواع متفاوت فرشتگان حاضر در این کتب نیز مورد مطالعه قرار گرفته است. مقاله دیگری با عنوان «بررسی تطبیقی تصاویر جنیان حاضر در کربلا در کتب چاپ سنگی عصر ناصری با روایات اسلامی» توسط مصطفی لعل شاطری، هادی وکیلی و علی ناظمیان فرد (مجله تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری، ۹۷) به نگارش درآمده که در آن روایات مذهبی در مورد جنیان و حضور آنان در کربلا، با نگاه تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته است. در مقاله «بررسی تصویرسازی زندگی حضرت فاطمه زهرا(س) در نسخه چاپ سنگی طوفان البکاء» نوشته فاطمه عسگری (مجله نگره، ۱۳۹۴) ویژگی‌های بصری و نمادین تصاویر حضرت زهرا(س) در این کتب مطرح شده است. در مقاله «تجلی عاشورا در تصویرسازی‌های کتاب چاپ سنگی *تحفة الذاکرین*» از فاطمه عسگری (مجله نگره، ۱۳۹۵) ساختار، فرم و بافت موجود در تصاویر این کتاب مورد پژوهش قرار گرفته است.

پایان‌نامه‌ای با عنوان «شمایل‌شناسی شخصیت‌های روایی سه نسخه از مختارنامه چاپ سنگی دوران قاجار» توسط فهیمه بیگی (دانشگاه علم و هنر یزد، ۱۳۹۵) با هدف تحلیل ساختاری و مفهومی شخصیت‌های داستانی مصور و سه نسخه مختارنامه چاپ سنگی قاجار به ثبت رسیده است. در پایان‌نامه‌ای دیگر با عنوان «بررسی و تحلیل نگاره‌های قاجاری نسخه کتاب طوفان البکاء با رویکرد تاریخی فرهنگی با تأکید بر واقعه عاشورا» نوشته حمیده مؤمن‌زاده (۱۳۹۵)، به مطالعه و شناخت جنبه‌های فرم، سبک و محتوایی تصاویر و تأثیر فضای حاکم دوره قاجار بر نسخه‌های طوفان البکاء پرداخته شده است.

پایان‌نامه‌ای با عنوان «ویژگی‌های بارز سبک شناختی در آثار عاشورایی علیقلی خوبی» توسط محبوبه صدیقیان (دانشگاه هنر اصفهان، ۱۳۹۴) به نگارش درآمده که نویسنده در آن به بررسی ویژگی‌های فرمی و سبک‌شناختی خوبی در کتب *حملة حیدری* و *اسرارالشهادة* پرداخته است.

زنان حاضر در واقعه کربلا

اسلام با حادثه کربلا زنده ماند و جریان‌ساز شد. در این میان، باید سهم عظیمی را متعلق به

زنان بدانیم که با زنده نگه داشتن این واقعه عظیم، آشکار کردن پیام عاشورا و پرده برداشتن از سیمای کفار، تأثیر عمیقی داشتند. «برای حضرت زینب(س) شأنی با اهمیت و دورانی پرمهابت است. او در این سفر پرخطر برادر خود را در همه جا مصاحبت کرد و به قصد خدمت به کیش و آیین و ترویج امر دین، به نشاطی وصف ناشدنی با او همراهی نموده است» (رجبی، ۱۳۷۸: ۲۰). سخنرانی‌های فاطمه صغری در کوفه (طبرسی، ۱۳۸۱: ۱۰۲/۲) و أم‌کلثوم بعد از بازگشت از کربلا یکی از مؤثرترین خطابه‌های نهضت عاشورا است. در مورد تأثیر خطبه‌های فصیح و بلیغ حضرت زینب(س) در مجلس ابن‌زیاد و یزید «مورخان این جریان را از عوامل مهم سقوط حکومت بنی‌امیه دانسته‌اند. گفته شده است هنوز صحبت زینب(س) تمام نشده بود کسانی که در مجلس یزید و معاویه حضور داشتند به دقت سخنان را می‌شنیدند و از شجاعت وی حیرت می‌کردند. تا امروز کسی جرئت نکرده بود که آن‌طور صریح و بدون پرده ظلم یزید را در حضور عده زیادی با او بگوید» (روشنفکر و محمدی، ۱۳۸۸: ۱۴۶). کلمات ادبی این بانوی بزرگ و اشعار و سخنان وی در روز عاشورا و ایام اسارت و هنگام ورود به مدینه، مسجع و آهنگین در حافظه تاریخ ثبت شده است (سلیم گندمی و شاکری، ۱۳۸۸: ۱۷۶).

رباب دختر امرؤالقیس همسر امام حسین(ع) در مجلس ابن‌زیاد وقتی سر امام حسین(ع) را پیش ابن‌زیاد نهادند، از میان زنان برخاست و سر را بوسید و در دامن گذاشت و گفت وا حسینا فلا نسیت حسینا اقصده اسنة الادعیاء غادروه بکربلاء صریعا لاسقی الله جانبی کربلا. سپس فرمود آن کسی که خود نور بود و در کربلا از او روشنایی می‌گرفتند در کربلا شهید شده است و پیکرش بر خاک مانده است (ابن‌جوزی، ۱۴۱۸: ۲۳۲، ۲۵۷).

«فاطمه بنت‌الحسین(ع) نیز از جمله بانوانی بود که پس از واقعه عاشورا رسالت پیام‌رسانی فرهنگ عاشورا را به پایان رساند. او در کوفه سخنرانی کرد و علاوه بر سخنرانی افشاگرانه بر ضد دستگاه اموی، به تحریک عواطف پرداخت و باعث بیداری وجدان مستمعان خود شد. پس از ورود به مدینه نیز با سرودن اشعاری در مجالس سوگواری شهدای کربلا و به‌ویژه سید الشهداء، حقایقی را به گوش مردم رساند و تا پایان عمر خود از ذوق و قریحه خدادادی و اندیشه و فکر بلند خویش برای احیای حق و امر به معروف و نهی از منکر استفاده کرد» (طیبی، ۱۳۸۲: ۵). «مشارکت زنان در جهاد، آموزش صبر، پیام‌رسانی نهضت عاشورا، روحیه‌بخشی، رسیدگی به بیماران، مدیریت صحنه‌های دشوار، حفظ ارزش‌ها، عمق بخشیدن به بُعد عاطفی و تراژیک کربلا (عزاداری بر پیکر شهدا) جهت حفظ واقعه کربلا و تغییر ماهیت اسارت، از جمله ابعاد حضور زنان در کربلا بود» (محدثی، ۱۳۸۰: ۲۱۴).

نسخ چاپ سنگی مصور مذهبی دوره قاجار (عاشورا)

چاپ سنگی توسط یک هنرمند اتریشی به نام «زنفلدر»^۱ در سال ۱۷۹۸م. اختراع شد. نخست آن را فقط برای بازتولید آثار هنری مورد استفاده قرار داد (پاکباز، ۱۳۸۱: ۴۴۸)، اما بعدها برای چاپ دستنوشته‌ها مورد استفاده قرار گرفت.^۲ این شیوه چاپ در دوران قاجار به دستور عباس میرزا از مسکو وارد ایران شد و بعدها امیرکبیر این اقدامات را پی گرفت. «اولین بخش کتاب‌های چاپ سنگی ادبیات کلاسیک فارسی و دومین بخش به کتاب‌های مذهبی تعلق داشت» (مارزلف، ۱۳۹۸: ۴۳، ۴۴). بسیاری از موضوعات دینی از طریق کتب چاپ سنگی در اختیار مردم قرار می‌گرفت و در محافل مذهبی استفاده می‌شد. «بیشترین تصویرسازی‌های کتب مذهبی چاپ سنگی متعلق به شخصیت حضرت علی(ع) و امام حسین(ع) است»^۳ (عسگری، ۱۳۹۵: ۱۰۳). به فراخور این شیوه و محدودیت‌های اجرایی، آثار تصویری جلوه بصری ویژه‌ای پیدا کرد. از جمله آنکه خط‌گذاری جایگزین رنگ شد و بیان طراحی تکرنگ عرصه جدیدی را نمایان کرد.^۴ از جمله این کتاب‌ها می‌توان به *حبيب الاوصاف*، *اسرار الشهادة* (دیوان سرباز)، *طوفان البکاء*، *طریق البکاء*، *گنجینه اسرار*، *انوار الشهداء*، *ماتمکده*، *مجالس المتقین*، *فارغ گیلانی*، *ت‌حفه‌الذاکرین*، *وسيلة النجات*، *کلیات جودی*، مختارنامه *روضه‌المجاهدین و تحفة‌المجالس* اشاره کرد.

کلیات جودی مصور

کتاب *کلیات جودی* با نام *اشعار جودی* یکی از کتب شاخص در زمینهٔ مراثی ائمه(ع) نوشتهٔ میرزا عبدالجواد خراسانی متخلص به «جودی» (متوفای ۱۳۰۱ق) است که از دوره قاجار تاکنون مرجع اشعار بسیاری از مداحان و نوحه‌سرایان در ذکر واقعه کربلا بوده است.^۵ این کتاب یکی

1. Alois Senefelder (۱۷۷۱-۱۸۳۴م)

۲. به‌طور کلی چاپ در آغاز به صورت «چاپ هنرهای زیبا»^۲ بود؛ یعنی کالاهای تولید شده توسط هنرمندانی که چاپگر نیز بودند. این هنر توسط صنعتگران متخصص، زرگران یا کسانی که آثار مذهبی تولید می‌کردند، انجام می‌شد» (woods, 2007: 209).

۳. «هنرمندان با بهره‌گیری از کتب مبتنی بر روایات و باورهای رایج بر آن بودند تا محبوبیت بیشتری برای مفاهیم شیعی پدید آورند» (لعل شاطری، وکیلی و ناظمیان‌فرد، ۱۳۹۷: ۱۵۷). ترسیم مضامین نهفته در تشیع و به‌ویژه واقعه کربلا که دارای مفهومی بنیادی است، سبب تکثیر هر چه بیشتر این کتاب‌ها شد.

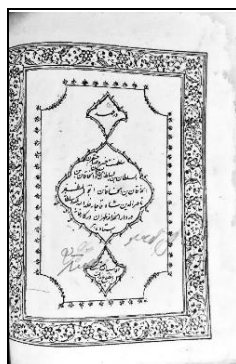
۴. «تصویرسازی مذهبی یکی از مهم‌ترین موضوع‌ها در آثار تصویری، به‌ویژه در نسخ کتب چاپی بود. تصاویر مذهبی در ایران، به‌ویژه از دوره صفویه به بعد رونق گرفت و در دوره قاجار به رشد بی‌سابقه‌ای رسید» (Gruber and Colby, 2010: 252).

۵. او می‌دوید و من می‌دویدم او سوی مقتل من سوی قاتل

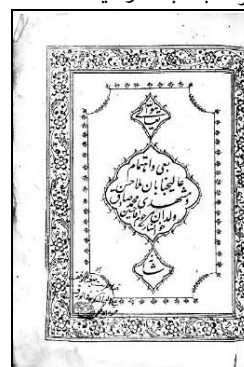
از کتاب‌های مصور چاپ سنگی پر کاربرد بود که از آن در عصر قاجار به تعداد زیاد چاپ می‌شد و یکی از ویژگی‌های شاخص آن حضور زنان در بسیاری از تصاویر است. طبق پژوهش حاضر، قدیمی‌ترین نسخه مصور ثبت شده از کلیات جودی مربوط به سال ۱۲۹۵ق. به شیوه چاپ سنگی^۱ محفوظ در کتابخانه ملی است که با کتاب یوسفیه در یک جلد صحافی شده است. این نسخه به امر ناصرالدین‌شاه قاجار در تهران، در کارخانه سیدالله، ملاحسن و مشهدی محمدصادق‌بن حسین خوانساری به طبع رسیده است (تصاویر ۱ و ۲). در کتاب تصویرسازی *داستانی* از اولریش مارزلف (منبع اصلی و ارجاعی چاپ سنگی) تنها به یک نمونه از این کتاب و آن هم در مجموعه خصوصی اشاره شده است؛ درحالی‌که با توجه به تحقیق حاضر، ۲۸ نسخه مصور از این کتاب از سال ۱۲۹۵-۱۳۶۷ق. و تعدادی نیز بدون درج تاریخ و بدون نام تصویرگر، به طبع طهران، تبریز و یا محل نشر نامشخص در کتابخانه ملی ایران به ثبت رسیده است.



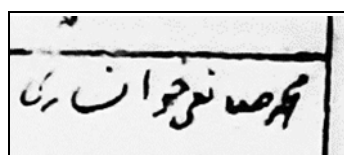
تصویر ۳- کلیات جودی - (بازیابی: ۵۴۶۳-
۶- ۱۳۴۶ق - امضای تصویرگر: محسن
تاجبخش - مأخذ: همان



تصویر ۲- کلیات جودی -
(بازیابی: ۱۴۱۸۰-۶) - ۱۲۹۵ق
- تصویرگر: نامشخص -
صفحه انجامین - مأخذ: همان



تصویر ۱- کلیات جودی -
(بازیابی: ۱۴۱۸۰-۶) - ۱۲۹۵ق
- تصویرگر: نامشخص - صفحه
آغازین - مأخذ: آرشیو چاپ
سنگی کتابخانه ملی



تصویر ۴- کلیات جودی - (بازیابی: ۵۰۹۸-
۶- تاریخ نامشخص - امضای تصویرگر:
محمد صناعی - مأخذ: همان

او می‌نشست و من می‌نشستم
او از کمر تیغ من آه باطل

(دیوان کلیات جودی)

۱. «یا لیتوگرافی، اساس آن بر عدم اختلاط آب با روغن مبتنی است. در این اسلوب هیچ‌گونه برآمدگی یا گودی در سطح لوحه ایجاد نمی‌شود. در گذشته لوحه را از تخته سنگ آهکی متخلخل می‌ساختند، ولی امروزه غالباً نوعی ورق فلزی (زینک) برای این منظور به کار می‌برند» (پاکباز، ۱۳۸۱: ۴۸۸).

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۴۷

در بخش مشخصات نسخ کتابخانه ملی و سایر منابع، تصویرگر قید نشده است؛ درحالی که با توجه به مشاهدات انجام شده از همه نسخ کلیات جودی مصور این مرکز، تعدادی از تصویرگران این کتب شناسایی شدند که دارای امضا در نگاره‌ها می‌باشند و شیوه طراحی یکسانی در کل نسخه دارند؛ به طوری که می‌توان گفت تصویرگر، همان هنرمند امضا کننده است. علی‌خان^۱



تصویر ۷- کلیات جودی -

(بازیابی: ۳۴۳۷۱-۶-۱۳۱۷ق -

امضای تصویرگر: ناصرقلی -

مأخذ: همان



تصویر ۶- کلیات جودی - (بازیابی:

۱۵۱۷۱-۶-۱۳۱۸ق - امضای

تصویرگر: علی خان - مأخذ: همان



تصویر ۵- کلیات جودی - (بازیابی:

۱۷۱۴۶-۶-۱۳۲۳ق - امضای

تصویرگر: محمد صانعی - مأخذ:

همان

۳) نسخه)، ناصرقلی بن نصرالله خان خوانساری^۲ (۱ نسخه)، محمد صانعی خوانساری^۳ (۵ نسخه) و محسن تاج‌بخش^۴ (۵ نسخه) از جمله هنرمندان نسخ کلیات جودی می‌باشند. برای نمونه، تصاویر ۳ الی ۷.

۱. «دوره فعالیت: (۱۲۹۸-۱۳۳۲ق). برخی آثار تصویرگری: حمله حیدری، طوفان البکاء، رستم‌نامه و انوار الشهاده» (مارزلف، ۱۳۹۸: ۶۱).
۲. کاتب و تصویرگر اواخر دوره قاجار است. آثار چاپ سنگی بر جای مانده کتابت و تصویرگری او در ایران، بین سال‌های ۱۳۱۱-۱۲۳۳ق. می‌باشد. علاوه بر کلیات جودی، تصویرگری انوار سهیلی (۱۳۱۴ق) و انیس العهد و مونس اللحد (۱۳۲۰ق) را نیز به انجام رسانیده است. در انتهای کتاب جودی، فرزند میرزا نصرالله ذکر شده است. میرزا از تصویرسازان چاپ سنگی پرکار دوره قاجار بود.
۳. دوره فعالیت: (۱۳۲۳-۱۳۶۷ق). «کاتب و تصویرگر، از هنرمندان نقاشی قهوه‌خانه‌ای و شاگرد حسین قوللر آغاسی بوده است. برخی آثار تصویرگری: اسکندرنامه، طوفان البکاء، امیر ارسلان و هرمز و گل» (همان، ۶۴).
۴. «دوره فعالیت: (۱۳۴۲-۱۳۶۰ق). از پرکارترین تصویرگران چاپ سنگی است. آثار وی نمایانگر روح زمان و دوران افول تصویرگری چاپ سنگی بود» (بوذری، ۱۳۹۰: ۵۱، ۵۲). برخی آثار تصویرگری: طوفان البکاء، کلیات جودی، حسین کرد و خاورنامه.

تصویرسازی‌های مرتبط با زنان حاضر در واقعه کربلا در مجالس نسخ چاپ سنگی کلیات جودی (مضامین در تصویر)

نسخ کلیات جودی دارای تعدادی تصاویر متفاوت است. تصاویر همه نسخ کلیات جودی مشترک نیست. عناوین هر مجلس مصور و فضای مختص نگاره، توسط کاتب تعریف می‌شد، اما در برخی موارد هنرمندان از عناوین قید شده تبعیت نمی‌کردند. برای مثال، شهادت علی اکبر و یا امام حسین (ع) در عنوان تصویر کتابت می‌شد، اما تصویرگران صحنه‌های محاربه و یا وقایع قبل و بعد از آن را طراحی می‌کردند.

۱. مجلس شهادت جناب علی اکبر

معمولاً هنرمندان از به تصویر کشیدن صحنه‌های شهادت خودداری می‌کردند. به نظر می‌رسد قلم را از مصور کردن آن قاصر می‌دانستند. در تصاویر ۸-۱۰ لحظاتی قبل از شهادت علی اکبر نشان داده شده است. این نگاره نه تنها در این نسخ از کلیات

جودی، بلکه در سایر کتب مذهبی چاپ سنگی نیز با عنوان «شهادت علی اکبر»^۱ و «خاتم گذاردن امام حسین (ع) بر دهان علی اکبر»^۲ توسط طراحان مختلف کار شده است که در تصویر ۹ از این جریان فاصله گرفته است.

راویان درباره این واقعه گفته‌اند پس علی اکبر «با آن قوم ظالم جنگ می‌کرد... او را چند زخم گران برساندند. عطش بر او غالب گشته بازگشت و پیش پدر آمده گفت از تشنگی هلاک می‌شوم هیچ شربتی آب هست که به من دهند... حسین (ع) بگریست و گفت ای جان پدر احوال بر تو پوشیده نیست. صبر کن که همین ساعت از دست جد خویش سیراب شوی. پس

۱. «ذکر یاقوت لبش قوت دل و جان حسین کرد خط کرد رخس سبز و ریحان حسین»

کلیات جودی، ۱۴۱۸-۶

«گفت جانا دم دیگر تو کجا خواهی بود	خدمت جسد پدر یا بر ما خواهی بود
آنچنان چهره بدان صورت زیبا مالید	که ز خون سر او عارضش احمر گردید
لب نه‌آتش بلب لعل لبانش بمکید	زان لبان بر لب شهزاده ز نو جان بدمید

....

پس روان باز دگر گشت سوی قربانگاه	گفت با آن سپه دین تبه‌نامه سیاه»
----------------------------------	----------------------------------

کلیات جودی ۲۵۵۳۷-۶

۲. در مقتل خوارزمی (خاتم گذاشتن بر دهان علی اکبر) اضافه و پرداخت شده است (خوارزمی، ۱۳۹۵: ۳۶۴). برخی از روایات خوارزمی از جمله این داستان، از دیدگاه شیعه مجعول و غیرقابل اعتماد است (رنجبر، ۱۳۸۳؛ پیشوایی، ۱۳۹۰: ۸۸/۱). این داستان بعدها در *روضه الشهداء* و *ناسخ التواریخ* نیز آمده است.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۴۹

علی بن حسین بازگشت و با لب تشنه بر سر جنگ شده بر آن قوم می زد و می کشت تا شهید شد» (ابن اعثم، ۱۳۷۴: ۹۰۷؛ شیخ صدوق، ۱۳۹۸: ۱۰۳، ۱۰۴). با نگاه به این روایات می توان گفت هنرمند از کلیت داستان که بازگشت علی اکبر به سوی امام حسین(ع) است، بهره برده، اما در چگونگی بیان آن، مواردی را اضافه و پرداخت کرده است:

۱. روایت تصویری خاتم گذاشتن، داستانی اضافه شده به بازگشتن حضرت علی اکبر به سوی امام حسین(ع) است که در این صحنه دیده می شود.
۲. قید نشده است که این صحنه در میدان نبرد بوده یا در کنار خیمه ها؟ اما تصویرگر بازگشت به خیمه ها را با تأکید بر روایت *نسخ التواریخ* (سپهر، ۱۳۸۲: ۱۷) در کنار خیمه ها تصویر کرده است.
۳. درباره احوالات حضرت زینب(س) و سایر زنان در بازگشت علی اکبر از میدان، نکته ای قید نشده است؛ در حالی که در تصاویر کلیات جودی زنان و کودک پرشتاب و غم بار به سمت حضرت علی اکبر تصویر شده اند.



تصویر ۹- کلیات جودی - (بازیابی: ۶۵۰۹-۶)

۱۳۵۳ق- تصویرگر: محسن تاجبخش - مأخذ: همان



تصویر ۱۰- کلیات جودی - (بازیابی: ۱۷۸۶۸-۶)

۱۳۴۸ق - تصویرگر: محسن تاجبخش - مأخذ: همان



تصویر ۸- کلیات جودی - (بازیابی: ۲۵۵۳۷-۶)

تاریخ نامشخص - تصویرگر: نامشخص - مأخذ: همان

۴. در بسیاری از روایات بیابان بی‌آب و علف بازگو شده است. در نامه ابن‌زیاد به حر آمده است: «وقتی نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام نزد تو آمد حسین را متوقف کن و در بیابان بی‌آب و علف و بدون حصار و سنگری فرود آر» (طبری، [بی‌تا]: ۴۰۸/۵؛ دینوری، ۱۳۷۱: ۲۹۸؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱۲۲؛ ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۸۰/۵). درحالی‌که در بسیاری از صحنه‌ها گل و گیاه و درخت در پس‌زمینه دیده می‌شود که با خصوصیات مرسوم چاپ سنگی قاجار، استفاده از نمای پرکننده گیاهی، انجام شده است.

۲. شهادت حضرت سیدالشهداء و گفت‌وگو با زینب(س)

عنوان مربوطه با توصیف‌های دیگر در برخی نسخ «حالات حضرت سیدالشهداء(ع) و حالات حضرت زینب خاتون(س)» تصویر شده است. این گفت‌وگو قبل از مکالمه امام تشنه‌کام با شمر تصویر شده، اما چند نکته قابل اشاره است:

۱. درباره این گفت‌وگو در واپسین لحظات شهادت در منابع نیامده است؛ درحالی‌که در تصاویر ۱۰-۱۲ به نظر می‌آید نیت تصویرگر از این مکالمه، وداع امام(ع) با اهل بیت باشد که با عنوان و متن متفاوت است.



تصاویر ۱۱- کلیات جودی-صفحات ۸۰ و ۸۱ کتاب (بازیابی: ۱۵۱۷۱-۶)-۱۳۱۸ اق - تصویرگر: علی‌خان - مأخذ: همان



تصویر ۱۰- کلیات جودی - (بازیابی: ۳۳۳۸۲-
۶)- تاریخ نامشخص - تصویرگر: نامشخص -
مأخذ: آرشیو چاپ سنگی کتابخانه ملی



تصویر ۱۳- کلیات جودی- صفحات ۹۲ و ۹۳ (بازیابی: ۲۵۵۳۷-۶)-
تاریخ نامشخص - تصویرگر: نامشخص - مأخذ: همان



تصویر ۱۲- کلیات جودی- (بازیابی:
۲۹۲۷۴-۶)- ۱۳۲۲ق - تصویرگر: علی
خان- مأخذ: همان

۲. رویداد در متن کتاب کلیات جودی مرتبط به میدان جنگ است؛ درحالی که در تصاویر ۱۰-۱۲ این صحنه در کنار خیمه‌ها و به صورت وداع با همه اهل بیت اتفاق افتاده است.
۳. گاهی تصویرگران از یک مجلس بخش‌های مختلف واقعه را روایت کرده‌اند. تصاویر ۱۳ و ۱۴ به متن کتاب وفادارتر بوده و جزئیات را با دقت بیشتری نشان داده است. در این صحنه، چند رویداد دیگر از جمله شمر در حال حمله، سپاهیان دشمن و ابن‌زیاد با حالت محزون^۱ در پشت تپه‌ها دیده می‌شود.

۴. همزمانی چند رویداد همچون پرده‌های نقاشی قهوه‌خانه‌ای (تصاویر ۱۳ و ۱۴).
در تصویر ۱۳، حضرت زینب فغان و مویه‌کنان از خیمه‌ها به سوی امام حسین (ع) شتابان است. راوی گفته است: «در این حالت حضرت زینب از در خیمه بیرون آمد درحالی که صدا می‌زد وای برادرم! وای سرورم! وای خاندانم! کاش آسمان بر زمین فرود می‌آمد! کاش کوه‌ها از هم متلاشی می‌شد. شمر فریاد زد منتظر چه هستید پس از هر سو بر امام حسین حمله ور شدند» (طبری، ۱۳۹۷: ۲۷۱؛ شیخ مفید، ۱۳۸۸: ۴۱۴).

طراح (تصویر ۱۳) امام حسین (ع) را در حالت افتاده بر زمین و اصابت تیرهای فراوان در جلوی بدن وی نشان داده است. در اینجا شمر جلوتر از یارانش هجوم آورده است. همان‌طور که نقل شده «شمر که شجاعت و مبارزه دلیرانه امام را دید... به تیراندازان دستور تیراندازی داد آنان حضرت را چنان تیرباران کردند که بدنش پوشیده از پیکان تیر شد. آنان مقابل او ایستادند. عمر سعد نزدیک شد. در این هنگام خواهرش زینب (س) از خیمه‌گاه بیرون آمد» (شیخ مفید،

۱. راوی بعد از مکالمه حضرت زینب (س) با عمر بن سعد گفته است: «گویا اکنون اشک‌های عمر را می‌بینم که روی گونه‌ها و محاسنش جاری است» (طبری، ۱۳۹۷: ۲۶۳).

۱۳۸۸: ۲۱۷) از امام باقر(ع) نقل شده است: «همه جراحات‌های امام حسین(ع) در قسمت جلوی بدن ایشان بود زیرا آن حضرت هیچگاه به دشمن پشت نمی‌کرد» (شیخ صدوق، ۱۳۹۸: ۱۱۰).



تصویر ۱۴- کلیات جودی - (بازیابی):

۱۳۷۱-۳۴۳۷۱-۶-۱۳۱۷ ق- تصویرگر: ناصر
قلی بن نصرالله خوانساری - مأخذ: همان

تصویر ۱۴ در کنار صحنه شهادت، به گفت‌وگوی حضرت زینب(س) با ابن‌زیاد اشاره دارد؛ چنان‌که در روایتی از شیخ مفید آمده است: «خواهرش زینب(س) عمر بن سعد را صدا زد و فرمود ای کاش آسمان بر زمین خراب می‌شد. وای بر تو ای عمر. اباعبدا... کشته می‌شود و تو می‌نگری؟» (طبری، ۱۳۹۷: ۲۶۳؛ شیخ مفید، ۱۳۸۸: ۲۰۰). تصویرگر صحنه شهادت را به صورت حمله شمر با خنجر بر افراشته و پا بر سینه امام حسین(ع)، روایت تجسمی کرده است.^۱

۳. بردن اسیران از قتلگاه به کوفه

راوی گفته است: «به زنان و فرزندان و حسین(ع) هنگامی که بر جنازه‌ها گذشتند نگریستم شیون می‌کردند... هر چه را از یاد بیرم سخن زینب(س)

دختر فاطمه را به هنگام گذر بر برادر به خاک افتاده‌اش از یاد نمی‌برم که می‌گفت وا محمدا! و امحمدا! فرشتگان آسمان بر تو درود بفرستند این حسین است که بر صحرا افتاده...» (طبری، ۱۳۹۷: ۲۷۱). در اینجا چند نکته حائز اهمیت است.

۱. این مجلس به سه گونه روایت شده و در هر یک بخشی از واقعه مطرح شده است. نوع اول، صحنه عبور کاروان (مانند تصویر ۱۶). نوع دوم، صحنه عبور کاروان و نیز پیکر شهدا در قتلگاه؛ و نوع سوم، صحنه غم‌بار گریه حضرت زینب(س) بر نعش برادر و تلفیق با روایت مواجهه با ابن‌زیاد (مانند تصویر ۱۸).

۱. در مورد اینکه چه کسی امام حسین(ع) را به شهادت رساند و سر وی را جدا کرد (سنان، خولی و یا شمر)؟ نظرهای متفاوتی وجود دارد (یوسفی غروی، ۱۳۹۳: ۴۱۹/۲؛ پیشوایی، ۱۳۹۰: ۸۷۲/۱؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۹۳: ۹۳/۱۶). اما در این میان، شیخ مفید و طبرسی شمر را معرفی کرده‌اند.



تصویر ۱۷- کلیات جودی -
(بازیابی: ۱۵۱۷۱-۶)
۱۳۱۸ق - تصویرگر: علی
خان - مأخذ: همان



تصویر ۱۶- کلیات جودی -
(بازیابی: ۳۴۳۷۱-۶) - ۱۳۱۷ق -
تصویرگر: ناصر قلی بن نصرالله
خوانساری - مأخذ: همان



تصویر ۱۵- کلیات جودی -
(بازیابی: ۳۳۶۸۲-۶) - تاریخ نامشخص -
تصویرگر: نامشخص - مأخذ: همان

در نوع اول و دوم، تصویرگران اشاره‌ای به بُعد عاطفی و روحی ماجرا در بیان شخصیت‌ها نداشته‌اند و برای روایت حالات ماجرا فقط از ترکیب‌بندی‌های متزلزل و اریب با ازدحام و فشرده‌سازی استفاده کرده‌اند.

۲. در میان تصاویر کلیات جودی، فقط سرهای شهدا در صحنه ورود اهل بیت به شام و نیز در بارگاه یزید مشاهده می‌شود؛ درحالی‌که در حرکت به کوفه، سرهای شهدا دیده نمی‌شود. بدین سبب صحنه‌ها دارای تفاوت در نقل ماجرا حتی در یک نسخه می‌باشند. راوی نقل کرده است که سرهای شهدا را جمع کردند و مجموعه هفتاد و دو سر را با شمر ذی‌الجوشن و دیگران به حضور ابن زیاد فرستادند. (همان، ۲۷۱؛ دینوری، ۱۳۹۵: ۳۰۵؛ ابن‌اعثم، ۱۳۷۴: ۹۱۴).

خسونت‌هایی که لشکریان عمر بن سعد بر اسرای اهل بیت در مسیر کربلا تا کوفه روا داشتند، به صورت کوتاه منعکس شده است. طبق گزارش‌ها، سپاه عمر بن سعد خاندان رسول خدا را سوار شتران بی‌جهاز کرده، همانند اسیران تا کوفه بردند. آنگاه مردم جمع شدند و با دیدن آنها گریه و ناراحتی کردند (ابن‌اعثم، ۱۴۱۱: ۱۲۰/۵، ۱۲۱؛ شیخ مفید، ۱۴۰۳: ۳۲۱؛ طوسی، ۱۴۱۴: ۹۱؛ ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۳۶/۲). بلاذری و طبری به رفتار شایسته با اسرا اشاره کرده‌اند، اما از نظر بسیاری از پژوهشگران این سخنان مورد نقد است (پیشوایی، ۱۳۹۱: ۳۸/۲).

۳. در تصاویر ۱۵-۱۷ زنان کربلا با کجاوه، در کمال آرامش و امام سجاد(ع) با زین شتر برده می‌شوند که با برخی روایات تفاوت دارد. تنها در تصویر ۱۵ امام سجاد(ع) بر روی شتر

بدون زین سوار است. اگرچه غل و زنجیر بر امام سجاد(ع) دیده می‌شود، اما در این مجلس به سختی‌های وارده بر اهل بیت در راه اسارت اشاره چندانی نشده است. این نکته نیز در بیان حقیقت سختی کربلا اهمیت دارد.



تصویر ۱۸- کلیات جودی - (بازیابی: ۱۴۱۸۰-
۶) - ۱۲۹۵ق - تصویرگر: نامشخص - مأخذ:
همان

۴. وداع ام‌کلثوم با جسد حضرت عباس در قتلگاه شهیدان

در تصویرسازی‌های کتب جودی، بر واقعه مورد نظر تأکید شده است و بسیاری از نسخه‌های مصور کلیات جودی، این صحنه را مصور کرده‌اند. البته چند نکته قابل توجه است: ۱. در برخی روایات تاریخی به حضور

ام‌کلثوم در صحنه‌های مختلف عاشورا اشاره

شده (اصفهانی، ۱۳۶۸: ۱۲۱)، اما در کتب تاریخی معتبر درباره جزئیاتی مانند سوگواری ام‌کلثوم بر جنازه حضرت عباس در قتلگاه سخنی به میان نیامده است. می‌توان گفت طراحی‌های این مجلس برگرفته از ذهن نویسنده و تجسم هنرمند بوده و اشاره به روایت خاصی ندارد.

۲. جایگاه حضرت عباس و ام‌کلثوم در این مجالس به دو گونه آمده است. نخست آنکه هنرمند بر مبنای واقعه آب آوردن حضرت عباس از رود فرات، شهادت وی را در کنار فرات روایت کرده (تصاویر ۱۹-۲۳) که در کتاب کامل بهائی نیز به این نکته اشاره شده (طبری، ۱۳۸۳: ۶۳۱) و محل دفن نیز در همان محل شهادت قید شده است (شیخ مفید، ۱۴۱۳: ۱۴/۲؛ طبرسی، ۱۳۹۹ق: ۲۴۶؛ طبری، ۱۳۳۴: ۲۸۷). دوم مانند تصویر ۲۳ برخلاف روایات، محل شهادت حضرت عباس را در صحنه قتلگاه با سایر شهدا نشان داده است.



تصویر ۲۱- کلیات جودی - (بازیابی):
۶-۲۵۵۳۷- تاریخ نامشخص - تصویرگر:
نامشخص - مأخذ: همان



تصویر ۲۰- کلیات جودی -
(بازیابی: ۶-۳۴۳۷۱-)
۱۳۱۷ق - تصویرگر: ناصر
قلی بن نصرالله خوانساری -
مأخذ: همان



تصویر ۱۹- کلیات جودی -
(بازیابی: ۶-۳۳۶۸۲- تاریخ
نامشخص - تصویرگر:
نامشخص - مأخذ: همان



تصویر ۲۳- کلیات جودی -
(بازیابی: ۶-۱۴۱۸۰- ۱۲۹۵ق-
تصویرگر: نامشخص: همان



تصویر ۲۲- کلیات جودی -
(بازیابی: ۶-۱۵۱۷۱- ۱۳۱۸ق-
تصویرگر: علی خان - مأخذ:
همان

۵. ورود اهل بیت(ع) به خرابه شام

تصاویر ۲۴-۲۶ خرابه شام را همراه با سختی‌های وارد شده بر حضرت زینب(س) و سایر زنان و کودکان اهل بیت در شام نشان می‌دهد. راوی گفته است: «یزید دستور داد زنان را با امام بیمار در زندانی جا دادند که از سرما و گرما جلوگیری نداشت تا چهره‌هایشان پوست

گذاشت» (شیخ صدوق، ۱۳۷۶: ۱۶۷). خانه‌ای که سقف نداشت و دیوارهایش سست بوده است (راوندی، ۱۴۰۹: ۷۵۳/۲). همچنین یزید بر خرابه نگهبانانی گمارده بود که زبان عربی نمی‌دانستند. برخی راویان به گونه‌ای دیگر درباره‌ی شام روایت کردند و بر ملاطفت با اهل بیت سخن گفتند^۱ که برخی پژوهشگران آن را نپذیرفتند، اما عده‌ای بر آن صحه گذاشتند (پیشوایی، ۱۳۹۱: ۳۸/۲).

۱. بیان تجسمی نیز همانند روایات بر سختی‌ها و خشونت‌ها که سربازان بر اهل بیت روا می‌داشتند، تأکید کرده است؛ از جمله به غل و زنجیر کشیدن، خستگی و بدن‌های رنج کشیده و تازیانه‌های وارده بر آنها.

۲. صحنه خرابه شام از جمله تصاویری است که تصویرگران روایت آن را در یک صحنه مجزا و نمای نزدیک و اغلب با ترکیب‌های یکسان، به تبعیت از یکدیگر بیان کرده‌اند.



تصویر ۲۶ - کلیات جودی -
(بازیابی: ۲۹۲۷۴-۶) - ۱۳۲۲ق -
تصویرگر: علی خان - مأخذ: همان



تصویر ۲۵ - کلیات جودی -
(بازیابی: ۳۴۳۷۱-۶) - ۱۳۱۷ق -
تصویرگر: ناصر قلی بن نصرالله
خوانساری - مأخذ: همان



تصویر ۲۴ - کلیات جودی - (بازیابی):
۲۵۵۳۷-۶) - تاریخ نامشخص -
تصویرگر: نامشخص - مأخذ: همان

جایگاه و منزلت حضرت زینب و زنان حاضر در کربلا

۱. صلابت و شاخص‌سازی در صحنه

جایگاه حضرت زینب(س) نزدیک به مرکز صفحه (مرکزگرایی)، در تصاویر ۸-۱۳، ۱۷، ۱۹ و ۲۱ و در بخش دیگری از مجالس، ترکیب‌بندی در نقطه طلایی صفحه (سمت راست بالای

۱. براساس روایت‌های دیگر، زنان را در مکانی مستقل و جدا و در خانه‌ای متصل به خانه یزید اسکان دادند (شیخ مفید، ۱۳۸۸: ۲۳۹؛ طبری، ۱۳۹۷: ۲۸۵). یزید اهل بیت را در خانه مخصوص همسرانش منزل داد (ابن سعد، ۱۳۸۹: ۱۱۲/۵؛ دینوری، ۱۳۹۵: ۳۰۷).

صفحه) مشاهده می‌شود (تصویر ۱۴).

در برخی مجالس، حضرت زینب(س) و سایر بانوان در نمای جلوی صحنه (همانند نگارگری) قرار دارند. هنرمند در این تصاویر از راهکار مورد استفاده در نقاشی قهوه‌خانه‌ای بهره برده است؛ به همین دلیل تصویر وی با قامتی بلند، نسبت به دیگران حجیم‌تر و یا حتی با پوشش تیره متمایز شده است.

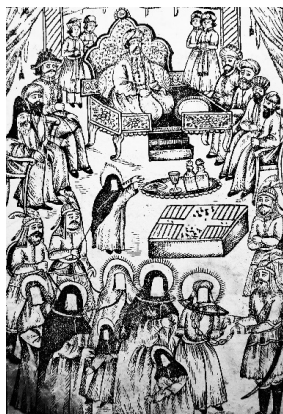
هاله نور مقدس که معمولاً به شکل محراب و یا دوار است، برای نشان دادن قداست زنان اهل بیت، اغلب شکل متفاوتی از امامان دارند. برای نشان دادن کرامت این زنان بزرگوار، چهره آنان به‌طور کامل -همچون معصومان، امام حسین(ع) و امام سجاد(ع)- پوشیده شده است. استفاده از بازوبند (تصویر ۲۷) نشان جایگاه رفیع در البسه افراد عالی‌رتبه قاجار، در پوشش زنان اهل بیت به سبب منزلت آنان دیده می‌شود.

۲. سوگواری بر شهدا

صحنه‌های سوگواری و غم‌بار از جمله مجالس رایج در این کتاب می‌باشند. شهادت‌ها و دیدار با پیکر شهدا اغلب در نمای نزدیک و متمرکز اتفاق افتاده تا بر دقت مخاطب بر رویداد بیفزاید. ترکیب‌بندی‌های این صحنه‌ها اریب و یا فشرده است؛ برای نمونه، صحنه خرابه شام و یا بارگاه یزید (تصویر ۳۲). جای‌گذاری این بانو در گوشه کادر، غم و غربت را هرچه بیشتر نشان می‌دهد. مخروبه‌های پس‌زمینه خرابه شام همچون پیکره‌هایی ترسیم شده‌اند که با قامت‌های لاغر و افراشته خود، در حال ناله می‌باشند و فرم خمیده ساختمان‌ها بر تزلزل و سوگ صحنه می‌افزاید. این نگاره همانند مجلس وداع ام‌کلثوم، حزن در پیکره‌های خمیده و یا نشسته را با سایه‌ها و دورگیری‌های خطی بیانگر (پررنگ و هاشوری) بارز کرده است.

۳. همراه و پشتوانه اهل بیت

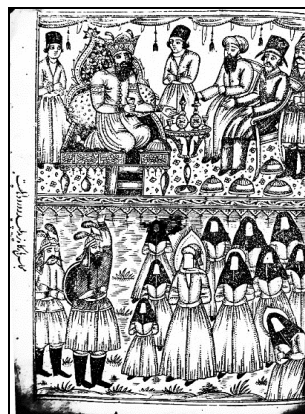
در بسیاری از صحنه‌های این کتاب‌ها، زنان اهل بیت به عنوان شخصیت‌هایی منفعل و حاضر در پس‌زمینه طراحی نشدند، بلکه ماهیت بارز و تأثیرگذار دارند؛ مانند تصویر ۸ که حضرت زینب(س) با قرارگیری ستون عمودی در کنار پیکره وی، همچون ستون خیمه اهل بیت نمایان است و این قرینه‌سازی بر قوام نیروهای وارده بر صحنه افزوده است. پشتوانه‌ای محکم و با صلابت که همچون ستون خیمه تشبیه می‌شود.



تصویر ۲۹- کلیات جودی -
(بازیابی: ۲۵۵۳۷-۶) - تاریخ
نامشخص - تصویرگر: نامشخص
مأخذ: همان



تصویر ۲۸- کلیات جودی -
(بازیابی: ۲۵۵۳۷-۶) - تاریخ
نامشخص - تصویرگر:
نامشخص - مأخذ: همان



تصویر ۲۷- کلیات جودی - (بازیابی:
۱۴۱۸۰-۶) - ۱۲۹۵ق - تصویرگر:
نامشخص - مأخذ: همان

پوشش زنان حاضر در کربلا

۱. لباس اندونی قاجار در همهٔ موقعیت‌ها و عدم بهره از چادر^۱

لباس زنان در بسیاری از صحنه‌های کلیات جودی همچون تصاویر (۲۷ و ۲۸) در نمای بیرون و برخی صحنه‌ها قبل از اسارت است، اما همانند لباس اندونی زنان قجر دارای دامنی بلند و چین‌دار، ارخالق^۲ و چارقدی^۳ کوتاه و کمربند است. «درحالی‌که لباس زنان قاجار شامل خارج از خانه و حریم خصوصی بود» (شهشانی، ۱۳۹۶: ۶۶، ۶۷). در صحنه‌های بیرونی تصاویر جودی برای پوشش صورت، روبنده^۴ مرسوم قاجاری دیده نمی‌شود، بلکه پوشش کامل قرص

۱. برای جلباب معانی متفاوتی در نظر گرفته‌اند. «چادر بزرگی که در شرق، زنان در هنگام بیرون شدن از خانه سر تا پای خود را یکسره می‌پوشانند (ڈزی، ۱۳۸۹: ۸۱). «بالاپوش زنانه، بی‌آستین و گشاد که در محیط بیرون بر سر می‌گذاشتند. در زمان قاجار چادر که تن‌پوشی یکپارچه و کاملاً پوشاننده بود. پارچه‌ای بلند که زنان بر سر انداخته و ادامه آن تمام بدن و شانه‌ها تا پایین پا را می‌پوشاند» (چیت‌ساز، ۱۳۹۸: ۹۰، ۱۰۴).

۲. لباس‌های اندرونی زنان دورهٔ قاجار «ارخالق، کت تنگ برای هر دو جنسیت معمولاً قد آن تا کمر می‌رسید و انواع بلندتر آن افرادی از طبقات بالا استفاده می‌کردند» (شهشانی، ۱۳۹۶: ۲۳۳). برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: ضیاءپور، ۱۳۴۷: ۱۷۶.

۳. پارچه‌ای مربع‌شکل مخصوص زنان که آن را دولا کرده، به شکل مثلث درآوردند و در سر اندازند (ریاضی، ۱۳۷۵: ۵۴).

۴. روبندهٔ قاجار از پارچه سفید که قسمت جلوی چشم‌ها توری بود و روی چادر پشت سر با گیره زینتی بسته می‌شد (شهشانی، ۱۳۹۶: ۲۳۵).

صورت به سبب کرامت همانند مردان معصوم است.



تصویر ۳۱- کلیات جودی-

(بازیابی: ۱۵۱۷۱-۶) - ۱۳۱۸ق-

تصویرگر: علی خان مأخذ: همان



تصویر ۳۰- کلیات جودی- (بازیابی:

۱۲۹۵ق - تصویرگر:

ناصرقلی بن نصرالله خوانساری-

مأخذ: همان

یکی دیگر از ویژگی‌ها عدم استفاده از چادر به شکل پارچه‌ای از بالای سر تا روی زمین است؛ همانند آنچه که در نسخه‌های نخستین چاپ سنگی برای حضرت زینب(س) و فاطمه(س) به کار می‌رفت. «قطعات پوشاک سنتی زنان همچون چاقچور و... به تدریج تحت نفوذ سبک‌های اروپایی که از سوی دربار رواج پیدا می‌کرد، کنار زده شد» (چیت‌ساز، ۱۳۹۸: ۹۰).^۱ سفرهای ناصرالدین‌شاه به اروپا و دیدن لباس بالرین‌ها تأثیر زیادی در لباس‌های زنان قاجار گذاشت (شهشهبانی، ۱۳۹۶: ۱۲۶؛ چیت‌ساز، ۱۳۹۸: ۵۶). با نگاه به عکس‌ها و نقاشی‌های قاجاری این نکته در پوشش زنان قاجاری (نتاج مجد و امینی‌فر، ۱۳۹۹: ۵۰) و نیز در طراحی‌های کتب چاپ سنگی از جمله کلیات جودی مشهود است.

۲. ترکیبی از پوشش قاجار و تن‌پوش عربی

در روایات نقل شده است که اهل بیت حاضر در کربلا چادر داشتند و سربازان ابن‌زیاد سعی می‌کردند چادر از سر زنان برکنند و آنان در تلاش بر حفظ پوشش بودند (امالی، ۱۳۷۶: ۱۶۹)؛ به گونه‌ای که ابن‌زیاد مانع از این کار سربازان شد (زینلی حسین‌آبادی، ۱۳۹۵: ۱۲۸). عمرین

۱. «چادر حجاب زنان ایرانی بنا بر گزارش سیاحان خارجی از جمله ژ. دو تونو، آ. اولیویه و کرپرتر بوده است، اما به تدریج در دوران قاجار استفاده از چادر و روبند کمرنگ شد» (ریاضی، ۱۳۷۵: ۵۴).

منظر همدانی در *کامل بهائی* دربارهٔ ام‌کلثوم نقل کرده است که چادری کهنه بر سر گرفته و روپندی به روی بسته داشت (طبری، ۱۳۸۳: ۶۴۰). با نگاه به تصاویر ۲۹-۳۱ در کلیات جودی مشخص می‌شود که زنان با لباسی به شکل تن‌پوش عربی با آستین‌های پُرچین و تنه‌ای گشاد نمایان‌اند که در دوران قاجار مرسوم نبوده است و برای پوشش سر از روسری‌های سه‌گوش بلند به رنگ تیره بهره برده‌اند که در اواخر دوران قاجار بین زنان در محیط داخلی رواج داشته است.^۱ البته حجاب مرسوم دوران اموی، تا حدی با این پوشش فاصله دارد. «زنان تا پایان حکومت اموی لباس سراسری خود را که چادری سیاه‌رنگ بود همچون دوران پیامبر(ص) یا کبودرنگ بر روی تمامی لباس خود می‌پوشیدند [از بالای سر تا روی زمین؛ با نگاه به تصاویر منبع]. همچنین روپندی سفید به دور پیشانی می‌آویختند که گاه تمامی صورت و گردن و تا روی شکم را می‌پوشاند» (چیت‌ساز، ۱۳۸۶: ۳۷).

البته نسخهٔ ۱۳۱۷ق. طراحی ناصرقلی، کمی متفاوت است؛ به گونه‌ای که سرپوش متصل به آستین‌های گشاد می‌چدار با رنگ تیره و بقیهٔ لباس از کمر به رنگ روشن نمایان است. البته چاقچور قجر آستین‌های می‌چدار ندارد، اما تا حد زیادی شبیه به آن ترسیم شده است.

۳. چادرهای یکسره تیره و یا سفید

در نسخه‌های کلیات جودی از این حجاب بسیار اندک استفاده شده است و آن هم برای بیان شخصیت حضرت زینب(س) بوده است. این نوع چادر که از بالای سر تا روی زمین، کل بدن را به صورت یکسره (کل چادر به صورت نیم‌دایره) می‌پوشاند (ضیاء‌پور، ۱۳۴۷: ۱۷۴)، در اواخر دورهٔ قاجار و بیشتر برای فضای بیرونی استفاده می‌شد که بر روی لباس اندرونی می‌پوشیدند (تصویر ۳۲). البته نوع تمام‌قد و متصل به آستین گشاد همچون چادر ملی امروزین، در برخی نسخ -غیر از این پژوهش- به سال‌های ۱۳۳۴ و ۱۳۱۳ق (تصویر ۳۳) دیده می‌شود.

۱. نگاه کنید به تاریخچهٔ پوشاک سر در ایران (شهبهانی، ۱۳۷۴: ۱۵۶، ۱۵۷).



تصویر ۳۳- کلیات جودی - (بازیابی: ۲۸۳۴۵-۶) -
۱۳۱۳ق- تصویرگر: نامشخص - مأخذ: همان



تصویر ۳۲- کلیات جودی - (بازیابی: ۳۳۶۸۲-۶) -
تاریخ نامشخص- تصویرگر: نامشخص- مأخذ: همان

جدول ۱. نمود تجسمی در مضامین مجالس مرتبط با زنان حاضر در کربلا با تأکید بر حضرت زینب(س)

تصاویر نسخ	ارزیابی	عناوین مجالس
	<p>برخی صحنه‌ها اشاره به خاتم گذاشتن بر دهان علی اکبر به جای مجلس شهادت، داستان اضافه شده به واقعی اصلی، حضور زنان بدون اشاره در متن کلیات جودی، سبزه‌زار و گل و گیاه به جای بیابان کربلا</p>	
		شهادت
	<p>ترکیب بندی: متقارن؛ شیوه طراحی: نقطه گذاری و خطوط متراکم، انعطاف پذیری اندک خطوط، حرکت خشک پیکره‌ها بالا تنه پیکره از روبه‌رو، دست‌ها از جانب، سایه گذاری اندک</p>	حضرت علی اکبر

	<p>تفاوت تصویر با عنوان در سه نسخه رویداد در کنار خیمه‌ها به تصویر کشیده شده؛ درحالی‌که در متن مرتبط به میدان جنگ است. تصاویر ۱۳ و ۱۴ تلفیق چند رویداد در یک صحنه</p>	
	<p>ترکیب‌بندی: در برخی صحنه‌ها نمای بسته و تمرکزگرایی. شیوه طراحی: طراحی خطی سیار و پرسرعت، بیانگر، خطوط نامنظم و اغراق در چهره‌پردازی اشیاء در تصاویر ۱۰ و ۳۲، خطوط منظم و هاشورهای خطی، سایه‌گذاری اندک، عدم رعایت عمق نمایی در تصاویر ۱۱-۱۳</p>	<p>۲ شهادت حضرت سیدالشهداء</p>
	<p>عدم حضور سرهای شهدا در حرکت اسرا، زنان با کجاوه در کمال آرامش متفاوت با برخی روایت‌ها، عدم روایت سختی‌های وارد بر اهل بیت، تأکید بر حرکت کاروان بیش از توجه به قتلگاه، سبزه‌زار و گل و گیاه به جای بیابان کربلا</p> <p>ترکیب‌بندی: اریب و مثلثی، نامتقارن، موج، متراکم، s شکل طراحی فشرده مملو از پیکره‌ها، به دور از سایه زنی و عمق نمایی</p>	<p>۳ بردن اسیران از قتلگاه به کوفه</p>

	<p>این صحنه در منابع روایی ذکر نشده جایگاه حضرت عباس به دو گونه آمده؛ در کنار فرات و نیز در میان سایر شهدا (متفاوت از روایات)</p> <p>ترکیب بندی: افقی، اغلب با نمای نزدیک، شیوه طراحی: هاشورزی های ممتد، پرداخت بیشتر زمینه.</p> <p>خطوط بیانگر، تأکید بر دورگیری ها و چین و شکن ها، نسبت ها به واقع نزدیک تر و حرکات انعطاف پذیرتر در تصاویر ۱۵-۱۷</p>	<p>وداع ام کلثوم با جسد حضرت عباس در قتلگاه شهدان</p>	<p>۴</p>
	<p>بیان سختی ها و خشونت سربازان بر اهل بیت. صحنه مجزا و در نمایی نزدیک</p> <p>ترکیب بندی: اریب و قطری مثلثی شکل، نمای نزدیک، فشردگی پیکر زنان.</p> <p>شیوه طراحی: هاشورهای متراکم و اغراق در دورگیری خطی و بیانگر، ایجاد بافت در صحنه، نسبت های نزدیک به واقع</p>	<p>ورود اهل بیت(ع) به خرابه شام</p>	<p>۵</p>

جدول ۲. جایگاه و پوشش زنان حاضر در کربلا در تصاویر

جایگاه حضرت زینب(س) و زنان کربلا	
صلابت و شاخص سازی	حضرت زینب نزدیک به مرکز صفحه (مرکزگرایی)، نقطه طلایی سمت راست بالای صفحه نمای جلوی صحنه با قامتی بلند، بزرگ تر و حجیم تر نسبت به دیگران، هاله مقدس گرداگرد سر، پوشش صورت، بازوبند پادشاهی قاجار (درجات رفیع)
سوگواری بر شهدا	نمای نزدیک، ترکیب بندی های مورب و فشرده، گوشه کادر برای غریت و تنهایی، حالت خمیده پیکره ها و استفاده از عناصر پس زمینه برای افزودن تأثیر فرم ها و اثربخشی بیشتر. اغراق در هاشورها، خطوط بیانگر
همراه و پشتوانه اهل بیت(ع)	شخصیت های محوری، تشبیه حضرت زینب(س) همانند ستون خیمه اهل بیت، همراهی امام و تأکید بر گفت و گوی حضرت زینب حتی در میدان نبرد و صحنه شهادت
پوشش زنان	
۱	لباس اندونی قاجار در همه موقعیت ها
۲	ترکیبی از پوشش قاجار و تن پوش عربی
۳	چادرهای یکسره تیره و یا سفید

نتیجه گیری

طبق پژوهش حاضر، از کتب کلیات جوادی چندین نسخ مصور (۲۸ نمونه) جدید در کتابخانه ملی و برخی تصویرگران (براساس امضا در اثر) و حتی یک تصویرگر ناشناس شناخته شد؛ درحالی که این نسخ بدون تصویرگر ثبت شده است.

نتایج حاصله نشان می دهد که تصاویر بسیاری از روایت های اسلامی معتبر تبعیت نکرده و یا فراتر از آنچه که در متن کتاب آمده، طراحی شده است. تفاوت ها در برخی مجالس شامل گل و گیاه در کربلا، اضافه شدن داستان از جمله خاتم گذاری بر دهان علی اکبر، موقعیت های متفاوت رویداد نسبت به متن کتاب کلیات جوادی، رسیدن ام کلثوم بر پیکر حضرت عباس، ترسیم کجاوه برای اسرا، عدم طراحی سرهای شهدا در عزیمت اسرا به کوفه، پرداخت به جزئیات همراه با تخیل هنرمند بوده است (جدول ۱)

جایگاه حضرت زینب(س) در تصاویر با مضامین ۱. صلابت و شاخص سازی؛ ۲. سوگواری بر شهدا؛ ۳. همراه و پشتوانه اهل بیت مشاهده می شود. با نگاه به جدول ۲ تمرکزگرایی، شاخص سازی تصویری با اجرای تقدس در هاله سر، پوشش چهره و نیز بازوبند پادشاهی و همچنین برای سوگواری که بسیاری از تصاویر را پوشش می دهد، از ترکیب های اریب، اغلب در نمای نزدیک و خط گذاری های بیانگر و سایه های پرتنش استفاده شده است تا مخاطب را با خود همراه کند. زنان در نقطه توجه و همراه و حاضر در بسیاری از صحنه های کتاب هستند. تشبیه حضرت زینب(س) همانند ستون خیمه اهل بیت، همراهی امام و تأکید بر گفت و گوی حضرت زینب در بسیاری از صحنه ها حتی در میدان نبرد و صحنه شهادت.

پوشش زنان اهل بیت نیز در سه گونه مختلف ملاحظه شد که درخور توجه است. ۱. لباس های اندرونی قاجار در همه موقعیت ها به جای پوشش بیرونی؛ ۲. ترکیبی از پوشش قاجار و تن پوش عربی و چادرهای یکسره تیره یا سفید که تغییرات البسه زنان به خصوص زنان شاخص در این نگاره ها را نشان می دهد که با سیر تاریخی قاجار و دگرگونی های آن همراه بوده است.

منابع و مأخذ

ابن اعثم، ابومحمد بن احمد (۱۳۷۴)، الفتحوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ دوم.

_____ (۱۴۱۱)، الفتحوح، تحقیق علی شیری، ج ۵، بیروت: دار الاضواء.

ابن جوزی، یوسف بن قراوغلی (۱۴۱۸)، تذکرة النخواص، قم: منشورات شریف الرضی.

ابن سعد، محمد (۱۳۸۹)، طبقات الکبری، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج ۵، تهران: فرهنگ و اندیشه،

چاپ دوم.

ابن ابی الحدید، فخرالدین ابو حامد عبدالحمید (۱۴۰۴)، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، قم: منشورات مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی.

اصفهان، ابوالفرج (۱۳۶۸)، مقاتل الطالبین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: صدوق، چاپ چهارم.

زینلی حسین آبادی، رحمت الله (۱۳۹۵)، حکایت آن مظلوم (ترجمه کتاب انساب الاشراف؛ زندگی نامه امام حسین علیه السلام)، ترجمه رحمت الله اصفهان: حدیث راه عشق.

بوذری، علی (۱۳۹۰)، چهل طوفان، تهران: مجلس شورای اسلامی.

بیگی، فهیمه (۱۳۹۵)، «شمایل شناسی شخصیت های روایی سه نسخه از مختارنامه چاپ سنگی دوران قاجار»، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علم و هنر یزد.

پیشوایی، مهدی (۱۳۹۰)، مقتل جامع سید الشهداء، ج ۱، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ سوم.

_____ (۱۳۹۱)، مقتل جامع سید الشهداء، ج ۲، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.

پاکباز، رویین (۱۳۸۱)، دائرة المعارف هنر، تهران: فرهنگ معاصر، چاپ سوم.

جوادی خراسانی، میرزا عبدالجواد (۱۳۸۶)، دیوان جوادی، تصحیح علی افراسیابی، قم: قلم.

چیت ساز، محمدرضا (۱۳۸۶)، تاریخ پوشاک ایرانیان، تهران: سمت، چاپ دوم.

_____ (۱۳۹۸)، درآمدی بر پوشاک در ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی-هنری و انتشارات

بین المللی الهدی.

خوارزمی، موفق بن احمد (۱۳۹۵)، مقتل الحسین علیه السلام، ترجمه غلامحسین بنافی، قم: زلال کوثر.

ڈزی، راینهارت پیتر آن (۱۳۸۹)، فرهنگ البسه مسلمانان، ترجمه حسینعلی هروی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۹۵)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، چاپ دهم.

_____ (۱۳۷۱)، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر

نی، چاپ چهارم.

راوندی، قطب الدین (۱۴۰۹)، الخرائج و الخرائج، ج ۲، قم: مؤسسه الامام المهدی.

رجبی، فاطمه (۱۳۷۸)، نقش زنان در حماسه کربلا، تهران: مطهر.

ریاضی، محمدرضا (۱۳۷۵)، فرهنگ مصور اصطلاحات هنر ایران، تهران: دانشگاه الزهراء.

رنجبر، محسن (زمستان ۱۳۸۳)، «معرفی و بررسی مقتل الحسین خوارزمی»، مجله تاریخ اسلام در آیین پژوهش، شماره ۴، صص ۱۰۳-۱۳۴.

سلیم گندمی، حمید و صدیقه شاکری (بهار ۱۳۸۸)، «رساله نامه حضرت زینب (س)»، مجله سفینه، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۱۶۵-۱۸۹.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۶۷

سپهر، محمدتقی (۱۳۸۲)، *ناسخ التواریخ؛ در احوالات حضرت سیدالشهداء*، تهران: کتابچی.
شیخ صدوق (۱۳۹۸)، *امالی؛ مقتل امام حسین*، ترجمه محمدحسین خورشیدی، قم: نشر طاهار.
_____ (۱۳۷۶)، *الامالی*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، تهران: کتابچی، چاپ ششم.
شیخ مفید، محمدبن محمدبن نعمان (۱۴۰۳)، *الامالی*، تحقیق حسین استادولی و علی‌اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.

_____ (۱۳۸۸)، *الارشاد*، ترجمه سید علیرضا جعفری، قم: نبوغ، چاپ سوم.

_____ (۱۳۸۸)، *مقتل سید الشهداء (ترجمه بخش امام حسین(ع) از کتاب الارشاد)*، ترجمه صادق برزگر بفرویی، قم: امین‌الله.

_____ (۱۴۱۳)، *الارشاد*، ج ۲، قم: مؤسسه آل‌البيت.
شهشپانی، سهیلا (۱۳۷۴)، *تاریخچه پوشش سر در ایران*، تهران: انتشارات مدیر.

_____ (۱۳۹۶)، *پوشاک دوره قاجار*، مشهد: فرهنگسرای میردشتی.
صدیقیان، محبوبه (۱۳۹۴)، «ویژگی‌های بارز سبک‌شناختی در آثار عاشورایی علیقلی خویی»، پایان‌نامه

کارشناسی ارشد، دانشگاه هنر اصفهان، دانشکده هنرهای تجسمی.
ضیاءپور، جلیل (۱۳۴۷)، *پوشاک زنان ایران*، تهران: وزارت فرهنگ و هنر.

طبری، محمدبن جریر [بی‌تا]، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۵، بیروت: [بی‌تا].
طبری، محمدبن جریر (۱۳۹۷)، *استشهاد الحسین؛ مقتل الحسین از تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم

پاینده، گردآوری حسین انوری‌پور، تهران: انتشارات بین‌الملل.
طبری، عمادالدین حسن بن علی بن محمد (۱۳۳۴)، *کامل بهائی*، قم: طبع و نشر.

_____ (۱۳۸۳)، *کامل بهائی*، ترجمه اکبر صفدری قزوینی، تهران: مرتضوی.

طبرسی، ابومنصور احمدبن علی بن ابی‌طالب (۱۳۸۱)، *الإحتجاج*، ترجمه بهزاد جعفری، ج ۲، تهران: الاسلامیه.

طبرسی، ابوعلی ابن‌الحسن (۱۳۹۹ق)، *اعلام‌الوری بالهدی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، بیروت: دارالمعرفة.

طوسی، ابوجعفر محمدبن حسن بن علی (۱۴۱۴)، *الامالی*، قم: دار الثقافة.
طیبی، ناهید (۱۳۸۲)، «زنان و نقش‌های پیدا و پنهان»، *مجله شمیم یاس*، شماره ۱، تاریخ مراجعه:

۱۴۰۰/۶/۱۷

<http://ensani.ir/fa/article/journal-number/29579/>

عسگری، فاطمه (پاییز ۱۳۹۵)، «تجلی عاشورا در تصویرسازی‌های کتب چاپ سنگی تحفه ذاکرین»، *مجله نگره*، شماره ۳۹، صص ۱۰۱-۱۱۳.

لعل شاطری، مصطفی، هادی و کیلی و علی ناظمیان فرد (پاییز و زمستان ۱۳۹۷)، «بررسی تطبیقی

- تصاویر جنیان حاضر در کربلا در کتب چاپ سنگی عصر ناصری با روایات اسلامی»، مجله تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، شماره ۲۲، صص ۱۴۷-۱۷۶.
- مارزلف، اولریش (۱۳۹۸)، *تصویرسازی داستانی در کتاب‌های چاپ سنگی*، ترجمه شهروز مهاجر، تهران: انتشارات نظر، چاپ چهارم.
- روشنفکر کبری و دانش محمدی (بهار ۱۳۸۸)، «گفت‌وگو ادبی حضرت زینب(س)»، مجله سفینه، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۱۲۷-۱۴۹.
- محمدی ری‌شهری، محمد (۱۳۹۳)، *دانشنامه امام حسین(ع)*، ترجمه محمد مرادی و محمد حنیف‌زاده، ج ۱۶، قم: دار الحدیث.
- محدثی، محمدجواد (۱۳۸۰)، *فرهنگ عاشورا*، قم: نشر معارف، چاپ پنجم.
- مؤمن‌زاده، حمیده (۱۳۹۵)، «بررسی و تحلیل نگاره‌های قاجاری؛ نسخه کتاب طوفان البکا با رویکرد تاریخی فرهنگی با تأکید بر واقعه عاشورا»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه هنر تهران، دانشکده علوم نظری و مطالعات عالی هنر.
- نتاج مجد، عطیه و فاطمه امینی‌فر (مهر ۱۳۹۹)، «بررسی پرتره زنان در دوره قاجار»، مجله دستاوردهای نوین در مطالعات علوم انسانی، شماره ۲۹، صص ۵۰-۹۳.
- یوسفی غروی، محمدهادی (۱۳۹۳)، *فرهنگ شهادت معصومین(ع)*، ج ۲، قم: پژوهشکده باقر العلوم.
- Gruber, F & Colby, S. C (2010), *The Prophet's Ascension*, Bloomington: Indiana University Press.
- Woods, K (2007), *Making Renaissance art*, London: Yale University Press.

List of sources with English handwriting

- Afšār Mohājjer, Kamrān. *Iranian Artist and Modernism*. (2005). First print. Tehrān: Tehrān University of Art.
- Al-Šeyḵ Al- Mofīd, Moḥammad b. al- No‘mān. (1992). *Al- Īršād*, Vol. 2. Qom: Mo‘assesah Al- al-baīt.
- Al- Šeyḵ Al- Mofīd, Moḥammad b. al- No‘mān. (2009). *Al-Īršād – Maqṭal Mofīd*. Translated by Seyyed ‘Alīreżā Ja‘farī. Qom: Nobūg.
- Al- Šeyḵ Al- Mofīd, Moḥammad b. al- No‘mān. (2009). *Maqṭal Sayyīd al-Šohadā (Translation section of Emām Ḥosseīn From the book of Al-Īršād)* [Maqṭal al- Šohadā, Translated by Sādeq Barzegar Bafroū. Qom: Amīnollāh
- Al-Šeyḵ Al-Mofīd, Moḥammad b. al-No‘mān. (1983). *Al- Amālī*. Researchers Ḥosseīn Ostād Valī and ‘Alī Akbar Gaḡāfīrī. Qom: Society of Seminary Teachers of Qom
- Al-Isfahānī, Abū al-Faraḡ. (1989). *Maqātil aṭ-Ṭālibīyīn*. Translated by Seyyed Hāšem Rasoūlī Mahallati. Tehran: Šadoūq.
- Al-Šeyḵ al-Šadoūq. (1979). *Al-Amālī Maqṭal Īmām Ḥussaīn*. Translated by Moḥammad Ḥosseīn Ḳoršīdī. Qom: Našr-e Ṭāhā
- Al-Šeyḵ al-Šadoūq. (1997). *Al-Amālī*. Translated by Moḥammad Bāqer Kamarehe‘ī. Tehrān: Ketābčī
- Al-Ṭabarī, Abū Ja‘far Moḥammad b. jarīr. (2018). *Ta‘rīḳ al-rusūl wa-l-mulūk – Istīšhād al-Ḥussaīn*. Translated by Abūlqāsem Pāyandeh. Compiled by Ḥosseīn Anvarīpoūr. Tehrān: Beīn al-Melal
- Al-Ṭabarī, Abū Ja‘far Moḥammad b. jarīr. (Nd). *Tarīḳ al-Umam wal Molūk*, Beirut: Ravā‘e al-Tarāṭ al-Arabī
- Al-Ṭabarī, ‘Īmad al-Dīn Ḥasan b ‘Alī b. Moḥammad. (1955). *Kāmīl Bahā‘i*. Qom: Ṭab‘ va Našr
- Al-Ṭabarī, ‘Īmad al-Dīn Ḥasan b ‘Alī b. Moḥammad. (2004). *Kāmīl Bahā‘i*. Translated by Akbar Šafdarī Qazvīnī. Tehrān: Mortazavī
- Anne Dozy, Reinhart Pieter. (2010). *Dictionnaire Détaillé des Noms des Vêtements Chez les Arabes*. Translated by Ḥosseīn ‘Alī Heravī. Tehrān: ‘Elmī va Farhangī
- Asgarī, Fāṭemeh. (2016). “The influence of Ashoora in the illustrations of Tohfatozakerin’s lithographes”. *Negāreh Journal*. No. 39. pp. 101–13
- Baqir al-‘Olum Research Center Hadīṭ Group. (2011). *Farhang-e jāmi‘e Šahādāt Ma‘šūmīn*, Translated by javād Moḥaddetī. First print. Tehrān: Beīn al-Melal
- Beyḡī, Fahīmeḥ. (2016). *Iconography of Narrative Characters in Three Versions of Lithography of Mukhtarnamah in the Qajar Period*. Supervisor Foad Najmaddin. Science and Arts University of Yazd.
- Būzarī, ‘Alī. (2011). *Čehel Toūfān*. Tehrān: Maḡles Šūrā-ye Eslāmī
- Čītsāz, Moḥammad Reżā. (2006). *History of Iranian Costumes*. Tehrān: SAMT
- Čītsāz, Moḥammad Reżā. (2019). *Darāmadī bar Poušāk dar Iran*, Tehrān: Alhodā International, Cultural, Artistic, and Publishing Institution
- Dīnawarī, Abū Ḥanīfah Aḡmad b. Dāwūd. *Al-Akḡbār al-ṭiwāl*. Translated by Maḡmoūd Mahdavī Damḡānī. Tehrān: Ney
- Ebn Abī al-Ḥadīd, ‘Izz al-Dīn ‘Abu Hamīd ‘Abd al-Hamīd. (1983). *Šarḡ Nahḡ al-Balāḡa*. Researcher Moḥammad Abū al-Fazīl Ibrāḡīm. Vol. 2. Qom: Manšūrāt Maktabah Ayatullāh al-‘Uzmā al-Mar‘ašī an-Najāfī
- Ebn al-jawzī, Sībṭ. (2016). *Ansāb al-Ašrāf – Hekāyat-e Ān Maḡloūm*, Translated by Raḡmatollāh Zeyn‘alī Ḥosseīn Ābādī. Isfahan: Hadīṭ-e Rāh-e Ešq.
- Ebn A‘ṭam al-Kūfī, Abū Moḥammad Aḡmad. (1990). *Kūṭāb al-Futūḡ*, Vol. 5. Researcher ‘Alī Šīrī. Beirut: Dār al-ażwā
- Ebn A‘ṭam al-Kūfī, Abū Moḥammad Aḡmad. (1995). *Kūṭāb al-Futūḡ*. Translated by Moḥammad b. Aḡmad Mostūfī Heravī. Tehrān: ‘Elmī va Farhangī
- Ebn Sa‘d, Abū ‘Abd Allāh Moḥammad. (2010). *Kūṭāb aṭ-Ṭabaqāt al-Kabīr*, vol. 5. Translated by Maḡmoūd Mahdavī Damḡānī. Tehrān: Farhang va Andīšeh

- judī Korāsānī, Mīrzā ‘Abdol javād. (2007). *Dīvān-e judī*. Corrected by ‘Alī Afrasīyābī. First print. Qom: Qalam
- La‘l Šāterī, Vakīlī. Nazemīyān Fard. Moštāfā. Hādī. ‘Alī. (2018). “A comparative study of Images of Jinns in Karbala in lithographed Books of Naseri era with Islamic Narratives: A case Study of Toofan-al-Bokae”. *Journal of Historical Perspective and Historiography*. No. 22. pp. 147–75.
- Marzolph, Ulrich. (2019). *Narrative illustration in Persian lithographed books*. Translated by Šahroūz Mohjāer. Third print. Tehrān: Nazār
- Mazīnānī, Moḥammad Šādeq. (2011). *The Role of Women in the Epic of ‘Āšūrā*. First print. Qom: Būstān-e Ketāb
- Moḥammadi Rey Šahrī, Moḥammad. (2014). *Dānešnāmeḥ Emām Hosseīn* [Encyclopedia of Hussaīn ibn ‘Alī]. Translated by Moḥammad Morādī and Moḥammad Ḥanīfarzādeh. Qom: Dār al-Ḥadīth
- Moḥammadi. Rošanfekr. Dāneš. Kobrā. (2009). “The Literary Discourse of Zaynab bint Ali”. *Safīneh Journal*. No. 22. pp. 127–49
- Mo’menzādeh, Ḥamīd. (2016). *A Cultural-Historical Study and Analysis of Qajar Miniatures of Toofan-al-Bokae with Focus on Ashura*. Supervisor Amīr Māzīyār. Tehrān University of Art
- Nataj Majd. Amīnīfar. Ātīyeh. Fātemeh. (2020). “Study of the Portrait of Woman in the Qajar Period”. *Journal of New Approaches in Humanities Studies*. No. 29. pp. 50–93
- Pākbāz, Rūyīn. (2002). *The Encyclopedia of Art*. Tehrān: Farhang-e Mo‘āšer
- Pishwai, Mahdi. (2012). *jāmī‘-i Sayyīd al-Šohadā’*. Vol. 2. Qom: Imām Kōmeīnī Education and Research Institute.
- Pīšvāeī, Mahdī. (2011). *Maqṭal-i jāmī‘-i Sayyīd al-Šohadā’*. Vol. 1. Qom: Imām Kōmeīnī Education and Research Institute.
- Poūramīnī, Moḥammad Bāqer. (2017). *The Epic of Ashura*, Third print. Tehrān: Kānoūn-e Andīše javān
- Qa’emī, ‘Alī. (n.d.). *Naqš-e Zanān dar Tārīk-e ‘Āšūrā* [The Role of Women in the History of Ashura]. Qom: Šafaq
- Qazvīnī, Moḥammad -Kāzem. (2015). *Tandīs-e šakībāyī (Az Velādat tā Šahādāt) Tarjomeyī az Ketāb-e Zeīnab Kobrā Mīn al-Mahd el al-Laḥd* [The Icon of Patience (From Birth to Martyrdom): A Translation from the Book *Zeīnab Kobrā Mīn al-Mahd el al-Laḥd*]. Translated by Jalal Sobḥānī. First print. Tehrān: Beīn al-Melal
- Rajabī, Fātemeh. (1999). *Naqš-e Zanān dar Hamāseh Karbalā* [The Role of Women in the Epic of Karbala]. First print. Tehrān: Moṭahhar
- Rīyāzī, Moḥammad Rezā. (1996). *Farhang-e Mošavvar Eštelāḥāt Honar Iran* [Pictorial Dictionary of Iranian Art Terms]. Tehrān: Alzahra University
- Šahšahānī, Soheīlā. (1995). *The Pictorial History of Iranian Headdresses*. Tehrān: Modīr
- Šahšahānī, Soheīlā. (2017). *Persian Clothing During the Qajar Reign*. Mashhad: Farhangsarāy-e Mīrdaštī
- Salīm Gandomī. Šakerī. Ḥamīd. Sedīgheh. (2009). *Treatise of Zaynab bint Ali*. *Safīneh Journal*. No. 22. pp. 165
- Sedīqīyān, Maḥbūbeh. (2015). *The study on Ali-QoliXuis lithographic illustrations on ‘Āšūrā*. Supervisors Ḥamīd Rezā Roūḥānī and ‘Alī Boūzarī. Isfahan University of Art
- Sepehr. Moḥammad Taqī. (2003). *Nāsīk al-tawārīk – dar Aḥvālāt-e Ḥazrat-e Seyyed al-Šohadā*. Tehrān: Ketābchī.
- Tabarsī, Abu Manšūr Aḥmad b. ‘Alī b. Abī-Ṭālīb. (2002). *Al-Iḥtījāj*. Vol. 2. Translated by Behzād ja’farī. Tehran: Eslamīyyeh
- Tabresī, Abū ‘Alī Fazl b. Ḥasan. (1998). *E’lām al-Varā be E’lām al-Hodā*, Translated by ‘Azīzollāh ‘Aṭarodī. Tehrān: Eslāmīyyeh
- Ṭūsī, Abū Jafar Moḥammad b. Ḥassan. (1993). *Al-Amālī*. Qom: Qīsm al-Dīrāsāt Islamīyyah
- Mo’assasah al-Bī’tah. Qom: Dār al-Ṭīqāfa.
- Yaḡmā’tīyān, Maryam. (2018). *Study of the Angels' Presence in the Lithographed Copies of Tūḥfat Al-Majālīs*. *Glory of Art*. No. 3. pp. 79–87.
- Yōusefī Garavī, Moḥammad Hādī. (2014). *Farhang-e Šahādāt-e Ma’sūmīn*. Vol. 2. First print. Qom: Bāqīr al-‘Olūm Research Center. Iran National Library Archive of

Lithography
Žiyāpoūr, Jalīl. (1968). *Poūšāk-e Zanān Iran* [Costumes of Iranian Women]. Tehrān: Vezārat-e Farhang va Honar

Digital References

Ranjbar, Moḥsen. (2004). "Introduction and Study of Kharazmi's Maqṭal al-Hussain". *Tārīḡ-e Eslām dar Ayīneh-y-Pažūheš*. No. 4. Accessed: September 9, 2021

<http://tarikh.nashriyat.ir/node/395>

Tayyebī, Nāhīd. (2003). "Women and Known and Hidden Roles". *Šamīm-e Yas Journal*. No. 1. Accessed: September 8, 2021

<http://ensani.ir/fa/article/journal-number/29579/>



©2020 Alzahra University, Tehran, Iran. This article is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC-ND 4.0 license) (<https://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/>)

Exploring the Illustrations of the Women in the Battle of Karbala, with a Focus on Zaynab bint Ali (p)—Case: Lithographic Manuscripts of *Kulliyat-e Joodi*¹

Fatemeh Asgari²
Mahnaz Shayestehfar³
Seyyed Aboutorab Ahmadpanah⁴

Received: 2021/07/08
Accepted: 2021/10/14

Abstract

Among the most precious Iranian lithographic books from the Qajar period is *Kulliyat-e Joodi*, whose illustrations stand out in their depiction of the women present at the Battle of Karbala. With a focus on Zaynab bint Ali (peace of God be upon her), this study analyses those of the book's illustrations that are centered on the women of the Battle of Karbala. It also explores the themes surrounding the event, as well as the thematic and visual qualities of the illustrations. The study asks: "How are the accounts and themes of the Battle of Karbala rendered in the illustrations? And how are the religious significance and outfit of Zaynab (p) and the other women of the Battle of Karbala shown in the different Manuscripts of the book?"

The findings of this descriptive-analytical desk research helped identify the illustrators of some of the *Kulliat-e Joodi* Manuscripts whose illustrators were originally unspecified. Many of the studied artworks were not completely faithful to the accepted Islamic historical accounts, with the artist having taken creative liberties with the source text.

To show the religious significance of Zaynab (p), the illustrations make her the focus of the scenes and distinguish her with visual elements of holiness. She also notably appears in three different outfits across the artworks. Notions such as the strength of character, support, patience, and grief are highlighted using different artistic tactics.

Keywords: Qajar lithographic illustrations; *Kulliyat-e Joodi*; Zaynab bint Ali (p); Ashura; Islamic historical accounts.

1. DOI: 10.22051/HII.2021.36810.2497

2. PhD student of Islamic Art, the School of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: f_asgari@modares.ac.ir

3. Associate Professor at the School of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. (Corresponding Author). Email: shayesteh@modares.ac.ir

4. Assistant Professor at the School of Art and Architecture, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Email: ahmadp_a@modares.ac.ir

This article is an extract from the PhD thesis Thesis title (An Explanation on The visual Features of religious epic of imam Hussein (PBUH) on the exquisite lithographic manuscripts of Qajar era), Tarbiat Modares University in 2021.

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۲، پیاپی ۱۴۲، زمستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۱۹۲-۱۷۳

جنبش کارگری همدان در دوران نهضت ملی^۱

ابوالفتح مؤمن^۲، کیوان شافعی^۳، انور خالندی^۴، سید محمد شیخ احمدی^۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۲۲

چکیده

در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت، احزاب و گروه‌های سیاسی فعالیت زیادی در همدان داشتند. حزب «توده» یکی از احزابی بود که در قالب انجمن‌ها و شورای متحده کارگران و زحمت‌کشان فعالیت می‌کرد. این حزب ضمن مخالفت با نهضت ملی و دولت مصدق، در بیشتر مواقع با «جمعیت طرفداران نهضت ملی همدان» درگیر بود. اتحادیه کارگری و شورای متحده کارگران و زحمت‌کشان این حزب و دیگر تشکیلات حزب، مانند «خانه صلح» با فعالیت خود در اعتصابات کارگری، در بین کارگران کارخانه‌های همدان نقش مؤثری داشتند. هدف این نوشتار تحلیل فعالیت‌های حزب توده و شورای مذکور در میان کارگران همدان بوده است.

مقاله حاضر با استناد به داده‌های استخراجی از اسناد آرشیوی و منابع کتابخانه‌ای به نگارش درآمده است. یافته‌های پژوهش نشان از فعالیت حزب توده و شورای متحده کارگران و زحمت‌کشان شعبه همدان در مخالفت با نهضت ملی، با جذب کارگران و برگزاری اعتصابات کارگری در کارخانه‌های همدان دارد. بدین ترتیب، برای اولین بار جنبش کارگری به شکل سازماندهی شده خواسته‌های صنفی و سیاسی - اقتصادی جدیدی را مطرح کرد و مشکلات سیاسی و امنیتی برای مسئولان همدان به وجود آورد.

واژه‌های کلیدی: نهضت ملی، حزب توده، اتحادیه کارگری، شورای متحده کارگران و زحمتکشان، همدان

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.36511.2486

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران
m.abolfath@yahoo.com

۳. استادیار گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران (نویسنده مسئول)
kaivan_shafei@yahoo.com

۴. استادیار گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران
a.khalandi@alumni.ut.ir

۵. استادیار گروه تاریخ، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران
modares1980@yahoo.com

- مقاله مستخرج از پایان‌نامه با عنوان «بررسی تحولات نهضت ملی (۱۳۲۸-۱۳۳۲ش) در همدان و تأثیر آن بر حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی همدان» دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج در سال ۱۴۰۰ است.

مقدمه

در سال‌های نهضت ملی شدن صنعت نفت، احزاب و گروه‌های سیاسی در همدان به شدت فعال بودند. این فعالیت به دو گروه «جمعیت طرفداران جبهه ملی همدان» و حزب «توده» و گروه‌های وابسته به آن تعلق داشت. این حزب سعی داشت در هر موقعیتی با گردهمایی و توزیع اعلامیه در همدان، با نهضت ملی و دولت مخالفت کند. حزب «توده» از سازماندهی قوی و شعارهای عدالت خواهانه برخوردار بود و به همین دلیل توانست در بین اقشار مختلف از جمله کارگران افرادی را جذب کند (ساکما، ۱۳۰۸/۲۹۰؛ همان، ۲۹۰/۵۷۲۱).

کارگران همدان از نظر نوع فعالیت و مدیریت به دو گروه تقسیم شده بودند. گروه اول کارگرانی بودند که در کارگاه‌های سنتی قالی‌بافی و دب‌باغ‌خانه‌ها فعالیت می‌کردند. این کارگاه‌ها به علت پراکندگی آنها، تعداد کم کارگران و تسلط کارفرما محیط مناسبی برای فعالیت‌های سیاسی نبود. گروه دوم کارگران کارخانه‌های نسبتاً مدرن و متمرکز برق، چرم‌سازی و کبریت‌سازی بودند که به علت تعداد زیاد کارگران و عضویت تعدادی از آنان در اتحادیه کارگری و شورای متحده کارگران و زحمتکشان وابسته به حزب «توده»، محیط مناسبی برای فعالیت‌های حزبی بودند. اعتصابات کارگران کارخانه برق و چرم‌سازی همدان در زمان نهضت ملی، از جمله اقدامات بود که توسط شورای متحده کارگران و زحمتکشان شعبه همدان سازماندهی شده بود.

درباره نقش جنبش کارگری در سطح ملی، تحقیقات اسنادی و کتابخانه‌ای در قالب کتاب، مقاله و پایان‌نامه‌های تحصیلی انجام شده، اما در مورد فعالیت جنبش کارگری همدان در دوران نهضت ملی، پژوهشی صورت نگرفته است. در این زمینه تنها در کتاب *انقلاب اسلامی در همدان* (مؤمن، ۱۳۸۶) و مقاله «حزب توده در همدان» در ماهنامه «زمانه» توسط ابوالفتح مؤمن (۱۳۸۶) انجام شده که آن هم به دلیل نپرداختن به جنبش کارگری همدان به صورت خاص در دوران نهضت ملی، جامع نیست. بنابراین لازم است در این مورد تحقیق کاملی انجام شود. نویسندگان این نوشتار با تکیه بر اسناد و داده‌های تاریخی، به دنبال پاسخ به این پرسش‌اند که: اتحادیه کارگری و شورای متحده کارگران و زحمتکشان از چه زمانی فعالیت خود را در همدان آغاز کرد و واکنش کارفرمایان و مقامات ملی و محلی نسبت به این فعالیت‌ها چگونه بود و چه نتایجی را به دنبال داشت؟

شورای متحده ولایتی کارگران و زحمتکشان همدان

مدتی پس از تأسیس حزب «توده» بعد از شهریور ۱۳۲۰، کمیته‌های ولایتی و ایالتی حزب در

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۷۵

بیشتر مناطق کشور تشکیل شد. اتحادیه کارگری ایران در اردیبهشت ۱۳۲۳ به همراه سه اتحادیه کارگری دیگر، شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران را تشکیل دادند که روزنامه «ظفر» ارگان آن بود (قدسی‌زاده، بهروز و خسروپناه، ۱۳۹۳: ۴۷). اتحادیه مذکور شعبات خود را در کارخانه‌های کشور گسترش داد و تعداد بسیاری از کارگران تهران و شهرستان‌ها را پیرامون خود گرد آورد (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۰: ۱۰۶/۱) و از سوی «فدراسیون جهانی اتحادیه کارگری»^۱ به رسمیت شناخته شد (jamalzedeh, 1951: 179). البته اتحادیه‌های صنفی در زمان مشروطه شکل گرفت؛ چنان‌که اولین اتحادیه کارگری توسط کارگران «چاپخانه» تهران در سال ۱۹۰۷ تشکیل شد (فلور، ۱۳۷۱: ۱۳).

کمیته ولایتی حزب توده همدان در تابستان ۱۳۲۲ تأسیس شد و از اواخر سال ۱۳۲۳ عضوگیری کرد (تفرشی و طاهر احمدی، ۱۳۷۱: ۵۰۸/۱؛ مراسم، ۳۶۰۱۲). بدین ترتیب، اتحادیه کارگری و شورای متحده کارگران و زحمتکشان در همدان شکل گرفت و با عضویت افراد فعالیت آنها آغاز شد؛ به طوری که «جواد آذرمهر» رئیس شعبه حزب در همدان و منوچهر فرجادی مسئول شورای متحده ولایتی کارگران و زحمتکشان همدان، سخنرانی‌هایی برای کارگران و سایر اقشار همدان انجام می‌دادند (طیرانی، ۱۳۷۶: ۱۲۸۶/۲، ۱۲۹۴) و موجب شد تعداد زیادی از کارگران در سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ ش. به عضویت حزب درآیند (مراسم، همان). البته قشر کم‌درآمد اقلیت‌های دینی همدان، چون ارامنه و آسوری‌ها بیشتر جذب اتحادیه شدند (مؤمن، ۱۳۹۰: ۳۶۹). در دوران نهضت ملی برای جایگاه افراد و گروه‌ها نمی‌توان از واژه طبقه استفاده کرد؛ زیرا طبقات اجتماعی آن‌گونه که مد نظر جامعه‌شناسان است و در جوامع صنعتی شکل گرفت، در تاریخ اجتماعی ایران قابل ترسیم و تصور نیست. بر همین اساس، طبقه‌ای به نام «طبقه کارگر» به مفهوم واقعی آن، دست‌کم در شهر همدان شکل نگرفت. به منظور روشن شدن موضوع، به تعریف این واژه پرداخته شده است. طبقه حداقل به دو مفهوم متفاوت به کار برده شده است؛ نخست به افرادی با منابع درآمد مشابه، میزان درآمد همسان و شیوه زندگی همگون اطلاق می‌شود. دوم یک واژه پیچیده اجتماعی-روانی برای طبقه‌بندی افرادی است که علاوه بر قرار گرفتن در سلسله‌مراتب اجتماعی مشابه، نگرش اقتصادی-اجتماعی و سیاسی مشترکی دارند (آبراهامیان، ۱۳۸۴: ۴۳). عواملی چون پیوندهای فامیلی، طایفه‌ای، محلی، نوع مالکیت و معیشت مانع از شکل‌گیری طبقات در گستره جغرافیایی فرامحلی در مناطقی مانند همدان می‌شدند. عدم وجود کارخانه‌ها و صنایع بزرگ

نیز از عوامل محدود کننده شکل‌گیری طبقه کارگر در همدان محسوب می‌شدند. با این تفاسیر، شاید بتوان طبقه به معنای نخست آن را در این شهر سراغ گرفت و حتی بهتر است واژه مناسب‌تری مانند قشر کارگر را برای کارگران همدان به کار برد. کارگران شهر همدان عمدتاً مربوط به کارخانه چرم‌سازی، برق و کبریت‌سازی بودند (ساکما [همدان]، ۹۱/۲۴۵/۵۵۹).

با تمام این اوصاف، بزرگ‌ترین تجمع بیست‌هزار نفری هواداران و اعضای اتحادیه کارگری حزب «توده»، در همدان قبل از شروع نهضت ملی در اردیبهشت ۱۳۲۵ به مناسبت روز جهانی کارگر برگزار شد. قطعنامه پایانی این گردهمایی توسط منوچهر فرجادی که در مورد وضعیت اقتصادی کارگران و دهقانان، قانون کار و مطالبات صنفی بود، قرائت شد (احمدی، ۱۳۷۹: ۵۱۶، ۵۱۷). در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۲۷ شعبه سندیکای کارگران همدان توسط «عبدالمحمد ارمغانی» مدیر داخلی کارخانه کبریت‌سازی هما تشکیل و او مسئول سندیکای مذکور شد (ساکما، ۲۳۰/۳۷۸۶).

گفتنی است بعد از چرخش سیاست منفی قوام نسبت به حزب «توده»، حمله به مراکز و طرفداران این حزب آغاز شد و با ترور محمدرضا شاه در بهمن ۱۳۲۷، حزب «توده» به صورت رسمی منحل و دفاتر و روزنامه‌هایش در سراسر کشور تعطیل شد. عمده‌ترین فعالیت حزب «توده» در این سال‌ها در همدان، پخش بیانیه و اعلامیه بود (مراسان، ۳۶۰۱۲؛ ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۶، همان، ۲۹۳/۱۳/۱۶۰/۱)، اما با آغاز نهضت ملی شدن صنعت نفت، شکل‌گیری جبهه ملی و روی کار آمدن دولت مصدق، شرایط برای فعالیت‌های سیاسی حزب «توده» و شورای متحد کارگران در همدان فراهم شد؛ به همین دلیل اتحادیه کارگری و شورای متحد حزب «توده» شعبه همدان توانست با اعضا و کادری که در سال‌های پیش تربیت کرده بود، در دوران نهضت ملی از همین نیروهای باتجربه به خوبی استفاده کند.

اعتصاب کارگران کارخانه برق

حزب «توده» ایران در آغاز ملی شدن صنعت نفت، رویکرد خصمانه‌ای نسبت به مصدق داشت و او را به عنوان یک رجل سیاسی ملی، ولی محدود در چارچوب تمایلات طبقاتی سرمایه‌داران و مالکان ملی به حساب می‌آورد (کیانوری، ۱۳۵۹: ۳). علت مخالفت حزب توده (که وابسته به شوروی بود) این بود که بین شوروی و انگلیس توافق شده بود انگلیس از دادن نفت شمال ایران به شوروی حمایت کند و در مقابل، شوروی هم برای تحکیم نفوذ انگلیس در جنوب ایران تلاش کند (خامه‌ای، ۱۳۷۲: ۸۸)؛ به همین دلیل زمامداران شوروی به شدت به مصدق حمله و او را متهم به خیانت کردند (مشفق همدانی، ۱۹۹۱: ۲۳۹)؛ زیرا می‌دانستند

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۷۷

با ملی شدن صنعت نفت نباید امیدی به واگذاری هیچ‌گونه امتیاز نفتی در ایران داشته باشند (kazemzaded, 1951: 62). با این اوصاف، حزب توده ایران که از شوروی دستور می‌گرفت، از هر فرصتی برای ابراز قدرت و مخالفت با نهضت ملی و دولت استفاده می‌کرد. بدین ترتیب، شعبه حزب توده همدان نیز از این رویه پیروی می‌کرد.

همدان یک شهر کارگری نبود، اما به نسبت جمعیت زمان خود و داشتن چندین کارخانه و کارگاه، تا اندازه‌ای مورد توجه شورای متحده کارگران و زحمتکشان حزب «توده» برای فعالیت حزبی و سیاسی در دوران نهضت ملی بود. براساس گزارش اداره کار همدان، در ۲۲ مهر ۱۳۳۱ آمار کارگران کارخانه‌های این شهر ۱۸۵۴ نفر اعلام شد (ساکما [همدان]، ۹۱/۲۴۵/۵۵۹) و اگر آمار کارگران کارگاه‌های قالی‌بافی، دباغ‌خانه‌ها و شرکت سهامی فرش همدان را به آن اضافه کنیم، تعداد کارگران خیلی بیشتر از این خواهد شد (زند، ۱۳۹۲: ۱۷۳) و با توجه به نیروی جوان، فعالیت کادر حزب «توده» و فضای باز سیاسی دوران نهضت ملی، فرصت مناسبی برای عضوگیری در بین کارگران و برپایی اجتماعات و اعتصابات فراهم بود (ساکما، ۲۹۰/۷/۵۸۴/۴)؛ به طوری که تعدادی از کارگران کارخانه برق الوند از جمله حسن اکبری، اسماعیل برلوکی و دیگران در سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ ش. در حوزه کارگری حزب توده جذب شده بودند (مراسان، ۲۷/۱) که در گردهمایی اعضای شورای متحده کارگران و زحمتکشان همدان، با بستن بازوبند شورا حضور داشتند (احمدی، ۱۳۷۹: ۵۱۵). بنابراین فعالیت کارگران کارخانه برق الوند در حزب توده دارای پیشینه بود و با تشکیلات حزب آشنایی داشتند.

اولین اعتصاب کارگران همدان، در دوران نهضت ملی در کارخانه برق الوند همدان که دارای ۴۳ کارگر بود، اتفاق افتاد. در شب ۱۰ تیر ۱۳۳۰ گویا به علت مشکل فنی، برق منزل خواجه‌نوری فرماندار همدان که با یک هیئت آمریکایی مشغول مذاکره در امور عمرانی بود، قطع شد (مؤمن، ۱۳۸۶: ۲۷۰/۱). براساس گزارش شهربانی همدان، فرماندار شخصاً به کارخانه برق الوند مراجعه کرد و خواهان رفع مشکل شد و تنی چند از کارگران را که باعث قطعی برق شده بودند، مورد ضرب و شتم قرار داد؛ به گونه‌ای که یکی از کارگران به نام کاظم شیرخانی در بیمارستان بستری شد. همین امر موجب اعتصاب و تحصن کارگران در تلگرافخانه و شکایت آنان به تهران شد (ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۵؛ همان، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۸). بدین ترتیب، با این حرکت ناشیانه خواجه‌نوری و درگیری مستقیم با کارگران کارخانه الوند، اعتصاب آنان شد و زمینه را برای فعالیت اعضای حزب توده و شورای متحده کارگران و رسانه‌ای شدن موضوع در روزنامه «نتیجه آینده» ارگان حزب توده همدان به سر دبیری «غلامرضا بهینا» (از فعالان

حزب توده همدان) و روزنامه «ندای میهن» که تا اندازه‌ای از حزب توده حمایت می‌کرد، فراهم کرد (مؤمن، ۱۳۸۶: ۳۵۷/۱). در نهایت، کارگران مزبور دست از کار کشیدند و با انتشار بیانیه‌ای در ۱۲ تیر ۱۳۳۰ در روزنامه «ندای میهن»، خواهان احقاق حق و حمایت مردم شدند. «همشهریان محترم شب گذشته به علل فنی برق فرمانداری همدان خاموش شده و فرماندار شخصاً برای اطلاع از جریان خاموشی مستقیماً به کارخانه دیزل آمده بعد از فحاشی زیاد نسبت به اولیاء امور کارخانه برق چند نفر از کارگران مأمور برق را کتک‌کاری می‌نماید... ما کارگران شرکت برق ... چرا باید به چنین مصیبتی دچار و سرنوشتمان به دست یک چنین شخص دیکتاتوری بیفتد. فرماندار به چه مجوز قانونی مرتکب چنین عمل زشتی شده... با چه حقی نسبت به برادران کارگر ما چنین توهین و بی‌احترامی شده ... تا زمانی که این شخص قانونی! به سزای عمل غیرقانونی خود نرسد دست به اعتصاب زده بدین وسیله سلب مسئولیت خاموشی شهر را از خود می‌نماییم از کلیه همشهریان عزیز و رفقای کارگر خود کمک می‌طلبیم که در این جریان تا حصول پیروزی با ما همکاری کنند. کارگران شرکت برق الوند» (ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۱۲).

از سوی تعدادی از کارگران از جمله عبدالله، محمد و اسماعیل برلوکی به نخست‌وزیر شکایت و خواهان رسیدگی به موضوع شدند که نخست‌وزیر دستور مأخذ فرماندار همدان و پیگیری آن را به وزارت کشور صادر کرد. وزارت کشور نیز ضمن اعلام رسیدگی به موضوع، هرگونه اعتصاب را خلاف قانون کار دانست و خواهان پایان دادن به اعتصاب شد (ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۲؛ همان، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۷). با توجه به اعلامیه کارگران کارخانه و عضویت تعدادی از آنان در حزب توده و شورای متحده و همچنین به کار بردن کلماتی چون رفقا، دیکتاتور و ادبیات سیاسی در نگارش آن توسط اعضای حزب توده مانند اسماعیل برلوکی و مخاطب قرار دادن کارگران، می‌توان به نقش حزب توده در این اعتصاب پی برد. در مقابل اعلامیه مذکور، فرماندار همدان با ارسال تلگراف به وزارت کشور از خود این‌گونه دفاع کرد: «... در ساعت ۲۱ روز دهم برق شهر بدون هیچ سابقه و علتی قطع شد در حالی که با هیأتی آمریکایی مشغول مذاکره و برنامه‌ریزی در امور عمرانی بودیم چون احتمال می‌رفت قطع برق شهر حاکی از حوادث غیرمترقبه باشد شخصاً به محل توربین رفته و پس از اتصال مجدد برق مراجعت نمودم...» (ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۵).

در تلگراف فرماندار همدان به وزارت کشور، خبر از قطعی برق کل شهر داده شد، اما اشاره‌ای به ضرب و شتم کارگران نشده بود؛ در صورتی که در اعلامیه کارگران ضمن شکایت از فرماندار به سبب کتک‌کاری کارگران، فقط از قطع شدن برق منزل فرماندار خبر داده شده

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۷۹

است. بدین ترتیب، در تلگراف و اعلامیه مذکور تناقض گویی کاملاً آشکار است؛ هرچند که او با این گزارش خود را تیرئه کرد (همان، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۷). بنابراین چاره‌ای جز رجوع به گزارش شهربانی همدان که مبنای تصمیم‌گیری مقامات مرکزی بود، نیست. در گزارش مذکور به روشنی به موضوع ضرب و شتم کارگران توسط فرماندار و قطع عمده برق توسط کارگران اشاره شده است، اما با وجود گزارش شفاف شهربانی همدان، عده‌ای از مردم با نشر اعلامیه‌ای با عنوان «جریان حقیقی اعتصاب کارگران شرکت برق و پاسخ به مغرضین و خائنین به میهن» در روزنامه «ناطق»، به حمایت از فرماندار پرداختند و کارگران کارخانه برق را بازیچه عناصر توده‌ای که مخالف نهضت ملی بودند، معرفی کردند و در نهایت، از مسئولان کارخانه برق خواستند به این مسائل پایان دهند (ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۱۴).

از طرف دیگر، اتاق بازرگانی همدان نیز با ارسال تلگرافی به وزارت کشور، ضمن بیان شکایات کارگران کارخانه برق همدان از فرماندار، از خدمات خواجه‌نوری تمجید کردند و او را شایسته تقدیر دانستند (ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۶). متن اعلامیه مردم همدان در تناقض آشکار با گزارش شهربانی که به منظور شرح واقعه برای تصمیم‌سازی تهیه شده بود، قرار داشت؛ زیرا در آن از تماس تلفنی و ارتباط با مدیران کارخانه برق خبری نیست. حال آنکه هم در اعلامیه مردم و هم در گزارش شهربانی، تحریک کارگران کار عناصر حزب «توده» اعلام شد. در نهایت، در مورد اعلامیه برخی از اهالی و اتاق بازرگانی همدان می‌توان گفت آنان با هدایت رهبران و طرفداران جبهه ملی در همدان، به دو دلیل دست به این اقدام زده بودند. نخست ایجاد محیط آرام برای حمایت از نهضت ملی و جلوگیری از اختلاف گسترده در جامعه و ایجاد مسائل حاشیه‌ای؛ دوم عدم ایجاد بستر لازم برای فعالیت عناصر حزب توده و مخالفان نهضت ملی و جلوگیری از چندقطبی شدن جامعه.

در نهایت، با دخالت مسئولان ملی و محلی اعتصاب کارگران مذکور پس از یک روز پایان یافت، اما یک بار دیگر در گزارش ۱۵ تیر فرماندار همدان به وزارت کشور، این اقدامات ناشی از تحریکات حزب توده دانسته شد. از طرف دیگر، اعلام شد فرمانداری نیز از طریق شهربانی محرکان این اقدام را مورد تعقیب قرار خواهد داد (ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۱۴). هرچند اعتصاب کارگران یک روزه بود، اما این نخستین جرقه یک حرکت کارگری منسجم در دوران نهضت ملی در یکی از تأسیسات حیاتی همدان بود که در واقع نمایش قدرتی توسط حزب «توده» و زنگ خطری برای مسئولان محلی همدان بود که شورای متحده می‌تواند در آینده چنین رخدادهایی را برنامه‌ریزی کند؛ به همین دلیل در ۳۰ مرداد ۱۳۳۰ شورای امنیت شهرستان همدان تشکیل شد تا از فعالیت‌های کارگران حزب توده در آینده جلوگیری شود (همان،

۲۹۰/۱۸۰۸). البته کارگران کارخانه برق همچنان فعال بودند؛ چنان‌که در ۲۳ اسفند ۱۳۳۰ با ارسال دعوت‌نامه‌هایی برای افراد، جشن روز کارگر را برگزار کردند (ساکما [همدان]، ۹۱/۲۸۰/۱۲۲۱). در زمان اعتصاب کارگران کارخانه چرم‌سازی نیز اسماعیل برلوکی با صدور اعلامیه‌ای از طرف اتحادیه کارگران کارخانه برق، از آنان حمایت کرد (همان، ۹۱/۲۸۰/۴۸۴). در ۳۰ فروردین ۱۳۳۰ شورای متحده و اتحادیه کارگران شهرستان همدان با صدور یک بیانیه با عنوان «کارگران و زحمتکشان»، درصدد دفاع از حقوق کارگران همدان از جمله کارخانه برق همدان برآمد (ساکما، ۲۹۰/۲/۳۲۵/۱۵). بدین ترتیب، می‌توان گفت حزب توده و شورای متحده در برگزاری اعتصاب کارگران نقش اصلی را داشتند و ادامه این فعالیت‌ها را می‌توان در اعتصاب کارگران کارخانه چرم‌سازی دید.

اعتصاب کارگران کارخانه چرم‌سازی

شهر همدان از جمله شهرهای مهم تولید و صادر کننده چرم ایران بوده (جکسن، ۱۳۵۲: ۱۷۲) و افراد بسیاری در همدان به این کار اشتغال داشتند (پارسا، ۱۳۸۸: ۹۰). تا اوایل حکومت پهلوی اول تولید چرم در شهر همدان از رونق و شهرت جهانی برخوردار بود، اما در سال ۱۳۰۹ش. با ایجاد تغییراتی در شهرسازی و رعایت اصول بهداشتی، از ادامه فعالیت کارگاه‌های دباغی سنتی در داخل شهر جلوگیری به عمل آمد؛ تا اینکه در سال ۱۳۱۳ نخستین کارخانه چرم ایران را یک فرد زرتشتی به نام «ارباب اردشیر یگانگی» به شیوه‌ای نوین در همدان تأسیس کرد (همان، همان‌جا).

کارخانه چرم‌سازی با دارا بودن ۱۴۳ کارگر و شیفت‌بندی‌های مختلف، به مدرن‌ترین کارخانه همدان تبدیل شد. در دوران نهضت ملی، این کارگران که تعدادی از آنان عضو اتحادیه کارگری بودند، مطالباتی نظیر افزایش دستمزدها را از کارفرما داشتند (احمدی، ۱۳۷۹: ۵۲۳)، اما کارفرمایان به همان شیوه قدیمی یعنی دستمزد پایین و ضدیت با هر اتحادیه‌ای، خواهان درآمد بیشتر و هزینه کمتر بودند (alavi, 1955: 84)؛ به همین دلیل توجهی به خواسته‌های آنان نکردند تا اینکه اولین اعتصاب یک‌روزه آنان در آبان ۱۳۳۰ شکل گرفت. البته با وعده برآوردن شدن خواسته‌های کارگران از سوی کارفرما و مسئولان محلی، در همان تاریخ اعتصاب پایان یافت (احمدی، ۱۳۷۹: ۵۲۴). با عملی نشدن این وعده‌ها، زمینه برای اعتراض دوباره کارگران چرم‌سازی مهیا شد؛ به‌ویژه آنکه تعدادی از این کارگران مانند «حسن چهاردولی» با شورای متحده در ارتباط بودند و اعلامیه‌های حزب «توده» را به منظور تحریک کارگران چرم‌سازی بین آنان توزیع می‌کردند. یکی دیگر از افرادی که در بین کارگران کارخانه

چرم‌سازی و برق فعال بود، ابوالقاسم مسعودی از اعضای حزب «توده» و «خانه صلح» بود. زمانی که او در ۱۵ آبان ۱۳۳۰ دستگیر شد، از او ۲۵ برگ اعلامیه مبنی بر تحریک کارگران کارخانه چرم‌سازی و شماره‌هایی از روزنامه «آدینه» و «نوید» به دست آمد (ساکما، ۲۳/۴۱۵/۲۹۰). از سوی دیگر، در ۳۱ فروردین ۱۳۳۱ تعدادی بیانه به نام شورای متحده شهرستان همدان مبنی بر دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان در شهر توزیع شد که خواهان تحقق مطالبات کارگران، از جمله افزایش دستمزدها برای تأمین هزینه‌های زندگی، کاهش ساعات کار روزانه از ۱۲ ساعت به ۸ ساعت، رسیدگی به درمان و قانون بیمه کارگران، رفتار مناسب با کارگران و انتخاب نماینده از سوی کارگران در شورای حل اختلاف برای دفاع از حقوق آنان بودند. در این اعلامیه، تحقق حقوق کارگران تنها در سایه اتحاد و همبستگی دانسته شد؛ خود را حامی کارگران معرفی کردند و آنان را به همکاری فرا خواند: «... کارگران همدان خوب می‌دانند که جز با اتحاد و همبستگی محکم و مبارزات پیگیر نمی‌توان زنجیرهای اسارتی که به دست دولت ضد کارگر و کارفرمایان به دست و پای کارگران نهاده‌اند پاره نمود... به این مناسبت کارگران و زحمتکشان همدان صفوف خود را در زیر لوای شورای متحده مرکزی روز به روز فشرده‌تر می‌سازند تا با اتفاق کامل حقوق غصب شده خود را بازستانند...» (ساکما، ۱۴/۳۲۵/۲۹۰).

در حالی اتحادیه کارگری به انجام این فعالیت‌ها در همدان می‌پرداخت که دولت مصدق خواهان بسیج منابع کشور برای اجرای اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بود (Ramazani, 1975: 129). از سوی دیگر، به علت عدم توجه دولت و مدیران کارخانه به وعده‌های داده شده، اعتصاب فراگیر ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۱ پدید آمد. قبل از شروع اعتصاب، کارگران برای افزایش دستمزد خود، در ۱۶ اردیبهشت ۱۳۳۱ با ارائه یک طرح هفت‌ماده‌ای به اداره کار و فرمانداری همدان، خواهان اجرای آن در مدت ۴۸ ساعت شدند. در ۱۷ اردیبهشت «نقیب‌حضرتی» معاون فرمانداری همدان، با تنظیم صورت‌جلسه‌ای تمامی تقاضاهای کارگران -به جز ماده ۵ طرح پیشنهادی که راجع به مسکن بود- را پذیرفت و قرار شد طی یک هفته عملی شود و از کارگران خواسته شد از اعتصاب خودداری کنند. روز ۱۸ اردیبهشت کمیسیون حل اختلاف فرمانداری حداقل دستمزد را در شهرستان همدان ۴۵ ریال تعیین کرد، اما فرماندار همدان از ابلاغ و اجرای آن تا کسب اطلاع از وزارت کار خودداری کرد. در نتیجه، در روز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۱ کارگران کارخانه چرم‌سازی با نواختن بوق‌های متوالی اعلام اعتصاب کردند. سپس پنج نفر از آنان برای مذاکره با نماینده نخست‌وزیر در تلگراف‌خانه حاضر شدند، اما از طرف نخست‌وزیری و به آنها ابلاغ شد که برای روشن شدن موضوع به

تهران عزیمت کنند (احمدی، ۱۳۷۹: ۵۳۲-۵۳۳).

بدین ترتیب، پنج نفر از کارگران برای مذاکره با حسین مکی نماینده نخست‌وزیر، راهی تهران شدند. در مدتی که نمایندگان کارگران در تهران مشغول مذاکره با مکی بودند، از طرف رئیس پادگان همدان و رئیس اداره کار شهرستان همدان تلاش‌هایی به منظور پایان دادن به اعتصاب کارگران صورت گرفت، اما کارگران همچنان خواهان ادامه اعتصاب تا بازگشت نمایندگانشان از تهران بودند و حتی حضور فرماندار در کارخانه و قول وی مبنی بر انجام تمام تقاضاهای آنان نتوانست کارگران را متقاعد کند و به اعتصاب آنان پایان دهد (همان، ۵۳۴). با ادامه اعتصاب، ارباب اردشیر یگانگی صاحب کارخانه و سرهنگ نعیم رئیس نظام وظیفه همدان، با حضور در کارخانه با کارگران مذاکره کردند. از طرف دیگر، بنا به دستور فرمانده پادگان همدان و سرتیپ احمد بهارمست فرمانده تیپ مستقل کردستان، نیروهایی برای محافظت از وسایل به کارخانه اعزام شدند (همان، ۵۳۵)؛ سپس برای تصمیم‌گیری جلسه‌ای در منزل فرماندار تشکیل شد. در این جلسه اعلام شد با اطمینان به کارگران و امنیت وسایل کارخانه، امشب نیروهای نظامی کارخانه را تخلیه می‌کنند و فردا صبح دوباره به کارخانه چرم‌سازی بازمی‌گردند. با این توافق، حاضران ساعت ۲ بامداد از منزل فرماندار خارج شدند، اما براساس گزارش رئیس اداره کار شهرستان همدان، در بین راه بنا به دستور سرتیپ بهارمست همگی به کارخانه رفتند و به دستور او کارگران مورد ضرب و شتم و اهانت قرار گرفتند؛ ۵۱ نفر از آنان بازداشت و در شهربانی زندانی شدند (ساکما، ۱۳/۱۴۲/۸: ۲۹۳). این عمل ناصواب سرتیپ بهارمست موجب اعتراض شدید کارگران و تشدید اعتصاب آنان شد. بهارمست علاوه بر دستور دستگیری تعدادی از کارگران، سعی کرد با یک سخنرانی توأم با بیم و امید در رادیو همدان، کارگران را وادار به پایان دادن به اعتصاب کند. او گفت ارباب اردشیر یگانگی و برادرانش به دنبال خدمت به مردم‌اند؛ درحالی‌که اقدامات کارگران موجب دلسردی آنان می‌شود. بهارمست خطاب به کارگران اظهار داشت با تعطیل شدن کارخانه چرم‌سازی، شمار بسیاری از آنان بیکار می‌شوند و تولیدات داخلی صدمه می‌بیند. بهارمست به کارگران هشدار داد مواظب افراد خائن و فریب‌خورده‌ای که در بین آنان اعلامیه پخش می‌کنند و آنها را تحریک و تشویق به تظاهرات و اعتصاب می‌کنند، باشند. او از کارگران خواست مطالبات خود را به‌طور مسالمت‌آمیز با مسئولان مطرح و افراد فریب‌خورده را به مقامات دولتی معرفی کنند و به اعتصاب خود پایان دهند؛ در غیر این صورت با آنان به عنوان خائن به شدت برخورد خواهد (احمدی، ۱۳۷۹: ۵۳۷-۵۳۹). بهارمست با این حرکت دو هدف را دنبال می‌کرد. نخست آنکه سعی داشت قبل از اینکه اعتصاب به کارخانه‌های دیگر همچون کبریت‌سازی

گسترش یابد، به آن پایان دهد و از سوی دیگر، قصد داشت با قوه قهریه وحشتی در بین کارگران ایجاد و آنان را وادار به عقب‌نشینی کند. دوم تلاش داشت با این حرکت پیامی به شورای متحده حزب «توده» بدهد که با هرگونه حرکتی مقابله خواهد شد؛ تا آنان را از هرگونه برنامه‌ریزی در این زمینه در آینده منصرف کند، اما کاملاً نتیجه عکس داشت.

به دنبال طرح شکایت نمایندگان کارگران و بازگشت آنان از تهران، از طرف وزارت کار برای رسیدگی به تقاضاها و مشکلات کارگران کارخانه چرم‌سازی که در حال اعتصاب بودند، «قراچورلو» نماینده وزارت کار به همدان اعزام شد. در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۱ کمیسیونی در دفتر معاون فرمانداری با حضور قراچورلو، ارباب اردشیر یگانگی، مخزنی مدیرعامل شرکت سهامی چرم‌سازی همدان، محمدرحیم نساج، محمد موسوی و حسین ساعدی نماینده کارگران کارخانه چرم‌سازی، به منظور بررسی خواسته‌های کارگران تشکیل شد. تقاضاهای کارگران که توسط نمایندگان آنان در جلسه مطرح شد، عبارت بود از: افزایش دستمزد کارگران؛ تأمین بیمه کارگران و بهداشت آنان؛ موضوع اضافه کار؛ روشن شدن وضعیت ۱۷ نفر از کارگران روزمزد؛ تهیه مسکن برای کارگران؛ تهیه محل ناهارخوری و تهیه رادیو برای استفاده از برنامه‌های رادیویی؛ تهیه وسایل نقلیه برای رفت‌وآمد کارگران.

در این جلسه بعد از مذاکرات فراوان برای افزایش دستمزد، قراچورلو اعلام کرد با در نظر گرفتن میزان درآمد کارخانه‌های مورد مقایسه و با مذاکره با مسئولان کشوری و کارفرما، می‌توان به این مورد رسیدگی کرد. از سوی دیگر، مخزنی اظهار داشت چون امور کارخانه‌های مشابه در کشور تابع رقابت صنعتی و اقتصادی است، افزایش حقوق کارگران بایستی به نسبت قدرت تولید کارخانه و خرج و مصارف آن در نظر گرفته شود؛ البته سطح تولید کارگر را هم باید در نظر داشت و اگر قرار باشد کارگری در کارخانه چرم‌سازی مزد بیشتری بگیرد، به همین نسبت باید مزد کارگران سایر کارخانه‌های چرم‌سازی هم اضافه شود. در نهایت، پس از مذاکرات مفصل ارباب اردشیر یگانگی و مخزنی اظهار داشتند در خارج از جلسه روی این موضوع مطالعه شود و اگر کمکی مقدور باشد، اعمال خواهد شد (همان، ۵۲۴-۵۲۷)؛ یعنی عملاً در بخش اضافه دستمزد تصمیمی گرفته نشد؛ زیرا قراچورلو بدون داشتن طرح و برنامه‌ای به همدان آمده بود و خواهان ابتکار عمل از سوی کارفرما بود؛ به همین دلیل به راحتی کار را به نظر کارفرما واگذار کرد. از طرف دیگر، کارفرما و مخزنی با استناد به موارد به ظاهر قانونی و منطقی توانستند مانع از هرگونه تصمیمی در این زمینه شوند.

درباره بهداشت کارگران که یکی مربوط به حوادث ناشی از کار و دیگری مربوط به بیماری‌های عادی بود، قرار شد اولاً نسبت به کارگرانی که در آپارات کار می‌کنند، برای خنثی

کردن سمی که به آنها سرایت می‌کند، به هر نفر یک لیتر شیر داده شود؛ ثانیاً در مورد کارگرانی که در داخل حوضچه‌ها انجام وظیفه می‌کنند، چکمه داده شود که از سرایت آب و رطوبت محفوظ بمانند؛ ثالثاً وسایل و موجبات ضد عفونی و مبارزه با میکروب فراهم شود. در نهایت، نمایندگان کارگران اعلام کردند کارگرانی که در اثر حوادث ناشی از کار به فتق مبتلا شده‌اند، با توجه به اینکه کارگران از سال‌ها پیش بیمه شده‌اند، معالجه آنها به عهده شرکت بیمه است. همچنین براساس آیین‌نامه، هرگاه کارگری در اثر حوادث ناشی از کار صدمه ببیند، کارفرما باید کار ساده‌تری برعهده آنها بگذارد و در این قسمت نیز باید آیین‌نامه مراعات شود. در نهایت، قرار شد براساس صورت‌جلسات قبلی رسیدگی شود (همان، ۵۲۸). سرانجام در این قسمت تا اندازه‌ای با دادن شیر به صورت روزانه و اعتبار به صندوق تعاون و تعهدات بیمه درمانی، خواسته کارگران تأمین شد. البته در موضوع اضافه دستمزد به سبب مخالفت کارفرما به نتیجه‌ای نرسیدند؛ هرچند که طبق تبصره ۱ ماده ۲، دستمزد کارگرانی که در تمام مدت ماه به صورت نوبتی کار می‌کردند، ۱۰٪ بیشتر از دستمزد عادی آنها برای کار در روز تعیین شد. بنابراین درباره کارگرانی که مشمول آن تبصره و ماده بودند، کارفرما مکلف به اضافه دستمزد مطابق قانون کار بود. البته این تصمیم هم در حد مصوبه باقی ماند. در مورد کارگران روزمزد تصویب شد کارگر روزمزد که به دستور کارفرما در مقابل دریافت مزد کار می‌کند با کارگر دائم و غیردائم از نظر قانون یکسان باشند و از مزایای قانون کار بهره‌مند شوند (همان، ۵۳۰).

در مورد مسکن کارگران، مخزنی منکر هرگونه تعهد کارفرما مبنی بر تهیه مسکن برای کارگران شد و آن را مقدور ندانست. برای ایاب و ذهاب کارگران نیز مقرر شد مبلغی حدود ۴ الی ۵ ریال بابت کرایه هر ماه به کارگران پرداخت شود. درباره تهیه محل ناهارخوری و رادیو، کارفرما ملزم به تهیه آنها شد، اما با تمام این تدابیر ارباب اردشیر یگانگی و مخزنی به بهانه اینکه اعتصاب غیرقانونی بوده و قبل از هر چیز باید آینده کارخانه تضمین شود، از انجام مندرجات و مصوبات کمیسیون مذکور شانه خالی کردند (همان، ۵۳۱). درواقع، عملاً تشکیل جلسه و تمام مصوبات آن با این رفتار کارفرما منتفی شد و کاری هم از قرارچورلو برنیامد؛ هرچند که او به عنوان نماینده وزارت کار اعلام کرد باید به وضعیت کارگران بازداشت شده رسیدگی شود و در صورت بی‌گناهی آزاد شوند و به محل کار خود برگردند تا از کارگران رفع نگرانی شود (همان، همان‌جا). از طرف دیگر، مسئولان محلی نیز در اجرای مصوبات کمیسیون چندان جدی نبودند.

درحالی که کارگران کارخانه چرم‌سازی درگیر اعتصاب و خواسته‌های خود بودند، کارگران کارخانه کبریت‌سازی «ژاله» که هشتصد نفر بودند، مطالباتی چون سایر کارگران مطرح

کردند که موجب اخراج و زندانی شدن تعدادی از آنان شد. همین موضوع سبب اتحاد هرچه بیشتر کارگران کارخانه‌های همدان شد که آنان نیز با بیان خواسته‌های مشترک در یک اعلامیه واحد، عملاً آن را به نمایش گذاشتند: «... ما کارگران همدان اطلاع حاصل کرده‌ایم کوچم‌شگی کارفرمای کارخانه کبریت‌سازی ژاله ۳ نفر از کارگران را به جرم حق‌طلبی و اینکه خواسته‌اند قانون کار درباره آنها اجرا شود از کار اخراج کرده و حتی عملیات ضد کارگری خود را به جایی رسانده که در جیب یکی از کارگران شرافتمند چاقو گذاشته و او را تحویل زندان داده و حتی دست کتیف خود را به روی زن کارگری دراز کرده این عملیات ضد کارگری کوچم‌شگی خشم و غضب ما کارگران را برانگیخته و جداً می‌خواهیم کارگران اخراجی هر چه زودتر به کار اولیه‌شان برگردانده شوند کارگر زندانی شده فوراً آزاد گردد و قانون کار درباره آنها اجرا شود. در خاتمه به رفقای کارگر کبریت‌سازی خود اطمینان می‌دهیم که در این مبارزه شرافتمندانه تمام کارگران همدان پشتیبان آنها خواهند بود. از طرف اتحادیه کارگران چرم‌سازی همدان حسین ساعدی، از طرف اتحادیه کارگران برق همدان اسماعیل برلوکی، از طرف اتحادیه کارگران خیازی همدان رستگار، از طرف اتحادیه کارگران رفتگران شهرداری رضا سرابی» (ساکما [همدان]، ۹۱/۲۸۰/۴۸۴).

با تمام این اوصاف، سفر قراچوللو و مصوبات کمیسیون مزبور عملاً هیچ نتیجه‌ای به دنبال نداشت و موجب ادامه اعتصاب و تحصن کارگران کارخانه چرم‌سازی در تلگراف‌خانه شد. در نتیجه، از سوی دولت دکتر مصدق هیئتی مرکب از نمایندگان نخست‌وزیری، وزارت کشور، اقتصاد ملی و کار به همدان اعزام شدند. هیئت مذکور در سوم خرداد ۱۳۳۱ پس از بازدید و رسیدگی به وضع کارخانه چرم‌سازی، در فرمانداری با حضور فرماندار همدان و نمایندگان کارفرما و کارگران چندین جلسه برگزار کرد و سرانجام در یک جلسه هفت‌ساعته تصمیمات نهایی اتخاذ و صورت‌مجلسی نیز تنظیم شد. هیئت مذکور پس از بررسی وضعیت کارگران زندانی و اثبات بی‌گناهی آنان، زمینه آزادی آنان را فراهم کرد. بدین ترتیب، مشکل اساسی برای پایان دادن به اعتصاب از میان برداشته شد و کارگران پس از ۱۵ روز اعتصاب، بعد از ظهر روز ۴ خرداد به اعتصاب خود پایان دادند. براساس مصوبات جلسات مذکور، کارفرما متعهد شد ضمن پرداخت دستمزد ایام اعتصاب کارگران، تمامی درخواست‌های آنان را عملی نماید؛ مگر تهیه مسکن که از عهده کارفرما خارج بود و همچنین افزایش دستمزد روزانه که تعیین و تصویب آن بستگی به نظر شورای عالی کار داشت (ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۴۲/۴).

پس از ارسال گزارش هیئت اعزامی به وزارت کار، وزیر کار به اداره کار همدان دستور داد برای رفع اختلاف و اعتصاب کارگران کارخانه چرم‌سازی همدان و سایر کارخانه‌ها، با توجه

به میزان دستمزد تعیین شده در تهران و سایر نقاط، نسبت به تعیین حداقل دستمزد در همدان اقدام کند (ساکما، ۲۹۳/۱۳/۱۴۲/۵). پس از تعیین حداقل دستمزد براساس مصوبات هیئت اعزامی به همدان، این تصمیم باید درباره کارگران کارخانه چرم‌سازی اعمال می‌شد که رضایت‌مندی کارگران و بیانیه شورای متحده مرکزی کارگران پس از پیروزی موقت کارگران کارخانه چرم‌سازی با عنوان «خطاب به کارگران مبارز چرم‌سازی همدان»، حاکی از اعمال این موارد درباره دستمزد کارگران است: «... اعتصاب ۱۵ روزه شما علی‌رغم همه فشارهای سرتیپ بهارمست و دسایس کارفرما بر اداره کار و سایر مقامات دولتی پیروز شد. پیروزی این اعتصاب نتیجه اتحاد و مقاومت دلیرانه شما و همدردی و پشتیبانی کلیه کارگران و زحمتکشان و همه مردم شرافتمند همدان بود. شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران این پیروزی را به شما کارگران ستم‌دیده و مبارز تبریک می‌گوید... بی‌نتیجه ماندن مراجعات کتبی و شفاهی و عدم توجه کارفرما و اداره کار به درخواست‌های به حق شما دیگر لزوم اتحاد و مبارزه دسته‌جمعی برای گرفتن حقوق از دست رفته برایتان آشکار نموده بود. به همین مناسبت اعتصاب امری طبیعی و برای بهتر شدن وضع زندگی اجتناب‌ناپذیر بود. کار طاقت‌فرسا و زندگی ناگوار شما هم‌دردی و پشتیبانی کلیه کارگران و زحمتکشان همدان و سایر شهرستان‌ها را به نفع شما جلب نمود... مردم شرافتمند شهر با درک این حقایق اعتصاب شما را تقویت نمودند. پیروزی اعتصاب و تسلیم کارفرما در برابر خواسته‌های شما نتیجه همین اتحاد و هماهنگی و برادری بود. موفق باد مبارزه کلیه کارگران همدان در راه به دست آوردن حقوق از دست رفته خود...» (ساکما، ۲۹۰/۲/۳۲۵/۲۰).

در تمام دوران اعتصاب کارگران، حضور و نقش اتحادیه و شورای متحده کارگران وابسته به حزب «توده» به وضوح دیده می‌شد؛ چنان‌که ابوالقاسم مسعودی یکی از اعضای مؤثر و فعال حزب «توده»، از جمله افرادی بود که در بین کارگران فعالیت داشت. از طرف دیگر، چنان‌که گذشت در بیشتر گردهمایی سازمان‌ها و جمعیت‌های وابسته به حزب «توده»، کارگران کارخانه چرم‌سازی حضور فعالی داشتند و در شورای متحده کارگران و زحمتکشان همدان نیز عضو بودند. از سوی دیگر، تقاضای کارگران برای استفاده از رادیو خود حکایت از بیش و بدین حساسیت کارگران نسبت به مسائل روز در دوران نهضت ملی در کشور و همدان داشت. بدین ترتیب، می‌توان گفت حزب «توده» و شورای متحده کارگران و زحمتکشان تا اندازه‌ای در بهبود بخشیدن به وضعیت کارگران موفق بود (hindus, 1948: 88).

پس از پایان اعتصاب و توافقات به عمل آمده، اوضاع تعدادی از کارگران کارخانه چرم‌سازی که همچنان در بازداشت بودند، موجب شکایت و اعتراض کارگران کارخانه شد و

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۸۷

حتی تهدید به اعتصاب دوباره کردند. این اعتراض که در قالب یک عریضه با عنوان «شکایت کارگران کارخانه چرم‌سازی» در ۲۹ خرداد ۱۳۳۱ به نخست‌وزیری، وزارت کار و مجلس شورای ملی ارسال شده بود، در تمام روزنامه‌های ملی و محلی درج شد. «... با کمال تأسف و باید عرض نمایم اینجانبان کارگران محروم چرم‌سازی که مدتی پیش جهت اجرای خواسته‌های حقه خود اعتصاب قانونی نموده بودیم و کارفرما و چهار بازرس اعزامی مرکز و ادارات شهرستان همدان امضا و تعهد نموده‌اند که کلیه خواسته‌های قانونی ما را به‌موقع به اجرا گذارند ولی متأسفانه تاکنون نه تنها خواسته‌های قانونی ما را اجرا ننموده‌اند بلکه ۵ نفر از رفقای بی‌تقصیر ما را مدتی زندانی و مشغول پرونده‌سازی جهت بیچاره کردن آنها می‌باشند و در صورت مجلس ۱۳۳۱/۲/۲۸ تعهد نموده‌اند که پس از بازرسی به کارهای اولیه خود مراجعه نمایند ولی تاکنون از بازگشت آنها نیز خبری نیست... چنانچه در مدت یک هفته از تاریخ نشر این شکایت تا انقضای مدت به کار ما ترتیب اثر داده نشود ناچار برای بار دوم دست به اعتصاب زده و مسئول آن متصدیان امور و کارفرما می‌باشد. با امضای کلیه کارگران چرم‌سازی همدان» (روزنامه فریاد همدان، ۲۹ خرداد ۱۳۳۱: شماره ۲۱، ص ۴).

براساس اسناد و مدارک، بعد از این تاریخ دیگر اعتصابی شکل نگرفت و کارگران یک پیروزی موقت به دست آورده بودند، اما در نهایت با وجود جلسات متعدد مسئولان و کارفرما با نمایندگان کارگران، خواسته‌های کارگران کارخانه چرم‌سازی عملی نشد؛ به همین دلیل اعتراض آنان در قالب اعلامیه و شکوائیه حتی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز ادامه یافت.

نتیجه‌گیری

بعد از سقوط رضاشاه و باز شدن فضای سیاسی کشور، اتحادیه کارگری و شورای متحده کارگران و زحمتکشان حزب «توده» فعالیت خود را در همدان آغاز کرد. شعارهای عدالت‌خواهانه، تشکیلات منسجم، مطبوعات ارگانی و کادر محلی قوی موجب عضوگیری اتحادیه و شورای متحده در همدان گردید. از سوی دیگر، ظلم و ستم کارفرما و خوانین به کارگران و رعایا و همچنین رشد قشر روشنفکر و متوسط جامعه باعث شکل‌گیری شعبه محلی حزب «توده» و اتحادیه کارگری در همدان شد. با شروع نهضت ملی شدن صنعت نفت و تشکیل دولت ملی مصدق، محیط رشد و جذب نیرو برای اتحادیه کارگری مهیاتر شد، اما فعالیت و نفوذ روحانیان، خوانین و «جمعیت طرفداران جبهه ملی همدان» از جمله عواملی بود که به‌طور جد مانع از گسترش هرچه بیشتر فعالیت اتحادیه کارگری و شورای متحده حزب «توده» می‌شد. با وجود این، حزب «توده» در بین تمام اقشار جامعه از جمله کارگران

کارخانه‌های چرم‌سازی، کبریت‌سازی، برق و تا اندازه‌ای در کارگاه‌های قالی‌بافی نفوذ داشت و افرادی را جذب شورای متحده کارگران و زحمتکشان همدان کرد. با توزیع اعلامیه و فعالیت رهبران محلی، زمینه فعال شدن کارگران نیز فراهم شد؛ به طوری که به اعتصاب کارگران کارخانه برق و چرم‌سازی در همدان در دوران نهضت ملی منجر شد. به علت رفتار ناشایسته فرماندار همدان در کارخانه برق، عضویت کارگران در شورای متحده و تشکیل اتحادیه کارگران کارخانه و همچنین فعالیت دیگر اعضای حزب توده مانند مسعودی، حزب توانست نخستین اعتصاب کارگری در دوران دولت ملی را در همدان در کارخانه برق ساماندهی کند. این اعتصاب برای اتحادیه و شورای متحده کارگران و زحمتکشان از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود؛ زیرا زمینه را برای برنامه‌ریزی‌های بعدی مهیا کرد، به کارگران نیز جرئت و جسارت داد و جامعه را متوجه قشر کارگر ساخت، قدرت حزب توده را به نمایش گذاشت و مشکلاتی برای مسئولان محلی و ملی ایجاد کرد. این اهداف با اعتصاب کارگران کارخانه چرم‌سازی هرچه بیشتر رنگ و بوی صنفی و سیاسی به خود گرفت و از انسجام بیشتری برخوردار شد. از ویژگی‌های اعتصاب کارگران کارخانه چرم‌سازی می‌توان به مواردی چون طولانی بودن زمان اعتصاب، نقش آشکار اعضای حزب «توده» و شورای متحده کارگران و زحمتکشان در تحریک و ساماندهی کارگران، انتخاب نماینده برای نخستین بار توسط کارگران برای مذاکره با کارفرما و مسئولان محلی و کشوری و همچنین مطرح کردن خواسته‌های صنفی و همبستگی کارگران اشاره کرد. از سوی دیگر، این اعتصاب علاوه بر جنبه محلی قوی، از انعکاس کشوری و ملی نیز برخوردار بود؛ تا جایی که از طرف وزارتخانه‌ها و دولت هیئتی برای رسیدگی به خواسته کارگران و پایان دادن اعتصاب به همدان اعزام شد. بدین ترتیب، می‌توان گفت شورای متحده کارگران و زحمتکشان توانست با یک فعالیت اولیه و اعتصاب یک‌روزه در کارخانه برق همدان، یک اعتصاب فراگیر و تا اندازه‌ای بلندمدت از کارگران در کارخانه چرم‌سازی را ساماندهی کند. این فعالیت و موفقیت حزب توده موجب امید و گرایش بیشتر کارگران نسبت به اتحادیه و شورای متحده به عنوان یک حامی و پشتیبان شد. در مقابل، رفتار خشونت‌بار و اقتدارگرایانه عوامل امنیتی-سیاسی محلی ناکارآمدی خود را نشان داد. از سوی دیگر، «جمعیت طرفداران جبهه ملی همدان» به علت عدم پیش‌بینی اوضاع و ناهماهنگی نتوانستند مانع از راه‌اندازی این اعتصاب توسط کارگران شوند. البته نباید فراموش کرد کارگرانی که به شورای متحده کارگران و زحمتکشان روی می‌آوردند، به دنبال نیازهای اقتصادی خود بودند تا انگیزه‌های سیاسی و فعالیت‌های حزبی؛ یعنی کارگران بیش از هر چیزی به دنبال برآورده شدن خواسته‌های صنفی و اقتصادی خود بودند، اما شورای متحده

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۱۸۹

کارگران و زحمتکشان از این فرصت استفاده کرد و با ساماندهی و راه‌اندازی این اعتصابات، اقتدار خود را در مخالفت با نهضت ملی و دولت برای مسئولان استانی و کشوری به نمایش گذاشت.

منابع و مأخذ

الف. کتب و مقالات

آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۴)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، حسن شمس‌آوری و کاظم فیروزمند، تهران: اهورا.

احمدی، محمدطاهر (۱۳۷۹)، اسنادی از اتحادیه‌های کارگری (۱۳۳۲-۱۳۲۱ش)، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی.

پارسا، نکیسا (۱۳۸۸)، «چرم همدان از فرهنگ تا صنعت»، *فصلنامه فرهنگ مردم*، سال هفتم، شماره ۲۶، صص ۸۶-۱۰۱.

پروین قدسی‌زاده، بهروز طیرانی و محمدحسین خسروپناه (۱۳۹۳)، *حزب در ایران*، تهران: کتاب مرجع.

تفرشی، مجید و محمودطاهر احمدی (۱۳۷۱)، *گزارش‌های محرمانه شهربانی (۱۳۲۴-۱۳۲۶ش)*، ج ۱، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

جکسن، ویلیامز (۱۳۵۲)، *سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)*، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: خورازمی.

خامه‌ای، انور (۱۳۷۲)، *خاطرات سیاسی*، تهران: نشر گفتار.

زند، عباس (۱۳۹۲)، *قالی بافی ملی ایران*، همدان: کوثر.

طیرانی، بهروز (۱۳۷۶)، *اسناد احزاب سیاسی (۱۳۲۰-۱۳۳۰)*، ج ۲، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.

کیانوری، نورالدین (۱۳۵۹)، *حزب توده ایران و دکتر مصدق*، تهران: شرکت سهامی خاص انتشارات توده.

فلور، ویلم (۱۳۷۱)، *اتحادیه کارگری و قانون کار در ایران*، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.

مشفق همدانی، ربیع (۱۹۹۱)، *خاطرات نیم قرن روزنامه‌نگاری: لس آنجلس*، [بی‌نا].

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی (۱۳۷۰)، *سیاست و سازمان حزب توده: از آغاز تا فروپاشی*، ج ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی.

مؤمن، ابوالفتح (۱۳۸۶)، *انقلاب اسلامی در همدان*، ج ۱، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

_____ (۱۳۹۰)، *دریچه‌ای به تاریخ معاصر ایران (مجموعه مقالات)*، تهران: سوره مهر.

ب. اسناد و نشریات

سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما)، سند شماره ۲۹۰/۱۸۰۸.

۱۹۰ / جنبش کارگری همدان در دوران نهضت ملی / ابوالفتح مؤمن و ...

- _____ سند شماره ۲۹۰/۵۷۲۱.
- _____ سند شماره ۲۹۰/۲/۳۲۵/۱۵.
- _____ سند شماره ۲۹۰/۲/۴۱۵/۲۳.
- _____ سند شماره ۲۹۰/۲/۳۲۵/۲۰.
- _____ سند شماره ۲۹۰/۷/۵۸۴/۴.
- _____ سند شماره ۲۹۰/۳۲۵/۱۴.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۶.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۶۰/۱.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۸.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۴۲/۸.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۵.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۱۲.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۷.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۴۲/۴.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۴۲/۵.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۲.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۱۴.
- _____ سند شماره ۲۳۰/۳۷۸۶.
- _____ سند شماره ۲۹۳/۱۳/۱۵۵/۶.
- _____ سند شماره ۲۹۰/۲/۳۲۵/۱۵.
- سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران (ساکما) [همدان]، سند شماره ۹۱/۲۴۵/۵۵۹.
- _____ سند شماره ۹۱/۲۸۰/۴۸۴.
- _____ سند شماره ۹۱/۲۸۰/۱۲۲۱.
- مرکز آرشیو اسناد انقلاب اسلامی (مراسان)، پرونده حزب توده همدان، ۱۲/۳۶۰.
- _____ ۲۷/۱.

روزنامه فریاد همدان (۱۳۳۱)، شماره ۲۱، ص ۴.

ج. منابع لاتین

- Alavi, Bozorg (1955), *Kampfendes Iran*, Berlin: Dietz Verlag.
- Hindus, Maurice (1948), *in sear of a future*, newYurk.
- Jamalzedeh, Mohammad Ali (February 1951), "social and Economic structure of iran", *intem ation*, labour Review, vol.43.
- Kazemzadeh, Firuz (1951), *The Struggle for Transcaucasia (1917-1921)*, With an introduction by Michael Karpovich. Pp. xv, 356, map. newYork: Philosophical Library.
- Ramazani, Rouhollah Karegar (1975), *Irans Foreign Policy, 1941-1973; astudy of Foreign Policy in modernizing nations*, Charlottesville.

List of sources with English handwriting

Books

- Abrahamian, Y. (1384). Iran between the two revolutions, Translated by Mohsen Modiršānečī, Šamsāvārī and Kāzem Fīrouzmand, Tehrān: Ahūrā.
- Faryād Hamedān newspaper, National Library of Iran, repository No. 1, Recovery number; 04-36962-82
- Hindus. Maurice. (1948). In Search of a future: Persia, Egypt, Iraq, and palestine: new york.
- Jackson, W. (1973). Persia past and present: a book of travel and research, Translated by Manoučehr Amīrī and Fereydoūn Badrā'ī, Tehrān: Kārazmī.
- Kāme'ī, Anvar. (1372). Political Memoirs, Tehrān: Naš-re Gofār.
- Kīyānūrī, N. (1359). Tudeh Party of Iran and Dr. Mossadegh, Tehrān: čāvošān Nozāeī Kabīr.
- Mo'men, A. (1386). Islamic Revolution in Hamedan, Vol. 1, Tehrān: Islamic Revolution Documentation Center.
- Mo'men, A. (1390). A Window on the Contemporary History of Iran (Collection of Articles), Tehrān: Surah Mehr.
- Mošfeq Hamedānī, R. (1991). Memoirs of Half a Century of Journalism: Los Angeles. Newspaper
- Pārsā, Nakīsā (1388), "Hamedan leather from culture to industry", Journal of People's Culture, Hamedān, vol. 7, p. 26.
- Politics and organization of the Tudeh Party from the beginning to the collapse. (1991). C1, Tehrān: Institute of Political Studies and Research.
- Qodsīzādeh, P. Behroūz Tīrānī and Kōsrūpanāh. (2014). Party in Iran, Tehrān: Ketāb-e Marja'.
- Ramazānī, R. K. (1975). Irans Foreign Policy, 1941-1973 : a study of Foreign Policy in modernizing nations, Charlottesville.
- Šahrbāī, (1324-1326Š), Tehrān: Sāzmān Asnāe Mellī-ye Iran.
- Tafrešī, Majīd, Maḥmūd Tāher Ahmādī (1371), Confidential police reports (1947-1945), Tehran: National Archives of Iran.
- Tīrānī, B. (1997). Documents of Political Parties (1951-1941), Volume 2, Tehrān: National Documents Organization of Iran.
- Willem, F. (1992). Labor Union and Labor Law in Iran, Translated by Abūlqāsem Sarī, Tehrān: Toūs.
- Zandī, A. (2013). National Carpet Weaving of Iran, Hamedan: Kowtār.

Documents

- Sāzmān-e Asnād va Ketābkān-e Mellī (Sākmā), document number:
290/325/14; 290/7/584/4; 290/2/325/20; 290/2/415/23; 290/5721; 290/1808;
293/13/155/5; 293/13/142/8; 293/13/155/8; 293/13/160/1; 293/13/155/6; 293/13/155/2;
293/13/142/5; 293/13/142/4; 293/13/155/7; 293/13/155/12; 293/13/155/14;
293/13/142/6.
- Sāzmān-e Asnād va Ketābkān-e Mellī Modīriyat-e Ğarb-e Kešvar Hamadan (Sākmā Hamd), document number: 91/280/1221 ; 91/280/484 ; 91/245/559.
- Markaz-e Asnād-e Enqlāb-e Eslāmī (Marāsān), Archive, Tudeh Party file of Hamadan, code; 36012.



Hamedan labor movement during the national movement¹

Abolfath Momen²

Kaivan Shafei³

Anvar Khalandi⁴

Seyed Mohammad Sheikh Ahmadi⁵

Received:2021/06/24

Accepted:2021/10/14

Abstract

During the nationalization of the oil industry, political parties and groups were very active in Hamedan. The Tudeh Party was one of the parties operating in the form of associations and a united council of workers and toilers. Opposing the National Movement and Mossadegh's government, the party was often involved with the "Hamadan National Movement Supporters Association." The trade union and the united council of workers and toilers of this party and other party organizations, such as the "House of Peace", played an effective role among the workers of Hamedan factories through their activities in the workers' strikes. The purpose of this article was to analyze the activities of the Tudeh Party and the council among the workers of Hamedan.

The present article is based on data extracted from archival documents and library resources. The findings of the study show the activity of the Tudeh Party and the United Council of Workers and toilers of the Hamadan branch in opposition to the national movement, by recruiting workers and holding labor strikes in factories in Hamadan. Thus, for the first time, the labor movement in an organized way raised new trade unions and political-economic demands and created political and security problems for the officials of Hamedan.

Keywords: National Movement, Tudeh Party, Trade Union, United Council of Workers and Workers, Hamedan.

1. DOI: 10.22051/HII.2021.36511.2486

2. Islamic Iranian history-PhD student in post, Department of History, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. m.abolfath@yahoo.com

3. Assistant Professor, Department of History, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran.(corresponding Author). Kaivan_shafei@yahoo.com

4. Assistant Professor, Department of History, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. a.khalandi@alumni.ut.ir

5. Assistant Professor, Department of History, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran. modares1980@yahoo.com

- Study of the developments of the "The article extracted from the dissertation is entitled cultural ,social ,n the politicalin Hamedan and its impact o (۱۹۰۳-۱۹۴۹) national movement Sanandaj Branch ,Islamic Azad University "and economic life of Hamedan.

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN: 2538-3493

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء (س)
سال سی و یکم، دوره جدید، شماره ۵۲، پیاپی ۱۴۲، زمستان ۱۴۰۰
مقاله علمی - پژوهشی
صفحات ۲۲۴-۱۹۳

اهمیت و جایگاه کوهستان الوند در دوره اشکانی با استناد به یافته‌های تاریخی و باستان‌شناختی^۱

اسماعیل همتی ازندریانی^۲، یدالله حیدری باباکمال^۳، حمید دیداری^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۹/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۰۹

چکیده

همدان در غرب ایران یکی از مناطق مهم در مطالعات تاریخی و باستان‌شناسی در ادوار مختلف، از جمله دوره اشکانی بوده است. با بررسی متون تاریخی مشخص می‌شود که هرگاه نامی از همدان برده شده، بلافاصله از کوهستان الوند یاد شده و در واقع، نام هگمتانه یا اکباتان هیچ‌گاه بدون کوهستان الوند ذکر نشده است. با توجه به اهمیت موضوع، پرسش‌های مهمی مطرح شده است. از جمله آنکه مهم‌ترین آثار دوره اشکانی شناسایی شده در ارتفاعات کوهستان الوند کدامند؟ آثار دوره اشکانی شناسایی شده در کوهستان الوند با آثار کدام منطقه و دوره شباهت دارند؟ دلایل شکل‌گیری و ایجاد این آثار در ارتفاعات کوهستان الوند چیست؟ ماهیت پژوهش حاضر بنیادی است و رویکرد آن توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات به شیوه میدانی و مطالعات کتابخانه‌ای است. مهم‌ترین آثار شناسایی شده در کوهستان الوند عبارت از نگارندهای نویافته دشت میشان و دره یخچال است که با نگارندهای منطقه الیمایی در دوره اشکانی، نظیر تنگ سروک II، نقش ضلع شرقی تنگ سروک IV و سنگ ماهی شباهت دارد. از سایر آثار کوهستان الوند در دوره اشکانی، می‌توان به قلعه تاریخی «قرلر قلعه‌سی» اشاره کرد که با موقعیت استراتژیک، در منتهی‌الیه شرقی کوهستان الوند واقع است. این قلعه در تأمین امنیت مسیرهای ارتباطی منتهی به شهر اکباتان نقش کلیدی داشته است.

واژه‌های کلیدی: همدان، کوهستان الوند، اشکانی، دشت میشان، قرلر قلعه‌سی (سوغ‌بلاغ)

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/HII.2021.34025.2373

۲. استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران (نویسنده مسئول)

E.hemati@basu.ac.ir

۳. استادیار گروه باستان‌شناسی، دانشکده حفاظت آثار فرهنگی (کاربردی)، دانشگاه هنر اسلامی تبریز، تبریز، ایران

Y.Heydari@tabriziau.ac.ir

۴. دانش آموخته کارشناسی ارشد باستان‌شناسی، دانشکده هنر و معماری، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

hamid.didari@yahoo.com

مقدمه

در منابع تاریخی همواره هگمتانه، اکباتان یا همدان دوره اسلامی به عنوان یکی از قدیمی‌ترین شهرهایی دانسته شده که توسط اقوام ایرانی بنیان‌گذاری شده است. این همان منطقه‌ای است که به قول هرودوت، هفت طایفه ماد برای اولین بار گرد هم آمدند و به منظور مقابله با حملات دولت آشور، یک پادشاهی را تشکیل دادند و برای دیاکو حاکم خود، کاخی با هفت دیوار تودرتو بنیان نهادند. درواقع، شهر همدان بر دامنه کوهستان الوند پایه‌ریزی شده و سرمنشأ بسیاری از تحولات تاریخی و سیاسی بوده است. با توجه به موقعیت جغرافیایی همدان، یعنی قرارگیری در دامنه کوه الوند و دشت وسیعی که شهر در آن شکل گرفته، همدان از دیرباز به عنوان یک سکونتگاه مهم در دوره‌های مختلف تاریخی و اسلامی بود. همدان علاوه بر دوره ماد، در زمان هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان نیز یک مرکز مهم سیاسی و اداری-تجاری بوده است که یافته‌های تاریخی و باستان‌شناسی شناسایی شده در بخش‌های مختلف شهر، این موضوع را تأیید می‌کند. درواقع، اهمیت و نقش همدان در دوره‌های تاریخی بر کسی پوشیده نیست و به خوبی می‌توان هویت تاریخی و فرهنگی این شهر را مطالعه کرد. در پژوهش حاضر نگارندگان سعی داشته‌اند اهمیت و جایگاه کوهستان الوند را در یکی از مهم‌ترین دوره‌های تاریخی یعنی دوره اشکانی بحث و بررسی کنند. با توجه به بررسی‌های اخیر در ارتفاعات این کوهستان، یافته‌های تاریخی و باستان‌شناختی شاخص و جالبی شناسایی شده است. یافته‌ها حاکی از آن است که در دوره اشکانی علاوه بر اهمیت شکل‌گیری ساختار شهری در دشت همدان، ارتفاعات کوهستان الوند مکانی ارزشمند برای ایجاد برخی آثار تاریخی-فرهنگی و باستان‌شناختی بوده که در پژوهش حاضر به آن پرداخته شده است. بر این اساس پرسش‌های اساسی پژوهش حاضر عبارت است از: ۱. مهم‌ترین آثار دوره اشکانی شناسایی شده در ارتفاعات کوهستان الوند کدام منطقه و دوره شباهت دارند؟ ۲. دلایل شکل‌گیری این آثار در ارتفاعات کوهستان الوند چیست؟ ماهیت پژوهش حاضر بنیادی و رویکرد آن توصیفی-تحلیلی است. روش گردآوری اطلاعات به شیوه میدانی (بررسی پیمایشی باستان‌شناختی، نمونه‌برداری، مستندنگاری، عکاسی و طراحی یافته‌ها) و مطالعات کتابخانه‌ای (استفاده از گزارش مورخان تاریخی و باستان‌شناختی و همچنین منابع مکتوب جغرافی‌نویسان) بوده است.

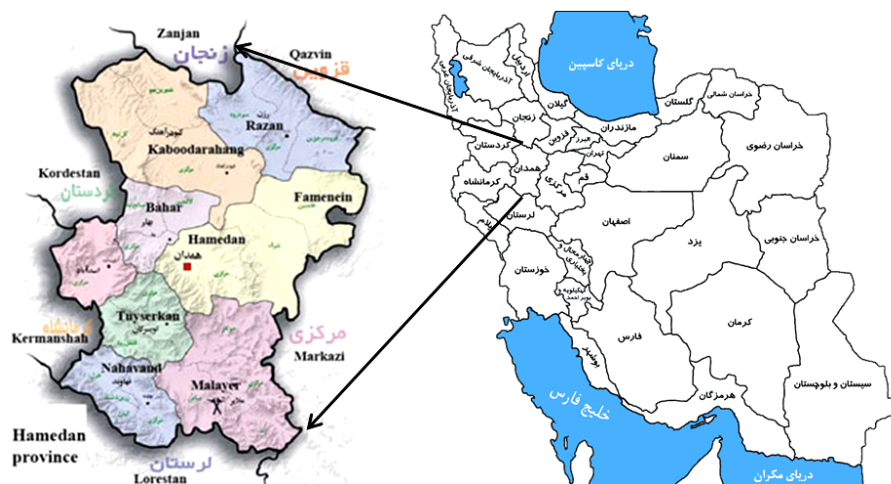
۲. پیشینه پژوهش

در این بخش لازم است پیشینه پژوهشی آثار مورد بررسی در مقاله پرداخته شود. نگارکنند دره

یخچال برای اولین بار توسط عباس نوروز جم در سال ۱۳۸۴ به اداره میراث فرهنگی همدان معرفی و سپس گزارش مقدماتی آن توسط اسماعیل رحمانی در سال ۱۳۸۴ تهیه شد (رحمانی، ۱۳۸۴). نگارکند دشت میشان برای اولین بار توسط حمید دیداری در سال ۱۳۹۷ شناسایی و گزارش مقدماتی و ثبتی آن توسط وی در سال ۱۳۹۸ تهیه شده است (دیداری، ۱۳۹۸). محوطه قزلقلعه‌سی اولین بار در سال ۱۳۹۶ هنگام انجام طرح «مطالعه و پژوهش به منظور تعیین حریم منظر طبیعی و فرهنگی ارزانفود» شناسایی شد (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶). با توجه به آثار شناسایی شده مذکور، تاکنون هیچ‌گونه پژوهشی در راستای اهمیت و جایگاه کوهستان الوند در دوره اشکانی انجام نگرفته که در پژوهش حاضر به آن پرداخته شده است.

۲. موقعیت و ویژگی‌های جغرافیایی منطقه مورد پژوهش

استان همدان با مساحت ۱۹۵۴۶/۸۱۸ کیلومتر مربع جزو استان‌های کوهستانی، ناهموار و مرتفع غرب ایران است (سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۰: ۱) (تصویر ۱). از ارتفاعات بسیار مهم این استان می‌توان به رشته‌کوه الوند اشاره کرد. کوهستان الوند متشکل از ارتفاعاتی است که در جنوب شهر همدان، از ضلع غربی تا شرقی این شهر کشیده شده است. این کوهستان به دلیل ساختار طولی خود (نزدیک به ۱۰۰ کیلومتر) به حوضه‌های غربی، جنوبی و شرقی تقسیم می‌شود. بخش شرقی کوهستان الوند که در مجاورت شهر همدان قرار دارد، از دوران پیش از تاریخ و تاریخی، بیشتر از بخش‌های دیگر این کوهستان مورد توجه بوده است.



تصویر ۱. موقعیت جغرافیایی استان همدان در غرب ایران (نگارندگان، ۱۳۹۸)

۳. پیشینه تاریخی و باستان‌شناختی همدان

هسته اولیه شهر همدان به زمانی بازمی‌گردد که در سال ۷۱۲ ق.م. دیاکو با اتحاد قبایل مادی، هگمتانه را به عنوان حاکم‌نشین مادها انتخاب کرد و به نوعی هسته اولیه شهر همدان را بنیان نهاد. البته در مورد اینکه هگمتانه مادی همان تپه هگمتانه کنونی است؟ تردیدهای بسیاری وجود دارد. این مطلب با کاوش‌های مسعود آذرنوش به منظور گاه‌نگاری و توالی لایه‌ها در تپه هگمتانه آشکار و مشخص شد که احتمالاً آخرین لایه‌های روی خاک بکر، مربوط به اواخر دوره اشکانی است (آذرنوش، ۱۳۸۶: ۳۱). همین امر باعث شد برخی از محققان محوطه‌هایی را به عنوان هگمتانه مادی پیشنهاد کنند؛ از جمله کاظم ملازاده تپه مصلی کنونی را به عنوان هگمتانه مادی معرفی کرده است (ملازاده و طاهری دهکردی، ۱۳۹۰).

اولین اشاره تاریخی به نام «هگمتانه» مربوط به کتیبه نبونئید پادشاه بابل و سال ۵۵۰ ق.م. است. در این کتیبه آمده است: «(آستیگ) حرکت داد (لشکر خود را) و علیه کوروش شاه انشان لشکرکشی کرد []»، اما لشکریان علیه آستیگ شورش و او را دستگیر کرده و تحویل کوروش دادند. کوروش به طرف هگمتانه، شهر شاهی، لشکرکشی کرد. نقره، طلا، دارایی و اموال هگمتانه [] را به عنوان غنیمت با خود به انشان برد [] (Cogan, 2008: 211). اشاره بعدی به این شهر مربوط به کتیبه بیستون در سال ۵۲۰ ق.م. است که در آن داریوش اول ضمن اشاره به سرکوب شورش مادی‌ها، به هگمتانه به عنوان مقر اصلی حاکم شورشی اشاره کرده است: «داریوش شاه گوید ... فرورتنی دستگیر شد، به سوی من آورده شد، ... سپس در هگمتانه او را به صلابه کشیدم و مردانی که وفاداران اصلی او بودند در دژ هگمتانه به دار آویختم» (لوکوک، ۱۳۸۶: ۲۳۴). در نسخه بابلی کتیبه بیستون تأکید شده است که سر شورشیان در بالای بارو و یا کنگره‌های دژ هگمتانه قطع شده بود (همان). با توجه به اشاره صورت گرفته، می‌توان مطمئن بود در این تاریخ ارگ و دژی با دیوارهای دفاعی در هگمتانه وجود داشته است (ملازاده و طاهری دهکردی، ۱۳۹۰: ۷).

هرودوت در سده پنجم ق.م.^۱ در مورد ساخت هفت باروی استوار و مدور با رنگ‌های متفاوت توسط دیاکو، مطالبی آورده است. در کتاب مقدس، در عهد عتیق^۲ (باب ۵، آیه ۱۷) و در استر ۱۰۶، همچنین در دو کتاب ۳ و ۴ از «آپوکریفا» داستان «طوبیت»^۳ و «یودیت»^۴ از هگمتان صحبت به میان آمده است. کنزیاس^۵ کاخ اکباتان را به سمیرامیس ملکه آشوری نسبت

۱. هرودوت (قرن پنجم پ.م) کتاب یکم، بند ۹۸.

۲. کتاب مقدس، عزرا، باب ۵، آیه ۱۷ و باب ۶، آیه ۲.

3. Tobith
4. Judith

۵. کتاب هشتم، فصل ششم کوروش‌نامه.

داده که براساس گفته وی، ۱۵۰۰ سال پیشتر از کنزیاس زندگی می‌کرده است. او اشاره کرده که آن ملکه از کوه «ارنتس»^۱ آبراهه‌ای برای شهر اکباتان کنده بود (لولین، رابسون و رابسون)، ۱۳۹۰؛ جکسن، ۱۳۵۲: ۱۷۴). گزنفون گفته است کوروش «... بنا به عادت، هفت ماه در بابل، سه ماه زمستان را در شوش و دو ماه تابستان را در اکباتان اقامت می‌گزید. پلی بیوس تختگاه مادها را در دامنه الوند و بدون بارو توصیف کرده و افزوده است کاخ‌ها در خارج ارگ قرار داشته‌اند» (کسنوفون، ۱۳۷۵؛ گزنفون، ۱۳۸۶: ۲۶۵؛ اذکائی، ۱۳۶۷: ۶۳؛ جکسن، ۱۳۵۲: ۱۷۶-۱۷۷). ایسیدور خاراکسی در کتاب *منزلگاه‌های اشکانی* در مورد اکباتان و فواصل راه‌های آن، مطالبی را عرضه کرده است (ایسیدور خاراکسی، ۱۳۹۲).

سابقه مطالعات باستان‌شناسی در تپه هگمتانه (اکباتان) به اواخر سده نوزده میلادی برمی‌گردد. نخستین فعالیت‌های باستان‌شناسی در همدان، منتسب به ژاک دمورگان است. وی طی ۲۴ روز به بررسی در شهر همدان پرداخته و گزارش خود را در سال ۱۸۹۶ منتشر کرده بود (De Morgan, 1896). «شارل فوسه» نیز یکی از اعضای هیئت بررسی دمورگان در همدان بود که به مدت شش ماه (Chevalier, 1989)، در دو نقطه از تپه هگمتانه به خاک‌برداری پرداخت که امروزه آن دو محل موسوم به «گودال فرانسوی‌ها» و «چال شترخواب» در نزدیکی موزه موقت هگمتانه مشخص است (هژبری، ۱۳۹۱: ۴۲۲).

اولین هیئت ایرانی که در تپه هگمتانه به کاوش باستان‌شناختی پرداخت، هیئتی به سرپرستی محمدرحیم صراف بود. وی طی سال‌های ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۹ به تناوب ۱۲ فصل در تپه مشهور به هگمتانه کاوش کرد (صراف، ۱۳۷۴، ۱۳۷۸، ۱۳۸۲، ۱۳۸۵). دور دوم کاوش‌های باستان‌شناختی توسط هیئت‌های ایرانی به سرپرستی مسعود آذرنوش و از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۷ طی چهار فصل دنبال شد. هدف از این کاوش‌ها «آشکار ساختن توالی لایه‌شناختی و گاه‌شناختی محوطه، یعنی تلاش برای ابهام زدایی» (آذرنوش، ۱۳۸۶: ۲۷/۱) عنوان شد. پس از آذرنوش، یعقوب محمدی‌فر طی یک فصل در هگمتانه کاوش کرد (Mohammadifar et al, 2012). سپس علی هژبری طی پروژه‌ای به بازنگری حریم و عرصه تپه هگمتانه پرداخت (هژبری و جانجان، ۱۳۹۲). در نهایت، در سال ۱۳۹۱ و ۱۳۹۲ محمدرحیم رنجبران گمانه‌هایی را در غرب و جنوب غرب محوطه کاوش کرد (رنجبران و صفری تورج، ۱۳۹۲: ۲۱۵). با وجود انجام فصول مختلف کاوش باستان‌شناسان ایرانی در محوطه هگمتانه، هنوز اتفاق نظری در زمینه تاریخ‌گذاری آن وجود ندارد. برای مثال، محمدرحیم صراف پس از یازده فصل کاوش، نتوانسته است پاسخی روشن برای تاریخ‌گذاری محوطه بیابد و اذعان کرده است که:

«تلاش باستان‌شناسان، مورخان و سیاحان برای شناسایی محل هگمتانه پایتخت کشور ماد و هخامنشی تاکنون به جایی نرسیده است» (صراف، ۱۳۹۲: ش). البته آذرنوش با استناد به نتایج به دست آمده از چهار فصل کاوش در تپه هگمتانه، این محوطه را منتسب به دوره اشکانی دانسته است. وی کهن‌ترین آثار معماری مکشوف در زیرین‌ترین لایه، یعنی بقایای معماری تپه هگمتانه را با احتمال بسیار متعلق به اواخر دوره اشکانی دانسته است؛ هرچند که در ادامه، احتمال وجود آثار مربوط به دوره‌های قدیمی‌تر (همچون ماد) در وسعت پنجاه هکتاری محوطه موسوم به هگمتانه را غیرممکن ندانسته است (آذرنوش، ۱۳۸۶: ۳۱).

علاوه بر کاوش‌های باستان‌شناختی در تپه هگمتانه، تاکنون در چهارده محل (شامل میدان امام خمینی، کوچه جراحان، سنگ شیر، محله حاج‌احمد، محله غازیان، پشت بیمارستان اکباتان، روستای زاغه، خیابان بنی‌هاشم، جولان، بانک کارگشایی، کوی رضا، دانشگاه آزاد، عباس‌آباد، خیابان نظری و حمام قلعه) تدفین‌هایی از دوره اشکانی شناسایی شده که به جز گورستان سنگ شیر که با حفاری سیستماتیک و باستان‌شناسانه انجام گرفته، بقیه به صورت اتفاقی و در اثر فعالیت‌های عمرانی شناسایی شده است (Mohamadifar et al, 2021: 81). تمامی آثار و شواهد باستان‌شناختی، محوطه‌ها و تدفین‌های شناسایی شده در شهر همدان بیانگر اهمیت و حضور پررنگ اشکانیان در منطقه همدان است.

۴. اهمیت و جایگاه کوهستان الوند در متون تاریخی و منابع مکتوب

کوهستان و قلّه الوند با چشمه‌سارها و دره‌های میان‌کوهی فراوان، اغلب مورد وصف و تمجید مورخان و جغرافی‌نویسان بوده است. امروزه کوهستان الوند در جنوب شهر همدان، متشکل از مجموعه‌ای از قله مرتفع بالای ۳۰۰۰ متر است که مانند دیواره‌ای بزرگ شهر همدان را دربر گرفته است. ویژگی‌های تاریخی از قبیل مسیرها و گذرگاه‌های تاریخی، محوطه‌های باستانی-تاریخی و همچنین ویژگی‌های طبیعی از قبیل قله مرتفع، دره‌های باریک و سرسبز، چشمه‌های فراوان، درختان و باغات میوه و جاذبه‌های توریستی و گردشگری، باعث شده است کوهستان الوند در طول تاریخ همیشه به عنوان نماد شهر همدان محسوب شود. با بررسی متون تاریخی مشخص می‌شود که نام همدان و هگمتانه همواره با کوهستان الوند بیان شده است. اگر بپذیریم که «کوه بیکی» مورد اشاره کتیبه‌های سارگن دوم آشوری (۷۲۱-۷۰۵ ق.م)، همان کوه الوند است (Medvedskaya, 2002)، به روشنی می‌توان فهمید قبل از آنکه نام همدان یا هگمتانه باستان بر روی صفحات تاریخ نقش ببندد، کوهستان الوند مورد توجه بوده است. به عبارت دیگر، کوهستان الوند به هگمتانه باستان یا همدان امروزی موجودیت داده است. اولین

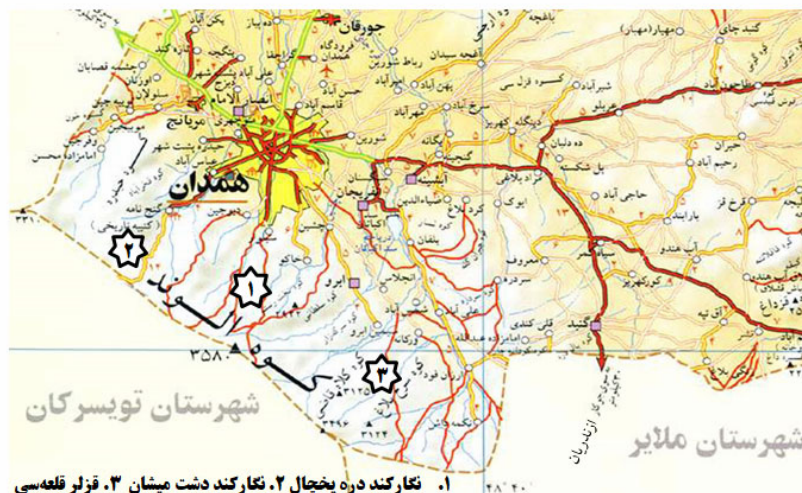
اشاره موثق به واژه «الوند» در بند ۳ زامیادیش است. در این سروده‌ها که کوه‌ها وصف شده‌اند، بعد از اشاره به دو رشته‌کوه «همنکونه»، از «هشت قله ائورونت» یاد شده است (اذکائی، ۱۳۸۰: ۱۴۳). «ائورونت» واژه مادی الوند است (پیرنیا، ۱۳۶۲: ۱۷۸) که به معنای تند و تیز، باشکوه و درخشان و دلیر و پهلوان است (اذکائی، ۱۳۸۰: ۱۴۳) و با ویژگی‌های یک کوه یا قله مرتفع سازگاری دارد. استفاده از نام کوه الوند توسط نویسندگان، به عنوان صفتی در توصیف شخصیت‌های دلیر در کتب آنان دیده شده است. از سوی دیگر، نام‌جای الوند در این کتب با صفت «اروندی» (به معنای نیرومندی و چالاکی) گره خورده است. ارونند واژه قدیمی است که به الوند امروزی بسیار شبیه است؛ بدین صورت که «+ar+وند» در جزء اول به معنای آب که به صورت «+ar» بوده و «وند» پسوند اوستایی قدیم و صحیحی است که گاهی نیز به صورت «مند» درمی‌آید و گاه به صورت «ونته» به معنای دارنده به کار رفته است. البته ارونند یا «آوند» به معنای «جای آب» به دلیل دشواری تلفظ، در طول زمان شکل «الوند» به خود گرفته است. اعتمادالسلطنه نیز به تبدیل واژه ارونند به الوند اشاره کرده است: «... این کوه را الحال الوند گویند به تبدیل راء به لام ... من خود دو مرتبه آن را سیاحت کرده‌ام» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۵۳/۴). استفاده از واژه «جای آب» برای توصیف کوهستان الوند، به هیچ‌وجه دور از انتظار نیست؛ زیرا بسیاری از کتب تاریخی در ذکر الوند بیش از هر ویژگی دیگری به وصف چشمه‌های جوشان و رودهای خروشان آن پرداخته‌اند. همچنین مورخان یونانی در آثار خود کوه الوند یا ارونند را به صورت «اورونتوس» و «اوروندس» ذکر کرده‌اند. این اشارات را می‌توان در کتاب پرسیکای کتزیاس، تاریخ پلیبیوس، جغرافیای بطلمیوس و تاریخ پلینی نیز مشاهده کرد (اذکائی، ۱۳۸۰: ۱۴۴). با توجه به اشارات یاد شده در مورد کوه الوند، می‌توان گفت این کوه نزد حاکمان ادوار مختلف تاریخی همواره از جایگاه مهمی برخوردار بوده و مورد توجه بیشتر حاکمان، سیاحان و مورخان بوده است.

۵. یافته‌های باستان‌شناختی دوره اشکانی در ارتفاعات کوهستان الوند

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، کوهستان الوند در ادوار قبل از اشکانی، یعنی دست‌کم از دوران مادها اهمیت ویژه‌ای برای ساکنان و حاکمان این منطقه داشته است. اگرچه موضوع و مسئله این مقاله پرداختن به جایگاه کوهستان الوند در دوران ماد و هخامنشی نیست، اما با استناد به شواهد باستان‌شناختی موجود از قبیل محوطه باستانی تپه هگمتانه (؟)، سنگ‌نبشته‌های گنجانم، تپه‌ها و محوطه‌های باستانی واقع شده در دامنه رشته‌کوه الوند، تأییدی بر ادعای فوق می‌باشد. حال با توجه به آثار نویافته از دوره اشکانی، اهمیت کوهستان الوند در دوره اشکانی

۲۰۰ / اهمیت و جایگاه کوهستان الوند در دوره اشکانی با استناد به ... / اسماعیل همتی ازندریانی و ...

نیز تداوم می‌یابد که به آنها پرداخته شده است (تصویر ۲).



تصویر ۲. موقعیت قرارگیری آثار دوره اشکانی نسبت به شهر همدان و کوهستان الوند (نگارندگان،

۱۳۹۸)

۱-۵. نگارکند دره یخچال

این نگارکند در جنوب شرقی شهر همدان و در منطقه کوهستانی منتهی به شهرستان تویسرکان قرار گرفته است. این نگارکند در فاصله حدود ۱۰ کیلومتری جنوب سنگ‌نبشته‌های گنج‌نامه و ۲/۵ کیلومتری قله یخچال از قله مرتفع رشته‌کوه الوند واقع شده است. همچنین برای دسترسی به این اثر باید از روستای «دره مرادیگ» (واقع در ۸/۵ کیلومتری روستای یاد شده) و باغ‌های این روستا در منتهی‌الیه دره یخچال گذشت تا به این اثر در ارتفاعات دسترسی پیدا کرد. نگارکند دره یخچال برای اولین بار توسط عباس نوروز جم در سال ۱۳۸۴ به اداره میراث فرهنگی همدان معرفی و گزارش مقدماتی آن توسط اسماعیل رحمانی تهیه شد (رحمانی، ۱۳۸۴).

این نقش بر روی یک تخته‌سنگ بزرگ از نوع سنگ‌های آذرین درونی نقر شده است. بیشترین ابعاد تخته‌سنگ ۳۳۰ سانتی‌متر و ارتفاع آن ۱۷۵ سانتی‌متر است که نقش در قسمت میانی آن به صورت منفرد، بدون کتیبه و بدون در نظر گرفتن چارچوب و کادربندی مشخص نقر شده است. این نقش به پهنای ۶۳ سانتی‌متر، ارتفاع ۴۳ سانتی‌متر و عمق بین ۱ تا ۲ سانتی‌متر است. محل ایجاد نقش برجسته از سطحی که تخته‌سنگ قرار گرفته، ۱۰۰ سانتی‌متر و فاصله آن از قسمت فوقانی تخته‌سنگ ۱۲ سانتی‌متر است. این نقش مردی را در حالت لمیده

با پاهای درازکش نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که روی سطحی برآمده شبیه به بالشت یا متکایی غیرمطبق واقع شده است. این شخص درحالی‌که آرنج دست چپ خود را تکیه‌گاه قرار داده، در همان دست شیئی شبیه به جام را در دست گرفته و تا زیر گردن بالا آورده است. به نظر می‌رسد شخص یادشده شیئی شبیه به ساغر در دست راست دارد و در حال پُر کردن جامی در دست چپش تصویر شده است؛ کلاهی مخروطی‌شکل بدون تزئین بر سر نهاده که گویا در قسمت فوقانی قوس و پیچ دارد؛ از دو طرف سر دو رشته نوار باریک شبیه به روبان از کنار کلاه آویزان شده که بدون تردید مربوط به سربند باز شده آن است و نشان از مقام صاحب نقش دارد. اثری از موی سر در آن دیده نمی‌شود. ریشی ساده، یکدست و بدون آرایش، سیلی کشیده، بینی بلند و پهن و چشمی درشت دارد که گویا چشم سمت راست نقش در اثر تخریب و ضربات سخت از بین رفته است. در قسمت یقه و زیر آن حالت برآمدگی وجود دارد که به نظر می‌رسد زیورآلاتی مانند گردن‌بند یا طوق تزئینی بر گردن آویخته است. چشم‌ها آرام و کاملاً طبیعی نقش شده‌اند و حالتی باوقار به نقش داده است. عدم تناسب در نقش آفرینی سر کاملاً مشهود است و سینه برجسته و کمر نسبتاً باریک او حالتی پهلوانی و ورزیدگی را به نقش داده است. مرد لمیده پای راست خود را به حالت خمیده بر روی پای چپ انداخته است. از چین روی شلوار که کفش و شلوار را از هم جدا کرده، به نظر می‌رسد شلوار داخل کفش قرار گرفته و حجار سعی کرده با ایجاد چند چین روی شلوار، حالتی واقعی و پویا به نقش ببخشد. قسمت مچ پاها به خوبی نمایش داده نشده است. دور کمر نقش کمر بند یا شالی دیده می‌شود که با آن شیئی شبیه به خنجر یا سلاحی را بر کمر بسته است. همچنین به نظر می‌رسد شیء نامشخصی بر روی ران پا و کمر فرد لمیده قرار دارد که تشخیص آن برای نگارندگان امکان‌پذیر نبود (Hemati Azandaryani et al, 2017: 363-369) (تصاویر ۳-۶).



تصویر ۳. موقعیت قرارگیری نگارکند دره یخچال نسبت به شهر همدان و مسیر دسترسی آن (نقشه پایه Google Earth با تغییرات نگارندگان، ۱۳۹۸)

۲۰۲ / اهمیت و جایگاه کوهستان الوند در دوره اشکانی با استناد به ... / اسماعیل همتی ازندریانی و ...

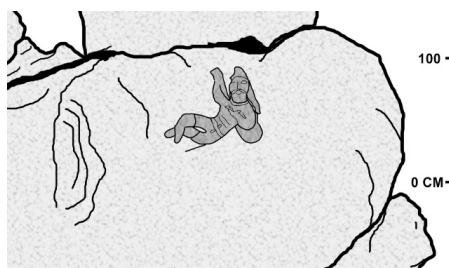


تصویر ۴. نمای کلی نگارکند دره یخچال (Hemati Azandaryani et al, 2017: Pl. 2b)



تصویر ۶. جزئیات بیشتر و دقیق تر از نگارکند دره یخچال

(Hemati Azandaryani et al, 2017: Pl. 4)



تصویر ۵. طرح تهیه شده از نگارکند دره یخچال

(Hemati Azandaryani et al, 2017: Pl. 3a)

۲-۵. نگارکند دشت میشان

این نگارکند در فاصله حدود ۱۰ کیلومتری شهر همدان و ۲ کیلومتری شمال غرب سنگ‌نبشته‌های هخامنشی در گنج‌نامه و ۵۰۰ متری ایستگاه تله‌کابین گنج‌نامه در دشت میشان یا میدان میشان در مجاورت قلّه الوند (از قله مرتفع کوهستان الوند) قرار گرفته است. این اثر برای اولین بار توسط حمید دیداری در سال ۱۳۹۷ شناسایی شد و گزارش مقدماتی و ثبتی آن توسط وی در سال ۱۳۹۸ تهیه شده است (دیداری، ۱۳۹۸).

این نقش درون یک قاب سنگی به ارتفاع ۹۰ سانتی‌متر، عرض ۶۰ سانتی‌متر و عمق ۲۰ سانتی‌متر بر روی یک تخته‌سنگ بزرگ با سطح نسبتاً نامسطح از نوع سنگ‌های آذرین درونی نقر شده است. طول این تخته‌سنگ ۳۵۰ سانتی‌متر و ارتفاع آن ۱۵۰ سانتی‌متر است که نقش در گوشه این تخته‌سنگ به صورت منفرد، بدون کتیبه و درون قاب بیضی‌شکلی حک شده است. این نقش دارای پهنای ۶۰ سانتی‌متر، ارتفاع ۵۰ سانتی‌متر و عمقی در حدود ۲ تا ۳ سانتی‌متر است. محل ایجاد نقش از سطحی که تخته‌سنگ قرار گرفته، ۴۰ سانتی‌متر و فاصله آن از قسمت فوقانی تخته‌سنگ ۱۷ سانتی‌متر است. این نقش مردی را در حالت لمبیده با پاهای درازکش نشان می‌دهد؛ به گونه‌ای که روی سطحی برآمده شبیه به بالشت یا متکایی غیرمطبق واقع شده است. آرنج دست چپ را تکیه‌گاه قرار داده و در همان دست شیئی شبیه به جام را گرفته و تا روبه‌روی سینه بالا آورده است. به نظر می‌رسد شیئی شبیه به ساغر در دست راست دارد و مشغول پُر کردن جامی است که در دست چپ اوست. گفتنی است امتداد بالشت به یک زیرانداز ختم می‌شود که تا قسمت نشیمنگاه نقش امتداد دارد. کلاهی مخروطی‌شکل، بدون آرایه و همانند باشلق بر سر نهاده؛ چنان‌که امتداد آن روی گوش‌ها را پوشانده است. اثری از موی سر دیده نمی‌شود و به دلیل تخریب نمی‌توان در مورد ریش و آرایش صورت آن اظهار نظر کرد. فقط می‌توان گودی چشمان و فرورفتگی لب و دهان نقش را مشاهده کرد. البته چشم چپ نقش درشت و سالم ترسیم شده، اما چشم راست به سبب تخریب و ضربات سخت از بین رفته است. سینه برجسته و کمر نسبتاً باریک او حالتی پهلوانی و ورزیدگی به نقش داده است. این مرد کمر بند پهنی به کمر دارد که در بخشی از آن تزئیناتی شبیه به گل لوتوس محصور در میان دایره دیده می‌شود. مرد لمبیده پای راست خود را به حالت خمیده بر روی پای چپ انداخته است. از چین روی شلوار که کفش و شلوار را از هم جدا کرده، می‌توان فهمید شلوار داخل کفش قرار گرفته و حکاک سعی کرده بود با ایجاد چند چین روی شلوار حالتی واقعی و پویا به نقش ببخشد. پاشنه کفش پای چپ مشابه کفش سواران نظامی است. کفش پای راست آن مشخص نیست، اما تزئیناتی شبیه به سه گل لوتوس بر روی پای راست وی نمایان است. به نظر می‌رسد در قسمت فوقانی نقش و در سمت چپ سر، چهار نقش گل نیلوفر آبی یا نقش روزت وجود دارد که به شدت تخریب شده است. همچنین نقوش دیگری در این بخش وجود داشته که به سبب تخریب برای نگارندگان قابل تشخیص نبوده است. علاوه بر آن، نقش دایره‌ای در گوشه سمت چپ نگارکند نقر شده است که به نظر می‌رسد درون آن بخشی از نقش خورشید می‌باشد. با توجه به اینکه جزئیات دقیق این نقش مشخص نیست، به‌طور دقیق نمی‌توان در مورد ماهیت آن اظهار نظر کرد، اما نقوش می‌تواند با حضور

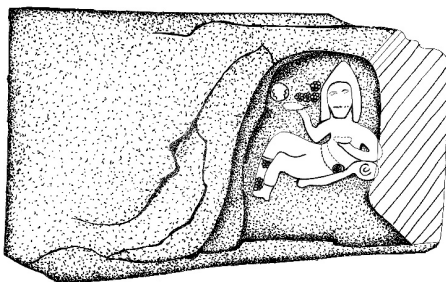
۲۰۴ / اهمیت و جایگاه کوهستان الوند در دوره اشکانی با استناد به ... / اسماعیل همتی ازندریانی و ...

نمادهای ایزدان ایران باستان (ایزد ناهید و مهر) در ارتباط باشد (Hemati Azandaryani et al, (2021: 363-369 (تصاویر ۷-۹).



تصویر ۷. نمای کلی و جزئیات بیشتر از نگارکند میدان میشان

(Hemati Azandaryani et al, 2021, Fig. 6)



تصویر ۸. نمای کلی از نگارکند دشت میشان تصویر ۹. طرح تهیه شده از نگارکند دشت میشان

۳-۵. قزلقلعه‌سی (قلعه دختران) یا قلاع زنجیر

به اعتقاد بسیاری از پژوهشگران، کوهستان‌های زاگرس مرکزی از گذشته‌های دور سکونتگاه مردمانی بوده که تحت حاکمیت هیچ پادشاهی نبوده‌اند (ملک‌خان، ۱۳۸۲: ۱۳۷). با این حال، همیشه به این سرزمین به چشم یکی از پرتددترین ولایات ایران نگریسته‌اند (دوئید، ۱۳۷۱: ۴۲۲). به همین منظور در سراسر کوه‌های زاگرس مرکزی، از خوزستان تا کرمانشاهان، بر بالای

قله‌های مشرف بر دشت، آثار دژهایی برجاست که با عمومیت بیشتری به منظور دفاع در مقابل مهاجمان ساخته شده است. یکی از این قلعه‌های مهم در دوران اشکانی، «قزله قلعه‌سی» در کوهستان الوند است. این اثر در موقعیت $38^{\circ}33'19''N$ $49^{\circ}54'27''E$ و ارتفاع ۳۱۴۳ متری از سطح آب‌های آزاد قرار گرفته است. این قلعه در وضعیتی کاملاً استراتژیک واقع شده و دید حداکثری نسبت به دشت همدان دارد؛ چنان‌که به راحتی می‌توان این دشت و محوطه‌های باستانی خورزنه و تپه یلفان را رصد کرد. این محوطه دید مناسبی نسبت به سکونتگاه‌ها و دشت‌های شمالی شهرستان ملایر (شهر ازندریان و روستاهای بابارود، عشاق و علی‌آباد) و ارتفاعات شهر ملایر (کوه گرمه و کوه سرده) دارد. در دوره‌های تاریخی و اسلامی، راه‌های ارتباطی همدان به ملایر از اهمیت قابل ملاحظه‌ای برخوردار بوده و از طریق این محوطه می‌توان بخش‌هایی از کریدور ارتباطی را زیر نظر گرفت.

علاوه بر موارد یاد شده، نکته مهم مرتبط با قزله قلعه‌سی، دید حداکثری و بسیار مناسب نسبت به دره و مجموعه معماری دست‌کند ازانفود است؛ چنان‌که مجموعه آثار دست‌کند و معماری سطحی آن به راحتی قابل مشاهده است. افق دید قلعه تنها از جهت شمال غربی و غربی محدود است که منتهی به ارتفاعات قله کله‌قاضی (به سمت تویسرکان) است. این محوطه دارای دید ۲۷۰ درجه‌ای نسبت به محیط پیرامونی است و با توجه به استراتژیک بودن موقعیت قلعه، به نظر می‌رسد نقش مهم و کلیدی در زمان حیات خود داشته است (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶: ۱۶۸، ۱۶۹).

۵-۴. نقشه و ویژگی‌های معماری قلعه

این قلعه با ابعاد تقریبی 150×130 متر در جهت شمال شرقی - جنوب غربی، به‌طور همگون با ساختار طبیعی و صخره‌ای شکل گرفته است. در ایجاد قلعه از ساختار طبیعی و برونزدهای صخره‌ای استفاده شده و از بخش‌هایی که دارای برونزد صخره‌ای است، به عنوان بخشی از ساختار دیواره قلعه بهره گرفته شده است. علاوه بر آن، دیوارهای دفاعی بین صخره‌ها را با استفاده از مصالح سنگی خشکه‌چین به وجود آورده‌اند. صخره‌های جهت غربی و جنوب غربی قلعه به صورت کاملاً برش‌خورده و صاف قابل مشاهده است و امکان هیچ‌گونه دسترسی به قلعه از این جهت وجود ندارد (البته در مواردی دیوار دفاعی این بخش را با لاشه‌سنگ‌های خشکه‌چین تقویت کرده‌اند). در جهت شمالی و شمالی-غربی قلعه، دیوارهای دفاعی مستحکم‌تری ساخته شده‌اند که به نظر می‌رسد بحث تدافعی از این منظر برای استفاده کنندگان از قلعه امری ضروری بوده است. البته این موضوع نمی‌تواند بی‌ارتباط با شیب ملایم و

جلوگیری از دسترسی نسبتاً آسان‌تر به قلعه در جهات شمالی باشد (تصویر ۱۰ و ۱۱). دسترسی به قلعه از جانب جنوبی و جنوب شرقی (در جهت درهٔ ارزانفود و دید حداکثری به مجموعه آثار معماری دست‌کند) نسبتاً آسان‌تر از سایر جهات بوده است. به نظر می‌رسد ارتباط و پیوستگی تاریخی-فرهنگی بین قلعه و مجموعه آثار معماری دست‌کند ارزانفود وجود داشته است؛ زیرا مسیر دسترسی و ورودی قلعه در جهت شرقی آن بوده است (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶: ۱۶۸-۱۷۳).

تمام دیوارهای قلعه بدون ملاط و خشکه‌چین ساخته شده و با توجه به تخریب‌های انجام شده و ریزش دیوارها نمی‌توان به آسانی نقشهٔ دقیقی از جزئیات معماری، فضاها و دیوارها تهیه کرد.^۱ بنابراین با استفاده از تصاویر هوایی مشخص شد این قلعه دارای نقشهٔ مدور نامنظمی است؛ چنان‌که قطر آن در جهت شرقی-غربی اندکی بزرگ‌تر از قطر شمالی-جنوبی است. نکتهٔ مهم در مورد نقشهٔ قلعه وجود دو دیوارهٔ دفاعی در محیط پیرامونی و کربدور بین آنهاست. این موضوع را به وضوح و با جزئیات می‌توان در جهت شمالی دیوارهای دفاعی قلعه مشاهده کرد (تصویر ۱۲).

به نظر می‌رسد اطراف دیوارهای دفاعی، به‌خصوص در جهات شمال غربی، شمالی، شمال شرقی و شرق فضاها، متعدد معماری ساخته شده است (در نقشهٔ تهیه شده، فضاها، معماری به صورت مربع‌های کوچک و نامنظم دیده می‌شود) که در برخی از قسمت‌ها می‌توان دیوار آنها را مشاهده کرد. البته با توجه به ریزش دیوارها نمی‌توان ورودی‌ها، جزئیات فضاها، معماری و چگونگی ارتباط فضاها با یکدیگر را مشخص کرد. علاوه بر این فضاها، در قسمت‌های میانی این قلعه چندین فضای دیگر مشاهده می‌شود. در بخش شرقی قلعه، یک فضای مربع-مستطیل مشهود است که دارای سه فضای الحاقی در جهات شمالی، غربی و شرقی است (تصویر ۱۳ و ۱۴). در قسمت‌های میانی قلعه نیز فضاها، متعددی دیده می‌شود. در قسمت غربی، یک فضای منفرد در ابعاد ۲×۳ متر با سنگ‌های بسیار بزرگ مکعبی شکل شناسایی شد که از طریق آن به راحتی می‌توان درهٔ ارزانفود و مجموعهٔ معماری دست‌کند را زیر نظر گرفت (تصویر ۱۴ و ۱۵). تمام مصالح به کار رفته در قلعه از نوع لاشه‌سنگ در ابعاد مختلف بزرگ، متوسط و کوچک است و به نظر می‌رسد در ساختن قلعه لاشه‌سنگ‌ها را از صخره‌های طبیعی و برونزدها جدا کردند و دیواره‌های قلعه را ساخته‌اند؛ زیرا از نظر جنس، رنگ و بافت با صخره‌های مذکور هیچ تفاوتی ندارد. با توجه به شرایط بسیار سخت دسترسی به قلعه، جابه‌جایی مصالح از محلی دیگر به راحتی امکان‌پذیر نبوده است. همچنین به نظر

۱. به سبب دشواری دسترسی به قلعه، تهیهٔ نقشه با تجهیزات امکان‌پذیر نبود.

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۲۰۷

می‌رسد در دوران حیات قلعه، منابع آب موجود از جهت غربی محوطه (در جهت دره ارزانفود) تأمین می‌شده است. این منبع آب در فاصله حدود ۷۰۰ متری قلعه واقع شده و دسترسی به آن از مسیر با شیب بسیار تند و نامناسب امکان‌پذیر است (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶: ۱۶۸-۱۷۳).



تصویر ۱۰. صخره‌های یرش خورده در جهت غربی قلعه (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶)



تصویر ۱۲. دیواره‌های طبیعی از سنگ‌چین و دیواره طبیعی صخره‌ای (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶)



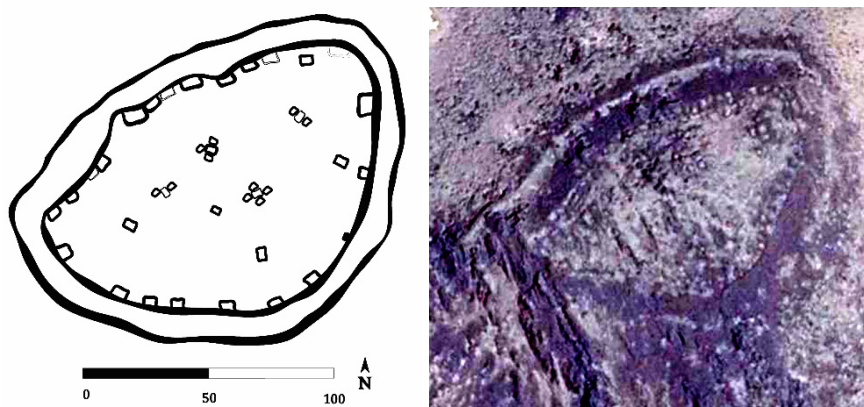
تصویر ۱۴. نمایی از فضای میانی قلعه با سنگ‌های مکعبی بزرگ؛ دید از آن به مجموعه معماری دستکند ارزانفود (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶)



تصویر ۱۱. نمایی از دو دیواره دفاعی قلعه (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶)

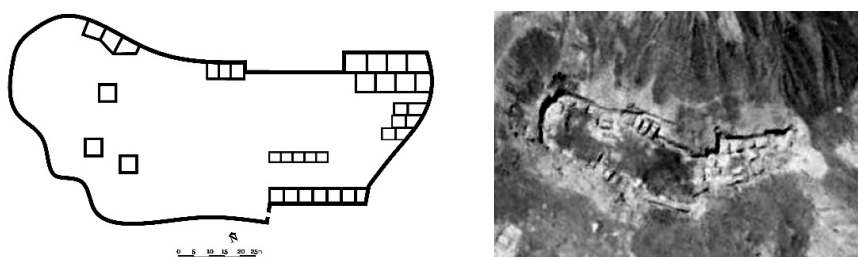


تصویر ۱۳. تمرکز دیواره‌های دفاعی در جهت ارتفاعات محوطه (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶)



تصویر ۱۵. تصویر هوایی قلعه و پلان آن (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶)

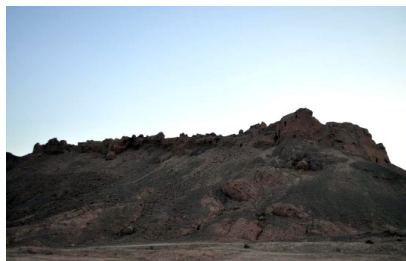
قلعه «نسک» در روستای نسک، بخش گلباف دهستان کشیت استان کرمان و در حاشیه غربی کویر لوت قرار گرفته است. این قلعه شباهت‌های قابل توجهی، هم از نظر استقرار و هم از نظر داده‌های فرهنگی با قلعه مورد مطالعه دارد. قلعه نسک بر روی صخره‌ای سنگی و طبیعی، به صورت ارگانیک، بر اساس شکل طبیعی کوه و به ابعاد 30×120 متر ساخته شده است. جهت کشیدگی آن شرقی-غربی بوده و با پی سنگی، لاشه، قلوه سنگ و ملاط گچ ایجاد شده است (تصویر ۱۶ و ۱۷). در کنار قلوه سنگ، از خشت نیز در ساخت دیوارها استفاده شده است. قلعه بر تمام منطقه مشرف بوده و ارتفاع بستر صخره‌ای که قلعه بر روی آن ایجاد شده، بیش از ۴ متر است. سازه‌های داخل قلعه به علت تخریب و فرسایش، نظم مشخصی ندارند (تصویر ۱۸). در کنار سازه‌های پراکنده موجود در داخل قلعه، می‌توان به قطعات سفالی اشاره کرد که قابل مقایسه با سفال‌های قزلق قلعه‌سی است.



تصویر ۱۶. تصویر هوایی و پلان قلعه نسک، دهستان کشیت، استان کرمان مربوط به دوره تاریخی (اشکانی؟) که با استفاده از مصالح سنگی و بوم‌آورد ساخته شده است (اسکندری، ۱۳۹۰: ۶۳۵)



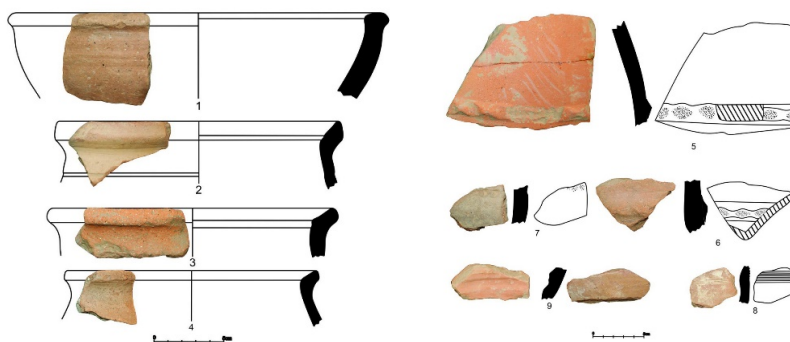
تصویر ۱۸. بخش‌هایی از دیوار قلعه نسک دهستان کشیت (اسکندری، ۱۳۹۰: ۶۳۰)



تصویر ۱۷. نمای شمالی قلعه نسک دهستان کشیت استان کرمان (اسکندری، ۱۳۹۰: ۶۲۸)

۵-۵. یافته‌های سفالی

در بخش میانی قلعه و داخل برخی از فضاها، حفاری قاچاق موجب ریزش برخی از دیوارها شده است. در مجاورت چاله‌های حفاری قاچاق، قطعات سفالی متعددی یافت شد که عموماً مربوط به بدنه سفالینه بوده و بیشتر در ارتباط با مصارف روزانه کاربرد داشته است. با این حال، در بین سفال‌ها چندین قطعه شاخص به دست آمد که با توجه به گونه‌شناسی انجام گرفته، مشابه نمونه‌های دوره اشکانی و ساسانی است. این سفال‌ها از نظر بافت، رنگ، شاموت (ماده افزاینده) و نوع پخت، بسیار شبیه به سفال‌های دوره اواخر اشکانی و ساسانی متعلق و مربوط به ارزانفود است. تجزیه و تحلیل فیزیکی نظیر XRF و XRD^۱ می‌تواند میزان تشابه عناصر این داده‌های سفالی را بیشتر تأیید کند (تصویر ۱۹ و جدول ۱).



تصویر ۱۹. سفال‌های احتمالاً دوره تاریخی قزلر قلعه‌سی (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶)

۱. روش‌هایی برای سنجش میزان تشابه و تفاوت بافت و ساختار سفالینه‌های قلعه و محوطه ارزانفود می‌تواند باشد.

جدول ۱. جدول مشخصات فنی سفال‌های شاخص قزلقلعه‌سی (همتی ازندریانی، ۱۳۹۶)

شماره	نوع قطعه	رنگ بیری	رنگ خمیره	نوع ساخت	کیفیت ساخت	شاموت	پوشش درون	پوشش بیرون	تزیین درون	تزیین بیرون	نوع تزیین	نمونه قابل مقایسه
۱	ع.ع.	قهوهای	قهوهای	چرخ‌ساز	متوسط	معذنی		گلی رقیق				Stronach & et al, 2019, Fig. 20, No. 23.
۲	ع.ع.	نخودی	نخودی	چرخ‌ساز	متوسط	معذنی	گلی رقیق	گلی رقیق				آذرنوش و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۲۷ شماره ۲۴۱.
۳	ع.ع.	نارنجی	نخودی	چرخ‌ساز	متوسط	معذنی	گلی غلیظ	گلی غلیظ				آذرنوش و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۲۷ شماره ۲۸۶.
۴	ع.ع.	نارنجی مایل به قهوه‌ای	قهوهای	چرخ‌ساز	متوسط	معذنی	گلی غلیظ	گلی غلیظ				مافی و دیگران، ۱۳۸۸: ۹۶ لوح ۱ شماره ۲. Stronach & et al, 2019, Fig. 16, No. 27.
۵	بازن	نارنجی	قرمز	چرخ‌ساز	متوسط	معذنی	گلی غلیظ	گلی غلیظ		*	کنده و افزوده	-

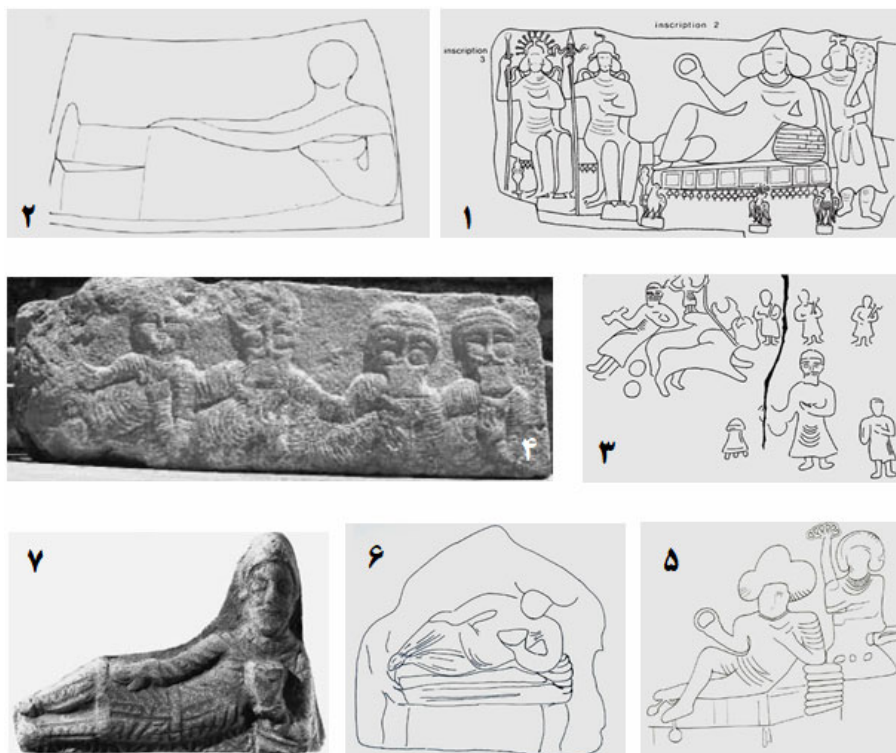
شماره	نوع قطعه	رنگ بیرنی	رنگ خمیره	نوع ساخت	کیفیت ساخت	شاموت	پوشش درون	پوشش بیرون	تزیین درون	تزیین بیرون	نوع تزیین	نمونه قابل مقایسه
۱	بافته	قرمز مایل به قهوه‌ای	قهوه‌ای	چرخ‌ساز	متوسط	معنایی		گلی غلیظ		*	کلبه و افزوده	اسکندری، ۱۳۹۰: ۶۳۲، ۶۳۱ شماره ۴؛ مافی و دیگران، ۱۳۸۸: ۹۷، لوح ۴ شماره ۹؛ آذرنوش و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۲۷، شماره ۲۹۱.
۲	بافته	قهوه‌ای تیره	قهوه‌ای	چرخ‌ساز	زیاد	معنایی	گلی غلیظ	گلی غلیظ				-
۳	بافته	نخودی	نخودی	چرخ‌ساز	متوسط	معنایی	گلی رقیق	گلی رقیق		*	کلبه	اسکندری، ۱۳۹۰: ۶۳۱ , ۶۳۲، شماره ۸؛ مهرآفرین و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۴-۷، لوح ۱۵.
۴	بافته	قرمز	خاکستری	چرخ‌ساز	متوسط	معنایی	گلی غلیظ	گلی غلیظ				-

۶. تجزیه و تحلیل یافته‌ها

تاکنون در همدان و کوهستان الوند هیچ‌گونه نقش برجسته یا نگارکندی شناسایی نشده است، اما نگارکندهای دشت میشان و دره یخچال نخستین نویافته‌ها در این زمینه می‌باشند. ویژگی مهم این آثار برخلاف سایر نقش برجسته‌ها و آثار تاریخی استان همدان، این است که در ارتفاعات کوهستان الوند، در دشت میشان و در مجاورت قلعه یخچال یافت شده‌اند. نویافته‌های ذکر شده بر اهمیت تاریخی این کوهستان در دوره اشکانی دلالت دارند. نقوش نویافته مربوط یک صاحب‌منصب یا مقام عالی‌رتبه است که در یک صحنه بزم و ضیافت نشان داده شده است. نوع لمیده نشستن و جام به دست گرفتن را می‌توان مشابه نقش برجسته اشکانی هرکول در بیستون کرمانشاه (لوشای، ۱۳۸۵: ۸۳-۸۵؛ آلبوم عکس‌ها، تصویر ۸؛ احمدنژاد، ۱۳۸۲: ۱۲۴-۱۲۹) و نقش برجسته دیگری از هرکول در ناحیه «الفیسس»^۱ یونان (احمدنژاد، همان‌جا) دانست. در واقع، ساخت پیکره‌ها و نقش‌های هرکول به صورت لمیده، در دوره هلنستیک و حتی در هنر رومی تداوم داشته است. از نظر معنایی، واژه بزم از منابع ارمنی دوره ساسانیان گرفته شده است. این واژه به معنای جشن و شادمانی است. واژه ارمنی «بزم» (bazmoc'k) به معنای لمیدن، نمایانگر تخت یا نیمکتی است که در مهمانی‌ها قرار می‌دادند و اشراف و شاه در طول برگزاری جشن در دربار، روی آن لم می‌دادند. شاه و درباریان به نازبالش‌هایی به اسم «برج» (barj) لم می‌دادند که تعداد آنها نمایانگر اهمیت شخص در دربار بود (دریایی، ۱۳۸۳: ۲۷). از آنجا که این اثر به صورت منفرد نقش شده و هیچ‌گونه کتیبه‌ای ندارد، نمی‌توان نظر قطعی در مورد آن ارائه داد. برای تاریخ‌گذاری آن نیاز به استفاده از نقش برجسته و نگارکندهای دیگری است تا بتوان گاه‌نگاری نسبی و منطقی برای این اثر ارائه داد. با توجه به اینکه یک صاحب‌منصب و عالی‌رتبه در صحنه بزم نمایش داده شده، می‌توان آن را با نقوش برجسته و نگارکندهای اشکانی و الیمایی، از جمله در تنگ سروک II (Haerinck, 2003: 232: Pl. 4)، شیوند (Mehar Kian, 2001: 296: Pl. 1)، مورتنگ زیر (Ibid, 298: Pl. 3)، سنگ‌ماهی در اندیکا (محمدی‌فر و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۴۷؛ تصویر ۴ و ۵)، برد بت (Vanden Berghe & Schippmann, 1985: 55-57) و ضلع شرقی تنگ سروک IV (Ibid) مقایسه کرد. در این نمونه‌ها شخص عالی‌مقام به حالت لمیده و با جامی به دست چپ نمایش داده شده است. این نگارکندها را هم به نوعی می‌توان با مجسمه سفالی یافت شده از بین‌النهرین واقع در موزه بریتانیا (Sarkhosh Curtis, 2001: 317: Pl. IV) و مجسمه‌های موجود در موزه پالمیرا (Ibid, 320, Pl. VII a, b) قابل مقایسه دانست (تصویر ۲۰).

در کنار ارائه گاه‌نگاری نسبی نقش برجسته‌های مورد مطالعه، می‌توان درباره ماهیت و کارکرد قلر قلعه‌سی نیز اظهار نظرهایی کرد. وجود قلعه‌های تاریخی در هر دوره‌ای بیانگر ایجاد امنیت و کنترل مسیرهای مهم تردد در اطراف مراکز حکومتی و یا استقرارهایی است که بقای خود را تا حدود زیادی مدیون آنها بوده‌اند. در ساختن قلعه‌های کوهستانی از جمله قلر قلعه‌سی که از این فائده مستثنی نیست، اصل مکان آن می‌باشد. مکان موافق را در شکل طبیعی پستی و بلندی‌های صخره‌ای که دسترسی به آن غیرممکن و یا بسیار دشوار بود، می‌یافتند و بنای مناسب آن بود که با حمله‌های سخت و محاصره‌های طولانی از پای در نیاید (خلعتبری و بشیری، ۱۳۸۲: ۱). بیشترین قلاع کوهستانی را دژهایی تشکیل می‌دهند که غالباً بر بالای کوه‌های منفرد بنا شده‌اند و معمولاً در طرح این قلعه‌ها هیچ الگو و نظم هندسی معینی وجود ندارد. به بیان دیگر، تنوع طرح این قلعه‌ها به تعداد خود آنهاست و معماری بناهای داخلی قلعه‌های کوهستانی فاقد طرح و نقشه خاصی است (پازوکی، ۱۳۶۷: ۱۶۱). فضاها داخلی قلعه‌ها نیز از نظر تعداد، وسعت و ساخت بسیار متنوع بوده و معمولاً شامل محل استقرار سربازان و جنگجویان، فضاها تدارکاتی و مقر حاکم قلعه بود. مصالح مورد استفاده در قلعه‌های کوهستانی نیز به سبب فراوانی مصالح سنگی در محل، عمدتاً از لاشه سنگ، قلوه‌سنگ و در مواردی به صورت خشکه‌چین کار شده‌اند (راوندی، ۱۳۸۴: ۲۸۳/۵؛ ستوده، ۱۳۴۵: ۱۴-۱۷) و در ساخت‌وساز این استحکامات تمام پیش‌بینی‌های لازم برای متوقف کردن یا دست‌کم کندتر کردن سرعت مهاجمان در خارج و داخل آن مورد توجه قرار گرفته است (پازوکی، ۱۳۷۶: ۲۲۵-۲۲۶). به موجب این دسته‌بندی و انتخاب مصالح مورد نیاز در چینش معماری، موقعیت قلعه شاه‌جغل را می‌توان از جمله قلعه‌های کوهستانی قلمداد کرد و بر این اساس توان کاربری‌های متعدد مربوط به قلعه‌های کوهستانی را برای آن در نظر گرفت. البته از نظر موقعیت قرارگیری و اهمیت، می‌توان این قلعه را با قلعه شاه‌جغل بروجرد (سبزی و دیگران، ۱۳۹۸: ۳۹) مقایسه کرد. مهم‌ترین ویژگی قلر قلعه‌سی که شباهت‌های زیادی با قلعه نسک گلباف کرمان دارد، استفاده از مصالح بوم‌آورد (لاشه سنگ) و بستر صخره‌ای به عنوان نمونه جالبی از بهره‌گیری از پتانسیل‌های طبیعی منطقه در برابر ناامنی است. با توجه به گستردگی قلمرو اشکانیان و سیستم حکومتی رایج که در آن حکومت‌های محلی را ملزم به دفاع در برابر حملات احتمالی دشمنان می‌کرد، وجود چنین قلعه‌هایی در کوهستان‌ها کاملاً ضروری به نظر می‌رسید. قلعه‌هایی که به‌طور قطع در دوره‌های بعدی، به‌ویژه در دوران اسلامی مورد استفاده قرار گرفته‌اند. وجود داده‌های فرهنگی از جمله قطعات سفال به دست آمده، دلیلی بر چنددوره بودن استفاده از آنهاست. این سفال‌ها بیشتر قابل مقایسه با داده‌های

سفالی به دست آمده از محوطه‌های استقرار دوران اشکانی در غرب، شرق و جنوب شرق ایران است؛ هرچند که نمونه‌های قابل مقایسه با آنها از داخل قلعه‌های دوران تاریخی نیز به دست آمده است. چنین قلعه‌هایی در جنوب شرق و شرق کشور، تا حدی در دوران تاریخی و اسلامی (اسکندری، ۱۳۹۰؛ زارعی و حیدری باباکمال، ۱۳۹۳) شناسایی شده‌اند. نمونه‌های اسلامی از نظر فرم و الگوهای استقراری با نمونه‌های دوران تاریخی متفاوت‌اند، اما تداوم قلعه‌سازی و ایجاد امنیت در مناطق جنوب شرق، شرق و شمال شرق کشور از آغاز دوران تاریخی ادامه داشته است؛ مناطقی که در آنها قلعه در بالاترین نقطه نسبت به سطح زمین‌های اطراف و عموماً در یک بستر صخره‌ای یا کوهستانی واقع شده است. این مسئله در نمونه‌هایی از جمله قزلق قلعه‌سی در غرب ایران و کوهستان الوند در دوره اشکانی به وقوع پیوسته است. به نظر می‌رسد در دوران تاریخی اهمیت این قلاع بیشتر دیده‌بانی و تسلط بر منطقه با کارکرد ایجاد امنیت بوده است.



تصویر ۲۰. نمونه‌های قابل مقایسه با نگارنده‌های دشت میشان و دره یخچال

۱. تنگ سروک II، طرح از اریک اسمکنز (Vanden Berghe & Schippmann, 1985: 69,)
۲. ضلع شرقی تنگ سروک IV (fig 9)؛ (Vanden Berghe & Schippmann, 1985: 91)
۳. نگارکند شیوند (Mehr Kian, 2001: 296, Pl. 1)؛
۴. نگارکند مرد تنگ زیر (Mehr Kian)
۵. نگارکند برد بت (Vanden Berghe & Schippmann, 1985: 55-57)
۶. نگارکند سنگ ماهی اندیکا در مسجد سلیمان (محمدی فر و دیگران، ۱۳۹۱: ۲۴۷، تصویر ۵)؛
۷. مجسمه سفالی از بین‌النهرین در موزه بریتانیا (Sarkhosh Curtis, 2001: 317, Pl. IV).

نتیجه‌گیری

کوهستان و رشته‌کوه الوند با چشمه‌سارها و دره‌های میان‌کوهی فراوان، اغلب مورد وصف و تمجید مورخان و جغرافیانویسان بوده است. با بررسی متون تاریخی مشخص می‌شود که هرگاه نامی از همدان برده شده، بلافاصله از کوهستان الوند نیز یاد شده است. از دلایل اهمیت کوهستان الوند در دوره اشکانی، وجود دو نگارکند نویافته در ارتفاعات رشته‌کوه الوند در دره یخچال و دشت میشان است که برای اولین بار این نوع آثار در همدان شناسایی شده است. این نگارکندها فرد لمیده‌ای با پاهای درازکش را نشان می‌دهد که آرنج دست چپ خود را بر روی بالشتی تکیه داده و شیئی شبیه به جام به دست گرفته است. علاوه بر آن، در دست راست خود شیئی شبیه به ساغر دارد. از آنجا که هیچ‌گونه کتیبه‌ای بر روی نقش‌ها یا اطراف آنها وجود ندارد و به صورت منفرد تصویر شده‌اند. با توجه به مشابهت این نگارکندها با نگارکندهای منطقه الیمایی در دوره اشکانی، از جمله نگارکند تنگ سروک II، نقش ضلع شرقی تنگ سروک IV و سنگ ماهی، می‌توان آنها را مربوط به یک صاحب‌منصب و فردی عالی‌رتبه دانست که در صحنه بزم نشان داده شده است. از لحاظ تاریخ‌گذاری، این اثر به‌طور قطع مربوط به تاریخی بعد از سال ۱۴۱ ق.م. می‌باشد؛ یعنی زمانی که منطقه همدان زیر سلطه اشکانیان قرار گرفت. علاوه بر اهمیت نگارکندهای یاد شده، وجود قزلقلعه‌سی در نقطه‌ای استراتژیک در ارتفاعات رشته‌کوه الوند، نقش اساسی در کنترل و ایجاد امنیت راه‌های ارتباطی منتهی به اکباتان باستان داشته است.

منابع و مأخذ

- آذرنوش، مسعود (۱۳۸۶)، گزارش کاوش‌های لایه‌شناختی تپه هگمتانه-همدان در گزارش‌های باستان‌شناسی (۷)، ج ۱، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری کشور [منتشر نشده].
- آذرنوش، مسعود، علی شریفی و علی هژبری (بهار ۱۳۹۵)، «بازنگری گاه‌نگاری نسبی و مطلق تپه هگمتانه، براساس یافته‌ها و نتایج آزمایش گرمالیان و رادیو کربن»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره ششم، شماره ۱۰، صص ۱۲۱-۱۴۰.
- احمدنژاد، فرزانه (۱۳۸۲)، «توصیف باستان‌شناسی بیکره هرکول در بیستون»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی.
- اذکائی، پرویز (پاییز و زمستان ۱۳۶۷)، «درآمدی بر تاریخچه باستان‌شناسی همدان»، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال دوم، شماره ۲، صص ۵۶-۶۷.
- _____ (۱۳۸۰)، همدان‌نامه، همدان: نشر مادستان.
- اسکندری، نصیر (۱۳۹۰)، بررسی و شناسایی باستان‌شناسی بخش‌های شهداد و گلباف شهرستان کرمان، آرشیو اداره کل سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان کرمان [منتشر نشده].
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۷)، *مراه البلدان*، تصحیح و کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، ج ۴، تهران: دانشگاه تهران.
- ایسیدور خاراکسی (۱۳۹۲)، *منزلگاه‌های اشکانی*، ترجمه علی اصغر میرزایی، تهران: ماهی.
- پازوکی طرودی، ناصر (۱۳۶۷)، *استحکامات دفاعی در ایران دوره اسلامی*، تهران: انتشارات سازمان میراث فرهنگی کشور (پژوهشگاه).
- پیرنیا، حسن (۱۳۶۲)، *ایران باستان یا تاریخ مفصل ایران قدیم*، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- جکسن، ابراهام (۱۳۵۲)، *سفرنامه*، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای، تهران: علمی و فرهنگی.
- خلعتبری، اللهیار و دلریش بشیری (۱۳۸۲)، *کارکرد و نقش سیاسی و اجتماعی قلاع در تاریخ میانه ایران*، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳)، *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: نشر ققنوس.
- دوئید، بارون (۱۳۷۱)، *سفرنامه لرستان و خوزستان*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- دیداری، حمید (۱۳۹۸)، *گزارش مقدماتی کشف نگارکند نویافته در دشت میشان*، همدان: آرشیو اداره کل میراث فرهنگی استان همدان، گزارش بایگانی [منتشر نشده].
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۴)، *تاریخ اجتماعی ایران؛ حیات اقتصادی مردم ایران از آغاز تا امروز*، ج ۵، تهران: چاپخانه گلشن.
- رحمانی، اسماعیل (۱۳۸۴)، *گزارش کشف نگارکند نویافته در دره مرادبیگ همدان*، آرشیو اداره کل میراث فرهنگی استان همدان، گزارش بایگانی [منتشر نشده].
- رنجبران، محمدرحیم و اتابک صفری تورج (۱۳۹۲)، «مروری بر روند فعالیت‌های پژوهشی و اجرایی

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء^(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۲۱۷

در محوطه هگمتانه از گذشته تاکنون»، مجموعه مقالات همایش یک روزه باستان شناسی هگمتانه (در بزرگداشت استاد دکتر محمد رحیم صراف)، گردآوری یعقوب محمدی فر، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

زارعی، محمدابراهیم و یدالله حیدری باباکمال (بهار ۱۳۹۳)، «اهمیت قلاع و استحکامات دوره قاجار منطقه شهداد در برقراری امنیت اجتماعی حاشیه غربی کویر لوت»، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، سال چهارم، شماره ۶، صص ۱۹۵-۲۱۱.

سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح (۱۳۸۰)، فرهنگ جغرافیایی شهرستان‌های کشور (شهرستان همدان)، تهران: فرهنگ جغرافیایی ارتش.

سبزی، موسی، اسماعیل همتی از ندریانی و کاظم امید (زمستان ۱۳۹۸)، «بررسی جایگاه و اهمیت قلعه ساسانی شاه جُغَل (جِغَلَه) بروجرد در حفظ امنیت راه‌های منطقه زاگرس مرکزی»، مجله تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء، سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۴۴ (پیاپی ۱۳۴)، صص ۳۵-۵۴.

ستوده، منوچهر (۱۳۴۵)، قلاع اسماعیلیه در رشته‌کوه‌های البرز، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. صراف، محمد رحیم (۱۳۹۲)، «مقدمه؛ هگمتانه شهر گمشده تاریخ ایران»، مجموعه مقالات همایش یک روزه باستان شناسی هگمتانه (در بزرگداشت استاد دکتر محمد رحیم صراف)، گردآوری یعقوب محمدی فر، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

_____ (۱۳۷۴)، «نویافته‌های معماری و شهرسازی در تپه هگمتانه (همدان)»، مجموعه مقالات تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم-کرمان، به اهتمام باقر آیت‌الله‌زاده شیرازی، ج ۲، تهران: سازمان میراث فرهنگی.

_____ (۱۳۷۸)، «روند معماری و شهرسازی شهر باستانی هگمتانه (همدان) در پایان نهمین فصل کاوش پائیز ۱۳۷۷»، مجموعه مقالات کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران، ارگ بم-کرمان، ج ۱، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

_____ (۱۳۸۲)، «شهر باستانی خشتی هگمتانه- همدان: نتایج و دستاوردهای دهمین یازدهمین فصل کاوش در تابستان و پائیز ۱۳۷۸-۱۳۷۹»، مجموعه مقالات نهمین کنفرانس بین‌المللی مطالعه و حفاظت معماری خشتی، یزد: سازمان میراث فرهنگی، معاونت معرفی و آموزش.

_____ (۱۳۸۵)، «شهر باستانی مشکوفه در تپه هگمتانه»، چکیده مقالات همایش باستان‌شناسی ایران (حوزه غرب)، تهران: دانشگاه تهران.

کسنوفون (۱۳۷۵)، آنا بایسیس، ترجمه احمد بیرشک، تهران: کتابسرا. گزنفون (۱۳۸۶)، کوروش نامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ ششم.

لوشای، هاینس (۱۳۸۵)، «پیکره سلوکی هرکول، بیستون؛ کاوش‌ها و تحقیقات ۱۹۶۳-۱۹۶۷»، به

کوشش و لفرام کلایس و پتر کالمایر، ترجمه فرامرز نجد سمیعی، تهران: سازمان میراث فرهنگی. لوکوک، پیر (۱۳۸۶)، *کتبیه‌های هخامنشی*، ترجمه نازیلا خلخالی، زیر نظر دکتر ژاله آموزگار، تهران: نشر فرزاد روز.

لولین، لوید، جیمز رابسون و جونز رابسون (۱۳۹۰)، «پرسیکا: داستان‌های مشرق‌زمین تاریخ شاهنشاهی پارس به روایت کتزیاس»، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: تهران. مافی، فرزاد، علی بهمنیا و محمد بهرام‌زاده (پاییز و زمستان ۱۳۸۸)، «توصیف، طبقه‌بندی و گونه‌شناسی سفال دوره اشکانی شهرستان قروه (کردستان)»، *مجله پیام باستان‌شناسی*، سال ششم، شماره ۱۲، صص ۸۵-۱۰۴.

محمدی‌فر، یعقوب، افراسیاب گراوند و عباس مترجم (بهار و تابستان ۱۳۹۱)، «بررسی و تحلیل صحنه بزم در نقش برجسته نویافته سنگ‌ماهی در اندیکا-مسجد سلیمان»، *مطالعات باستان‌شناسی*، دوره چهارم، شماره ۱، صص ۲۳۹-۲۵۶.

ملازاده، کاظم و معصومه طاهری دهکردی (زمستان ۱۳۹۰)، «تاریخچه، جایابی و ساختار هگمتانه ماد»، *فصلنامه مطالعات شهر ایرانی اسلامی*، شماره ۶، صص ۵-۱۶.

ملکم‌خان، سرجان (۱۳۸۲)، *تاریخ ایران*، ترجمه حیرت‌میرزا اسماعیل، تهران: دنیای کتاب. مهرآفرین، رضا، فاطمه علیزاده و روح‌الله شیرازی (پاییز و زمستان ۱۳۹۱)، «سفال مکران در دوره اشکانی و همگونی‌های آن با مناطق هم‌جوار»، *پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران*، شماره ۳، دوره دوم، صص ۷-۲۴.

هژبری، علی و محسن جانجان (۱۳۹۲)، «بازنگری عرصه و حریم تپه هگمتانه»، *مجموعه مقالات همایش یک روزه باستان‌شناسی هگمتانه (در بزرگداشت استاد دکتر محمد رحیم صراف)*، گردآوری یعقوب محمدی‌فر، تهران: پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.

هژبری، علی (۱۳۹۱)، «بازنگری تاریخ‌گذاری نسبی تپه هگمتانه بر پایه یافته‌های مواد فرهنگی»، *نامورنامه-مقاله‌هایی؛ پاسداشت یاد مسعود آذرنوش*، به اهتمام حمید فهیمی و کریم علیزاده، تهران: ایران‌نگار.

همتی ازندریانی، اسماعیل (۱۳۹۶)، *مطالعه و پژوهش به منظور تعیین حریم منظر طبیعی و فرهنگی ارزانیود*، اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان همدان [منتشر نشده].

Chevalier, Nicole (1989), "Hamadan 1913: Une mission oubliée in *Mélanges P. Amiet II*", *Iranica Antiqua*, vol.24, pp.245-253.

Cogan, m. (2008), *The raging torrent: Historical inscriptions from Assyria and Babylonia relating to ancient Israel*, Carta Jerusalem.

De Morgan, Jacques (1896), "Mission scientifique en Perse", *Recherches archéologiques vol.IV*, pp.235-259.

Haerinc, E. (2003), "Again on Tang-I Sarvak II, ne-side Goddesses do not have Moustaches and do not wear Trousers", *Iranica Antiqua*, XXXVIII, pp.221-245.

Hemati Azandaryani, E & E. Rahmani & Y. Mohamadifar (2017), "A Newly Found Bas-Relief at Yakhchal valley In Hamadan Province, Western Iran", *Iranica Antiqua*, vol.LII,

فصلنامه علمی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء(س)، سال ۳۱، شماره ۵۲، زمستان ۱۴۰۰ / ۲۱۹

- pp.363-369. - Medvedskaya, I. N. (2002), "Were the Assyrians at Ecbatana?", *The International Journal of Kurdish Studies*, 16(1/2), p.45.
- Mehr Kian, J. (2001), "Trois bas-reliefs parthe dans Les monts Bakhtiari", *Iranica Antiqua*, XXXVI, pp.293-298.
- Mohahamdifar, Y & E. Hemati Azandaryani & A. Dailar & S. Hasanlou & J. Babapiri (2021), "Parthian Burials in the Hamedan City, WesternIran", *Iran*, 59, pp.77-89.
- Mohammadifar, Yaghoub, Assef Norouzi, and Ali Sharifi (2012), "Preliminary Report of the 16th Season of Excavations at Tepe Hegmataneh; Hamedan", *IRANIAN JOURNAL OF ARCHAEOLOGICAL STUDIES (University of Sistan and Baluchestan)* 2 (2), pp.13-36.
- Vanden Berghe, L. & K. Schippmann, (1985), *Les reliefs rupestres d'Elymaïde (Irān)*, de l'époque parthe, Vol. 3, Peeters Pub & Booksellers.
- Stronach, R. & D. Stronach & A. Farahani & A. Parsons (2019), "Mid-Parthian Pottery from Building V at Shahr-i Qumis", *Iran*, 57(2), pp.185-234.

List of sources with English handwriting

- ‘Abdī, K. (1993). *Review of the Mad*, Iranian Journal of Archaeology and History. 8 (1). 15-28. [In Persian].
- Abū-Dūlaf. M. (1963). *Safar-nāma-ye AbūDolaf dar Iran*. T. Abūlfazl Ṭabātabā’i. Tehrān, Zavvār [In Persian].
- Aḥmad Nežād. F. (2003). *Description of the statue of Hercules in Bistun*. Islamic Azad University Central Tehrān, Branch [In Persian].
- Aqāmohammadī, M. Šarafī. H. (2011). *An analysis of the geographical distribution of tribes and nomads in Hamadān province*. Tehrān. Qumis. [In Persian].
- Āqāmohammadī, Mahdī, Šarafī Hossein. (1390) *Tahlilī bar Parākandegī-ye joġrāfiyā’ī-ye Iylāt va ‘Asāyer Ostān-e Hamadān*, Tehrān: Qomes.
- Āsānā, ĩ. (1992). *Pahlavi texts of Iranian cities*. Tehrān: National Library of Iran. [In Persian].
- Āzarnouš, M. (2007). *Report of stratigraphic excavations of Hegmataneh*. In: Archaeological reports (7). Vol.1. Tehran: RICHTH. [In Persian].
- Āzarnouš, M., Šarīfī, A., & Hožabrī, A. (2016). Revising the Relative and Absolute Chronology of Tepe Hegmatāneh, Hamadan, Iran: Based on the Finds and the Results of Thermo-Luminescent and Radiocarbon Dating. *pazhoheshha-ye Bastan shenasi Iran*, 6(10), 121-140.
- Azkā’ī, P. (2001). *Letters` Hamedān*. Hamedān: Mādestān. [In Persian].
- Azkā’ī, P. (1988). An Introduction to the Archaeology of Hamedan. *Iranian Journal of Archaeology and History*. 2(2): 56- 67. [In Persian].
- Cogan, M. (2008). *The raging torrent: Historical inscriptions from Assyria and Babylonia relating to ancient Israel*. Carta Jerusalem.
- Ctesias. (1390), C tesias' History of Persia: tales of the Orient, T. Fereydūn Maġlesī, Tehrān: Tehrān.
- Daryāeī, T. (2004). *The Sasanian Empire*. T. Mortežā Ṭāqebfar. Tehrān: Qoqnoūs. [In Persian].
- DeBode, B. (1992). *Travels in Luristan and Arabistan*. Tehrān: ‘Elmī o Farhangī. [In Persian].
- Dīdārī, H. (2019). *Preliminary report of the discovery of a newly discovered Embossed in the Mishan plain, Hamadan*. Hamadan: Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization of Kerman Province. [In Persian].
- Ebn al-Faqīh. H. (1970). *Mūktašar Kītāb al-Buldān*. Tehrān: Bonyād-e Farhang-e Iran Publications. [In Persian].
- Ebn Hawqal, A. (1966). *Safar-name-ye Ibn e Hawqal (Sūrat ol-'Ard)*. T. Jafar Shear. Tehrān: Bonyad-e Farhang-e Iran Publications. [In Persian].
- Ebn Rosta. Ahmad b. ‘Omar. (1986). *Alāq al-Nafīsa*. Tehrān. Amīr Kabīr. [In Persian].
- Eskandarī, N. (2011). *Archaeological Survay and identification of Shahdad and Golbaf sections of Kerman city*, Kerman: Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization of Kerman Province. [In Persian].
- Estakrī. A. 1961. *Masalīk al-Mamalīk*. Tehrān. Foundations for Dr. Maġmouđ Afšār Yazdī. [In Persian].
- E‘temād-al-Saltana, M. (1989). *Mer‘āt al-boldān*. Volume 4, by: Abdolhossein Navai and Mirhashem Mohaddes, Tehrān: University of Tehran. [In Persian].
- Geographical culture of the countrv's cities - Hamadan city*. (2001). Geographical Organization of the Armed Forces, Tehrān: Geographical culture of the army. [In Persian].
- Geographical Culture of the Mountains of the Country*. (2002). Geographical Organization of the Armed Forces, Vol. I. Tehrān: Geographical Culture of the Army. [In Persian].
- Grosin, H. (2004). *Historical Geography and Habitats of Alvand Valley*, Hamedan: Šahr e Andīšeh. [In Persian].
- Haerinck, E. (2003). Again on Tang-I Sarvak II, ne-side Goddesses do not have Moustaches and do not wear Trousers, *Iranica Antiqua* XXXVIII, 221-245.

- Hajbarī, ‘Alī, (1391), Bāznegarī-ve Tārīkgozārī-ve Nesbī-ve Tape Hegmatāne Bar Pāveve Yāftehāye Mavāde Farhangī, Nāmvarnāneh, Commemoration of the memory of Mass‘oūd Āzarnooš, by Fahīmī Hamīd and Karīm ‘Alīzādeh, 438-419.
- Hajbarī, ‘Alī, jānjān, Mohsen, (1392), Bāznegarī-ve ‘Arse va Harīm-e Tape Hegmatāne, in the collection of articles of the one-day conference of Hegmataneh archeology (in honor of Dr. Mohammad Rahim Sarraf), by Yaghoub Mohammadifar, 138-113, Hamedan: Pažūhešgāh-e Sāzmān-e Mīrāt Farhangī, Šanāye‘e Dasī va Gardešgarī.
- Hamavī Baqdadī, Y. (2001). *Mo‘jam - ol - Boldān*. Vol. 4, 5. Beirut: Darsar.
- Hematī Azandariani, E. (1396). *Study and research in order to determine the natural and cultural landscape of Arzanfood*. Hamadan: Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism of Hamadan Province. [In Persian].
- Hematī Azandaryānī, E, Rahmānī, E, Mohammadīfar, Y. (2017). “A Newly Found Bas-Relief at Yakhchal valley In Hamadan Province, Western Iran”, *Iranica Antiqua LII*: 363-369.
- Hematī Azandaryānī, E, Gregoratti, L, Mohammadīfar, Y, Didari, H. (2021). “Mydan Mishan: A Newly Found Parthian Bas-Relief in the Alvand Range, Hamadan, Western Iran”, *IRAN 59 (2)*: 1-10.
- Isidore of Charax, (1392) Parthian stations: an account of the overland trade route between the Levant and India in the first century B.C, T. ‘Ālī Asgārī Mīrzāeī, Tehrān: Māhī.
- Jackson, A. (1973). *Persia past and present*. T. Manoūchehr Amīrī & Freidūn Badre‘eī. Tehrān: ‘Elmī va Farhangī. [In Persian].
- ĵāhānpōūr, A. (2012). *Glory of Alvand*. Hamadan: Barakat kūtar. [In Persian].
- kal‘atbarī, allāhyār, Bošrā Delrīs, (1382), Kārkard va Naqše Sīvāsīy va Eĵtemā‘īye Qalā‘ Dar Tārīk-e Mīvān-e Iran, Tehrān: Enteshārāt-e Dānešgāh Šahīd Beheštī.
- Lecoq, P. (2007). *Achaemenid inscriptions*. T. Nāzīlā kalākalī. Tehrān: Farzān Rouz. [In Persian].
- Luschev, H. (1963-1967). *Bisutun: Ausgrabungen und Forschungen in den Jahren 1963-1967*. T. Farāmarz Naĵd Samī‘ī. 83-85. [In Persian].
- Māfī, F. Behnīyā, A. Bahramzādeh, M. (2010). Description, classification and typology of Parthian pottery in Qorveh (Kurdistan). *Payām e Bāstānšenās*. 6 (12): 85-104. [In Persian].
- Maqdīsī, A.A. (1982). *Ahsan al-Taqašīm fī Ma‘rafat al-Aqālīm*. Translated by ‘Alīnaqī Monzavī. Part II. Tehrān. Iranian Authors and Translators Company. [In Persian].
- Mas‘ūdī, A. (1988). *Morūj al-Zahab*. T. Abūlqāsem Pāyandeh. Tehrān: ‘Elmī o Farhangī. [In Persian].
- Medvedskaya, I. N. 2002, Were the Assyrians at Ecbatana?. *The International Journal of Kurdish Studies*, 16(1/2), 45.
- Mehrāfarīn, R. ‘Alīzādeh, F. Šīrāzī, R. (2013). Parthian Pottery of Mokran and its Similarity with Neighbor Regions. *Pažoheshā-ve Bāstān Šenāsī Iran*. 2(3):7-24. [In Persian].
- Mehrkiyān, ĵ. (2001), Trois bas-reliefs parthe dans Les monts Bakhtiaris, *Iranica Antiqua XXXVI*, 293-298.
- Mehrkiyān, ĵ. 2000, Un nouveau bas-relief d'Elymaide a «Shirinow», sur un passage de la migration des Baxtyaris, *Iranica Antiqua XXXv*, 57-68.
- Mohammadīfar, Y., Gerāvand, A., & Motarjem, A. (2012). Review and analysis of the banquet scene in the Elymais reliefs with the introduction of newly found relief of Sang-e Mahi Andyka–Masjedsoleyman. *Journal of Archaeological Studies*, 4(1), 239-256. [In Persian].
- Mollāzādeh, K. Tāherī Dehkordī, M. (2011). History, location and structure of Media in Hegmataneh. *Journal of Studies on Iranian - Islamic City*. 2(6): 5-16. [In Persian].
- Mostawfī, H. (2003). *Nozhat-al Oolūb*. Tehrān: Hadīt e Emroūz. [In Persian].
- Pazūkī Tarūdī, nāser, (1367), Estehkāmāt-e Defā‘ī dar Iran Dore Eslāmī, Enteshārāt-e Sāzmān-e Mīrāt Farhangī-e Kešvar.
- Pīrnīyā, H. (1983). *History of Ancient Iran*. Tehran: Donyāy e Ketāb. [In Persian].
- Rahmānī, E. (2005). *Preliminary report of the discovery of a newly discovered Embossed in Moradbaig valley of Hamedan*. Hamadan: Cultural Heritage, Handicrafts and Tourism Organization of Kerman Province. [In Persian].
- Ranjbarān, Mohāmmad Raĵīm, Šafrā Tūraj, Atābak, (1392), Morūrī bar Ravande Fa‘āliyathā-

- ve Pažūhešī va Ejṛā'ī Dar Mohavate Hegmatāne Az Gozašte Ta Konūn, Tehrān: Pažūhešgāh-e Sāzmān-e Mīrāt Farhangī. Sanāve'e Dastī va Gardešgarī.
- Rāvandī, Morteżā, (1384), Tārik-e Ejtemā'ī-ye Iran, Ḥayāt-e Eqtešādī-ye Mardome Iran, Az Āgāz Ta Emrūz, Vol. 5, Tehrān: Golšan.
- Ša'bānī, M. (2015). *Archaeological Survey and analysis of settlements in the central part of Hamadan city from the beginning of the Islamic period to the end of the Safavid period*, Master's thesis. Hamadan: Bū'alī Sīnā University. [In Persian].
- Sabzī, Mūsā, Hematī, Esmā'īl, Omīdī, Kāzem, (1398), "A Survey on Importance of Sassanid Castel of Shah Joghāl (Jejele) in Borujard, for Conservation of Roads in the Central Zagros", *Journal of History of Islam and Iran*, No. 134, pp 35-54.
- Sarkhosh Curtis, V. (2001). Parthian Belts and Belt Plaques, *Iranica Antiqua* XXXVI, 299-327.
- Šarrāf, Mohammad Rahīm, (1374), New discoveries of architecture and urban planning in Hegmataneh hill (Hamedan), Volume 2, in the collection of articles on the history of architecture and urban planning of Iran, Arg-e Bam-Kermān, by Bāqer Āyatollāh Zādeh Šīrāzī, 812-840. Tehrān: Sāzmān-e Mīrāt Farhangī.
- Šarrāf, Mohammad Rahīm, (1382), Hegmataneh Brick Ancient City - Hamedan: Results of the Achievements of the Tenth and Eleventh Seasons of Exploration in Summer and Autumn 1999-79, in Proceedings of the Ninth International Conference on the Study and Preservation of Brick Architecture, 170-149. Yazd: Sāzmān-e Mīrāt Farhangī.
- Šarrāf, Mohammad Rahīm, (1385), The ancient city flourished in Hegmataneh hill, in the abstract of the Iranian Archaeological Conference; Western Basin, 117-114, Tehrān: University of Tehrān.
- Šarrāf, Mohammad Rahīm, (1392), Introduction; Hegmataneh The Lost City of Iranian History, in the Proceedings of the One-Day Conference on Archeology of Hegmataneh (in honor of Professor Dr. Mohammad Rahīm Šarrāf), by Yaqūb Mohammādī, Hamedan: Pažūhešgāh-e Sāzmān-e Mīrāt Farhangī, Sanāve'e Dastī va Gardešgarī.
- Sir John Malcolm. (1983). *History of Iran*, T. Haīrat Mīrzā Ismā'īl. Tehrān: Donyāy e Ketāb. [In Persian].
- Sotūde, Manūčehr, (1345), Ismaili forts in the Alborz Mountains, Tehrān: University of Tehrān.
- Stronach, R., Stronach, D., Farahani, A., & Parsons, A. 2019, *Mid-Parthian Pottery from Building V at Shahr-i Oumis*. Iran. 57(2). 185-234.
- Ṭabarī (1996). *Ta'riḵ-e Ṭabarī*, T. Abūlqāsem Pāyandeh, Tehrān: Asāfir. [In Persian].
- Tusī, M. I. M. (2003). *'Ajā'ib al-Maklūqāt*. Tehrān: 'Elmī va Farhangī. [In Persian].
- Unknown. *Mojmal at - Tawāriḵ wa - al Oīsas*. Tehrān: Unknown. [In Persian].
- Vanden Berghe, L., & Schippmann, K. 1985. *Les reliefs rupestres d'Elymaïde (Irān) de l'époque parthe* (Vol. 3). Peeters Pub & Booksellers.
- Xenophon, (1375), *Anabasis*, T. Ahmad Bīršak, Tehrān: Ketābsarā.
- Xenophon. (2007). *Cyropaedia*. T. Reżā Mašāyekī. Tehrān: 'Elmī va Farhangī. [In Persian].
- Ya'qūbī. A. (2003): *Ta'riḵ-e Ya'qūbī*. T. Moḥammad Ebrāhīm Āyatī. Tehrān: 'Elmī va Farhangī. [In Persian].
- Zāre'ī, M. E., & Heīdarī Bābākamāl, Y. (2014). The Role of the Qajar Fortifications of the Shahdad Region in the Social Security of Western Margins of the Lut Desert. *Pazhoheshha-ve Bastan shenasi Iran*, 4(6), 195-211. [In Persian].
- Zendeḥ Del, H. (1997). *Comprehensive Iran Tourism Guide Collection: Hamadan Province*. Vol.27. Tehrān: Bāge Iran.[In Persian].

English Source

- Chevalier, Nicole. 1989. "Hamadan 1913: Une mission oubliée in Mélanges P. Amiet II." *Iranica Antiqua* 24: 245-253.
- Cogan, m. 2008, The raging torrent: Historical inscriptions from Assyria and Babylonia relating to ancient Israel, Carta Jerusalem.
- De Morgan, Jacques. 1896. "Mission scientifique en Perse." *Recherches archéologiques I IV*: 235-259.
- Haerinc, E. 2003, Again on Tang-I Sarvak II, ne-side Goddesses do not have Moustaches

- and do not wear Trousers, *Iranica Antiqua* XXXVIII, 221-245.
- Hemati Azandaryani, E, Rahmani, E, Mohamadifar, Y., 2017, "A Newly Found Bas-Relief at Yakhchal valley In Hamadan Province, Western Iran", *Iranica Antiqua* LII: 363-369.
- Medvedskaya, I. N. 2002, Were the Assyrians at Ecbatana?. *The International Journal of Kurdish Studies*, 16(1/2), 45.
- Mehr Kian, J. 2000, Un nouveau bas-relief d'Elymaide a «Shirinow», sur un passage de la migration des Baxtyaris, *Iranica Antiqua* XXXv, 57-68.
- Mehr Kian, J. 2001, Trois bas-reliefs parthe dans Les monts Bakhtiaris, *Iranica Antiqua* XXXVI, 293-298.
- Mohamadifar, Y, Hemati Azandaryani, E, Dailar, A, Hasanlou, S, Babapiri, J, 2021, Parthian Burials in the Hamedan City, WesternIran, *Iran* 59: 77-89.
- Mohammadifar, Yaghoub, Assef Norouzi, and Ali Sharifi. 2012. "Preliminary Report of the 16th Season of Excavations at Tepe Hegmataneh; Hamedan." *IRANIAN JOURNAL OF ARCHAEOLOGICAL STUDIES* (University of Sistan and Baluchestan) 2 (2): 13-36.
- Sarkhosh Curtis, V. 2001, Parthian Belts and Belt Plaques, *Iranica Antiqua* XXXVI, 299-327.
- Vanden Berghe, L., & Schippmann, K. 1985, *Les reliefs rupestres d'Elymaïde (Irān) de l'époque parthe* (Vol. 3). Peeters Pub & Booksellers.
- Stronach, R., Stronach, D., Farahani, A., & Parsons, A. 2019, Mid-Parthian Pottery from Building V at Shahr-i Qumis. *Iran*, 57(2), 185-234



The Importance of Alvand Mountain in the Parthian Period Based on Historical and Archaeological Evidence¹

Esmail Hemati Azandaryani²
Yadollah Heidari Baba Kamal³
Hamid Didari⁴

Received: 2020/11/28
Accepted: 2021/04/29

Abstract

Hamadan province in western Iran is one of the most important areas in historical and archeological studies that in different historical periods it had special importance. By studying the historical texts it becomes clear that almost whenever the name of Hamadan is mentioned, immediately has been mentioned Alvand Mountain. In fact, the name of Hegmataneh or Ecbatana has never been mentioned without its mountain, it is clear that before the name of Hamadan appeared on the pages of history, Alvand Mountain has been attention. In view of this necessity, important questions can be asked: what are the most important Parthian artifacts identified in the Alvand Mountain? What are the reasons for the formation of these monuments in the highlands of Alvand? The nature of the present study is descriptive-analytical and the method of data collection is field and library studies. The most important monuments identified in the Alvand Mountain are the reliefs of Mydan Mishan and Yakhchal Valley. These reliefs resemble various monuments of the Elymais region, including; Tang Sarvak II, the relief of the oriental side of Tang Sarvak IV, and Sang e Mahi. Another monument is the Qizlar Qale Si that located at the eastern end of the Alvand Mountain with a strategic location and has dominated communication routes from the south to the central plateau towards Hamadan.

Keywords: Hamadan, Alvand Mountain, Parthian Period, Yakhchal Valley Bas-relief, Mydan Mishan, Qizlar Qale Si (Souq Bolaq).

1. DOI: 10.22051/HII.2021.34025.2373

2. Assistant Professor, Faculty of Art and Architecture, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran. *Corresponding author:* E.hemati@bacu.ac.ir.

3. Assistance Professor, Department of Archaeology, Faculty of Cultural Materials Conservation, Tabriz Islamic Art University, Tabriz, Iran. Y.Heydari@tabriziau.ac.ir.

4. M.A Student, Faculty of Art and Architecture, Bu Ali Sina University, Hamadan, Iran. hamid.didari@yahoo.com

Print ISSN: 2008-885X/Online ISSN:2538-3493

Content

The new concept of motherhood and education of women in the era of Reza Shah <i>Marziyeh Hosseini</i>	15-36
Rereading the two main hypotheses about Rostam al-Tawarikh with falsification method <i>Yaghoub Khazaei</i>	37-55
Ambassadors presence at court and its Relationship to the Issue of Authoritarianism and The exercise of the power of Shah Based on the Narratives of Shah Abbas Travel Writers <i>Mojtaba Zahabi, Fereydon Elahyari, Ali Akbar Kajbaf</i>	57-80
The plans and obstacles of the first Pahlavi government to implement compulsory military service in Fars state(1926-1929) <i>Mohammad Ali Ranjbar, Bahman Shahryari</i>	81-107
An analysis of the role of sheriff's agents in the Qashqai Darehshuri Sub-tribe <i>Babak Zeilabpour, Morteza Dehghannejad, Esmail Sangari, Abolhasan Fayaz Anush</i>	109-139
Exploring the Illustrations of the Women in the Battle of Karbala, with a Focus on Zaynab bint Ali (p)—Case: Lithographic Manuscripts of <i>Kulliyat-e Joodi</i> <i>Fatemeh Asgari, Mahnaz Shayestehfar, Seyyed Aboutorab Ahmadpanah</i>	141-172
Hamedan labor movement during the national movement <i>Abolfath Momen, Kaivan Shafei, Anvar Khalandi, Seyed Mohammad Sheikh Ahmadi</i>	173-192
The Importance of Alvand Mountain in the Parthian Period Based on Historical and Archaeological Evidence <i>Esmail Hemati Azandaryani, Yadollah Heidari Baba Kamal, Hamid Didari</i>	193-224

Article 7:

Each article must be evaluated at least by two reviewers, but in any case the editorial board is allowed to accept or withdraw the articles according to the journal's policies.

Note: In especial cases, the editorial board or editor-in-chief's comment can be considered as one of the reviews.

Article 8:

If the editorial board - for any reason - couldn't determine the article within the 6 months, the author(s) is allowed to declare the cancellation through the written request and submit the manuscript to another journal.

Article 9:

The author(s) is required to contribute some parts of the review and probable publication costs of the paper in accordance with the journal's instruction. At the present time costs include:

- Review: 1.500,000 IRR
- Editing, Typesetting, Page – Layout and Publication: 1,500,000 IRR

Article 10:

A sole author is not allowed to submit more than 2 simultaneous papers. The Advisor or Reader (Thesis or Dissertation) are able to submit 3 papers at the same time (shared with the student) for evaluating and reviewing. (Simultaneous submitting refers to the proposed 6 months' time frame in Item 8)

Note: All the processes of refereeing, revisions, acceptance or rejection and so forth of the articles will be declared to all authors through the journals system of Alzahra University.

[1]. A: plagiarized article refers to a manuscript in which the whole or some parts are extracted from another academic work and has not been cited in accordance with the scholarly criteria. This action is considered as plagiarism (academic stealing), after the proof (by the complaint of the work's producer or not) could lead to subsequent legal proceedings against the person(s).

B: Text Recycling (known as self-plagiarism) is said to an academic fraud in which the author quotes the whole or some parts (at least 30%) of the current writing from his own previous articles without rendering the specifications of the published book or article.

C: Translation or free adaption of the articles written in other languages, if it was submitted as a producing article (without mentioning translation, adaption or so on) would be considered as plagiarism.

[2]. The extracted article from the Thesis refers to an article in which at least the 50% of its content is in conformity with the Thesis's subjects.

Code of Ethics The Academic Quarterly of History of Islam & Iran

Preface:

It is requested from all the faculty members, researchers and post-graduate students who submit their articles through the Academic Quarterly of History of Islam & Iran's system to study accurately the following ethical instruction and be assured to fulfil all the demanding conditions. It is certain that the negligence on each item of the instruction could lead to the appropriate legal proceeding.

Article 1:

The editorial board of the Quarterly has the abundant sensitivity against plagiarized articles[1]. Therefore, if a person(s) submits an article in which could be categorized as plagiarism, the editor-in-chief is allowed to take the essential legal proceedings. The editorial board is in authority to recognize plagiarism.

Article 2:

The extracted articles from the Thesis's must be submitted with the coordination and written permission of The Advisor.

Note: Based on the written request of The Advisor withdrawing his name from the article, the student could submit it independently to journal's office.

Article 3:

The corresponding author in extracted articles from the Thesis'[2] in any case would be The Advisor. Unless, referred to the mentioned note in item 2 it had been declared by him in written form.

Note: In Thesis', on no condition the student is not allowed to submit the article without The Advisor's permission.

Article 4:

Using the names of irrelevant persons to the Thesis (except The Advisor and Reader) in extracted articles from it, is considered as a fraud and will be prosecuted.

Article 5:

The person whose name in any case is printed next to the producers of a scholarly paper, is responsible for it. Declaring ignorance of the process leading to the production of the paper, under any condition would not acceptable.

Article 6:

It is considered as a fraud to submit an article simultaneously to two or more journals. Once detecting, the editorial board is allowed to reject it from agenda, imposes the offender financially in proportion to the operating costs or withdraw any paper of the offending author(s) until their expediency of time (at last 3 years).

Confidentiality of Information

Private information of authors must remain well-protected and confidential among all individuals having access to it such as the editor-in-chief, editorial board members, internal and executive managers of the journal or other concerned parties such as reviewers, advisors, editor, and the publisher.

Double blind peer review

The publication uses a two-way secret arbitration process to evaluate all articles.

Copyright

Making use of contents and results of other studies must be done with proper citation. Written permission should be obtained for use of copyrighted materials from other sources.

Cc-By-Nc-ND

This is the most restrictive license in the six core licenses, which only allows others to subtract and distribute the effect until there is no change in the effect and commercial use of it.

Plagiarism

Online plagiarism checker softwares (samimnoor.ir) are used to detect similarities between the submitted manuscripts and other published papers.

Methodology

Receiving Articles

- All articles of a scientific value are received for review and potentially published.
- The editorial board is entitled to accept, reject, and correct or modify the articles.
- Prioritization and publication of articles are based on the approval of the article by the judges and the editorial board.
- The author is Corresponding Author for contents of the article.
- The author is required to send a written letter of commitment indicating that the submitted article will not be submitted to other publications before the results are announced (maximum six months after submitting the article).

Regulations Related to Articles

The authors are requested to follow the following regulations in presentation of their articles:

1. The articles must be submitted through the electronic portal of the magazine (hii.alzahra.ac.ir).
2. The articles must contain the following chapters:
 - Abstract in Persian and English (not exceeding 200 words)
 - Key words and concepts of the project (maximum 5 words)
 - Introduction, including the research problem and its background, research method, and objectives
 - Discussion and study of the hypothesis (hypotheses), and proper analyses on the subject
 - Conclusion
 - List of sources
3. Sources divided by language (Persian/Arabic and Latin) must be listed in alphabetic order in the following format: author's surname, name, date of publication, title, editor (translator), place of publication, publisher.
4. References must be made within the text including the author's name, date of publication, and address of the quoted text within parentheses; for example (Hosseini, 2006: 1/133).
5. The article may include maximum 7000 words, i.e. about 20 pages, typed in Microsoft Word environment.
6. Latin equivalent of specific terms and concepts must be mentioned in footnotes.
7. Author(s)'s details (full name, scientific grade, telephone number of the author and the related university or institute, and e-mail address) must be sent in a separate file (not within the article).
8. Articles can be published in foreign languages (English, Arabic, French, etc) provided that:
 1. The author doesn't speak Persian.
 2. The Persian speaking authors may publish articles in foreign languages when publishing such articles is deemed necessary for a specific reason (by the editorial board).

Quarterly Journal of
History of Islam and Iran
Vol. 31, No. 52 /142, 2022

Publisher: **Alzahra University**
EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**
EXECUTIVE DIRECTOR: **E. Hasanzadeh, Ph. D.**
Manager: **J. Noroozi, Ph. D.**
Editor: **M. Sorkhi**
English Text Editor: **Z. Mirzaei Mehrabadi**
English Text Editor: **Z. Mirzaei Mehrabadi**
Executive Director: **R. Mashmouli Peleroud**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.
A. Ejtehadi, Retired Professor of History, Alzahra University.
N. Ahmadi, Associate Professor of History, University of Isfahan.
M.T. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.
M.T. Imanpour, Professor of History, Ferdowsi University of Mashhad.
S. Torabi Farsani, Associate Professor of History, University Najafabad.
E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.
A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.
M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.
M. Sarvar Molaee, Retired Professor of Persian Language and Literature, Alzahra University.
M. Alam, Professor of History, Shahid Chamran University of Ahvaz
A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

International Editorial Board

J.F. Cutillas Ferrer, Associate Professor, University of Alicante.

Advisory Board

M.R. Barani, Assistant Professor, Alzahra University.

Printing & Binding: Mehrravash Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.
Postal Code: 1993891176
Web: hii.alzahra.ac.ir
E-mail: historyislamiran@alzahra.ac.ir

ISSN: 2008-885X
E-ISSN: 2538-3493
